الارض على حسب [illegible] الارض [illegible] وهي افلاك الكواكب
السبع السيارات وان الطبقتين الاخرين [illegible] الارض
[illegible]
[illegible]
واحدى الطبقات [illegible]
والطبقة الزمهريرية والهواء [illegible] والماء والطبقة الطينية [illegible]
والطبقة الترابية [illegible] المركز انتهى [illegible]

[illegible]

انتهى ان من الرجال بهيمة في صورة الرجل السميع المبصر
فطن لكل مصيبة في ماله واذا اصيب بدينه لم يشعر

[illegible] احمد بن محمد صالح المازندرانی [illegible]

ابن خاتون

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

فهرست احادیث این کتاب آنچه در ضمن هر حدیث سمت گذارش یافته است بر وجه اجمال حدیث
اول در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید وشرح آن مشتمل است بر آغاز وچهار نمایش
وانجام آغاز مشتمل بر دو پنش پنش اول ترجمه متن حدیث بی زیاده ونقصان پنش دویم
ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که مصنف دام ظله بعربی شرح کرده اند وچند بحث در آن
مذکوراست اول مراد بحفظ حدیث چیست دویم حدیث چه معنی دارد وچرا از احادیث
نامیده اند سیم بیان احتیاج بحدیث نمایش اول بیان انکه دانستن معنی حدیث
آیا در حصول ثواب مذکور شرطست یا نه وبیان انکه معنی حدیث را حدیث میتوان گفت یا نه
ودر ضمن آن یک آیه ودو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان هذا لفی الصحف الاولی حدیث
اول رحم الله امرأ سمع مقالتی دویم من تشبه بقوم نمایش دویم بیان انکه مراد باامت که در

حدیث واقعست جمیع امتست یا بعض امة واز احتیاج احتجاج بواسطه مراد است یا اعم و
در ضمن آن چهار حدیث با ترجمه مذکوراست اول لا صلوة الا بطهور دویم جعلت الارض
مسجدا سیم یحرم من الرضاع چهارم البیعان بالخیار نمایش سیم بیان انکه حدیثی که مشتمل
بر چند فقره است یک حدیث است یا چند حدیث وجدا کردن فقرات آن در وقت نقل
جایز است یا نه ودر آن سه حدیث با ترجمه اش گذارش یافته اول من نزل علی قوم دویم
من فرج علی الجنة کربة نمایش چهارم استدلال بحدیث مذکور بر انکه خبر واحد حجتست و بیان
تقریب سه آیه قرآنی با تفسیر آن سمت گذارش یافته اول وما کان المؤمنون لینفروا دویم
ان جاءکم فاسق بنباء سیم ولا تقف ما لیس لک به علم انجام بیان معنی علم وفقه که در حدیث
مذکوراست ودر ضمن آن یک آیه وچهار حدیث دیگر با ترجمه مذکوراست حدیث اول انما
یخشی الله لا یفقه العبد دویم اللهم فقهه سیم یا بنی تفقه چهارم العلماء ورثة الانبیاء
حدیث دویم من عرف الله وعظمته در مرتبه کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد وشرح آن
مشتمل است بر آغاز وغایش وطراز وانجام آغاز مشتمل است بر دو پنش پنش اول ترجمه
اصل حدیث پنش دویم ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که احتیاج بشرح حدیث دارد ودر آن
چهار بحث وسه حدیث با ترجمه وچهار آیه با تفسیر سمت گذارش یافته است بحث اول بیان
انکه صوفیه چرا اصحاب عرفان مینامند ٢ بیان انکه بهشت را در عوض عمل صالح یا تفضل
٣ ذکر ادات تاکید با انکه مقام محتاج بان نیست ٤ انکه خوف ورجا یعنی ترس از خدا و
امید برحمت او میبایدمساوی باشد حدیث اول خلق الله الارواح قبل خلق الابدان دویم
لیس من عبد الا وفی قلبه سیم اعجب ما کان فی وصیة لقمان آیات اول الست بربکم دویم
ادخلوا الجنة سیم واذا لقوا الذین امنوا چهارم واذا جاء اجلکم نمایش بیان انکه مراد بمعرفت
وشناسائی خدا در این حدیث چیست وانکه چنانکه بکنه ذات خدا نمیتوان رسید بکنه صفات او
نمیتوان برد ودر آن یک آیه وچهار حدیث بدستور مذکوراست آیه ان بعض الظن اثم
حدیث اول ما عرفناک ٢ ان الله احتجب عن العقول ٣ کلما میزتموه باوهامکم ٤ من عرف

نفسه **طراز** دربیان انکه معرفت چند مرتبه دارد و تشبیه مراتب آن بمعرفت تش ودران
یک آیه مذکوراست الله نور السموات **انجام** بیان عشیره اولیاء الله ورد حرف بعضی جاهلان
صوفیه که خود را نماز وروزه وسایر عبادات غنی دانند ودران یک حدیث ودو فقره از قرآن
ترجمه شده **حدیث** تفکر ساعة **آیه اول** اقم الصلوة لذکری **دویم** فاعتبروا یا اولی الابصار
حدیث سیم مامن صلوة یحضر وقتها ودر ثواب ادای نمازهای پنجگانه وشرح ان مشتمل است
بر آغاز ونمایش وانجام **اغاز** مشتمل است بر دو پنش **پنش اول** بدستور **دویم**
بدستور ودران یک حدیث شرح یافته است که حضرت بازواج طاهره گفته است که
اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا **نمایش** دربیان انکه نماز پنجگانه دفع گناهان صغیره مینماید
ودران دو آیه وچهار حدیث با ترجمه وتفسیر مذکوراست **آیه اول** ان الحسنات **دویم**
اقم الصلوة طرفی النهار **حدیث اول** والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان احدکم یقوم
من وضوء **دویم** ان الصلوة کفارات **سیم** مامن امرء مسلم تحضره صلوة مکتوبة **چهارم**
ان الصلوة الخمس **انجام** بیان دفع تنافی میان ایه وحدیث ومدلول اینه کریمه ان تجتنبوا
ماتنهون کبائر عنه ودران ترجمه مذکور را ایراد یافته **حدیث چهارم** دربیان وضوء
بیانی پیغمبر صلی الله علیه واله وشرح ان مشتمل است بر آغاز وهفت نمایش وانجام **آغاز**
بدستور ودر پنش چهار بحث ودو آیه با ترجمه ایراد یافته **بحث اول** دربیان انکه حدیث را
دلالت هست بر انکه آب آوردن غیر برای وضو مکروه هست یا نه **دویم** معنی استعاذه
سیم بیان انکه عطف امری بر امری چه معنی دارد وانکه ثم درین حدیث بملاحظه معنی
تراخی استعمال یافته **چهارم** بیان انکه اعاده معنی ابقاع بر اولی استعمال می یابد **آیه اول** منهم
من یمشی علی بطنه **دویم** وان یظهروا علیکم **نمایش اول** در شستن روی در وضو برعایة
الاعلی فالاعلی میباید کرد یا نه ودران یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا یقبل الله
الصلوة **نمایش دویم** در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله دران منفرد است ودران
یک حدیث ودو مسئله ایراد یافته است **حدیث** الوجه الذی امر الله عز وجل **مسئله اولی**

مکلف

انکه امر اید وراندن دست بر روی در حالة شستن واجب است یا نه **دویم** انکه در شستن برعایة
الاعلی فالاعلی واجب است یا نه **نمایش سیم** بیان انکه ترتیب در وضو واجب است یا نه وذکر بحثی چند
که مصنف را بر شیخ جمال الدین مطهر رحمة الله علیه هست بر استدلال بر وجوب ترتیب دران
یک آیه ودو حدیث با ترجمه ایراد یافته **آیه** ان الصفا والمروة **حدیث اول** لا یقبل الله صلوة
امرأة حتی تضع الطهور مواضعه **دویم** ابدوا بما بدا الله به **نمایش چهارم** وجوب استدلال
این حدیث بر انکه بواسطه مسح آب تازه برداشتن واجب نیست ودران دو حدیث با ترجمه
مذکوراست **اول** قال براسه لا براسه نعم **دویم** تضع یدک فی الماء ثم تغسل **نمایش پنجم**
وجوب مسح رجلین ومناظره شیعه وسنی بر سران ودران نه حدیث با ترجمه مذکوراست
اول نعم هو الذی نزل به جبرئیل علیه السلام **دویم** یاتی علی الرجل ستون وسبعون سنة
سیم کظاهر **چهارم** توضأ ومسح علی نعلیه **پنجم** ان کتاب الله بالمسح **ششم** الوضوء غسلتان
ومسحتان ودر ضمن آن ترجمه حکایة مباهله حضرت با کفار ایراد یافته **هفتم** ویل للاعقاب
من النار **هشتم** رایت علیا علیه السلام توضأ فغسل کفیه **نهم** ان النبی صلی الله علیه واله
لما توضأ مسح رجلیه **نمایش ششم** دربیان کعب وبحثی که مصنف را دران با علما است ودران
شش حدیث ترجمه شده **اول** هنا یعنی المفصل **دویم** ومسح مقدم علی راسه **سیم**
واذا مسحت بشیء من راسک **چهارم** فدعا بطشت او بتور **پنجم** وصف الکعب فی ظهر القدم
ششم وضع یده علی ظهر القدم **انجام** دفع ایراد شیخ شهید بن علامه حلی علیه الرحمه **پیش کش**
پنجم در تعلیم وضوی امیر المؤمنین علیه السلام بمحمد حنیفه ودعاهایی که در اثنای وضو خواندن
آن سنت است وشرح مشتمل است بر اغاز وچهار نمایش وانجام **اغاز** بدستور ودر پنش
دویم سه بحث مذکوراست **اول** اعلال بینا که در اصل چه بوده **دویم** اعلال اللهم واختلاف
مذاهب در اصل ان ودلایل هر مذهب **سیم** بیان تضمین در اصطلاح عربیه **نمایش اول**
بیان اختلاف نسخ در دعاهایی که در وضو خوانده شود **نمایش دویم** بیان انکه طلب بند کان
روز قیامة تفهیم وتلقین حجة خود از پروردگار بچه نوع است ودران دو آیه ویک حدیث

با ترجمه ایرادیافته است ایهٔ اول یوم یاتی کل نفس دویم الیوم نختم علی افواههم حدیث تکلفنی
باسقر عنه واصبحی لعبدی نمایش سیم بیان معنی والخلد فی الجنان بیساری که بچند وجه
کفته اند ودران یک آیه ویک حدیث ترجمه یافته ایه والشمس والقمر بحسبان حدیث
لا یزال المنام طایرا نمایش چهارم بیان انکه شستن مرتبهٔ دویم اعضای وضو را سنت است یا
بدعة ودران دو حدیث مذکور است اول والله ماکان وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله
دویم افضل الاعمال احمزها انجام بیان انکه میباید بوزن یکمد باشد وذکر آنکه آب استنجا
دران داخل است یا نه حدیث ششم در تیمم بیان و شرح آن اشتمال دارد بر اغاز وسه نمایش
وانجام اغاز بدستور ودر بینش دویم دو حدیث ترجمه یافته اول قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ذات یوم القمار دویم قال عمار کنا فی سریة نمایش اول بیان انکه استهزای پیغمبر
صلی الله علیه وآله بعمار بچه معنیست ودر آن دو ایه وچهار حدیث با ترجمه ایرادیافته است
ایة اول اتتخذونا هزوا دویم انا انشأناهن انشاء حدیث اول عمار خلده پنج عینی دویم
انی امرج بکن ولا اقول سیم اما علمت ان الجنة ع یدخل اهل الجنة نمایش دویم در انکه ضرب
ید بر زمین جزو تیمم است یا مثل اعتراف در وضو جزو نیست وبعضی ابحاث که بان متعلق است
طراز در بیان انکه در تیمم مسح جبهه کافیست یا تمام رو را مسح میباید کرد نمایش سیم بیان
انکه در مطلق تیمم یک مرتبه زدن دست بر زمین کافیست یا در بعضی دو مرتبه میباید ودر ضمن
ان معنی اقسام اربعه حدیث سمت کذارش یافته ویک حدیث ترجمه شده که هو ضرب
واحد للوضوء والغسل انجام بیان انکه در تیمم علوق تراب در دست شرط هست یا نه
ودر ضمن آن یک حدیث با ترجمه مذکور است که ثم قال فلم تجدوا ماء الی قوله والجرح الصحیح
حدیث هفتم در نماز پیانی وتعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی وشرح آن
مشتمل است بر آغاز ودو نمایش وانجام اغاز بدستور ودر بینش دویم پنج بحث ومسایه
مذکور است بحث اول بیان حسب حماد وذکر حال او ۲ تجویز فضل میان تعجب ومعمول ا
۳ در معنی خشوع وبیان انکه مراد بخشوع در نماز چیست ع بیان معنی ترتیب که در قرائت

قرآن بکار می آید که رتل القران ترتیلا پنجم در بیان معنی سبحان ربی العظیم وبحمده ایات
اول والذین هم فی صلوتهم دویم ایاک نعبد سیم لا یسمعون الی الملاء الاعلی نمایش اول
در بیان بعضی سنتهای نماز که بمردان اختصاص دارد وزنان ایشان را آن سنت نیست بلکه
مکروه هست نمایش دویم در بیان فرق میان سجود بر انف وارغام که در سجود سنت است
ودر آن چهار حدیث با ترجمه مذکور است ۱ لا یجزی الصلوة الا یصیب الانف ۲ ان رسول الله
صلی الله علیه وآله صلی رکعتین ۳ من مضی علیه یوم واحد ع ایعجز احدکم ان یقرء ا
ثلث القران حدیث هشتم در بیان زکوة مال وزکوة وشرح آن کذارش یافته است در ضمن
بینش بدستور حدیث نهم در فضل وشرف ماه مبارک رمضان وشرح آن مشتمل است
بر آغاز ودو نمایش وانجام اغاز بدستور ودر بینش دویم نه بحث وده ایه وسه حدیث
با ترجمه کذارش یافته ابحاث اول تصحیح عطف بقا یا عدم ظهور تعدیه یا تعقیب دویم
تصحیح تاکید بانکه مقام تقاضا ندارد سیم فرق میان فقیر ومسکین وبائس وبیان انکه
کدام بیچیزتر اند چهارم مراد برحم جایی که میکویند صله رحم سنت است کیانند پنجم حکایت
مهدی عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام ششم بیان انکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار
میباشد وسبب اختصاص سبعین باین امر هفتم در تقسیم عدد بزوج وفرد وزوج الزوج
وزوج الفرد ومجذور وغیر مجذور وامثال آن وبیان معنی هر یک هشتم بمیزان در آوردن
عملی که در آن تثلیث وجه خواهد بود نهم بیان مراتب ورع ودرجات آن ایات اول
ولا تعزموا عقدة النکاح دویم کم من قریة اهلکناها سیم ونادی نوح ربه چهارم انه لیس
من اهلک پنجم وششم انما الصدقات للفقراء هفتم واما السکینة فکانت هشتم فهل
عسیتم ان تولیتم نهم ان تستغفر لهم سبعین مرة دهم ادخلوا فی امم قد خلت یازدهم اذا نودی
للصلوة حدیث اول ان الله تعالی یقول ان الصوم لی دویم لا تقولوا هذا رمضان سیم
اللهم احینی مسکینا چهارم الفقر سواد الوجه پنجم الفقر الذی لا یسئل الناس ششم
لا یکون الرجل من المتقین نمایش اول بیان اولویت وبهترین محل خطاب در حدیث برتضمین

معنی وعظ نمایش دویم بیان آنکه آنچه دران نشاء میزان اعمال در می آید در حقیقت نفس
اعمال امة یا صحایف اعمال انجام توجیه ظرفیت در کلام حضرت امیر که وذلك وفی سلامة
من دینی حدیث دهم در فضیلت حج ومناسك آن وشرح مشتمل است بر دو بینش بدستور
ودر بینش دویم دو حدیث گذارش یافته اول الذنوب الذی یغیر النعم دویم ان من الذنوب
ذنوبا لا یکفرها الا حدیث یازدهم در بیان جهاد اکبر واصغر وشرح آن در ضمن اغاز ویك نمایش و
انجام گذارش یافته اغاز بدستور ودو بینش سه بحث ویك آیه مذکور است ابحاث اول
در بیان معنی رجا واعلا آن دویم بیان معنی جهاد نفس ومراتب آن سیم استدلال باین حدیث
بر عدم تجرد نفس ناطقه ودر آن ایة اول قد افلح من زکیها نمایش در فضیلت جهاد نفس
وقوای آن وبعضی تطویلات در آن باب ودران یك آیة ویك حدیث ترجمه شده آیة الذین
جاهدوا فینا حدیث بینش لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة انجام در وقوع
نفس ناطقه میان قوای متضاده وبعضی تطویلات در آن باب ودران ضمن آیه با ترجمه مذکور است
اول وهدیناه النجدین دویم انا هدیناه السبیل سیم وخسر خسرانا مبینا ۴ الم اعهد الیکم
پنجم وسخر لکم ما فی السموات ۶ افتتخذونه وذریته حدیث دوازدهم در امر معروف
ونهی از منکر وشرح در ضمن آغاز ونمایش وانجام ایراد یافته است اغاز بدستور ودر بینش
اول دو آیه ترجمه شده اول ولتکن منکم امة دویم ومن قوم موسی امة بینش اول بیان
آنکه وجوب امر معروف ونهی منکر عینی یا کفایی است ودران دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است
اول من ترك انکار المنکر بقلبه دویم انه قد حق لی ان اخذ منکم بینش دویم در شروط امر
وجوب امر معروف ونهی منکر انجام در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار کرده اند وبعضی دیگر نه
ودر آن دو آیه ویك حدیث مذکور است آیة اول اتأمرون الناس بالبر دویم کبر مقتا عند الله
حدیث مررت لیلة اسری بی حدیث سیزدهم در آنکه طلب وزر از وجه حلال عبادت
نماز وجه حرام وشرح آن در ضمن آغاز ویك نمایش وانجام گذارش یافته اغاز بدستور ودو بینش
دویم این آیه تفسیر شده که ومن یتق الله یجعل له مخرجا نمایش در بیان آنکه رزق مخصوص است

بجلال

بجلال ورد استدلال جمعی که میگویند حرام رزق نیست ودر آن یك آیه ودو حدیث ترجمه
شده آیة وما من دابة حدیث کنا عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ جاء عمر بن قرة لا
احصی ثناء علیك حدیث چهاردهم سندی که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
بجهة خانه خریدن شریح قاضی انشا فرموده وشرح آن در ضمن اغاز وانجام ایراد یافته
آغاز بدستور انجام در آنکه میتواند بود که خانه مراد از کلام حضرت امیر بمعنی دیگر باشد
وبیان معنی مذکور حدیث پانزدهم در نهی از اعانت ظالم وحکایت نویسنده سلاطین بنی امیه
با امام جعفر الصادق علیه السلام وشرح آن اشتمال یافته بر اغاز ویك نمایش وانجام اغاز
بدستور نمایش بیان آنکه اعانت ظلمه حرام است واگر چه مباح باشد ودران یك آیه وسه حدیث
ترجمه شده آیة ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث اول ما احب عقدت عقدة دویم
ومن علق سوطا بین یدی سلطان جائر سیم الداخل فی اعوان الظلمة من معلت الاجر انجام
استدلال باین حدیث بر آنکه در حالة نزع روح قبل از حصول موت احوال آن نشاء منصه
ظهور می آید ودر آن سه حدیث با ترجمه اندراج یافته اول ان یخرج لکم من الدنیا دویم
یا عقبه لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر سیم یا حارث همدان حدیث شانزدهم
دعای امیر المؤمنین علیه السلام جهة ادای قرض حدیث هفدهم در تنزیه انبیاء علیهم السلام
از مناهی وسؤالهای مامون از امام رضا علیه السلام در آن باب وجوابهای آنحضرت و
شرح آن در ضمن آغاز ویك نمایش وانجام گذارش یافته آغاز بدستور ودر بینش اول ده آیه تفسیر
شده اول فلما جاء موسی لمیقاتنا دویم لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة سیم رب ارنی انظر
الیك چهارم ولقد همت به وهم بها پنجم وذا النون اذ ذهب مغاضبا ۶ واما اذا ما
ابتلیه ربه ۷ فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ۸ فلولا انه کان من المسبحین نهم
اجعل الالهة الها واحدا دهم انا فتحنا لك فتحا مبینا ودر بینش دویم دو بحث ودو آیه اندراج
یافته بحث اول وجه تسمیه طور موسی بسینا وبیان معنی مخالف که سینا را گفته اند دویم
حکایة در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام ومناجاتی که در آنجا میکرد

آیه اول الله یبسط الرزق لمن یشاء دویم واذا ما ابتلیه نمایش اول در بحث معتزله
با اشاعره در مسئلهٔ رؤیة واستدلال بر امتناع آن در آن دو آیه و دو حدیث سمت نگارش
یافته است آیة اول فان استقر مکانه دویم فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک حدیث
اول لا تدرکه العیون بمشاهدة العیوان دویم الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد
نمایش دویم تصحیح تقدم جزع بر شرط که بحسب ظاهر درین حدیث وقوع یافته نمایش سیم
انکه از برهان پروردگار که درین حدیث واقع شده چه معنی اراده شده و دیدن یوسف
پیغمبر علیه السلام آنرا چه بوده و در آن چهارده آیه ترجمه یافته اول وان علیکم لحافظین
دویم لا تقربوا الزنا سیم واتقوا یوما چهارم ولما بلغ اشده پنجم انه من عبادنا ششم
هی راودتنی هفتم ولقد راودته عن نفسه هشتم الآن حصحص الحق نهم انه من کیدکن دهم
امراة العزیز تراود فتیها یازدهم حاش لله ما علمنا دوازدهم وشهد شاهد من اهلها ۱۳
وکذلک لنصرف عنه السوء ۱۴ فبعزتک لاغوینهم اجمعین انجام ذکر بعضی توجیها
که بعضی مفسرین نسبت گناه را به پیغمبر صلی الله علیه وآله در آیه لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تاخر کرده اند و در آن دو آیه ترجمه شده اول اذا جاء نصر الله والفتح دویم
ان الحسنات یذهبن السیئات حدیث هجدهم در باب کسی که اختلاط و همنشینی با او باید کرد
و در بینش دویم دو حدیث مذکور است اول ومن الناس دویم لیاتین علی الناس زمان لا
یسلم لذی دینه حدیث نوزدهم حکایة نشایندن یهودی حضرت رسالت را بواسطه طلب
حق خود و مآل حال او حدیث بیستم حکایة مرور عیسی علیه السلام با حواریون بدهی که مردم
آن مرده بودند و زنده کردانیدن یکی از ایشان او پرسیدن احوال ان جماعت را از او و شرح آن
مشتمل است بر اغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش دویم دو بحث و چهار آیه
گذارش یافته است بحث اول سبب اختصاص عیسی علیه السلام بروح الله وکلمة الله
دویم اعلال طاغوت و بیان معانی آن ایات اول یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
دویم والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت سیم ادخلوا فی امم چهارم ولکن الذی لمتننی

نمایش اول

نمایش اول در تشبیه حال ابنیاء زمان بحال اویخته در چاه که در ته آن ماری دهن باز
کرده باشد و در رود یواران بعسل الایش یافته نمایش دویم در انکه عبادت بر اطاعة
وسعة ارباب عصیان بحسب حقیقت است نه بر سبیل مجاز و در ضمن آن سه آیه و چهار حدیث
ترجمه شده ایات اول افرایت من اتخذ الهه هویه دویم الم اعهد الیکم سیم اتخذوا احبارهم
حدیث اول من اصغی الی ناطق فقد عبده دویم من اطاع رجلا سیم والله ما دعوهم الی
عبادة انفسهم چهارم والله ما صلوا لهم وما صاموا لهم انجام در حقیقت عذاب قبر
وکیفیت آن و در ان یک آیه و دو حدیث مذکور است آیه اول ان الذین توفیهم الملائکة
حدیث اول ان بین الدنیا والاخرة الف عقبة دویم ما تخافا ان تنزل به لعتمه حدیث
بیست یکم سوال سلیم بن قیس از امیر المومنین علیه السلام از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا
وجواب انحضرت وشرح ان در ضمن اغاز و یک نمایش گذارش یافته اغاز بدستور و در بینش اول
دو آیه ترجمه شده آیه اول واذا رایتهم تعجبک اجسامهم دویم ما آتیکم الرسول فخذوه نمایش
در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعضی احادیث مذکوره موضوعه که صنعانی نقل کرده و در آن بعضی
احادیث موضوع چهار حدیث گذارش یافته اول لا تستوا الا فی خف دویم انظر وجهک
فی المراة سیم شاوروهن وخالفوهن ۴ قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در زجر دادن حضرت
امیر المومنین علیه السلام از غیبت در چند موضع و در آن سه حدیث مذکور است حدیث
اول والله ما یرید ان العمرة دویم کیف یعبرونه وقد اخبرنی رسول الله سیم اتقی الله
خمیصا حدیث بیست دویم وصیت امیر المومنین علیه السلام با امام حسن علیه السلام
وشرح آن ایراد یافته است در ضمن اغاز و انجام اغاز بدستور و در بینش دو ایه و ده حدیث
ترجمه شده ایه اول وفاکهة مما یتخیرون دویم انما یخشی الله من عباده احادیث اول
در باب رعایة همسایه که مازال جبرئیل علیه السلام حتی یوصینی بالجار دویم در باب گرامی
داشتن مهمان که من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه سیم اذا اصبحت فلا تحدث
نفسک چهارم انی اخاف علیکم اثنین پنجم لا تعجبوا من اسلام ۶ اذا قیل لک هل تخاف

الله فاسکت هفتم والله ما عبدتك خوفاً من نارك هشتم یا علی ان هذا الذین میتین
نهم ثکلتك امك وهل یکبّ الناس دهم ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخر انجام در تاویل
عصیان انبیا و ائمهٔ هدی علیهم السلام که بخود نسبت داده اند و در آن شش حدیث
با ترجمه ایراد یافته اول ورب عصیتك دویم ان رسول الله کان یتوب سیم انی
رسول الله لا استغفر الله چهارم عبد الله کانك تراه پنجم انه لیغان علی قلبی ششم
حسنات الابرار حدیث بیست و سیم در پرهیز کردن و در ذم فحش گویان و بیحیایان
وشرح آن کذا و شرح یافته در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در بینش اول یك آیه
ترجمه شده است آیه وشارکهم فی الاموال و در بینش دویم بحث لغیه مذکورست
انجام بیان انکه مشارکت شیطان در اولاد بچه معنیست و در آن سه حدیث مذکورست
اول در آداب کدخدا شدن کما اذا تزوّج احدکم کیف تصنع دویم درانکه در وقت
مجامعت بسم الله باید گفت کان الرجل اذا اتی المرءة وجلس مجلسه سیم بعساک بغضا
حدیث بیست و چهارم در کنیز خریدن عایشه و ازاد کردن و احکامی که از آن بوضوح
میرسد وشرح آن نموده شده است در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور
نمایش اول درانکه کنیزی که آزاد شود اگر شوهر او نیز آزاد باشد او را اختیار فسخ نکاح ح
هست یا نه و در آن چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته اول انما امة اعتقت فامرها بیدها
دویم ان زوج بریره کان عبدا سیم لو راجعتیه فانه چهارم لا انما انا شافع طراز
در استثنای یك صورت از حکم مذکور و بحث مترجم بر مصنف دام ظله نمایش دویم
درانکه صدقه سنتی بر پیغمبر و ائمه حرام است یا نه و در آن دو حدیث مذکورست اول
ما شعرت انا لا ناکل الصدقه دویم انما حرم علینا الصدقه انجام در تحقیق انکه آل
پیغمبر صلی الله علیه و آله حصر بر ایشان روا نیست حدیث بیست و پنجم نقل حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت وشرح آن
اشتمال یافته بر دو بینش بدستور و بینش دویم سیزده آیه و شش بحث و سه حدیث مذکورست

اوّل کلهم آتیه یوم القیمة دویم والذین قتلوا فی سبیل الله سیم واما ثمود فهدیناهم
چهارم انك لا تهدی من احببت پنجم اهدنا الصراط المستقیم ششم والله لا یهدی
من یشاء هفتم ان هذا القرآن یهدی هشتم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
نهم انّ ربك لذو مغفرة دهم یا عبادی الذین آمنوا یازدهم الذین لا یدعون مع الله
الها اخر دوازدهم ان الله لا یغفر ان یشرك به سیزدهم ولسوف یعطیك حدیث
بیست ششم معنی هدایة و اختلاف مذاهب در آن دویم انکه هدایة خدای تعالی چند
نوعست سیم درانکه در عبادت خدای تعالی عجب نباید داشت چهارم حکایة اسلام
آوردن وحشی قاتل حمزه پنجم انکه امیدواری بکدام آیة از آیات قرآنی بیشترست
ششم تمثیل امید داشتن برحمت خدای تعالی بی عمل صالح بحال زراعی که بی اهتمام در زراعت
امید حاصل داشته باشد احادیث اول بالا بردن ملائکه اعمال بندگان را و از آسمانها
گذرانیدن کما ان الله تعالی خلق سبعة افلاك فجعل فی کل سماء ملکا دویم لیغفرن الله
یوم القیمة مغفرة ما خطرت علی قلب احد سیم لولا انکم تذنبون حدیث بیست هفتم
درانکه سوگند خوردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست وشرح
آن در آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته آغاز بدستور و در بینش اول این آیة ترجمه شده
که لن یجعل الله الکافرین نمایش اول درانکه نفی آنحضرت سوگند ایشان را بی اذن نفی
صحت محمولست یا بر نفی لزوم و در آن یك آیه و یك حدیث ترجمه شده آیة ولا تنقضوا
الایمان حدیث ان الجاریة حلفت منهما بیمین نمایش دویم در بیان نذر مطلق و
نذر مقید و انکه هر دو قسم در معصیت منعقد نیست و در ین سه آیه و پنج حدیث مذ
کورست آیات اول انی نذرت للرحمن دویم انی نذرت ما فی بطنی سیم یوفون بالنذر
حدیث اول من نذر ان یطیع الله دویم لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا سیم اللهم
انی لك علی نذر چهارم ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب لك ذکرا و بعد از آن حجة
ان ایثار امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسنین که قوت سه روزه خود را بمسکین

ویتیم وفقیر که سوره هل اتی در شان ایشان نازل شده است مذکور است پنجم
اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله وهو محرم انجام در انکه متعلق یمین ونذر میباید
که رجحان داشته باشد وبیان وجه تامل مترجم حدیث بیست هشتم حکم حضرت
امیر المومنین بنهاد وکسی که توشه خود را بارها که نزد حضرت برده بودند میان ایشان
حدیث بیست نهم در جمع کردن علی رخت خود را از برابر مفلس وعتاب حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله با او وشرح ان در ضمن دو بینش بدستور مذکور است
حدیث سی ام در نهی رسول الله صلی الله علیه وآله از بعض امور وبیان معنی گناه
کبیره وصغیره وشرح در ضمن اغاز وشش نمایش وانجام است که سمت گذارش یافته اغاز
بدستور دو بینش اول الزانیه ترجمه شده است که ولمن خاف مقام ربه ودر بینش دویم دو حدیث
اول انفقوا الکلام عند دویم یا علی لا یتکلم نمایش اول درینکه مراد بدرخت میوه دار
که درین حدیث نهی از ان شده کدام درخت نمایش دویم درانکه مراد بنهی زمان
تکلم بزیاده بر پنج کلمه چیست نمایش سیم انکه مراد بعدم قبول نماز شارب الخمر تا چهار روز
که این حدیث متضمن آنست چیست ودران پنج آیه ویک حدیث ترجمه شده ایات اول
انما یتقبل الله دویم ربنا تقبل منا سیم فتقبل من احدهما ودر ضمن آن حدیث هابیل وقابیل
وقربانی ایشان ایراد یافته چهارم والزمهم کلمة التقوی پنجم ربنا لا تواخذنا ان نسینا
نمایش چهارم در بیان غیبت وحرمت آن وبیان مواضعی که تجویز غیبت شده ودران
یک حدیث مذکور است که سمع رسول الله امرء تسب جاریة لها نمایش پنجم بیان انکه نفس
اصرار صغیره کبیره است یا انکه گناه صغیره کبیره میشود باصرار نمایش ششم
در تحقیق عدد کبایر واختلاف مذاهب در معنی کبیره وعدد آن وذکر عقابی که بر هر کدام
مترتبست ودران بیست هشت آیه وبیست حدیث با ترجمه گذارش یافته اول ان تجتنبوا
کبائر ما تنهون دویم ان الله لا یغفر ان یشرک سیم ومن یقتل مومنا چهارم الذین
یرمون المحصنات پنجم ان الذین یاکلون اموال الیتامی ششم ومن یفعل ذلک یلق اثاما

هفتم

هفتم والذین لا یدعون مع الله الها آخر هشتم یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا نهم وبرا بوالدتی دهم ما سبقکم بها من احد یازدهم وما هی من الظالمین
دوازدهم فالذین امنوا یاکلون الربوا سیزدهم لقد علموا لمن اشتریه ولا یغتب بعضکم
بعضا چهاردهم ان الذین یشترون بعهد الله پانزدهم واقیموا الشهادة لله
شانزدهم انما الخمر والمیسر هفدهم ومن یرد فیه بالحاد هجدهم السارق والسارقة
نوزدهم اولئک لهم اللعنة بیستم ولا تیاسوا من روح الله بیست یکم فلا
یامنوا من مکر الله بیست دویم حرمت علیکم المیتة والدم بیست سیم وتری کثیرا منهم
یسارعون بیست چهارم ویل للمطففین بیست پنجم ان الله لا یحب المسرفین بیست
ششم ان المبذرین کانوا بیست هفتم حافظوا علی الصلوات حدیث اول ومن زنی
محصنا او محصنة دویم الزانی سته خصال سیم الکبایر سبع چهارم لما عمل قوم لوط
ما عملوا پنجم ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم ششم در پیدا شدن لواطه میان قوم
لوط یعمل الشیطان که کان قوم لوط افضل خلق الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید
الحدیث هفتم در بیان عقاب لواطه من نکح امرأة فی دبرها او رجلا حشره الله یوم القیمه
انتن من الجیفة هشتم در گناه سود خوردن لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت
نهم در مذمت غیبت که ایاکم والغیبة دهم در گناه قسم دروغ خوردن که من حلف یمینا
بالله یازدهم در گواهی ناحق که من شهد شهادة الزور ان یودی المال سیزدهم در مذمت شرب
الخمر که مدمن الخمر یلقی الله چهاردهم من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله من الاشیاء الردیه
پانزدهم اربعة لا یدخل بیتا الا خرب شانزدهم در تاخیر ادای حق مردم که من حبس حق
المومن اقامه هفدهم من خان امانة فی الدنیا انجام در رفع منافات میان کبیره
کفاره گناهان صغیره است حدیث سی یکم در بیان انکه بر تقدیری که کبیره وصغیره
بودن گناه باضافه باشد عادل چه معنی خواهد داشت در انکه در عمل سنت
حدیث ضعیف کافیست وشرح آن اشتمال دارد بر آغاز آغاز بدستور

در سبب حکم علمای با ستحبان بعض اعمال بحدیث ضعیف با انکه حکم شرعی بآن ثابت نمیشود
ودر آن دو حدیث ترجمه شده اول من بلغه ثواب من الله علی عمل دویم من بلغه شیء من
الثواب علی شیء   در سبب تجویز علمای سنت با انکه این حدیث در طرق
ایشان نقل شده   بتعلیم امام علیه السلام تشبیه هدیه دعای بواسطه
سالم بودن در دنیا و دعای بواسطه رستکاری در آخرت و شرح آن بدستور در ضمن دو پیش
کذارش یافته حدیث سی و سیم در ثواب شاد کردن خاطر مومن در ضمن پیش دویم ان
شرح آن دو آیه تفسیر شده است اول یوم تجد کل نفس ما عملت دویم یومئذ یصدر الناس
اشتاتا حدیث سی و چهارم در سبب فاش نکردن قبایح مردم و فرو خوردن خشم خود
و تجهیز اموات و امثال آن و در پیش دویم از شرح آن دو آیه و چهار حدیث ترجمه شده
اول آیه من جاء بالحسنة دویم والکاظمین الغیظ حدیث اول افضل الاعمال الجرعتان
دویم من احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان سیم من کظم غیظا چهارم در سلوک
امام زین العابدین علیه السلام با کنیزی که آب بر دست ایشان میریخت و آفتابه خطا
شد و روی مبارک ایشان مجروح شد حدیث سی و پنجم در حرمت مومن نزد خدای تعالی
وانکه صلاح حال بندکان بسبب ایشان بعمل می آید و شرح ان در ضمن آغاز و دو نمایش
و انجام ایراد یافته و در پیش دویم از آغاز چهار آیه و یک حدیث و چهار حدیث مذکور است
آیات اول سبحان الذی اسری بعبده دویم و من الناس من یقول آمنا سیم
من المومنین رجال صدقوا چهارم یسومونکم سوء العذاب حدیث اول حدیث
قدسی که من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب ابحاث اول در اسم آن امدن جار و مجرور و خبر
بودن موصول متعارف بحث استشهاد بایه قرانی و کلام میر سید شریف در تفسیر آن
جهة ٢ دویم بیان انکه دو جمله که بیان اتصالی باهم دارند و جهه انقطاعی که جهة انقطاع
ملاحظه میشود و حرف عطف در میان نمی آورند و کاه جهة اتصال رعایة میشود
و بحرف عطف ذکر میکند سیم در بیان معنی دوست داشتن خدای تعالی بندکان خود را

چهارم بیان مقصود صوفیه و ارباب عرفان از خود خدا کفتن و او را تعالی شانه
سمیع و بصیر خود دانستن نمایش اول تاویل نسبت تردد بخدای تعالی که این حدیث متضمن
آنست نمایش دویم دفع منافات و تخالف میان این حدیث و این حدیث دلالة بران دارد که مومن
بران مکروه میدارد مرک را میان حدیث من احب لقاء الله احب الله لقائه و من کره
لقاء الله کره لقائه و در سه حدیث ترجمه شده اول ان ابن ابی طالب انس بالموت
دویم فزت برب الکعبه سیم المومن اذا احضره الموت بشر برضوان الله انجام بیان بعضی
که سنت از واجب افضل است حدیث سی و ششم صحبت امیر المومنین علیه السلام
با کمیل بن زیاد و شکایة آنحضرت از ابنای زمان خود با او و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش
و انجام نموده شده است آغاز بدستور و در پیش دویم پنج آیة و چهار بحث مذکور است
آیات اول وکونوا ربانیین دویم و ان ربک لذو مغفرة ولتکبروا الله سیم و من اوتی
الحکمة چهارم اولئک علی هدی من ربهم ابحاث اول بیان معنی ربانی دویم در آمدن
علی بمعنی مع و سببیة سیم بیان معنی مثل در لغة و نقل آن بمعنی دیکر چهارم تقسیم
حضرت علیه السلام طلب علم زمان خود را بچهار قسم نمایش اول در بیان معنی امام و
اختلاف اقوال علما در آن و در ضمن آن سه حدیث ترجمه شده اول من مات و لم یعرف
امام زمانه دویم ذلک الذی یفتح الله علی یدیه سیم والذی بعثنی بالحق نبیا انهم یستضیئون
بنوره نمایش دویم بحث ابن طاوس با بعضی فضلای بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام
انجام ذکر کلام شیخ محیی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه آن
کلام حدیث سی و هفتم در فضیلت نیت از عمل و شرح آن در ضمن اغاز و پنج نمایش و
انجام سمت کذارش یافته اغاز بدستور و در پیش اول این آیه تفسیر شده که الذی خلق
الموت والحیوة و در پیش دویم یک آیه و یک حدیث آیه وکنتم امواتا حدیث ما
عبدتک خوفا من نارک بحث معنی خالص و ذکر بعضی تعریفات اهل حال عمل خالص را
نمایش اول در اینکه اکر عبادت حصول ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود ان عبادت

صحیح است یانه ودر ضمن آن شش آیه ویکحدیث ترجمه شده ایات اول ادعوا ربکم
دویم کانوا یسارعون فی الخیرات سیم وادعوه خوفا چهارم یا ایها الذین آمنوا ارکعوا
پنجم اولئک هم المفلحون ششم قد افلح المومنون حدیث العباد ثلثه نمایش دویم
در اینکه اگر با قصد قرب چیزی دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت دارد یانه نمایش سیم
تعریف نیت ورفع بعض اعتراضات از آن ودران یک آیه ترجمه شده واذا حللتم نما
نمایش چهارم استدلال بر وجوب نیت در عبادت ببعض ایات قرآنی وذکر بحثی چند
که بر استدلال مذکور وارد است وترجمهٔ این آیه که وما امروا الا لیعبدوا الله وبحث
مترجم در وجه تدبر مصنف دام ظله نمایش پنجم در دفع بحث ملا جلال دوانی بر جمعی
فقها وبحث مترجم بر تحریر مطلب بخام در ذکر بعضی توجیهات که علما در باب فضل بودن
نیت از عمل و منافات آن بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها وحدیث ان آدم اذا هم
بالمعصیه لم یکتب علیه ذکر کرده اند وبحث مترجم بران ودران دو آیه وسه حدیث ترجمه
شده آیهٔ اول فمن یعمل مثقال ذرة دویم اقم الصلوة لذکری حدیث اول نیت المومن
دویم ان ابن آدم اذا هم سیم افضل الاعمال احمزها حدیث سی و هشتم در توبه وشرح آن
اشتمال دارد بر آغاز وچهار نمایش وانجام اغاز بدستور ودر پیشش دویم یک حدیث وچهار
بحث مذکور است حدیث اذا حیل بینه وبین الکلام بحث اول در معنی توبه لغة و
اصطلاحا و ترتب حصول آن بر سه امر دویم در ذکر بعض تعریفات توبه که بر زبان
ارباب قلوب جاری شده سیم در معنی قبول توبه چهارم در معنی معاینه که نهایة زمان
قبول توبه است نمایش اول در فوری بودن وجوب توبه وذکر بعضی خطرها که در
تاخیر آنست ودر آن سه ایه با دو حدیث وترجمه مذکور است ایات اول وحیل
بینهم وبین ما یشتهون دویم من ان یاتی احدکم الموت سیم کلا بل ران حدیث اول
ما من شیء افسد للقلب من خطیئته دویم ما من عبد الا وفی قلبه نکته نمایش دویم
در انکه توبه کسی که قدرت بر اقدام گناه نداشته باشد صحیح است یانه ودران یک آیه

ویک

ویک حدیث ترجمه یافته آیه لیست التوبة للذین یعملون السیئات حدیث ان الله یقبل
التوبة نمایش سیم در معنی توبهٔ نصوح واختلاف اقوال در آن ودران یک آیه وسه حدیث
ترجمه شده آیه یا ایها الذین امنوا توبوا حدیث اول بیوت العبد عن الذنب دویم
ان التوبة بجمیعها استة اشیا سیم ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار نمایش چهارم
در استحباب غسل بعد از توبه ودران یک آیه ودو حدیث ترجمه شده ایه ان السمع والبصر
والفواد حدیث اول در زجر امام جعفر الصادق علیه السلام شخصی را از جهة گوش انداختن
بر آواز خانهٔ همسایه که بساز وغنی قیام نموده اند که قم فاغتسل ومثل ما ذلک فلقد کنت
مقیما علی امر عظیم دویم لا تنظر الی ما فعلت حدیث سی و نهم وانجام انجام در رفع حقوق الله
وحقوق الناس حدیث مذکور در ذکر عذاب قبر واهوال موت وشرح آن مشتمل بر آغاز
وچهار نمایش آغاز بدستور ودر پیشش دویم شش آیه وده حدیث وهشت بحث مذکور است
ایات اول یثبت الله الذین امنوا ۲ ان اصحاب الجنة ۳ واما ان کان من المقربین ۴
یوم یرون الملائکة ۵ لولا انزل علینا الملائکة ۶ فبشرهم بعذاب الیم حدیث اول
در سوال وجواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ۲ ان المسلم اذا سئل فی القبر ۳ یفسح فی قبره
سبعون ذراعا ۴ لا یسئل فی القبر الا ۵ فیقول له یا عبد الله من انت ۶ والتی تال هکم
الثقلین ۷ در رم کردن حیوانات از آواز عذاب قبر که انی کنت لانظر الابل والغنم ۸ رم
کردن اشتر پیغمبر صلی الله علیه وآله که در گورستان بنی بخار که پیش رسول الله صلی الله علیه
وآله لبنی النجار ۹ در مارانی که در قبر می باشند که ان الله یسلط علیه تسعة وتسعین تنینا
۱۰ ان الله تعالی تسعة وتسعین اما بحث اول بیان معنی روح وریحان جنت ۲ دویم
تلقین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه بنت اسد را مادر امیر المومنین علیه السلام
بعد از دفن بگفتن ابنک ابنک ۳ بیان معنی قول ثابت که در قرآن واقعست ۴ بیان معنی
قرة عین ۵ بیان معنی ناعم که جا نان را بان صفت میکنند وشاب ناعم میگویند ۶ بیان نکه
منکر ونکیر اسم ملکست یا اسم حال کافر ومومن در قبر ۷ تصحیح لغة مزیة ومعنی آن ۸

انجوید بعد از توبه

بیان سبب اعتصار ماران قبر در بود و نه نمایش اول در انکه نشاینده میت در قبر
وحیات و عقاریب آن در عالم ملکوتست نه در عالم ملك وعصیان نمایش دویم در
استدلال بثبوت عذاب قبر بایات واحادیث و در ان پنج آیه ترجمه شده اول کیف یکفرون
بایات الله وکنتم امواتا ۲ النار یعرضون علیها ۳ یوم یقوم الساعة ۴ ومن اعرض
عن ذکری ۵ اغرقوا فادخلوا نارا نمایش سیم در استدلال بر وقوع عذاب بایه امتنا اثنتین
ودفع اعتراض میر سید شریف بر مفسرین در آیه مذکوره و بعضی سخنان متعلق بان ودر ضمن
آن دو آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه مذکور ۲ فاذا نفخ فی الصور حدیث اول
دخل علیه فی قبره ملکاء القبر ۲ نعم حتی لا ینفی له لحم ولا اعظم انجام در ذکر بعض ایات
واحادیث که دلالت دارد بر انکه عین عمل در ان نشا بصورت جسم در می آیند و قرین و
جلیس صاحب خود میباشند و در آن چهار آیه و پنج حدیث ایراد یافته است آیه اول
وان جهنم لمحیطة بالکافرین ۲ الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما ۳ یوم تجد کل نفس
ما عملت ۴ فالیوم لا تظلم نفس شیئا حدیث اول یا قیس ان مع العز ذلا وان مع
مع الحیوة موتا ۲ نظر بر حضرت ابیات قیس بن عاصم که مضمون کلام حضرت در لباس
در آورده بعرض مبارك حضرت رسانید که لخیر خلیطا من فعالك انما ترجمه آن بنظم
مترجم ۳ الذی یشرب فی آنیة الذهب والفضة ۴ الظلم ظلمات یوما القیمة ۵ الجنة
فی معان حدیث چهلم در بدن مثالی و شرح آن انتظام یافته است در ضمن آغاز
وسه نمایش و انجام ودر بینش دویم سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکور است آیه اول
یسئلونك عن الروح دویم ودخل المدینة علی حین غفلة سیم وابتغوا ما تتلوا الشیاطین
حدیث من عرف نفسه بحث اول در حقیقة روح واختلاف اقوال علما در آن ۲
در استعمال علی معنی نفی واستشهاد آن ببعض ایات قرانی نمایش اول در انکه بهشت و دوزخ
الان مخلوق اند یا بعد از این مخلوق خواهند شد و در ان پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده
ایه اول اعدت للمتقین دویم اعدت للکافرین ۳ قلنا اهبطوا جمیعا چهارم

یستبدلون الذی هو ادنی پنجم قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدوا حدیث در انکه
آدم با غی بود از باغهای دنیا کجنة من جنات الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر نمایش
دویم در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت بدن ببدنهای مثالی و در ان
یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه ولا تحسبن الذین قتلوا حدیث اول ان الارواح
فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة دویم ان ارواح المومنین فی حجرات فی الجنة سیم سجاد
المومن اکرم علی الله من ذلك ان یجعل روحه فی حوصلة طایر نمایش سیم در دفع
توهم بعضی که گمان برده اند که تعلق نفس بعد از خراب بدن ببدنهای مثالی است و این
قول بعضی از اهل تناسخ انجام در انکه بدن که در ان نشا نفس بان تعلق میگیرد
از کسافت جسمانیات در گذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده والله اعلم بحقایق
الامور وصلی الله علی محمد و آله اجمعین

تمت الفهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد الحمد والصلوة فقد قرا علی کتاب الاحادیث الاربعین الذی الفه بعون الله
فی سلف السنین شیخنا الفاضل الزکی والعالم الالمعی زبدة الافاضل العظام وخلاصة (الاماجد الفخام)
ونتیجة العلماء الاعلام الشیخ شمس الدین محمد الخاتون لا زال صاعدا مصاعد الکمال
مرتقیا مراقی العز والاقبال قراءة تحقیق وایقان وتدقیق واتقان ولقد کساه بهذا الترجمة
الشریفه حلل فارسیه بدیعة موضحة المبانیه منقحة لمعانیه بعبارات رایقه اصفی من الماء
الزلال والطف من السحر الحلال الفاظها تزری بالدرر العوالی وتکسر قیمة جوهر القوالی قد جمعت
من المزایا ما سلم برهان السلم عدم حصرها واحصائها وتعلق برهان التطبیق بامتناع انقطاعها

وانتهائها وبالجمله فهذه الترجمه البارعة سطورها البازغة بدورها حقيقة ان يكتب
بالنور على الخدود حتى لقد صار اكثر الكتب المتداوله تتمنى ان تعرى عن الملابس العربيه
وتحلى فى الحلل الفارسية فشكر الله للساعى شيخنا الاجل المشار اليه وافاض سجال المواهب
الربانية علينا وعليه حيث كشف الاستار عن ابكار افكار مقصورات فى الخيام ورفع النقاب
عن نفائس عرائس تكسف الاقمار فى ليالى التمام على نهج غريب يهش اليه الطباع ومنطق
يدخل القلوب قبل الاسماع وليس هذا عجيبا من فطنة النقاده وفطرته الوقادة وطبيعته
الالمعيه وسجيته اللوذعية لانه غصن دوحة والعلم الكامل وثمرة شجرة الفضل والافضال
لا برح ممتطيا ذروة الاعزاز والاجلال مبلغا جميع المقاصد والامال وكتب هذه الاحرف
بيده الفانية مؤلف الكتاب الراجى الصفح عن سيئاته العظام يوم المآب المشتهر ببهاء الدين
العاملى عامله الله بعفوه واحسانه واذاقه حلاوة صفحه وغفرانه فى سادس عشر شهر
رمضان المبارك سنه تسع وعشرين بعد الالف من الهجرة سيد المرسلين عليه وعلى آله
افضل صلوات المصلين والماموا من الطافه العميمة ادام الله
معاليه وحرسه فى ايامه ولياليه عدم المحو عن صفحة
باله الشريف فى مظان اجابة الدعوات
سيما فى اعقاب الصلوات كما هو
دابى له فى غالب الاوقات
الحمد لله اولا واخرا و
ظاهرا وباطنا
تمت

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
بيت اى از تو حديث معرفت را تبيين ٭ وى ترجمه وصف تو تنزيل مبين ٭ گر شكر تو
آرايش عنوان نبود ٭ تبليغ رسالت نكند روح امين ٭ بهترين حديثى كه مجلس آرايان

انجمن

انجمن يقين را سر لوح كتاب بيان نزهت بجواهر حقايق آن تواند بود ٭ وزيباتر كلامى كه گل
چينان حدايق دين باخار بيهمت وريا از گلدسته عقايد آن تواند بود ٭ حمد مبدعيست
كه خلق كونين پرتوى از اشعه لواى شاهى اوست ٭ وشكر منعميست كه ذرات را دوش منت
گرانبار نعم غير متناهى او ودرود نامحدود بر خاتمه كتاب هدايت ومقدمة الجيش رحمت
بى نهايت او بيت محمد كافرينش هست خاك وجودش ٭ بود در شحى در از درياى جودش ٭ شعاع
آفتاب بى زوالى ٭ گل خوشبوى باغ ذو الجلالى ٭ چراغ اصطفى روشن زنورش ٭ رموز حق
مبين از زبورش ٭ باو نازان دل مشكل كشايى ٭ از و خندان لب معجز نمايى ٭ سليمان مهمان
سالار خوانش ٭ كليم الله عصادار شبانش ٭ خليل آتش پرست شوق رويش ٭ ذبيح الله هدى
طوف كويش ٭ خضر دردى كش بزم كمالش ٭ مسيحا طوطى هند جلالش ٭ وبر آل مقدس فعال
واصحاب خجسته مآل آن سرور عليه وعليهم السلام الله الملك الاكبر سيما مطلع انوار هدى
عظمى وسرچشمه جويبار امامت كبرى كه ارباب دوران معابد قدس را مرآت ضمير بصيقل
طاعتش روشنست ودانشوران معالم انس را حديث ايمان بترجمه محبتش مبين
بيت شه كز صبح تيغش يك شكرخند ٭ نطاعات دو عالم به پسندند ٭ بنى را محرم
اسرار او بود ٭ ببند در غار ويار غار او بود ٭ چو هر كس را بدينش راهبر بود ٭ از انزو شهر
علمش را چو در بود ٭ درى ليكن ز بس جا بود در وى ٭ متاع خانه پيدا بود در روى ٭ ره او بوى
گرديت قويست ٭ كه راه او صراط المستقيم است ٭ اما بعد بمسامع ارباب دانش وذكا
ميرساند داعى دوام دولت قاهره محمد بن على المشتهر بابن خاتون العاملى عامله الله بلطفه
الازلى كه چون خاطر ملكوت ناظر پادشاه جمجاه ملايك سپاه خورشيد چتر فلك بارگاه ٭
افتخار سلاطين العصر بالراى الرزين واعتضاد خواقين الدهر بالدين المتين آفتاب فلك
خلافت وشهريارى قطب سپهر سلطنت وعالمدارى بيت شاه انجم سپه جمشيد ثانى ٭
باو زيبنده تاج خسروانى ٭ سپهر افتخار آفرينش ٭ چراغ دودمان تركمانى ٭ جهانرا شاهد
عدلش عروسى ٭ كه داده آبروى زندگانى ٭ ز زلف عارضش گرديده ظاهر ٭ شب خشنودى و

قطبشاه سلطان محمد

صبح امانی ٭ زکلکشت رخش هر صبح گردون ٭ گل خورشید آید ارمغانی ٭ پی حفظش دعای
صبح خیزان ٭ توسل جسته از سبع المثانی ٭ السلطان العادل الباذل العارف الغازی
فی سبیل الله محب باخلاص اهل بیت رسول الله خاقان الاکرم و همایون الاعظم ابو النصر
بیت جهان تا هست اقبالش جوان باد ٭ بهار عمرش ایمن از خزان باد ٭ نشاط آباد کلک
اقتدارش کشیده قاف تا قاف جهان باد ٭ بهر جانب که عزمش روی آرد ٭ ظفر همدوش
نصرت همعنان باد ٭ ندستور ارسطو رای ملکش جهان را کامرانی جاودان باد ٭٭
ز تایید قضا تدبیر رایش ٭ همیشه ملک و ملت در امان باد ٭ چند معنی دعای کاینات
ملک را قول آمین بر زبان باد ٭ از بدو جلوس بر مستقر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند
خلافت و کشورستانی بر این معنی مایل و ناظر بود که علمای موکب همایون و فضلای سریر
خلافت مشحون همگی همت و تمامی نهمت خود را بر احیای مآثر نبوی و ترویج دین مبین مصطفوی
و افاده مقاصد تفسیر کلام و افاضه معنی احادیث خیر الانام و امالی ائمه عالی مقدار علیه
و علیهم صلوات الله الملک العلام بر وجهی مصروف و معطوف دارند که مآثر هدایت
مظاهر ان در اطراف و اکناف ربع مسکون علم انتشار بر افراشته وضیع و شریف هر قبیله
و صغیر و کبیر هر عشیره از مشکوة انوار او مقتبس توانند بود و از موائد انتفاع آن بهره
توانند رسید و اغلب کتب در مسایل تفسیر مصحف کلام و دفاتر احادیث معجز نظام که
رقم زده کلک تالیف علمای اعلام و نگاشته خامه تصنیف فضلای بلاغت فرجام شده بود
چون بلغت بلند رتبت حجازی و زبان فصاحت نشان تازی سمت ترتیب و تنظیم
یافته بود و دست مدارک جمعی که اطفال ناطقه ایشان از پستان لغت دیگر شیر تعلیم
نوشیده اند از رسیدن بشاخسار دلستان آن کوتاه بود و انامل فکرت برخی که سنین و شهور
در کشف فنون عربیت شب و روز بپایان برده اند از چیدن گل مقصود از حدایق آن بعجز معترف فهم
و شاهد مراد بدون آنکه بعضی از آن بلغات مفسر و مترجم گردد در آغوش خاطر کمی آمد
هر یک از ایشان را بترجمه کتابی از آن مکلف و مامور ساختند و چون بوساطت بعضی از

مقربان درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و اجلال رسیده بود که راقم حروف ادراک
سعادت استفاده مجلس سامی خلاصه علمای ذی شان و یگانه فقهای رفیع مکان
خورشید سپهر دانش و افضال مرکز دایره فضل و کمال الحاوی مآثر سلف علی النهج المبین
و جامع معالم الکل علی اوجه المستبین افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام و المسلمین
بهاء الملة و الدین محمد العاملی اعلی الله شانه و رفع فی مسند العز و الفضل مکانه نموده
و از حدایق فضل آن سرچشمه جویبار دانش و کمال که بآبیاری طبع فیاضش طراوت پذیر
گشته بعد از استجازه رسانیدن روایح آن بمشام پویندگان بادیه طلب فی الجمله دسته
چند گل و ریحان فراهم آورده است بترجمه کتاب اربعین حدیث که جمع و تالیف با حل
الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار مبانی و استنباط احکام و مسایل و استکشاف فی
لغات و مغاضل بر وجهی که مطبوع طبایع صغار و کبار بلکه نمونه جنات تجری من تحتها الا
نهار است از رشحات بحار فضل آن قبله احرار است و از غایت احتوی بر لطایف حقایق و
اشتمال بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای اعتبار و اشتهار برافراشته و از نهایت
حسن الفاظ و لطف معانی چون عارض ارباب حسن و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح
خاطر وضیع و شریف نگاشته مامور شد و چون ربقه عبودیت گوهر بار نعم ان سرچشمه
جویبار شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت
ممتثلا للاشارة العالیة الخاقانیة شروع نموده بترجمه قطبشاهی موسوم ساخت
و چون بهر لغتی عبارتی مناسب دارد و هر زبانی مقتضی بیانیست و بلاغ مبین که عبارت
از گوهر بیان سفتن است سخن از روشنتر و خاطر نشانتر گشت مقصد اینست که بر عادت
دیگر مترجمین بترجمه یکان یکان عبارت عربی اقتصار ننموده در ترتیب فقرات و تقدیم
و تاخیر کلمات ملتزم پیروی اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید در اصل
صنعت ایجاز بکار رفته باشد تقریبا للافهام در مقام بسط درآید و هر جا ذکر استشهادی
و ایراد مثلی نظما یا نثرا مناسب نماید توضیحا للمرام مبادرت بآن واقع شود و اگر مترجم را

در اثنای کلام سخنی روی دهد که ذکر آن مناسب مقام باشد بعرض آن اقدام نماید و
بالجمله شرحی ترتیب یابد در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود در ضمن شرح ان شاء الله
وحده العزیز توقع از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضی المامور معذور در ذیل الاغماض بر خلل
آن پوشیده بقلم عفو در آن کوشند والله الموفق و منه الاستعانة فی التتمیم حدیث
اول روایة کرده جامع کتاب مذکور لا زالت ایام افضاله علی تعاقب الایام والدهور
از استاد بزرگوار و پدر عالی مقدار خود فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد
الحارثی الهمدانی که نسب شریفش بحارث همدانی که از اخیار اصحاب امیر المومنین
و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت یرنی بوده میرسد و در اغلب اوقات فنون
خصوصا فقه و حدیث مهارتی تمام داشته و چند رساله و کتاب از نتایج طبع اقدس
بر صفحهٔ روزگار سایر و دایر است و مدتی مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی خراسان
بوده بر وجه استقلال شیخ الاسلامی آن دیار با منا و خدمتش مرجوع و حل و عقد امور
شرعیهٔ آن ممالک برای دراکش مربوط و مرفوع بوده است بطریق سماع از و که یوم
الثلثا دویم شهر رجب المرجب سنه ۹۸۱ در منزل ملکی ایشان در مشهد مقدس رضوی
علی مشرفها من التسلیمات ازکاها وقوع یافته از شهید ثانی و زین جاودانی شیخ زین
الدین الملة العاملی که از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متاخرین است و مصنف
چندین کتاب و رساله مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن هفت مجلد سمت اختتام یافته
و شرح لمعهٔ دمشقیه که از غایت متانت و تنقیح علم اعتبار و اشتهار برافراخته و شرح
الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون بعد از شیخ محمد مکی که احوالش ان شاء الله
مذکور خواهد شد بمرتبه شهادت فایز شده علما در تصنیف خود تعبیر از و بشهید ثانی
میکنند و تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده و شهادت او در قسطنطنیه بعلت
تشیع بوده بتاریخ نهصد و شصت و پنج از شیخ عالم کامل جمال الدین احمد بن خاتون که جد
اول بیک واسطه مترجم است و نهایة تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی

اصلاح

که از فقهای

که از فقهای مائة عاشره بلکه تاسعه و ثامنه کسی در دقت و کثرت فضل باو نرسیده
چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رسالهٔ جعفریه و بعضی تصنیفات دیگر از وظاهر
میشود و از غایت سعی که در اعلای کلمهٔ یقین و تبیین و ترویج شعایر ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی عامهٔ مخالفین که از عناد یا جهالت
نسبت احداث و اختراع بمذهب حق داده اند و محدث و مخترع آن او را میدانند و مقتدای
شیعه تاریخ رحلت او ست شکر الله سعیه و اجزل فی العلیین قدره از شیخ زاهد
صالح شیخ علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر متورعین و زهاد عصر خود بوده از
شیخ جمال الدین احمد بن فهد الحلی که از جملهٔ مجتهدین فرقهٔ ناجیه و علمای طبقهٔ امامیه است
و اقوال و فتاوی او در کتب معتبره منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که سرامد
اتقیای زمان خود بوده از شیخ الکل فی الکل شیخ محمد مکی که بواسطه فوز بمرتبه شهادت
که در یوم الخمیس نهم جمادی الاول هفتصد و هفتاد و شش هجری در شام باغوا جماعت
شامی واقع شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ
و استفادهٔ مصنف در دینیات باو میرسد همه جا در این کتاب و در دیگر مصنفات خود
تعبیر از و بشیخنا میکنند و کتاب ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رساله الفیه
و نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات اوست از خلاصهٔ علمای زمان مولانا قطب الدین
رازی که بانهایة تبحر در علوم حکمت و کلام و فنون معقول مثل محاکمات شرح اشارات
و شرح مطالع و دیگر مصنفات او در معقولات مطرح انظار علمای ذی قدر است و در بط
تمام بمطالب فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده
که بحواشی قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت ایام عمر شریفش انقطاع
یافته از شیخ علامهٔ زمان و خلاصهٔ فضلای عالی شان جامع فنون العلم بالاستیعاب
الکلی شیخ جمال الدین مطهر الحلی که مثل کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان و منتهی المطلب
و مختلف الشیعة و تذکرة الفقها و تحریر الاحکام و چند کتاب معتبر دیگر منقول و معقو

شواهد برمرتبه فضل وتبحر خود دارد وکثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که محاسب وهم بازای
هر روز از عمر شریفش هزار بیت تصنیف تخمین کرده است قلم پا از آنچه کنجایش تحریر
مراتب فضل وتعداد تصانیف وست مابرح سعیه مشکورا وقدره مرفوعا واولادتش
بنابر آنچه خود در خلاصه رجال ایراد کرده است در بیست ونهم ماه مبارک رمضان ششصد
چهل وهشت هجری اتفاق افتاده بود ووفاتش در بیست ویکم محرم الحرام هفتصد وبیست
شش از سلطان اعاظم المحققین ودستور افاخم الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الدین محمد
طوسی که شهرت او در هر یک از فنون علم وکمال وکثرت تصنیف نه بمرتبه ایست که اگر قلم پای
درمقام تحریر آن درآید مورد اعتراض نکردد واصل او بنابر آنکه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توا بع
دار المؤمنین قم است ومولد شریفش در طوس اتفاق افتاده بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الاولی
سنه سبع وتسعین وخمسمائه که بنابر مشهور روز فوت امام فخر الرازیست وبتاریخ شهر
صفر سنه اربع واربعین وستمائه از تصنیف شرح اشارات فارغ شده ودر روز سه شنبه پنجم
شهر جمادی الاولی سنه سبع وخمسین وستمائه ابتدای رصد ساختن مراغه نمود وبعد
از طی هفتاد وپنج مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی حجة الحرام
سنه احدی وسبعین وستمائه در دار السلام بغداد از این سرای فانی انتقال نمود وقبرش در بقعه
قریش در جوار مضاجع کاظمین علی ارقدیهما الف الف صلوة والف الف سلام واقعست واز غرایب
اتفاقات آنکه در وقت حفر او در روضه کاظمین علیهم السلام سردابه بصفای ظاهر شد که
بکاشی ترتیب داده بودند وکتابه بران نوشته ومضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی از جهة خود ترتیب
داده وبآن فایز نشده وچون حساب کردند تاریخ ولادت خواجه رحمة الله علیه موافق تاریخ
آن عمارت باسعادت بود ومن الله التوفیق والمغفرة از والد بزرگوار آن قبله احرار محمد بن
الحسن الطوسی از سید بزرگوار سید فضل الله راوندی از خلاصه سادات ملکی صفات سید
مجتبی بن سید الداعی الحسینی از شیخ الطائفه وامام الشیعه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی که چون
او در مراتب کمال بمرتبه ایست که هرگاه شیخ گویند انتقال الی غیر ذات کاملش تعلق نگیرد ناقصر

میدانند

میدانند که المطلق ینصرف الی الفرد الکامل علماء در مصنفات خود تعبیر از او بشیخ مطلق میکنند
وسند خود را در فتاوی واقوال علماء بفتاوی واقوال او خود میسر ساختند وجمع کتاب تهذیب
الحدیث وتصنیف کتاب نهایة الاحکام ومبسوط وخلاف وچند کتاب دیگر از امواج
بحر هدایت اوست تولدش در ماه مبارک رمضان سیصد وهفتاد وپنج هجری اتفاق افتاده
ودر شب دوشنبه بیست ودویم محرم الحرام سنه چهارصد وهشتاد از دار دنیا رحلت
نموده ودر نجف اشرف مدفونست رحمة الله علیه از استاد آنحضرت شیخ اعلم اکمل محمد
بن النعمان المفید که تعبیر از اسم شریفش بشیخ مفید میشود وسبب اشتهار او بمفید
در کتاب مصابیح القلوب برین وجه مذکور است که در هنگامی که شیخ از موطن اصلی
ببغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار
معتزلی حاضر شده در صف نعال جای گرفت بعد از لحظه که قاضی از افاده فارغ
شد اجازه سؤال خواسته پرسید که این خبر که شیعه نقل میکنند که من کنت مولاه
فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر صلی الله علیه وآله در روز غدیر گفته است یا آنکه
شیعه فراهم بافته اند قاضی گفت خبر صحیح است وعلمای ما در کتابها نقل کرده اند شیخ
گفت پس خلافها وخصومتها چیست قاضی گفت این خبر روایتست وخلافه ابی بکر درایت
مردم عاقل بواسطه روایة ترک درایت نمیکنند شیخ گفت چه میگویند در خبر یا علی حربک حربی
وسلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ پرسید در حق اصحاب جمل چه میگویند بمانا باین
قول کافر میباشند قاضی گفت ایشان توبه کردند شیخ فرمود ایها القاضی حرب درایت است
وخبر توبه روایة وخود در سؤال فرمودید که مردم عاقل درایة را بروایة از دست نمیدهند
قاضی در جواب فرومانده سر در پیش افکند وبعد از زمانی سر برآورده از نام ونسب شیخ
استفسار نمود واو را تعظیم بسیار نموده گفت محمد بن محمد النعمان الحارثی قاضی برخواست
ودست شیخ را گرفته بر جای خود نشاند وگفت انت المفید حقا وچون
این خبر بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود حاضر کرده از ماجرای

خود با قاضی استفسار نمود و او را تعظیم بسیار نموده سه نقاب خاص و مرکوب لایق با قلاده و
سرافسار زرین و صد دینار زر سرخ و یک بنده نوازش و انعام نموده یومیه لایق او از گوشت و
گندم مقرر فرموده که هر روز برسانیدند و بعد از آن شیخ بآن لقب اشتهار یافته
و ابن ادریس در کتاب سرائر این حکایة را بر این وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبرا که
مولد اصلی اوست ببغداد آمده نزد ابو عبدالله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن
بهدایة علی ابن یاسر اراده درس علی بن عیسی رمانی نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه
کسی را معرفت بحال او حاصل شود مردی بصری از بیرون آمده از حدیث غدیر و حکایة
غار سؤال نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایتست و غار درایت و علمی که بدرایت حاصل
میشود بروایة حاصل نمیشود بصری تسلی شده بیرون رفت شیخ را طاقت نمانده رخصت
سؤال خواست و گفت چه میگوئید در باب کسی که با امام زمان خود حرب کند رمانی گفت
کافر است و باز تدارک نموده گفت فاسق است شیخ گفت چه میگوئید در باب طلحه و زبیر
و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کرده اند گفت از آن عمل توبه نمودند شیخ گفت حرب
درایتست و توبه روایت و شما الحال بآن مرد بصری گفتید که بروایة حاصل نمیشود آنچه
بدرایة حاصل میشود رمانی تغییر کلام داده از شیخ پرسید که چه نام داری و پیش که درس
خوانده شیخ گفت بابن المعلم مشهورم و پیش ابو عبدالله جعل تحصیل علوم نموده ام بعد
از آن بمنزل رفته بعد از لمحه رقعه سربمهر بیرون آورده بشیخ داد که بابی عبدالله بده
و دعای ما باو برسان و شیخ رقعه را برداشت و نزد ابو عبدالله آمد و چون رقعه را
گشود و مطالعه نمود تبسم کرده گفت میان تو و رمانی چه گذشته که سفارش تو بمن
نوشته و مبالغه بسیار نموده و ترا مفید لقب داده شیخ حقیقة قصه را عرض داد و بعد
از آن باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلای ایام و اعاظم علمای اسلام است
چنانچه بعد از شیخ طوسی صاحب مذهب او را میدانند و بعضی از هر دو بیشتر
و تصانیفش از رساله و کتاب بقریب دویست مجلد رسیده و بعد از طی هفتاد و هفت مرحله

از مراحل

از مراحل زندگانی یا هشتاد و پنج علی الاختلاف القولین در شب جمعه سیم شهر رمضان سنه
ثلاث و خمسین و اربعمائه بجوار رحمت ایزدی پیوست و منهیات ملاء اعلی کلمه حجت را
تاریخ رحلتش نموده و بعد از آنکه چند سال در خانه خود مدفون بوده جسد مبارکش را
در مقبره قریش در جوار مرقد امام محمد التقی علیه السلام دفن کردند روح الله روحه
العزیز از فقیه مذهب ائمه هدی جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب عیون اخبار
الرضا ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوالش در معرض استناد فتاوی علمای
اسلام است قریب سیصد مجلد کتاب از علم دین از مصنفاتش سمت اختتام یافته و در
تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت ری شربت ممات چشید و کلمه شفا تاریخ اوست
قدس الله روحها از محمد بن احمد بن یحیی العطار که از فقهای معتبر قم و ثقه و جلیل القدر است
و در علم رجال و حدیث مهارت تمام داشته از علی بن اسمعیل از عبدالله بن عبدالله
که از راویان مشهور حدیث است از موسی بن ابراهیم المروزی که از مشاهیر راویان امام
شایعست و گفته اند که در وقت حبس آنحضرت در منزل هرون الرشید بامر خدمت
او اشتغال یافته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری میشد فرا میگرفت
و چون بروستان آنحضرت میرسیده نقل نموده از امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه السلام
که آنحضرت بلفظ دربار و بیان گهربار فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عز و جل یوم القیمة
فقیها عالما **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر
دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام و معنی حدیث آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند امت
من بآن در امر دین خود برمی انگیزد و حشر میکند خدای که عزیز و بزرگست روز قیامت
او را فقیه و عالم **بینش دویم** ظاهر اینست که مراد بحفظ حدیث درین مقام از بر کردن و
در خاطر گرفتن باشد چنانچه در صدر سلف در میان ارباب حدیث داب بوده بحدی

که اگر کسی حدیثی روایة میکرده که از بر نداشته و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است روایة
او را در معرض اعتبار نمیداشته اند و محل اعتماد نمیدانسته و بعضی گفته اند و کتابت احادیث
بعد از صد سال از هجرت احداث شده و پیشتر از آن بثبت بر الواح خاطر بجای نقش بر اوراق [که نوشتن بر]
و دفاتر بوده است و میتواند بود که مراد بحفظ نگاهبانی و محافظت حدیث باشد از
اندراس و تلف شدن خواه بعنوان از بر کردن باشد چنانچه رسم آن زمان بوده و خواه
بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن از روی نوشته و کتاب چنانچه متعارف این
زمانست و بعضی گفته اند مراد بحفظ حدیث فرا گرفتن آنست بر یکی از وجوه ششگانه که ائمه
حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر دانسته یعنی سماع از شیخ و قرائت برو و سماع حال قرائت غیر
و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود
یعنی کسی که سند صحیح را با و میرسانند از و روایة میکند و فرا میگیرد میباید فرا گرفتن او بر یکی
از شش وجه باشد تا حدیث مذکور را تواند از و روایة کند و نقل او را اعتبار تواند نمود
اول شنیدن از زبان شیخ برینوجه که شیخ خواند و او شنود دویم خواندن بر شیخ که او خواند
و شیخ بشنود و انکار نکند سیم شنیدن در حال خواندن غیر برینوجه که دیگری بر شیخ خواند
و او تصدیق نماید و در حاشیه مجلس شخص نشسته باشد چهارم اجازه شیخ و او آنست که شیخ
براوی گوید که فلان حدیث یا فلان حدیث کتاب را از من نقل کن بی آنکه تمام کتاب یا حدیث را
بر او خواند یا از و شنود پنجم مناوله و او آنست که شیخ کتاب تصحیح کرده خود با و بدهد و اشاره
کند که آنچه درین کتابست از من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن اجازه بکتابتست یعنی شیخ بخط
خود بجایی نویسد که فلان حدیث یا فلان کتاب را از من روایة کن بی آنکه بر زبان آورد و علما
حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند و پیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه همه
متفق اند بر آنکه حدیثی که برین وجه منقول شده حجتست و بعد از آن دویم و سیم است چه اکثر
همه بر اعتبار آن رفته اند اما اکثر نقی دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده که خلاف گفته اند
قلیل و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان علما بسیار است و اکثر محققین معتمد و [وبعضی]

ندانسته اند

ندانسته اند پس حفظ حدیث را درین مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکوره حمل کرده اند
اما بر وجه اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر و بر سه وجه دیگر بمذهب
جمعی که بر آن وجوه اعتماد کرده اند بنابرین حمل چنانچه مخفی نیست بقدر دو راست
که علی امتی علی درین حدیث بمعنی چون که بر است مناسب این مقام نیست و ظاهر آنست [لفظ]
که بمعنی لام انتفاع باشد یعنی کسی که حفظ کند بر هر یک از معانی مذکوره از جهة انتفاع
امة من چنانچه در تفسیر آیه کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم مفسرین گفته اند که علی بمعنی
لام است یعنی بزرگی یاد آورید حضرت عزت را از جهة هدایتی که شما را براه حق کرده است
و میتواند بود که بمعنی من باشد همچنانکه بعض مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایه و اذا اکتالوا
علی الناس یستوفون ایراد کرده اند که بمعنی اذا اکتالوا من الناس است برین تقدیر میتواند
بود که بمعنی من ابتدائیه باشد یعنی کسی که حفظ کند و فرا گیرد از امة اجابة من از جمعی که [اهل]
بحلیه اسلام متحلی باشند و ایشانرا قابلیت آن نیست که از ایشان اخذ حدیث نمایند
اگر گویند بنابرین لازم می آید که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته شود بر
تعریف حفظ بیرون رود چرا که بر آن صادق نمی آید که از امت فرا گرفته شده است جوابش
آنست که حکم آن بقیاس بطریق اولی معلوم میشود چه هر گاه حدیثی که از امت فرا گرفته شود
بر حفظ آن این ثواب مترتب میشود بر حفظ حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده شده
باشد بطریق اولی مترتب خواهد بود و میتواند بود که بمعنی من تبعیضیه باشد یعنی کسی که حفظ
کند و از امة اجابت من باشد یعنی عروس دل او و اعتقاد بزیور اسلام آراسته باشد والله
اعلم اربعین حدیثا باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی سخن است و سخن از آن جهت
حدیث میگویند که حرف حرف و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب
حدیث عبارت از کلامیست که حکایة کند یعنی خبر دهد از قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله یا یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم یا قول صحابه یا تابعین یا کسی که در مرتبه تابعین
باشد که برینوجه که بر زبان ایشان جاری میشود و شده است خبر دهد از فعل ایشان که

که بر این صورت در بعضی اثبات

بر این نهج بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان بعمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علما حدیث را
مخصوص دانسته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم و کلامی که حکایت نماید
از قول صحا

از قول تابعین یا غیر ایشان از حدیث نیندانند **مترجم** گوید مراد با ئمهٔ معصومین
چنانچه ظاهر است دوازده امامند صلوات الله علیهم که اول ایشان علی بن ابی طالب
و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام شرایف التحیة والسلام و مراد
بصحابی اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه و آله و مراد باصحاب پیغمبر بنابر آنچه مصنف دام ظله
در حاشیه ذکر کرده جمعی اند که بسعادت ملاقات آنحضرت استسعاد یافته اند به بیداری
در ایام حیات آنحضرت علیه السلام در حال اسلام بملاقات عادی رسیده و با ایمان از دار دنیا
رفته اند و بسعادت ملاقات گفته شده نه بسعادت دیدار تا ابن مکتوم که اعمی مادرزاد
بوده داخل باشد و قید بیداری بجهة آنست که جمعی که بعد از زمان پیغمبر آنحضرت را صلوات الله
علیه و آله در واقعه دیده باشند داخل نباشند و قید در حال حیوة آن سرور بواسطه
اخراج جمعیست که بعد از رحلت آنحضرت نظر ایشان بر جسد مبارک افتاده باشد و قبل
از آن ندیده باشند و قید حالت اسلام بواسطهٔ اخراج بعضی از کفار زمان آنحضرت است
که با آنکه ادراک ملاقات او علیه السلام چنانچه بعضی روایات صحیح بآن ناطق است
در شب معراج نموده اند از تعریف بیرون رود چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده که عادت
بران و جاری باشد و فایدهٔ قید اخیر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشد ظاهر است و مراد
بتابعین جمعی اند که بمسلمان و جمعی اصحابه ملاقات کرده باشند نه آنکه ادراک صحبت آنحضرت
نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی که در مرتبهٔ تابعین باشد آنکه نسبت او
بتابعین مثل نسبت تابعین باشد بصحابه یعنی بوجه مذکور ملاقات تابعین نموده باشد نه
آنکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور مما یحتاجون الیه فی امر دینهم
یعنی از احادیثی که امت را در امر دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب قیامت
و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیات است یا در ماده نماز

نموده اند داخل اصحاب
نیستند و قید ملاقات
بعادی بجهة آنست که
بعضی انبیا که در شب معراج
ادراک صحبت پیغمبر را نموده اند

وروزه

بجب ٢

و روزه و زکوة و حج و جهاد و اشباه آن از عبادات نه احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته
باشد مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید و مانند آن وارد
شده باشد گاهی که غرض دینی بآن تعلق نگیرد بعثه الله فقیها عالما بر می انگیزد و محشور
میسازد خدای که عزیز و بزرگست روز قیامت و را در زمرهٔ علمای دین و فقهای ملت
مبین که زیادتی دارد الحدیث النبوی شرف سیاهی دوات ایشان که از آن تحریر مطالب
علمی و مسایل دینی مینماید بر شرف سیاهی خون جمعی که بسعادت جهاد با کفار در خدمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم بمرتبهٔ شهادت فایز شوند ای عزیز کشت
زار رحمت الهی بی پایانست و بحار مکرمت و عنایات و آبشار هزار عمان بجوی
خرمنی می بخشند و بقطرهٔ دریایی میدهند جهد کن که از آن خرمن بجوی و از آن دریا بقطرهٔ
فایز گردی والله الموفق **تنبیه اول** ظاهر حدیث دلالة دارد بر آنکه دانستن
معنی در عاید شدن ثواب مذکور شرط نیست بلکه ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ
حدیث حاصل میشود هر چند معرفت بمعنی حاصل نباشد و دور نیست که مراد رسول
صلی الله علیه و آله نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادتست و موجب ثواب
مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث میشود هر چند معرفت بمعنی حاصل نباشد و دور
نیست که مراد رسول صلی الله علیه و آله آن باشد که حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست
و قابل ترتب ثوابست نه آنکه علم بمعنی آن بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت مقدس
نبوی در بارهٔ ناقل حدیث دعا کرده با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده
رحم الله امرأ سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمعها فرب حامل فقه لیس بفقیه
و رب حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی حضرت عزت رحمت کناد بر کسی که بر کلام من
گوش گذارد و آنچه شنود در خاطر گیرد و آنچه شنیده باشد بی تغییر لفظی و تبدیل حرفی
نقل نماید چه بسیار که حامل فقه و فرا گیرنده آن فقیه نباشد یعنی استطاعت دانستن
معنی آن نداشته باشد و بسیار باشد که غرض او از فرا گرفتن و حفظ حدیث این باشد

که بعامل تراز خود برساند واز واستفادهٔ معنی آن کند تا از مسئله که او از آن حدیث
استنباط نماید منتفع گردد پس هرگاه حفظ کند حدیث را با آنکه عالم بمعنی آن نباشند
قابل این باشند که در معرض دعای حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه وآله در آید چرا که
تواند بود که روز قیامت در زمرهٔ علما وفقها محشور گردد وحدیث مشهور من تشبه
بقوم فهو منهم نیز مصدق این معنیست چرا که معنی حدیث مذکور اینست که
هر که شباهت جوید بقومی در اقوال وافعال هر آینه از آن قوم خواهد بود ودر زمرهٔ
ایشان محشور خواهد گشت وحفظ احادیث مصطفوی شعار ودثار علما وفقها ست
که در وقت استدلال بر مسایل وادای مواعظ ونصایح بآن توسل میجویند پس کسی که
با ایشان درین امر مشارکت نماید هر آینه مشابهت جسته خواهد بود با ایشان و
بمقتضی حدیث مذکور از ایشان خواهد بود ودر زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت
اما اگر کسی معنی حدیث را فرا گیرد وحفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت حدیث کرده
باشد آیا او را حافظ حدیث میگویند وثواب مذکور باو عاید میتواند شد یا نه
ظاهر اینست که معنی حدیث را حدیث نمیتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر
عبارت حدیث وخواه بلغت دیگر چنانکه ترجمهٔ قرآن را بمذهب صحیح قرآن نمیخوانند
واز ین جهت است که مس آنرا مشروط بطهارت نمیدانند وتجویز کرده اند که مس آنرا بی وضو
کنند وکسی که نذر تلاوت قرآن کرده باشد گفته اند که اگر بخواند ترجمهٔ آنرا از عهدهٔ و
فای نذر بیرون نمی آید وبعضی ترجمهٔ قرآن را قرآن میدانند واستدلال کرده اند بآیهٔ کریمهٔ
ان هذا لفی الصحف الاولی برین وجه که هذا درین مقام اشاره است بقرآن یعنی بدرستی
که قرآن در کتابهایی که بر انبیا نازل شده هست وظاهر است که آنجا باین عبارت والفاظ
نیست بلکه باین لغت نیز نیست ودر آیه اطلاق قرآن بران شده پس بر غیر این الفاظ
هرگاه باین معنی باشد اطلاق قرآن صحیح باشد وبرین قیاس ترجمهٔ حدیث را نیز حدیث
توان گفت واین استدلال ضعیف [illegible] گوید بواسطهٔ آنکه اگرچه اشاره بقرآن

اما دلالة ندارد بر آنکه قرآن باوصف قرآنیت در کتابهای مذکور باشد چه میتواند بود
که آنچه در قرآنست از مواعظ واحکام واخبار آنجا نیز باشد واطلاق قرآن بران نتوان
کرد واینکه علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند یعنی معنی آنرا واگرچه بلغت
دیگر باشد نقل کنند دلالت ندارد بر آنکه معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه
طبع سلیم بران شاهد است **نمایش دویم** مذکور شد که ظاهر اینست که
لفظ علی درین حدیث بمعنی لام انتفاعست وچون امة اسم جنس است مضاف بضمیر
ودر علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هرگاه مضاف شود ظاهرش عموم است پس بحسب
ظاهر مراد از امة جمیع امت خواهد بود وثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر بکسی که
حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق امت از اهل سنت وشیعهٔ اثنی عشری وغیر اثنی عشری
در امر دین خود بآن محتاج باشند وازان انتفاع یابند واین معنی تحقق ندارد مگر در ضمن
احادیثی که همه بر صحت آن رفته باشند وبطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث لا
صلوة الا بطهور که همه نقل کرده اند ومعنیش اینست که نیست نمازی صحیح ومقبول مگر
آنکه بجا آورندهٔ آن با طهارت باشد که آن وضو وغسل است وحدیث جعلت لی الارض
مسجدا وترابها طهورا که بر زبان حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه وآله جاری شده
وهمه بر صحت آن اتفاق دارند باین معنیست که در مقام شکر واظهار نعم الهی میفرماید که
گردانیده شده است از برای امت من روی زمین مسجد تا خدای خود را بدان سجده میکرده
باشیم وخاک آن طهور وپاک کننده تا پاک سازیم بآنچه پاک میشده باشد مثل محل
استنجا از بول و مخرج معتبره وکف پا وته کفش وعصا وامثال آن کاهی که نجس شود یا طاهر و
مطهر تا بکار بریم از آن در وقت ارادهٔ نماز چون ما را عاجز از استعمال آب باشد یعنی تیمم کنیم و
حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب که در صحت آن اختلاف نکرده اند حاصل
مضمونش اینست که حرام میشود بر اینکس بسبب رضاع هر آنچه حرام است بعلاقهٔ
نسبت که عبارت از خویشی وقرابتست یعنی چنانچه حرام است بر اینکس خواستن مادر حقیقی

اطلاق قرآن بران شده پس بر غیر ان الفاظ هرگاه باین معنی باشد

وخواهر حقیقی و همچنین جدّه ودختر و نبیره وعمّه وخاله وبرادرزاده وخواهرزاده هرگاه
حقیقی باشند حرامست خواستن هریك از ایشان کاهی که رضاعی باشند یعنی نسبت مذکور
از نسبت رضاع بهم میرسد که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادنست بر وجهی که در
فقه تفصیل و شروط آن مذکور است وامثال این از احادیث متفق علیه واگر حدیثی
حفظ کند که در طریق بعضی وارد شده و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند مثل احادیثی که در
مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده است واهل سنّت انکار مینمایند واحادیثی که در شستن
پا نقل کرده اند وشیعه افترا میدانند وحدیث البیّعان بالخیار ما لم یتفرّقا ابوحنیفه انکار آن
کرده و این معنیست که چون بیعی واقع شود هرگاه که یك از بایع و مشتری از هم جدا نشده اند
اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهند دریافت پس اگر خواهیم که حکم مذکور
شامل هر دو حدیث باشد تا فایده اش عام شود یا امت را بر خلاف ظاهر حکم بباید کرد بر وجهی
که شامل بعضی امت بوده باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم میباید گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل
بالفعل از احتیاج و انتفاع بالقوة که مراد احادیثی باشد که از ایشان اولاید که جمیع امت با آن
محتاج باشند و از آن انتفاع یابند واگر چه باعتقاد حفظ کننده باشد چه هیچ شك نیست که
احادیثی که در باب مسح پا مثلاً وارد شده است از ایشان آن هست که جمیع امت با آن محتاج باشند
و از آن انتفاع یابند و بمضمون آن عمل نمایند واینکه بعضی از روی عناد یا قلّت تتبّع انکار
کنند قدح در شان آن نمیکند اگر گویند که ناچار است که مراد از امت درین حدیث بعض
امت باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع دارند که در وقت استنباط مسئله بکار میبرند
وبعضی عوام الناس که بحقیقة معنی آن نتوانند رسید خصوصاً جمعی که بزبان عربی عارف نباشند
از آن انتفاع بهره نخواهند داشت و بان محتاج نخواهند بود پس بر توجیه تعمیم فایده مترتب نخواهد بود
جواب گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از آنست که بیواسطه باشد چنانچه واسطه علما و مجتهدین
یا بواسطه بعضی عوام مذکور اگر چه بیواسطه از احادیث انتفاع ندارند و بان محتاج نیستند
امّا از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع میبابند و بان محتاجند پس بواسطه

فهم

وبان محتاجند علما و آنها
اجتهاد دارند

محتاج

محتاج و منتفع باشند **نمایش سیم** حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم در ضمن چند فقره کلام
که هریك بدیگری مربوط باشد بر وجهی که معنی مقصود از آن بدون آن دیگر فهم نشود
مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که بسکون با و فتح با هر دو روایت شده است
و بر تقدیر معنی اول معنیش آنست که مسابقت و بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط وگرو
روا نیست مگر در سه چیز و بر تقدیر ثانی آنکه دادن و ستادن مالی که شرط وگرو مذکور بر آن واقع شود
بهیچ وجه روا نیست واز جانب شرع تجویز آن نشده است مگر در ماده نصل یعنی تیر پیکان
دار و آنچه مانند آن باشد مثل نیزه و شمشیر وامثال آن بر نوعی که دو کس گرو ببندند
و شرط کنند که هر کدام زود تر تیر خود را بر نشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازند
یا ضرب شمشیر هر کدام برنده تر باشد یا بیشتر طعن نیزه دیگری را رد کند سبق مذکور روا
باشد یا در باب خف که کنایه از مرکبیست که سم نداشته باشد مثل شتر یا فیل یا حافر
که بمعنی مرکب سم دار است مانند اسب و استر وخر بر نوعی که گرو بسته شود بر آنکه مرکب
هر کدام در دویدن بر دیگری سبقت گیرد سبق روا باشد کنایه از آنکه در مواد دیگر
مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام در دویدن بر دیگری پیشی گیرند یا در کشتی او را
بیندازند یا در مسافتی فراختر بجهد یا چیزی سنگین تر بردارد وامثال آن جایز نیست حدیث و
من نزل علی قوم فلا یصومنّ تطوّعاً الا باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر قومی و میهمان
ایشان شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر برضای آن قوم و هیچ کس خلاف نکرده است در آنکه
جایز نیست فقرات آن را از هم جدا کردن و بعضی از بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث
اول گویند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است که لا سبق الا فی نصل و خف
او حافر که تتمه مستثنیاست ذکر نکنند و در حدیث دویم گویند که پیغمبر فرموده است من نزل
علی قوم فلا یصومنّ تطوّعاً و الا باذنهم را که متمم آنست ذکر نکنند امّا حدیثی که چند
فقره داشته باشد مثل حدیث من فرّج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرّج الله عنه کربة
من کرب یوم القیمة ومن کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته ومن ستر الله علی اخیه

ستر الله علیه فی الدنیا والآخرة والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه که ترجمه
اینست که هر مؤمن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مؤمنی برداشته
شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت ورا ازو بر طرف کرداند و هر مؤمنی
که در بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود ساعی باشد حضرت عزت در بر آوردن حاجة
او توجه نماید و هر مؤمنی که بر عیب برادر مؤمن خود اطلاع یابد و آنرا از نظر غیر مستور
داشته در مقام افشای آن نشود مستور دارد حضرت عزت معایب و زلات او را در دنیا
و آخرت حضرت عزت یاری دهنده و معاون او باشد مادام که او در معاونت و یاری
دادن برادر مؤمن ساعی باشد هیچ شک نیست که جایز است فقرات اینرا از هم جدا کردن
و هر یک را به تنهایی نقل کردن مثل آنکه کویند که پیغمبر فرموده است که من کان فی حاجة
اخیه کان الله له فی حاجته و باقی حدیث را ذکر نکند و شیخ جمال الدین المطهر حلی علیه
الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات اوست تصریح باین معنی کرده و نهایتش بر هر یک
از این فقرات آیا صحیح است اطلاق حدیث کردن یا نه چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره
اینچنین باشد توان گفت که چهل حدیث است و ثواب مذکور بر حفظ کننده آن به
تنهایی عاید میشود یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایة مذکور است
همه یک حدیث است و اطلاق احادیث متعدد بران روا نیست اگرچه از هیچ یک از علما
تصریح در این باب دیده نشد اما چون بخاطر رسید ایضاح نیست که کریمان تقریب جوی بهانه
طلب میباشند اگر قایل باشتراک شویم چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیائه

نمایش چهارم باید دانست که این حدیث در میان علمای موافق و مخالف
مشهور است چنانچه بعضی بتواتر حکم کرده اند پس کوییم چون تواتر ثابت شود میتوان دلیل
ساخت بر آنکه خبر واحد حجة است و استدلال مذکور را اگرچه هیچ یک از علمای ما در
مصنفات خود ایراد نکرده اند اما کم از استدلال باین کریمه فلو لا نفر من کل فرقة الی آخر الآیه
که ایشان بر مطلب مذکور ذکر کرده اند نیست **مترجم** کوید تفصیل این اجمال آنست

که حدیث متواتر میباشد و غیر متواتر آنست که جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا (متواتر)
بمعصوم برسد چنانچه کثرت هر جماعت از ایشان در آن عصر بحدی رسیده باشد
که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست که عدد راویان
در جمیع مراتب یا بعض مراتب باین کثرت نرسد و این قسم را در اصطلاح ارباب حدیث خبر
واحد مینامند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته اند و عمل بمضمون آن واجب
میدانند و کسی را در این معنی خلاف نیست و خبر واحدی که صحیح باشد یعنی جمیع راویان
تا معصوم عادل اثنی عشری باشند اگرچه معظم علما آنرا حجت دانسته اند و بمضمون آن
عمل کرده اما چون بعضی علما مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف کرده اند که
تا متواتر نباشد حجت نیست و بآن عمل نمیتوان کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله
دلایلی که بران ایراد کرده اند این آیه کریمه است که وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا
نفر من کل فرقة طائفة منهم لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم یعنی
روا نیست مؤمنان را که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب فقه بروند و نظام کارهایی که
وسیله معاش و سبب بقای حیات ایشان باشد معطل کذارند چرا نروند از هر فرقه یعنی از هر قبیله
یا طایفه کروهی اندک بطلب فقه دین تا بترسانند و بیم آورند قوم خود را از سخط و غضب الهی
چون برکردند بسوی ایشان بر وجهی که باز آیند از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات یا روا
نیست که همه یکبار بغزای کفار یا بجهاد روند بلکه باید که کروهی از هر قوم بآن قیام
نمایند و باقی به تحصیل علم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترسانند و بیم آرند آنانرا که رفته اند
از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقای آنچه آموخته اند بایشان علی اختلاف
التفسیرین بر این نوع که اگر خبر واحد حجت نباشد بیم رسانیدن کروهی از هر فرقه و اینچنین
در فقه دین فرا کرفته اند بر قوم خود فایده مذکوره که انذار و تخویف ایشانست بر وجهی
که باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات شرعی بران مرتب شود از آن بظهور نخواهد
رسید و آیه دلالت دارد بر آنکه بظهور میرسد پس خبر واحد حجت و معتبر باشد و امثال

این چند دلیل ذکر کرده اند و بر این حدیث استدلال نکرده اند و از ادله ندانسته و حال آنکه این
نیز بر مطلب مذکور دلالة واضحه دارد و بیانش بر آنچه مصنف دام ظله میفرماید اینست که اگر
خبر واحد حجت نباشد و بآن عمل نتوان کرد هر آینه علما و امت را از آن انتفاع نخواهد بود
و بآن احتیاج نخواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتیاج
بآن و تحقق انتفاع امة از آن بواسطه آنکه من موصوله در من حفظ چون از ادات عموم است
بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از جهة انتفاع امت چهل حدیث
از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه شریک باشد در حفظ آن با جمعی که عدد ایشان
بحد تواتر برسد و خواه منفرد باشد در آن ثوابهای مذکور را میباید پس ظاهر شد
که حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد میتواند بود که محتاج الیه و منتفع بامت باشد
و حدیثی که اعتماد را نشاید و حجت نباشد محتاج الیه و منتفع بامت نیست پس خبر واحد
حجت باشد و اگر گویند بنابرین لازم می آید که خبر واحد فاسق و مجهول الحال یعنی کسی که عادل
بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد نیز حجت باشد چرا که من موصول چون از ادات عموم است
شامل ایشان نیز هست و کسی از علما بآن قایل نشده است جوابش آنست که عام شامل هر فردی
میباشد که دلیل دیگر بر خارج بودن آن فرد نکند و اینجا دلیل دیگر دلالة دارد بر آنکه خبر
فاسق و مجهول الحال حجت را نشاید و در باب فاسق آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا است
یعنی اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری بر قول او اعتماد نکرده طلب
شاهد و بینه کنید از او و در ماده مجهول الحالست آیه و افی هدایه و لا تقف ما لیس لک
به علم یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید بخبری که شما را بر آن علم نباشد یعنی صدق و کذب او
آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد و غیر
ایشان بنابر اصل عموم داخل نمایند پس میتوان گفت که حدیث نص نیست در آنکه احتیاج
امت در آن در حال انفراد امت باشد چه میتواند بود که احتیاج و انتفاع چنانچه سبق ذکر
یافت اعم باشد از احتیاج و انتفاع بالقوة و حدیثی که شخصی واحد حفظ میکند اگر چه در حینی

که خبر واحد است حجت نیست اما میتواند بود و از شان آن هست که محتاج الیه شود
و آن وقتیست که متواتر شود و این احتمال اگر چه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف دلیل
میشود چرا که استدلال بظاهر حدیث یا آیه بعد از آنکه اصل مقتضی خلاف آن باشد ضعیف
دانسته اند و اینجا اصل عدم حجیت خبر واحد است پس استدلال بر ظاهر حدیث عموم است بر حجیت
که آن ضعیف باشد والله اعلم متن ترجمه گوید باید دانست که فقه در لغت عرب بمعنی
فهم است که فقه بمعنی فهم باشد یعنی فهم دارد و در اصطلاح یعنی در عرف اهل شرع عبارتست
از علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادله شرعی که قرآن و حدیث و اجماع و استدلال است
بهم رسد و هیچ یک از این دو معنی مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم را
از برکند و فهم داری زیادتی مرتبه در آخرت نیست که محشور بودن در زمره ایشان کمال بود
باشد و این ظاهر است اما معنی دویم بواسطه آنکه معنی مذکور از محدثات این زمانست که
استخراج مسئله از قرآن و حدیث از دلایل دیگر مینمایند و در صدر سلف یعنی زمان مقدسه
نبوی و عهد حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین طریق علم مسایل قرآن
و احکام استماع از لفظ در بار ایشان بوده است بواسطه یا بی واسطه و چون میخواسته اند که
علم بمسئله حاصل کنند از ایشان میپرسیده اند و هر طور جواب میشنیده اند بآن عمل میکرده اند
و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانستند
و حکم خدا میدانسته اند بلکه مراد بفقه درین حدیث بینایی در امور دین است و احوال آخرت و خدا
شناسی که فقیه صاحب این بینایی و بصیرت باشد و در اکثر احادیث که لفظ فقه واقع شده است
بر همین معنی محمولست و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی که فرموده لا یفقه العبد کل الفقه
حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی و حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها
اشد مقتا این ناظر بر همین معنیست یعنی بنده فقیه نمیشود فقیه تمامی تا دشمن دارد مردم را در ذات
خدای تعالی که چرا در تحصیل معرفت او سبحانه تقصیر میکنند و تا ببیند مر قرآن را وجوه بسیار یعنی
عالم گردد بر تفسیرات متعدده و تاویلات متنوعه آیات قرآنی که ائمه تاویل و تفسیر ذکر
کرده اند و بعد از آن بجانب نفس خود نکرد و چون نهایت عجز و قصور او را نیز در معرفت مشاهده

غاید اورا از همه دشمن‌تر دارد و بباید دانست که حصول این بصیرت و بینایی محض موهبت
و تفضّل الهیست و سعی بنده را در ان مدخل نیست چنانکه دعای حضرت رسالت در باب
امیر المؤمنین علی علیه السّلام در وقت روانه کردن او بسوی جانب یمن اللّهمّ فقّهه
فی الدّین یعنی بار خدایا او را در امور دین بینایی ده ناظر بر آنست یا کنایه است که بسعی و کوشش
بنده دست میدهد چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن
بر زبان مبارک جاری ساخته اند که یا بنیّ تفقّه فی الدّین یعنی تحصیل کن و بدست آر دانش
دین را اشاره بآنست و در کلام بعضی اعاظم علما وارد شده است که در زمان سابق
اطلاق فقه نمیکرده اند مگر بر علم آخرت و معرفت بعضی افکار دقایق آفات نفس که عبارت
از در افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکه است و دانستن مفسدات و مبطلات
اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال اخرویست و استعداد دریافتن حقارت
دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای باقی آخرت و استیلای خوف و ترس از خوف الهی بر خاطر و آیه
وافی هدایه فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة لیتفقّهوا فی الدّین که با ترجمه اش در بیشتر
چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت بر معنی دارد چرا که چنانچه مذکور شد در آیه مذکور
ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مقتضی اجتناب محرمات و مناهی شود بر آموختن فقه
مرتب شده و ظاهر است که علمی که امر مذکور بر ان مترتب تواند شد علم آخرت و معرفت امور
مذکور است نه دانستن طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال آن و همچنین از علم که در حدیث
واقع است علم باموری آخرت و علم خداشناسی احداث آن کرده اند مثل حصول صورت
یا صورت حاصل نزد عقل یا امثال آن چرا که در حدیث وارد است که العلماء ورثة الانبیا
یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهر است که وارث علمند نه وارث مال که انبیا میراث گذاشته
و مراد از علم علم دین و آخرت و علم خداشناسی نه علم بامعانی که مذکور شد و آیه کریمه
انّما یخشی الله من عباده العلماء نیز نص بر معنی مذکور است چه خلاصه کلام معجز نظام
آنست که بدرستی که اینکه در کوه خوف و ترس الهی میکند از بندگان او ارباب علمند

مراد است نه معنی لغوی علم که دانستن آنست
و نه معنی اصطلاحی که علمای این زمان

بعضی

علمی

و وصف اشعار بر علیت دارد یعنی دلالت دارد بر انکه علم ایشان باعث ترس و خوف ایشان است
و ظاهر است که خوف و ترس الهی بر ان مترتب باشد همین علم دین و آخرت و خداشناسیست
بلکه غیر آن علوم مراد در معنی علم نبوده اند و ارباب عرفان محض جهل شمرده اند و تعبیر از ان
بوساوس شیطانی کرده اند چنانچه مصنف خلد ظلاله در بعضی از منظومات که مسمّی
بسوانح سفر حجاز است اشعار بر معنی کرده فرموده اند لمصنفه علم رسمی سر بسر قیل است و قال ٭
نه از و کیفیتی حاصل نه حال ٭ علم نبود غیر علم عاشقی ٭ ما بقی تلبیس ابلیس شقی ٭ کر دلت خالی
بود از عشق یار ٭ سنگ استنجای شیطانش شمار ٭ وین علوم و وین خیالات و صور ٭ فضله
شیطان بود بر آن حجر ٭ تو بغیر علم عشق ار دل نهی ٭ سنگ استنجای شیطان میشوی مدعی ٭
لوح دل از فضله شیطان بشوی ٭ ای مدرس درس عشقی هم بگوی ٭ چند و چند از حکمت
یونانیان ٭ حکمی از حکام ایمان هم بدان ٭ دل منور کن بانوار جلی ٭ چند باشی کاسه لیس بو علی ٭
کر ترا گویند کر غیرت همین ٭ هست روزی ماند و این کرد یقین ٭ تو در نزد یک هفته مشغول
کدام ٭ علم خواهی بود ای مرد تمام ٭ فلسفه یا نحو یا علم نجوم ٭ هندسه یا رمل یا اعداد شوم ٭
یا دف نی دوش آمد در عرب ٭ وه چه خوش میگفت از روی طرب ٭ ایها القوم الذی فی المدرسه ٭
کلما حصلتموه وسوسه ٭ فکرکم ان کان فی غیر الحبیب ٭ ما لکم فی النشأة الاخری نصیب ٭
ساقیا یک جرعه از روی کرم ٭ بر سایی ریز از جام قدم ٭ تا کند شوق پرده پندار را ٭٭
هم بچشم یار بیند یار را حدیث دویم روایت کرده است بسندی که متصل است
بشیخ صدوق محمد بن بابویه قمی از حسین بن احمد که مکنی است بابو عبد الله از پدر خود احمد
بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقیهان معتبر است و حدیث بسیار از و نقل
شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون جد او خالد در صغر
سن ببرقه رود قم نقل کرده بود و تولدش آنجا شده ببرقی اشتهار یافت و قریب صد جلد
کتاب از مآثر فضل او کسوت ظهور پوشیده است و اگر چه بعضی علمای رجال تضعیف اش
دانسته اند بواسطه انکه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن داود ثقه بودنش از رجال داو

و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة در خلاصة الرجال میگوید وعندی انّ روایته مقبولة از محمد
بن علی بن موسی بابویه القمی از ابراهیم الصیرفی که مکنّی بابی سمینه است واگرچه چند جلد کتاب
باو نسبت یافته امّا علمای رجال در ضعف وعدم قبول روایتش نهایت غلو دارند نهایتش
چون در امثال این احادیث خصوصاً کاهی که در اثبات حکم شرعی مقام بآن بنا شد یا استحباب عملی را
خواهند بآن ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند واگرچه روایتش ضعیف باشد چنانچه
در حدیث سی و یکم از این کتاب خواهد آمد انشاالله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه
کتاب بر بیانی شافی کافی عذر آن خواسته اند از تضعیف مذکور در نقل این حدیث خدشه
بخاطر راه نیابد و همچنین در نقل بعض احادیث آینده اگر در سند آن بعضی راویان حدیث ضعیف باشند
از محمد سنان که از مشاهیر راویان حدیث است و مصنف چند جلد کتاب واگرچه بعضی از
راویان حدیث و علمای رجال ضعیفش دانسته اند و حکم بضعف روایتش کرده اما شیخ مفید
رحمة الله علیه در کتاب خود توثیقش کرده است که امام محمد جواد علیه السلام در ضمن دعائی که در حق
او کرده اند اظهار رضای خود از و کرده اند و عبارت دعای امام علیه السلام اینست رضی الله عنه
برضامنّی عنه ما خالفنی ولا خالف ابی یعنی خدای راضی باد از و چنانچه من از و راضیم بدرستی که هرگز
در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من در نیامده از عیسی بن اعین جریری که از راویان ثقه امام
جعفر الصادق علیه السلام است از آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار آنحضرت از امیر المؤمنین
و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرمودند قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم من عرف الله وعظّمه منع فاه من الکلام وبطنه من الطعام وعنّی نفسه بالصیام
والقیام قالوا بآبائنا وامهاتنا هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم
فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة
ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الاجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم
خوفا من العقاب وشوقا الی الثواب **شرح** کلام معجز نظام در ضمن اغازی و یکنمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اوّل** خلاصه مضمون بلاغت مشحون آنکه حضرت مقدسه

از محمد بن علی الکوفی

و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله علیه
نقل کرده است

نبوی صلی الله علیه وآله فرمودند که هر کس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست
و مرتبه عظمت و بزرگی ورا بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را
از خوردن طعام و بتعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب
حاضران مجلس گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدای اینجماعت اولیاء الله اند
حضرت فرمود بدرستی که هرگاه اولیاء الله خاموش میشوند خاموشی ایشان فکر خداست
و چون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر خداست و چون نظر بر چیزی میگمارند نظر ایشان
بجهة عبرتست که باز اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی و چون بنطق در می آیند
نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم در معاش و معاد است تا از آن انتفاع یابند
و چون براه در می آیند رفتار ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکتست اگر نمیبود اجل
مقدر ایشانرا که تا آن نرسد بالضروره ایشانرا گرفتار زندان ابدان میباید بود هر آینه قرار
نمیگرفت روحهای ایشان در بدنها از غایت ترس از عذاب الهی و شوق ثواب نامتناهی **بینش**
دویم من عرف الله شیخ محی الدین ابن عربی در کتاب فتوحات مکی آورده است که معرفت نزد
ارباب تحقیق عبارتست از ادراک دویم است بعد از ذهول از ادراک اوّل یعنی اوّل الامر شده با
و بواسطه تلاحق ایام و امتداد زمان غبار نسیان بران نشسته چون باز بخاطر آید بصیقل
ادراک دیگر زنگ آن غبار از مرآت ضمیر مرتفع گردد و روشن شود که همان امر است که مرتبه
دیگر در معرض ادراک در آمده است این ادراک دویم را اهل تحقیق معرفت مینامند و از اینجاست
که ارباب کشف و ریاضت را اصحاب عرفان میخوانند چه بثبوت پیوسته که خلق ارواح و نفوس
ناطقه انسانی که مدرک معنی در اشیا ایشانند بر خلق جواهر بدن تقدم دارد چنانچه در حدیث
وارد است که خلق الله الارواح قبل خلق الاجساد باربعة الاف عام یعنی خلق کرده است و
آفریده حضرت عزت جل برهانه نفوس ناطقه انسانرا قبل از بدنهای ایشان بچهار هزار سال
و هیچ شک نیست که در آن نشا یعنی بعد از مفارقت عالم تجرد و اختفا در ظلمت بدن ادراک بعض
معارف الهی که موقوف بر کسب و تحصیل از مبدا فیاض فایض میشود ایشانرا حاصل بود ه

هرگاه ادراک

در آیه کریمه ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون از این قسم شمرده اند یعنی داخل شوید ای مومنان بهشت را
در عوض عمل صالحی که از شما در وجود آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه
میباشد نه بر وجه دیگر که تفضل است و بعضی دیگر از مفسرین با را الهای معیت گرفته اند یعنی
داخل شوید بهشت را با وجود اعمال ناشایست و سیاتی که از شما در وجود آمده که رحمت
و فضل الهی نسبت بشما زیاده بران شمول دارد که شما را بان مواخذه نماید تا کنایه از آن
باشد که ادخال بهشت و اعطای نعم اخروی بمحض تفضل و موهبت اوست نه در عوض
عمل صالح چنانچه کسی که هرگز مباشر عمل صالحی نشده میتواند بود که داخل بهشت شود
و لیس هذا من فضله ببعید هولاء اولیاء الله یعنی جمعی از اصحاب که روی سخن حضرت
با ایشان بود صفات مذکوره را فوق مرتبه امثال خود دانسته گفتند فدا بادت پدران ما و مادران ما
ای رسول خدای اینجماعت که ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند یا نه و ادات استفهام
و این کلام دو احتمال دارد یکی آنکه غرض ایشان از استفهام حال این جماعت باشد تا معلوم نمایند
که ایشان اولیاء الله اند یا نه و ادات استفهام را از خود حذف کردند یا آنکه کلام مذکور کلام
خبری باشد که قصد کرده باشند بان لازم حکم را یعنی وا نمودن اعتقاد خود را بر باد ه
ایشان بعد از شنیدن صفات مذکوره یعنی از ذکر این صفات ما را آنکه علم حاصل شد ای
رسول خدای که ایشان اولیاء الله اند قال ان اولیاء الله ان حرف تاکید است و بر احتمال
اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد چون در حال استفهام متکلم را تردد خاطر
هست وجه تاکید در جواب ان ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت رسالت پناه م
رد سخن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده اند ایشان اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند
که متصف باین صفت و این صفت باشند باید تاکید بجای خود است تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام
حضرت در رفع آن اعتقاد از ایشان و اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق ایشان
باشد در حکم مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء الله اند و سوای اتصاف بصفات ثلثه مذکوره اتصاف با
صفات دیگر دارند پس مقام مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید به نکته ایست و نکته اش ان بجظاهر
عنی

چنانچه آیه و اشهدهم الست بربکم قالوا بلی و تبیان آن ناطق است و خلاصه کلام معجز نظام
انکه در بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شد همه را جمع آورده در معرض خطاب در آوردند
که آیا نیستم من که خالق آسمان و زمینم و پروردگار و آفریننده شما همه بزبان بی زبانی فریاد بر آوردند
که هستی و غیر تو که تواند بود ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در آنوقت ایشان را علم
بپروردگار خود حاصل بوده و ذهول و غفلت ایشان بواسطه الفت بلذات بدنی و اشتهای
در ظلمات جسمانیست چون ایشان بواسطه ریاضت و ترک لذات حیوانی و قطع تعلق بعلایق
جسمانی در مقام تصفیه باطن در آمده زنگ نسیان از آینه ضمیر زدوده اند و دیده سعی
خود را بکحل اکمل کشته بینائی داده بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده اند هر آینه یوسف
صاحب معرفت و اهل عرفان خواهند بود پس معنی حدیث اینست که هر کس معرفت خود را
دریابد یعنی در ضمن تحصیل ادراک دویم و ارتیاض بترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی
و بترک تعلقات بدنی نفس را قابلیت تذکر ادراک اول ظاهر سازد همچنین مینماید که مکرمت
آنست یعنی رتبه عظمت و کبریایی او را بر وجهی که وظیفه زمان تجرد است ادراک نماید
منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام یعنی هر آینه باز میدارد دهان و نطق خود را از تکلم بغیر
ذکر حق تا بسبب آن از فکر او باز نماند و شکم اشتهای خود را از میل کردن تا ربط بعالم تجرد
نقصان نپذیرد و گرفتاری وی بهضم آن باز ندارد او را از یاد پروردگار و عنی نفسه با
الصیام والقیام عنی بعین بی نقطه و تشدید نون ماخوذ است از عنای بفتح عین که بمعنی تعب
و قیام اینجا کنایه است از نماز مطلوب آنکه در شب یعنی از غایت التذاذی که او را از عبادت حیثی
معبود مطلق دست میدهد تعب مداومت بنماز و روزه را راحت انگاشته همیشه خود را
متحمل مشقت آن میدارد قالوا بابانا و امهاتنا یا رسول الله بابانا اکثر نحویان بای تقدیری باءِ
نامیده اند و گفته اند فعل آن در اغلب محذوف میشود و کلام در این تقدیر است که نفدیک
بابائنا و امهاتنا و در حقیقت همان بای عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام بای حرف
جر ذکر کرده اند مثل بای خذ هذا بهذا یعنی بگیر این را در عوض آن و بعضی مفسرین بای بما کنتم

دوام

ازامور مذکوره نفس اینها نیست بلکه نظر ایشان برای عبرتست تا آنچه خوب بنظر آید بان
کرایند وانچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشد در اصلاح آن کوشند والا اجتناب ازان لازم
شناسند ونطق ایشان مفید حکمتست که عبارت از بیان مصالح معاد ومعاش وفواید
وخواص اشیاست وصمت ایشان متضمن حصول برکت در اموال واعمار است وبباید دانست که در ضمن
یکفقره کلام ایشانرا در حال تکلم ذکر کفته ودر فقره دیکر نطق ایشانرا در حال تنطق حکمت نامیدن باآنکه
معنی نطق وتکلم بیک معنیست وهر دو یک حالة اشارتست باآنکه کلام ایشان از نزد و حال
بیرون نیست در خلوت ذکر است ودر میان مردم حکمت فصیتوانند بود که مراد از نطق در فقره
اخیر معنی مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان در هر باب از روی حکمة ومصلحتست
نه عبث ولغو والله اعلم ولولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا
من العذاب وشوقا من الثواب اجال جمع اجلست واجل عبارتست از وقتیست که بواسطه
انقطاع زندکانی برای هر یک از افراد بشر مقدر شده ودر لوح محفوظ نوشته اند کمتا آن وقت
نرسد بیرون رفتن از ین سرای فانی میسر نیست وچون منقضی شود لمحه توقف نه چنانچه بمحال
آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ناطقست یعنی ترس ایشان
وعذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارتست از ناخشنودی وعدم رضاست بلکه محرومی از
لقای وست وشوق ایشان برحمت وثواب غیر متناهی که بهترین مراتب آن خشنودی ورضای
اوست ودریافت لقا واتصال باو بمرتبه ایست که اگر مقدر نبودن اجلهای ایشان چنانچه
مذکور شد سنک راه نمی بود هر آینه آرام نمیکرفت طایر ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه
بنیان آنرا بصدمات ترس عذاب درهم شکسته ببال وپر شوق ثواب در پرواز می آمدند وخودرا
بروایح روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند ودرین مقام اشارتست بر تساوی مرتبه خوف
ورجا که عبارتست از برابر بودن مقدار بیم وامید است چنانچه هیچ یک بر دیکری زیادتی نداشته
باشد بلکه هر یک باعلی مرتبه زیادتی داشته باشند چنانچه در کلام معجز نظام امام محمد باقر علیه السلام
نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده اند لیس من عبد مومن الا فی قلبه نوران نور

انخ

که درین بیان ذکر آن شده که هرکاه روی سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان درباره
متکلم ویقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد بشنیدن سخن مذکور چون ظاهرست
که اینمعنی سبب شوق ونشاط متکلم ورغبت او میشود بدرازی سخن وبسط کلام حصول
کاهی که سخن را از رهکذر دیکر سخن ادات تاکید منافی بلاغت نخواهد بود وما نحن فیه ازان قبیل
چه سخن ناشی است از موقعی که خاطرها در قبول وتصدیق آن مجبولند ودر توصیف جمعیت
که همکنانرا از کفتن وشنیدن آن نشاط والتذاذ تمام حاصلست پس تاکید مذکور در موقع
خود باشد چنانچه صاحب کشاف در آیه کریمه واذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا واذا خلوا
الی شیاطینهم قالوا انا معکم که در شان منافقان زمان انحضرتست که بظاهر دعوی اسلام
وایمان میکردند ودر باطن کفر ایشان برقرار بوده نازل شده یعنی چون با مومنان ملاقات
مینمایند میکویند ما ایمان آورده ایم وچون با شیاطین قوم خود که رهنمونی ایشان
باین عمل کرده اند خلوت میکنند میکویند بدرستی که ما از شمائیم تخصیص فقره اخیر را بتاکید
باآنکه بفقره اول در عدم اقتضای تاکید شریکند چه چنانچه مومنان آن زمانرا که عبارت
از اصحاب پیغمبرند از مشاهده احوال ایشان یقین برنفاق ایشان حاصل بوده وترددی در عقیده
باطله ایشان نداشته اند که رفع آن محتاج بتاکید باشد برینوجه ایراد نکته کرده است و
کفته است که حسن ظن مخاطبین ورغبت ونشاط منافقان در مکالمه وبسط کلام با ایشان
در فقره اخیره وعدم تحقق اینمعنی در فقره اول منشا تخصیص مذکور شده والله اعلم سکتوا
فکان سکوتهم فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا فانظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم
حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة بباید دانست که سکوت ایشانرا فکر کفتن
باآنکه ظاهر است که فکر نفس سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت وحال خاموشی متحقق
میشود بر سبیل مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارتست از لازم کفتن وملزوم
خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را وازان جدا نیست وبرین قیاس است
نظر ایشانرا عبرت کفتن ونطق ایشانرا حکمت نامیدن ورفتار ایشانرا برکه دانستن چه هیچ

حسنی باشد مقام را کنجایش
تاکید خواهد بود وایراد

مقام اقتضای تاکید ندارد بلکه شیاطین قوم ایشان نیز چون خود ایشان
بران داشته بودند که بران وجه اظهار کنند بیقین میدانستند که
حال ایشان چیست وتردی دران نداشته اند که

خیفة ونور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بندهٔ مؤمنی مگر آنکه در قندیل
دل او دو نور مخلوقست یک نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابرند بر وجهی
که اگر در میزان امتحان درآیند هیچکدام بر دیگری بیشی نیابد و از امام بحق الناطق جعفر الصادق
علیه السلام مرویست که بر زبان مبارک جاری ساخته که اعجب ما کان فی وصیة لقمان
ان قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته بذنوب عطاء
الثقلین لرحمک یعنی خوش می‌آید مرا سخنی که در وصیت لقمان بود و آن اینست که بفرزند خود
گفت ای فرزند بترس از پروردگار خود ترسیدنی که چنین پنداری که اگر نزد او آیی به نیکوئی
که موازنه کند به نیکوئی جن و انس از عذاب وی خلاصی نخواهی یافت و امیدوار باش رحمت او
امیدواری که گمان بری که اگر با گناهی در معرض مغفرت او درآیی که برابری کند بگناهان جن
و انس آمرزیده خواهی شد **نمایش** بباید دانست که مراد بمعرفت و شناسائی حق جل و علا
اطلاع بر صفات جمال و جلال اوست که عبارتست از دانستن صفات ثبوتی و سلبی باشد بقدر
وسع و طاقت انسانی و امّا پی بردن بکنه و حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او نیز
امریست که ایادی ادراک ملائکه مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بکنه در آن کوتاه و
بکوتاهی اعتراف دارند چه جای عجز ایشان از بنی نوع انسان و کفایت شاهد برین معنی کلام
بلاغت نظام خلاصه انام علیه و آله شرایف التحیة والسلام که اعتراف بعجز و انکسار بر زبان
جاری ساخته اند که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق
شناسائی تست یعنی بحقیقت و کنه آن نرسیدیم و در حدیث وارد است که ان الله تعالی
احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار یعنی بدرستی که حضرت عزت پنهانست از نظر دانش
عقول همچنانکه از دیدهٔ ظاهر پنهانست و چنانچه بچشم سر مشاهدهٔ جمال او ممکن نیست
بدیدهٔ عقل نیز بکنه حقیقت او نتوان رسید پس التفات بکلام جمعی نباید کرد که از غایت
جهل و ضلالت دعوی رسیدن باو سبحانه مینمایند و گمان بآن میبرند که وصول بآن
سعادت در مرتبه امکانست بلکه سزاوار آنست که خاک انکار در دهان ایشان ریزی و گمان

مذکور را

مذکور را بمصداق ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب و افترا و عین ضلالت شناسی
چه پایهٔ مرتبه او سبحانه از آن بلندتر است که بآن توان رسید و کلاه این چشم مضاتر از آن
که بلوث ادراک بشری آلایش پذیر تواند گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب ادراک و تمیز
بآن میرسد از بدایه مرتبه کبریائی بعض بچهاد دور است و غایت نظر عمیق و فکر دقیق پویندگان
وادی برهان درک آن مینماید بنهایت مرتبه ادراک و دانائی نزدیک چنانچه گفته اند
بیت آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست ❁ غایت فهم تست الله نیست ❁ و محقق ربانی
افضل الدین کاشانی نیز درین مقام ایراد رباعی کرده است **رباعی** گفتم همه ملک حسن سرمایه تست ❁
خورشید فلک چو ذره در سایه تست ❁ گفتا غلطی ما نشان نتوان یافت ❁ از ما تو هر آنچه
دیدهٔ پایه تست ❁ پس صفات جلالی و جمالی که منزه مباهات بایجاب و سلب آن دارد در حقیقه
بامثال فراخور مرتبه کبریائی نیست و کنگرهٔ عرش ذو الجلالی از آن رفیع تر است که اتصاف این صفات
داشته باشد چنانچه کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار بآن دارد که فرموده
کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار
نقصان یتوهم ان لله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها و یتوهم ان عدمها نقصان لمن لا یتصف بهما
وهکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصه مضمون کلام حقیقه انتظام آنکه
هر یک از صفات کمالی که بتوهم تمیز آن کرده اید و در غایت دقت معنی دانسته بهترین صفات شمرده
پنداری مخلوقیست مثل شما که دست صنعت او آفریده و چون در حسن نسبت آن بپروردگار
قیاس بخود کرده اید سزاوار اینست که همان بشما باین صفات متصف باشید و بسا باشد که مورچگان
ریزه را نیز هر گاه در مقام شناسائی خود درآیند گمان برند که پروردگار خود را دو شاخست
از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود در آن دیده اند و نقص خود در نداشتن آن
دانسته اند پس معلوم شد که بر این قیاس است حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار
خود بصفاتی که صفات کمال شمرده اند و مولانا محمد جلال الدین دوانی مصنف حاشیه قدیم
تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش اینست

که این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد تدقیق و
سرش آنست که چون تکلیف بامری که زیاده بر مرتبه قدرت باشد عقلا تجویز نکرده‌اند
و تکلیف بما لایطاق دانسته‌اند انسان بزیاده ازین مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال و
صفات جلال تواند بحیطه درک خود آورد و فهم آن فراخور مرتبه ادراک او باشد که
پروردگار خود را که مستجمع جمیع صفات کمال میداند بدان متصف داند و آنچه مدرکه
او تواند دریافت که اتصاف بآن متضمن نقص و قصور است چون او را مییابد از صفاتی
که متضمن نقص باشد بری داند و از وسلب نماید و آنچه مثل آن در خود و امثال خود مشاهده
نکرده باشد و العقل بآن نگرفته از مرتبه درک و فهم آن بیرون نیست و ادراک آن بنقص
و کمال آن نتواند رسید پس مکلف نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی که اتصاف
امثال خود را بآن ~~مشاهده میکند که~~ متضمن نقص کمال داند پس ناچار قیاس بخود کرده
آنچه در خود کمال داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را در
مشاهده میکند که قادر و حی و مختار و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر
باشد مکلف شده است باثبات صفات مذکوره از برای و چون نقص خود را در
احتیاج بغیر و اموری که لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در حیز بودن
و امثال آن می‌بیند مکلف شده است بسلب صفات مذکوره از و چه اگر بزیاده بر آن
مکلف باشد تکلیف بما لایطاق لازم آید و دانسته شد که تکلیف بما لایطاق
جایز نیست پس آنچه از صفات خدا دانسته باشد در حقیقة صفات او باشد نه صفات
خدا و اینست یکی از معانی کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من عرف نفسه
فقد عرف ربه مترجم در این مقام استنباط مثلی کرده و در دیباچه کتاب خسرو و شیرین
در ضمن داستان توحید باری بر این وجه بنظم آورده است وهو هذا صفاتت
واجب آمد همچو ذاتت ٭ کجا ممکن کند درک صفاتت ٭ صفاتت را چو ذاتت نیست
مانند ٭ که دانش ناخنی در وی کند بند ٭ در امثال این چنین آمد که موری ٭ فکنده

در سر از توحید شوری ٭ که ایزد را بفرق سر دو شاخ است ٭ که هر یک زینت صد دشت
کاخ است ٭ ز حدش ثاقبت و از پنش صاف ٭ کشاند طعم قند از قله قاف ٭ ز رنگش جمله موران
رنگ گیرند ٭ ز بذلش جمله خرمنها پذیرند ٭ تواند هفت دریا را بریدن ٭ شکر زاری بموری
در کشیدن ٭ روان کشته شرای فرزانه عشق ٭ چرا این چنین بیگانه عشق ٭ هر آن دری که
در توحید سفتی ٭ قیاس آن ز خود کردی و گفتی ٭ هر آن وصفی که گفتی وصف مور است ٭
ترا در وصف ایزد دیده کور است ٭ نه جسم است و نه جسمانی نه جوهر ٭ علیمست و حکیمست
سخنور ٭ بگفتا هر که را علمست و حکمت ٭ نخواهد از کسی بیش قدرت ٭ ز اعمی صنعت مانی
نخواهد ٭ ز موری ره سلیمانی نخواهد ٭ مرا خود ظرف دانش بیش ازین نیست ٭ بچشم بینشم
حتی جز این نیست ٭ ز من کو بیش از این بودش ارادت ٭ عطا کردی دل و بینش زیادت ٭
بسا کین معرفتها در کمالش ٭ همه یکسان بود نزد جلالش ٭ کمال علم ما در وصف داور ٭ بود
با دانش آن مور یکسر ٭ چو نقص فطرت ما را گواهند ٭ ز ما جز در خور فطرت نخواهند ٭ و گر
نه کبریا را پایه عالیست ٭ مسیر عرش در جر بیرد و الجلالیست ٭ کجا خفاش و پرواز همایی ٭
کجا ادراک و اوصاف خدایی ٭ ترا زین بر دانش چون تراد ند ٭ از آن ظرف دانشت تنک دادند ٭
نسازد تا غرورت زنده پیلی ٭ نداد ندت ز علم الا قلیلی ٭ باین علم قلیل این بدلی چیست ٭
دلی از لاف دانش ممتلی چیست ٭ خداوندا بعجزم راهبر کن ٭ غرور دانشم را بی هنر کن ٭ دل دم
محرم راز الهی ٭ زبانی شکر باش از بیگناهی ٭ کز آن جز دفع خودبینی نیاید ٭ و زین جز عجز و
نیاید طران باید دانست که معرفت و شناسائی که طاقت انسان بآن میتواند رسید
چند مرتبه دارد که هر مرتبه وظیفه جمعیت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین محمد علیه الرحمة
و المغفرة در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب معرفة باتش باید
کرد چه ادنی مراتب و آنست که شنیده شود که موجودی هست که هر چه باو میرسد معدوم می شود
و آنچه بجا از ذات او میرسد روشنی میگیرد و هر چند از آن بر پیدا رند کم نمیشود و مردمان آن را
تعبیر باتش میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت

شناسایی جمعیت که در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه دلیل و برهانی
بدانند و بهمین اعتقاد کرده اند که از پدران و استادان خود چنین شنیده اند و ایشان بما
دروغ نگفته اند و این مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبهٔ جمعیت که از دور دودی
مشاهده کنند و یقین کنند که موجودی هست که این از اثر اوست و ازان برخاسته و نظیر
این مرتبه در معرفت واجب تعالی عز شانه معرفت جمعیت که بدلیل و برهان اثبات وجود حق
کرده باشند و از مشاهدهٔ ممکنات و ملاحظهٔ مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده
و ازین بهتر در شناسایی آتش مرتبهٔ جمعیت که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنایی
آن غبار ظلمه را از پیش نظر برداشته مشاهدهٔ بعض محسوسات که تراکم ظلمات ازان مانع بوده نمود
باشند و نظیر این مرتبه در خداشناسی مرتبهٔ برخی است از مؤمنین خالص که اطمینان خاطری
در شناختن حق بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانند که اوست که خالق کاینات و روشنی بخش
ارض و سماوات است چنانچه خود در وصف خود میفرماید که الله نور السموات والارض و ازین
بلندتر کسیست که پیکر وجود خود را باتش داده بتمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده
و نظیر این مرتبه در معرفت واجب معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهدهٔ
معشوق حقیقی کرده اند و از غایة التذاذ ازان وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند
و در هر چه مینگرند غیر او نمی پندارند و نعم ما جری علی لسان الحال **بیت** انانکه جام
معرفت سرشارند • در خلوت دیده غیر را نگذارند • چون در نظر ایشان غیری نیست •
در هر چه نظر کنند حق بیند ارند • و ازین مرتبه مرتبهٔ بلندتر نیست • و ازین پایه پایهٔ بلندتر نه
ظاهر است که از معرفتی که درین حدیث مذکور است نتواند بود که مرتبهٔ اول مراد باشد چرا
که در ضمن تقلید کمالی متصور نیست بلکه مرتبهٔ ثانی نیز مراد نیست چنانچه کلام مولوی معنوی
در مثنوی شاهد برانست که گفته **بیت** پای استدلالیان چوبین بود • پای چوبین سخت بی تمکین
بود • و مولانا مؤمن حسین یزدی نیز درین مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز در اصل بیت مناسب
نمود **رباعی** حق را نتوان شناختن از روی کتاب • حکمت نبرد راه باقلیم صواب • در وادی فکر

براهین حکیم • چون جاده هاست در چراگاه دواب **انجام** پس مراد مرتبهٔ سیم خواهد بود
که اهل تحقیق تعبیر از آن بعلم الیقین میکنند و مرتبهٔ چهارم را محققین عین الیقین میدانند
والله اعلم **بحقیقته** انچه درین حدیث از صفات اولیا و سمات عارفین بالله بر زبان معجز
بیان حضرت جاری شده سرآمد صفاتیست که ایشان بآن متصف میباشند **اول** آن
صمت و سکوت که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته مبالغه بسیار در رعایت آن کرده اند و مصنف
دام ظله در مثنوی گفته است **نظم** صمت عادت کن که از یک کفشک • میشود زنار
این تحت الحنک **دویم** جوع و کم خوردنست که کلید خزینهٔ نیکوییهاش گفته اند **سیم**
تعب فرمودن نفس است در عبادت پروردگار و روزه داشتن و برپای بودن شبها کنایه از نماز
و شب زنده داریست و بعضی از جاهلان صوفی نمایان برده اند که عارفان و واصلان بخدا
ازان مستغنی اند و ایشان چون ترک تعلقات دنیوی نموده اند قرب بعید الحاصل است پس بلکه
باعتقاد فاسد خود همه او شده اند بآن حاجت نیست و بآن مکلف نیستند و این اعتقاد محض
ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان استغنایی ازان حاصل میبود و
در معرض تکلیف نمیبود حضرت مقدسه مصطفوی میبودند که خداشناسی همه با ایمان او
تمامست و حال آنکه متحمل مشقت نماز انقدر میشد که در پشت پای مبارک ایشان اثار
ورم بظهور میرسید و جناب ولایت پناه که بجناب اقدس حق منتهی نشود و صراط المستقیم
نمیدانند بثبت صحیح پیوسته که انحضرت در هر شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده اند و همچنین هر یک
از اکابر اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند
چنانچه از ملاحظهٔ کتب سیر و تواریخ مصداق آن بظهور میرسد **چهارم** فکر است که در حدیث
وارد شده است که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر
در فکر خدا و خداشناسی و اموری که بان تعلق داشته باشد بهتر است نزد خدای تعالی از عبادت
شصت ساله و بعضی اکابر گفته اند سبب اینکه مرتبهٔ فکر بر مرتبهٔ عبادت رجحان یافته آنست
که فکر عمل قلبیست و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب اشرف اعضاست

پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل باقی اعضا چنانچه آیهٔ کریمهٔ اقم الصلوة لذکری نیز اشعار بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین آیه تفسیر بفکر کرده اند یعنی برپای دارید نماز را بواسطه فکر من و مقرر است که اشرف از وسیله میباشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست پنجم ذکر است و مراد بذکر درین کلام اینست چه ذکر قلبی در تحت فکر است و الفاظی که ذکر کرده در ضمن آن خاصیت بسیار است نهایتش اینجا چون حال کلمهٔ لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا بر چند وجه که در این مقام گنجایش ذکر آن ندارد مترجم گوید از الجمله یکی آنست که حروف آن از حروف اشرف اسما که لفظ الله است ترکیب یافته و حرف دیگر که الف است در بنا مده دوم آنکه خفیست که نهایت اهتمام بشان اوست در ضمن آن بیشتر متحقق تواند شد چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج بلب باشد نیست میتوان در میان مردم بر وجهی بران قیام نمود که کسی اطلاع بران حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و امثال آنکه نه برین نوع است سیم آنکه بزرگ حرف الف که اشرف حروف تهجیست و قوام جمیع حروف باوست چنانچه هیولی حروفش گفته اند و در میان حروف او را قطب میدانند اشتراک بیشتر است از سایر حروف چهارم آنکه اشتغال آن باعث در آمدن بحصن الهیست و رستگاری از شداید عذاب او که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و بعضی وجوه دیگر نیز گفته اند که ایراد آن بطول کلام و درازی سخن مودی میشود و مقام گنجایش آن ندارد ششم نظر اعتبار است که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید آورده است که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از مشاهدهٔ مصنوعات الهی ای صاحبان بصیرت و بینایی هفتم سخن کردن بحکمت که فکان نطقه حکمة عبارت از آنست و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف تا اموری که متضمن صلاح حال دنیا تنها باشد مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق و مزارعه و مساقات و امثال آن که غرض اخروی بآن متعلق نیست آشنایی بحکمت نخواهد داشت هشتم رسیدن خیر و برکت بمردم از رفتار ایشان که متضمن اعلان انتفاع خلق است نهم

مقصود

شد دهم امید و رجا بر حمت غفران الهی که در پیش دو مرد در ضمن احادیث که در ترغیب بیم و امید مذکور شد گریزان

خوف و ترس است از سخط و غضب الهی که در پیش دویم ذکر مرتبهٔ آن معلوم شد و این ده کانه که مصداق تلک عشرة کاملة میتواند بود که از امهات صفات عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را اتصاف بآن روزی باد بحق النبی و آله الامجاد حدیث سیم روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمة الله علیه از موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعدابادی که از راویان حدیث است و در کتب رجال جرح و تعدیل آن نشده از احمد بن محمد خالد از پدر او محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی البرقی مکنی بابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و ادراک صحبت آنحضرت نیز کرده و اگرچه بعض علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما شیخ المحققین ابو جعفر الطوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله در خلاصة الرجال میگوید و الاعتماد عندی علی قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تعدیله از عبید الله بن عبد الله الدهقان که از ضعفای رجالست و در حدیث کتابی باو نسبت یافته از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث است و احوالش معلوم نیست از عبد الله بن سنان بن ظریف کوفی که ثقه و جلیل القدر بوده و خزینه داری منصور و مهدی و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلم بوده و ادراک صحبت امام موسی کاظم علیه السلم نیز نموده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم که آنحضرت فرمودند سمعت ابی یحدث عن ابیه علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم این کلام معجز نظام در ضمن اغازی و یک نمایش اغاز مشتمل بود و پیش بینش اول شنیدم از پدر بزرگوار خود که آنسرور روایه میکرد از پدر عالیمقدار خود علیهم السلام که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از نمازهای یومیه است داخل شود ملکی از ملایک آسمان در برابر مردمی که بدان تکلیف در آمده اند ندا کند که ای مومنان

برخیزید بجانب آن آتشهایی که بواسطهٔ ارتکاب معاصی و مبادرت باموری ناشایسته بر پشتهای
خود برافروخته اید پس فرو نشانید آنها را بکذاردن نمازی که پروردکار عالمیان بر شما فرض
کرده است **پنشرده ویم** مامن صلوة حضر وقتها من دین کلام من زایدست و ایراد
حروف زایده در کلام بواسطهٔ تاکید حکم است پس اینجا من تاکید نفی باشد که از ما فهم می شود
و هیچ یک از معانی مثل ابتدا و تبعیض از ان مراد نیست الا نادی ملک الا حرف استثناست
و مستثنی منه یعنی امری که مابعد الا از ان استثنا شده محذوفست و جملهٔ نادی ملک که
جمله حالیست قایم مقام اوست و کلام درین تقدیر است که ما حضر وقت الصلوة علی
حالة من الاحوال الا معارنا لنداء الملک که حالة من الاحوال که مستثنی منه است در کلام محذوفست
و نادی ملک که مستثنی است بجای آن کذاشته شده و محل اعراب آن باو داده شده و این قسم
استثنا را استثنای مفرغ می نامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول
شده است بعمل در مستثنی اکر کویند هرکاه فعل ماضی حال واقع شود ناچار است که واو و قد
بر سر آن درآید و اینجا در نیامده است پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالی باشد جوابش
آنست که هرکاه قصد کنند تعقیب و اتصال غرض درآمدن مابعد الا را در معنی عامل تجویز کرده اند که
واو و قد را از کلام حذف نمایند بواسطهٔ شباهتی که بهم میرساند کلام بشرط و جزا چنانچه
مولانا سعد الدین تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بآن کرده و در بعضی از کتب
نحو مذکور است که و ما لغو فیه از ان قبیل است چه قصد شده است اتصال و تعقیب ندای
ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز باشد بین یدی الناس صاحب
کشاف در اول سورهٔ حجرات آورده است که کنایت عرب میکوید که جلست بین یدی فلان
یعنی نشستم میان دو دست او و مرادش ما بین طرف راست و طرف چپ است که در سمت دست
راست و دست چپ است از قبیلهٔ تسمیهٔ شی باسم مجاور و چنانکه لفظی که از برای معنی موضوع
ذکر میکنند و از ان معنی میخواهند که مجاور و مقارن آن معنیست چنانچه راویه را که در اصل
شتریست که مزاده را بان بار مینمایند در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارت از توشه کش است

وقودها

وقودها الذی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم تشبیه کرده است
کناهان ایشان را در اهلاک و اعدام ایشان بآتش که چون در کرفت تر و خشک را از خود
او خلاصی نیست آتش کفته و کناهان خواسته از قبیل استعارهٔ مصرحه که عبارت از ذکر
مشبه به است و ارادهٔ مشبه مثل رایت اسدا فی الحمام که اسد کفته شده و رجل شجاع
خواسته شده و هریک از اوقدتموها و اطفئوها ترشیحند که عبارت از ذکر ملایمات
مشبه به است و در کلام ذکر مشبه چه ایقاد و اطفا از ملایمات آتشند حاصل معنی آنست
که برخیزید و در نکرید بسوی کناهان که بر پشت خود بار کرده اید و مانند جمعی که ببلای
حرق آتش سوزناک کرفتار شده باشند و تر و خشک خود را در معرض احراق او دیده و
در معرض اهلاک او درآمده اند و ینک و بد خود را هدف صدمهٔ آن ساخته پس دفع کنید
ثقل آن را از خود بنماز چنانچه مینشانند شعلهٔ آتش را بآب و امثال آن و میتواند بود که
نیران کنایه از کناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظست و ارادهٔ معنی از ان
غیر معنی که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند بی ملاحظهٔ تشبیه کناه با آتش بعلاقهٔ
سببیت چه کناه سبب برافروختن آتش دوزخست بجهت ایشان و برین تقدیر لفظ او
قدتموها و اطفئوها ترشیح خواهند بود چنانچه استعاره که محتاج بتر شیحست فی ذکر ترشیح
بعد از ان میکند و در مجاز مرسل کاهی ترشیح می آورند که عبارت از ذکر ملایمات معنی
حقیقی باشد در کلام با وجود ارادهٔ معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح اسرعکن لحوقا
بی اطولکن یدا که در باب ازواج طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی کذشته است
کفته اند اطولکن ترشیح ذکر یداست **مترجم** کوید منقولست که قریب بایام رحلت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله خطاب بازواج طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان معجز بیان جاری
ساختند که هرکدام دراز دست ترید پیشتر در سفر آخرت بمن ملحق خواهید شد و زود تر از
دیار رحلت خواهید کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل نموده دستهای خود را برابر هم
میداشتند که دست هرکدام دراز تر باشد دانند که صاحب آن پیشتر فوت خواهد شد

تا انکه زینب که از جمله ایشان بسخاوت و بذل اتصاف داشت برحلت نمود دانسته شد
که مراد حضرت باین کلام معنی ظاهری نیست بلکه بیشتر معنی مجازی از ان اراده شده است
بر ینوجه که مید گفته شد و معنی سخاوت خواسته شده از روی مجاز و از طول آن زیادتی
سخاوت اراده شده بر سبیل ترشیح و اگر بر استعاره تمثیلیه محمول به شود بی ارتکاب تجوز
در مفردات چندانی دور نخواهد بود برینوجه که هریک از ایقاد و اطفا و نیران در معنی
حقیقی مستعمل باشد و تشبیه شده باشد هیأت و حالتی که حاصل است بدنرا بعد از الودکی
و دفع الخالت از خود باداء نماز بهیئت و حالت شخصی که بر پشت خود آتشی برافروخته است
و خود را در معرض هلاکت و سوختن در آمده است پس میشاند شواعل آن را باب تماس
آن و درینمقام وجهی دیگر نیز محتملست که از روی مقدمه برخاسته که بعضی ذکر آن کرده اند
و مذهب خود ساخته اند و آن انست که گفته اند هریک از اعمال حسنه و افعال نیکو که از بنده
مومن صدور یافته در آن صورت و نشا بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی
در آمده و خود را برو جلوه میدهد و همچنین اعمال بد و کردار زشت بصورت عقرب و مار
و عقبات آتش در آمده در مقام عذاب و ایذای او در می آید و در حدیث نیز اشعاری
باین معنی هست پس میتواند بود که کلام همان مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شی باسم
ما یؤول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان آینده ایل بمعنی حقیقی خواهد شد مثل انی اریٰنی
اعصر خمرا که خمر گفته شده و انکور خواسته و برین تقدیر اوقدتموها و اطفئتموها ترشیح مجاز خواهد
بود چنانچه گذشت و کمان اینست که این وجه از وجوه ثلثه سابقه انسب باشد والله اعلم **نمایش**
کلام حضرت در آخر این حدیث که فاطفئوها بصلوتکم یعنی رفع کنید گناهان خود را از خود باداء
نماز صریحست در اینکه گناه میکند و ساقط میساند عذابی که بر ارتکاب آن مترتب میشود و قران
مجید نیز باینمعنی ناطق است چنانچه مذکور خواهد شد دالست بر انکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است
و در بسیاری از احادیث که بطرق شیعه و سنی نقل آن بصحت پیوسته اشعار باینمعنی هست
از آنجمله روایت ابوحمزه ثمالیست از بعضی ائمه هدی که امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند

نقل ۳

نماز دفع ۲

از آیه وان هذا ان الحسنات
یذهبن السیئات بحیطه فهم
در می آید چرا که سوق آیه
مذکوره چنانچه م

که آنسرور فرموده که حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله فرموده است که
والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه فتساقط عن جوارحه
الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه و قلبه لم ینفتل و علیه من ذنوبه شیء کیوم ولدته
امه انما منزلة الصلوة الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن احدکم لو کان
علی جسده درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات اکان یبقی فی جسده درن کذلک
والله الصلوة الخمس لامتی یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری که مرا بحق و راستی فرستاده است
به پیغمبری تا بشارت دهنده باشم مر خلقانرا برحمت بی نهایة او و ترساننده باشم از عذاب
و سخط بیغایة او که بدرستی که هرگاه که برخیزد یکی از شما از مومنان از وضوی خود یعنی
از وضو فارغ شود هرآینه میریزاند از اعضای او گناه را بهمان نکه برگ از درختان و چون
در مقابل آید خدا را بروی ظاهر و بروی باطن که عبارت از قلبست یعنی روی بقبله آرد
و دل خود را باخدای دارد دور نشود از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان
مانند کسی که در از وقت از مادر متولد شده باشد بدرستی که نماز پنجگانه نسبت با مت من بمنزله
نهریست که بر در سرای همه کس جاریست و گذاردن هر نمازی بمنزله غسل کردن در آن نهر
ایا چه کمان میبرد کسی که از شما بدن او الوده باد ناس ظاهری باشد چون در روزی پنج مرتبه
در آن نهر غسل نماید و بدن خود را در ان بشوید ایا کمان میبرد که چیزی از ادناس مذکوره در بدن
او باقی ماند یعنی جای این کمان نیست همچنین است بخدای قسم حال پنج وقت نسبت با مت من
در پاک شدن از لوث گناه بعد از ادای آن در اوقات ایشان یعنی گنجایش کمان بقای گناه نیست
و روایت کرده اند در سبب نزول آیه وان هذا ان الحسنات یذهبن السیئات که شخصی از
اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله از زن نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد
از ان از ان عمل پشیمان شده بعرض حضرت رساینده و حضرت چنانچه عادت ایشان بود
مترصد وحی الهی شدند که ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که اقم الصلوة فی طرفی النهار
و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی برپای دار نمازهای محمد یعنی امر کرامت خود را

خدای تعالی ۲

که برپای دارند نماز را در دو طرف روز که عبارتست از نصف اول روز و نصف آخر است که کنایه
از نماز صبح است و نماز ظهر و عصر و در زلف از شب یعنی و اوایل شب چه زلف ساعات اول
شب را گویند قریب بروز که نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی مبادرت با عمال
حسنه رفع میکند و برطرف میسازد گناهان را از آن شخص پرسید که الی یا رسول الله یعنی این
آیه از برای رفع گناه منست ای رسول خدای حضرت فرمود جمیع امتی یعنی از برای تو تنها
نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی از ایشانی پس معلوم شد که مراد بحسنات در
آیه صلوة خمس است و باید دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت میکند بر انکه نماز
پنجگانه رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعض دیگر احادیث دلالة دارد
بر انکه نماز رفع گناهان کبیره نمیکند چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه نبوی ص
که آنحضرت فرموده که ان الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر یعنی بدرستی که نماز
پنجگانه رفع میکند گناهی که از مصلی مابین هر دو نماز صادر میشود مادام که از گناهان
کبیره مجتنب باشد و همچنین روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند که
ما من امرء مسلم یحضره صلوة مکتوبة یحسن وضوئها وخشوعها ورکوعها الا کانت کفارة
لما قبلها من الذنوب ما لم یؤت کبیرة یعنی حاضر نشود مر مومن را وقت نمازی از نمازهای
واجبی پس بجا آورد آن را بر وجهی که نیکو باشد وضوی او و قبل از نماز و خشوع او در نماز که
عبارتست از ذلیل داشتن خود است در موقف عبادت و ترسیدن از ناخشنودی معبود و همچنین
رکوع و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه مذکور
بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده باشد و همچنین روایة
شده از آن سرور علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر که ان صلوة الخمس والجمعة الی الجمعة
کفارات لما بینهن ما لم یغش الکبایر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه کفاره گناهانیست
که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و همچنین نماز کفاره گناهانیست
و روایات درین باب بسیار است پس ناچار است که محمول شود ذنوب درین حدیث و دیگر روایة که از جمعه تا جمعه از مصلی صادر
میشود

اولی که ابی حمزه راوی آن بود بر گناهان صغیره و اگرچه کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه
که کیوم ولدته امه ظاهر در عموم است و الله اعلم و باید دانست که بعض آیات قرآنی دلالة
دارد بر انکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره میکند مثل آیه کریمه ان تجتنبوا
کبایر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید ای
مومنان از گناهان کبیره و پیرامون آن نگردید هر آینه می آمرزیم بازای آن گناهان صغیر
شما را و داخل میکنیم شما را در مکان گرامی و خوش که عبارتست از بهشت عنبر سرشت و توهم
نباید کرد که اینجا از حدیث مذکور بحیطه فهم درآمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیر
مینماید بعد از آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر بعضی انواع گناه کند و اجتناب
کبایر تکفیر بعض انواع دیگر چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد چرا که گناه بر چند نوع است
بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن یا آنکه بگوییم که هر یک از نماز و اجتناب کبایر را در تکفیر
گناه دخل هست با یمعنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و برین تقدیر مراد از تکفیر هر یک تکفیر
فی الجمله باشد نه تکفیر بر استقلال و توجیه برینوجه که صغایری که نماز مکفر آنست محمول
شود بر صغایر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست چرا که در بعضی احادیث
تصریح باین واقعست که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده باشد و این صریحست
در آن که نماز تکفیر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد و این ظاهر است

حدیث چهارم روایت کرده بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله
سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن النعمان المفید که عبارتست از شیخ مفید و او
از احمد بن محمد و اگرچه علمای رجال حکم بتعدیلش نکرده اند اما شیخ زین الدین علیه الرحمة در دراية
حدیث او را ثقه اش دانسته و علامه علیه الرحمة نیز حکم بر صحت حدیثی کرده که باو مستند باشد و الله
اعلم از پدر او محمد بن الحسین بن احمد بن ولید که شیخ علمای قم و فقیه و جلیل القدر و صاحب تصانیف
است از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علمای رجال ثقه اش دانسته اند از حسین بن سعید که از موالی
امام زین العابدین علیه السلام بوده و علمای رجال همه مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند

وحسنا تصنیفات بوده و امام رضا و امام محمد التقی و امام علی نقی علیهم السلام هر سه این حدیث نقل کرده
از ابن ابی عمیر و فضاله بن ایوب ازدی که صحیح المذهب و ثقه است و جمیع علمای مذهب اتفاق
کرده اند بر آنکه آنچه از ویا روایت شده صحیح است گاهی که طریق صحیح یا او بنا شد از درّاج بن
عبدالله که مکنی بابی الصبح بوده از زراره بن اعین که گفت حکی لنا الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام
وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فابتدأ
علی وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء فاسدلها علی الیمنی
ثم مسح بیده جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء ثم صبها علی الیسری فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح
ببقیة ما بقی فی یده راسه و رجلیه ولم یعدها فی الاناء **شرح** کلام راوی امام علیه السلام
در ضمن آغاز و هفت نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** حکایت کرد و بیان
نمود روزی امام بحق ما امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول خدا را بر نوعی که طلب
کرد قدحی آب و چون حاضر ساختند داخل ساخت دست راست خود را در آن قدح و کفی آب بر گرفت
و ریخت آن را بر روی مبارک خود از جانب بالای رو و پس و راند دست مبارک خود را بر دو جانب رو
تا آب بهمه جانب آن جاری کرد و بعد از آن دست چپ را داخل قدح ساخت و کفی آب بآن دست برداشته
بر دست راست ریخت و راند دست مبارک خود را بر همه جانب آن تا آب بهمه جا جاری شد
و بعد از آن اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب بر گرفت و بر دست چپ
خود ریخت و با او همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب آن راند
تا آب بهمه جا جاری شود و بعد از آن ببقیه آنچه از رطوبت در دستهای آنحضرت باقی مانده بود سر
خود را و پایهای خود را مسح نمود و اعاده ننمود دست خود را در اناء یعنی آب تازه را بواسطه مسح
برنداشت **بینش دویم** فدعا بقدح من ماء استدلال کرده اند باین فعل حضرت بر آنکه آب آوردن
غیر برای وضو ساختن از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست و گفته اند استعانت
مکروه آنست که دیگری آب در دست این کس بریزد و این کس بآن وضو کند و در این استدلال چنانچه
مخفی نیست بحث است **مترجم** گوید میتوان بود که مقصود مصنف خلد ظلاله از بحث

منکور

مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانت را در وضو مکروه دانسته اند که مقصود از آن آب
نماز باشد یا امری دیگر از اموری که مشروط بوضوست و غرض امام علیه السلام چنانچه
تقریر راوی مشعر بر آنست حکایت وضوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بود و تعلیم
آن براوی نه اباحت فعلی از افعال بوضو چنانچه سکوت از ذکر نیت که بمذهب حق جزو وضوست
یا شرط آن نیز موید آنست پس فعل امام علیه السلام در این مقام اشعار بعدم کراهت آنچه
مکروه دانسته اند نداشته باشد و در حدیث اشعاری بر آنکه فعل مذکور از پیغمبر صلوات الله
علیه وآله نیز در حال اراده وضوء واقع شده است تا بآن متمسک توان شد بلکه میتوان گفت
که حدیث صریح نیست در آب آوردن غیر از برای امام علیه السلام نیز چه میتواند بود که مقصود
راوی از این کلام این باشد که حضرت در مقام احضار آب درآمد اعم از آنکه کسی دیگر آورد
یا خود حاضر سازند و تعبیر از این حال بطلب در کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام
ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر تسلیم این مراتب میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه
بر جواز آن باشد و اشعار بر آنکه استعانت در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز
چون مقام تعلیم است ابائی از آن ندارد بلکه مقتضی آن نیز هست والله اعلم فاسدلها علی
وجهه من اعلی الوجه سدل در اصل لغت بمعنی ارخای ثوب و امثال آنست یعنی فرو گذاشتن جامه
و پرده و نقاب و آنچه مانند آن باشد و از اینجاست که آنچه بر محفه و کجاوه و امثال آن میپوشند
سدیل میگویند و مراد اینجا ریختن آبست بر رو و علاقه تشبیه از قبیل استعاره تشبیهیه تبعیه که عبارت
از استعاره افعال و حروفست یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود و از آن معنی خواسته شود
و غیر معنی موضوع له بواسطه شباهتی که معنی مذکور را بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد
با علی وجه جانب بالای روست یعنی حضرت آب را که بدست راست از قدح برداشته بود بر روی
مبارک ریخت از جانب بالای روی که عبارت از رستنگاه موی پیش سر است در محاذات
پیشانی و آنچه مساحت آنست تا عذار چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
ثم مسح بیده الجانبین جمیعا در بعض نسخ تهذیب حدیث که ذکر این حدیث شده بجای جانبین

مشروطه

نیست

تبعیه

حاجبین ایراد شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه و سهو کاتبان است و باید دانست
که لفظ ثمّ در حدیث در چند موضع که مذکور است بمعنی خود که تراخیست مستعمل نیست
بلکه بتجرید از معنی تراخی یافته مستعمل شده است و استعمال ثمّ برین نهج در کلام بلغا بسیار است
مترجم گوید بیان این اجمال آنکه هرگاه بر عطف دو امری بمجرد اجتماع و مشارکت ایشان را
در فعلی قصد میکنند بواو عطف میکنند مثل جاء زید و عمرو که زیاده برین دلالة ندارد که زید
و عمرو هر دو آمده اند اعم از آنکه هر دو آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد و اگر خواهند
با آن وا نمایند که آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد
میان ایشان یا امر لاحق را بر سابق بفاء تعقیبی عطف میکنند مثل جاء زید فعمرو که دلالة دارد
بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید واقع شده بفاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده باشد
و خواهند که وا نمایند از عطف مذکور را بثمّ ادا میکنند مثل جاء زید ثمّ عمرو و اگر باین معنیست
که زید آمد و بعد از زمانی عمرو آمد این معنی آخر را تراخی میگویند و ثمّ از برای این معنی موضوعست
و ظاهر است که درین مقام تراخی در میان افعال مراد نیست بلکه موالات که تتابع افعالست
در وضو شرطست پس ناچار ثمّ را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا باشد ثمّ اعاد الیسری
ذکر اعاده درین فقره بمشاکله فقره آینده است که ثمّ اعاد الیمنی باشد چه ظاهر است که معنی اعاده
که ایقاع ثانویست در ضمن ادخال دست چپ متحقق نیست چه ادخال اولی بدست راست بوده
و توهم نشود که در رعایت صنعت مشاکله که عبارت از ایراد لفظیست در فقره از کلام بازاء
معنی که لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام که قرینه او واقعست و لفظ مذکور را بجا در معنی خود استعمال
شده است مقدم بودن مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرطست یعنی شرطست
که لفظی که بواسطه مشاکله این لفظ در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون
اینجا مقدم نیست برین حمل نتوان کرد چه هیچ یک از علمای عربیه این شرط را مذکور نساخته اند
بلکه برخلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیه کریمه فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی
علی رجلین که در مقام امتنان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و باین معنیست که بعضی

وضوء

مذکور از برای آن موضوع نیست تا مشاکل شود بسبب لفظ م

در غیر معنی خود مستعمل شده م

از ایشان

از ایشان بشکم براه میروند مثل ماهی و مار و امثال آن و بعضی بپا چون سایر حیوانات گفته اند
که ذکر مشی در فقره اول با آنکه مشی در لغت بمعنی راه رفتن بپاهاست و حرکت بشکم را مشی
نمیگویند بمشاکله مشی در فقره دویم است که در معنی خود شده و ممکن که اعاده نیز در معنی
خود مستعمل باشد اگرچه ادخال دست چپ مرتبه دیگر وقوع نیافته بوده است اما ادخال دست
چپ در ضمن دست راست واقع شده بوده است پس بآن اعتبار ادخال ثانوی متحقق باشد
مترجم گوید صاحب کشاف در اول سوره کهف جایی که تفسیر آیه کریمه انهم ان یظهروا علیکم
یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم الآیه در باب اصحاب کهف بآن نسبت مینماید معنی از ایراد ان
وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع
یافته بود چون در آن مقام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که جهت عبادت ایشان بوده شده با
کسی از خود بشهر فرستادند که آن که همان زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از تشویش
او پناه بکهف آورده اند هستند یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سفارش کنید او را
که بجوی سلوک نکند که مردم شهر بر حال و جای ما اطلاع یابند انهم ان یظهروا علیکم یر
جموکم یعنی بدرستی که اگر اهل شهر از حال ما اطلاع بهم رسد شما را باقبح وجهی کشته خواهند
او یعیدوکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین باطل خود و چون باعتقاد خود اصحاب
کهف قبل نیز بر دین حق بوده اند و دامان عقیده ایشان از الایش بکفر پاک بوده است
یعیدوکم فی ملتهم را در آیه مذکوره بیدخلوکم فی دینهم و یصیروکم الیه تفسیر کرده است
و گفته است که استعمال اعاده نیز درین معنی در کلام عرب واقع است و هذه عبارته العود بمعنی
الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل کذا و یریدون ابتداء الفعل پس بنابرین
ذکر اعاده درین کلام و درین مقام که از امام علیه السلام وقوع یافته بی مؤنة تحمل توجیهات مذکور
صحیح باشد فتدبر ثمّ مسح ببقیة ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود ثمّ
مسح بما بقی فی یدیه راسه و رجلیه چه مسح باینچه باقی بوده در دست از آب وضو وقوع یافته
نه باینچه باقی مانده بود نهایتش آنکه چون اگر بران وجه ایراد میشد توهم این بود که حضرت

مستعمل م

وسیله حصول قوتی م

بباقی

بجمیع رطوبتی که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح به بعضی از ان جایز نباشد
بر وجه مذکور ایراد شده تا رفع توهم شود و اشعاری باشد بر انکه مسح بعضی از ان مجزی نیست
و لم یعدها فی الاناء معتذر بودن ضمیر یعدها ظاهر اینست که اگر راجع باشد بیدین تثنیه باید
بود پس بنا بر اینست که راجع است بیدینی که در فقره پیشتر مذکور است یا بیدی که در ضمن
یدین مذکور است و در بعضی نسخها یعدهما نقل شده بضمیر تثنیه و بران تقدیر احتیاج
بتوجیه مذکور و ارتکاب خلاف ظاهر نیست **نمایش اول** می باید دانست که جمهور
علمای شیعه در وضو واجب دانسته اند ابتدا باعلای وجه را یعنی اینکه ابتدای شستن
ان جانب بالای رو که عبارت از رستنگاه موی پیش سر است چنانچه مذکور شد و وقوع
یافته سوای سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از اتباع ایشان که بوجوب آن
قایل نشده اند و گفته اند که می باید رو بالتمام شسته شود از هر جانب که ابتدا واقع شود
مجزیست و از جمله دلایلی که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذکور است بر این وجه
که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا متوجه
اعمال سنتی نشده اند پس آنچه از ایشان صادر شده باشد واجب باشد و این ظاهر است با آنکه
در شستن روی ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی در شستن رو واجب باشد اگر گویند بنا بر این
لازم می آید که اغتراف یعنی برداشتن آب از ظرف بدست راست که حدیث صریح است در وقوع آن
از امام علیه السلام نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علمای ما قایل بوجوب آن نشده اند
پس هر چه حدیث دلالت بر صدور آن از امام داشته باشد محکوم بوجوبست که دلیل دیگر
نبوده باشد بر خلاف آن و اجماع دلیل است بر استحباب اغتراف بیمین پس اعاده نقض بر دلیل
مذکور نخواهد بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب آن نقل شده است استدلال بوضوی بیانی
پیغمبر است صلی الله علیه و آله که بقصد تعلیم امت از آنحضرت صادر شده بر این وجه که
حضرت در حین شستن روی مبارک در آن وضوی یا ابتدا باعلی کرده و میتواند بود که
ابتدا باسفل کرده باشد و الا آن واجب میشد علی الیقین بر امت با آنکه همه اتفاق دارند

محکوم بوجوب نتواند بود جوابش آن که هر چند در معرض بیان حضرت در ایراد باشد نا هی صح

یا باسفل

بر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به یعنی این وضوئیست که قبول نمیشود نماز نزد حضرت عزت جل جلاله مگر آنکه وضوی
آن نماز مثل این وضو ساخته شود و حال آنکه هیچ یک از امت قایل بوجوب ابتدا باسفل علی الیقین
نشده اند و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هر چه ایشان در ضمن وضو
کرده اند بنا بر کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجبست پس ابتدا
باعلی واجب باشد و بر این استدلال اعتراض کرده اند که میتواند بود که ابتدای حضرت باسفل
واقع شده باشد بان قصد که وا نموده شود که آن نیز جایز است و ابتدا باعلی واجب نیست و گاهی
اگر از آن حضرت بران وجه صادر شده باشد یا شود از روی وجوب ندانسته اند چنانکه سکوت راوی
وضوی بیانی مذکور را از ذکر آن نیز اشعاری بران دارد پس از فعل حضرت بر آن وجه وجوب لازم
نیاید و اتفاق بر عدم وجوب که اتفاق جمیع امتست بر خطا نباشد بلی اگر در روایة وضوی بیانی
تصریح بابتدا باعلی میبود استدلال بان بر مطلب مذکور وجهی میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیر
که ثابت شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدا باعلای وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد
چه بعض کیفیات در افعال از جبلی انسان میباشد که با وجود امکان صدور آن بر نحوی دیگر
بالطبع بر آن وجه بعمل می آورد چنانچه گاه خوردن طعام دست را واسطه لقمه میسازند در گرفتن
آن و در هنگام شرب آب کوزه و امثال آن را واسطه ساخته آب را بر لب میگذارند نه لب را بر آب
بطریق حیوانات با وجود امکان شقوق دیگر پس میتواند بود که ابتدای حضرت باعلای وجه نیز
از ان قبیل باشد چنانچه امام ابتدا در غسل اعضا کاین حدیث بصدور آن از حضرت ناطقست
اکثر علما بران حمل کرده اند و قایل بوجوب آن نشده اند مگر قلیلی از مجتهدین که از این نیز واجب دانسته اند
بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع بر آن وجه قصد قربت کرده اند دلیل وجوب میتواند بود و
دعوی آن در معرض منعست نهایتش از کیفیات فعلی باشد اگر قربت در ان قصد شده و از افعال
وضوست و آن لازم ندارد که مقصود از آن قربت بخصوصه باشد و کلام حضرت که بعد از وضوی بیانی
فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به بان معنیست که بمثله یعنی قبول نمیشود

نماز مگر بوضوئی که مثل این وضو باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم
تکلیف بزیاده است باقل آنچه در عرف مماثلت گویند از عهده تکلیف بیرون توان آمد و هیچ شک
نیست که با آنکه کیفیتی از کیفیات فعلی تبدیل بکیفیت دیگر یابد رفع مماثلت عرفی نخواهد
شد مثلا غلامی هرگاه از جانب صاحب خود مأمور شود بآنکه کاری که زید کرده بکند
مکلف بزیاده از آنش نخواهند دانست که بر وجهی آن کار از وصادر شود که توان گفت مانند
کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که از و مانند تری متصور نباشد و گمان اینست که اگر
برین مطلب استدلال کنند بآیه کریمه فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد بر آن وجه که در علم
بیان مقرر شده که مطلق منصرف بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری مقید بوجهی (صیغ)
و حالی از اوضاع و احوال آن ایراد شود مراد از آن فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد بود چه اگر
فرد دیگر مقصود میبود بقیدی مقید میشد مثلا هرگاه سیدی بغلام کوزه گر خود گوید که
از برای من کوزه بساز و ذکر طرح و وضع آن نکند اگر بشکل غیر متعارف مثل مثمن یا مسدس
و امثال آن بسازد ممتثل امر سیدش نخواهند دانست و بعضی از موالیش منسوب خواهند
داشت پس گوئیم غسل وجه که امر آن در آیه واقعست مطلقست و مقید بقیدی نیست
پس بنا بر آنچه مذکور شد مراد آن فردی خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم
باشد و ظاهر است که شایع و متعارف در غسل (وجه) اینست که ابتدا از جانب بالا واقع شود
نه از جانب سفل پس غسل بر آن وجه واجب و مأمور به باشد و اگر گویند این استدلال در امر ایدی
نیز جاریست چه ظاهر است که شایع و متعارف در غسل اعضا اینست چه باید که در مباطن مراد
یدین باشد و حال آنکه شما قایل بوجوب آن نیستید جواب آنست که این نقض مشترکست میان
این دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند و هر چه ایشان از ورود آن بر دلیلهای خود یافته اند
جواب از این دلیل نیز میتواند بود والله الهادی نمایش دویم تحدید وجه یعنی بیان تعیین آنچه طول و عرض
روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا باید شست اگر چه در جمیع کتب فقهی مذکور است و در میان
مردم مشهور نمایش بخاطر رسید که چون دیگران بر آن وجه ایراد کرده اند چنانچه در تفسیر یاد

بانی مکلف خواهد بود که کوزه بسازد
بر وجه متعارف شایع میان مردم
مثل شکل استوانی مثلا

چون بر وجهی که

واستنباط

واستنباط آن از روایت خود منفرد میدانند و مقام را مناسب گوآن میدانند و میگویند که جمیع
فرق اسلام سوی زهری از علمای سنت که گوش را نیز داخل روی دانسته اتفاق دارند بر آنکه
طول روی زیاده از قصاص سر تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض آن
از وتد گوش که بلندی زیر گوش است تا وتد گوش دیگر و قصاص در لغت فقها رستنگاه موی سر (است)
خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است که از دو جانب تا
یعنی موی پیش سر از بالای جبهه گرفته بدو نزعه که عبارتست از دو بیاض طولانی که از دو جانب
بمیان سر در آمده و بالا رفته فرود آمده است و بمواضع تحذیف که در پیش صدغین که عبارت
از شقیقها باشد واقعست و زنان و مطربان موی آنرا میکنند رسیده و از آنجا بدو صدغین
در آمده متصل شده است از دو جانب بعذار که عبارتست از موئی که در محاذات سوراخ گوش
دمیده ما بین شقیقه و عارض تا ما بیاضی که برد گوش در آمده هیچکس خلاف نکرده است در آنکه
داخل قصاص موخر است مقدم نهایتش علمای ما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح از زراره
که بعد از این مذکور خواهد شد اینچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است
تا طرف ذقن و عرض آن آنچه فرا گیرد انگشت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شصت
و انگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید ظاهراً نزعتین و صدغین
داخلست و مواضع تحذیف و عذار و بیاضهای ما بین عذار و گوش خارج لیکن نزعتین را
همه خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه قصاص ناصیه است و آنچه بر سمت آن
باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که واصل باشد میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب
بر آن گذرد و نزعتین بر سمت خط مذکور نیست بلکه از فوق خط مذکور می افتد اما صدغین بآنکه
در تحت خط مذکور واقعست و تحدید مذکور شامل آن هست همه اتفاق کرده اند بر آنکه
آن داخل روی نیست و واجب نیست شستن آن بواسطه آنکه در حدیث زراره مذکور
تصریح باخراج آن واقعست و حدیث مذکور اینست که زراره بن اعین که از ثقات راویان حدیث است
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که بآنحضرت گفتم که خبر ده مرا از حد وجهی که از آن میباید شست

وخدای تعالی در کلام مجید امر بشستن آن نکرده است امام علیه السّلام بلفظ دریار فرموده که
الوجه الّذی امر الله عزّ وجلّ بغسله الّذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه
لم یوجر وان نقص منه اثم ما دارت علیه الابهام والوسطی من قصاص شعر الرّاس الی الذّقن وما جرت
علیه الاصبعان مستدیرًا فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصهٔ کلام
معجز نظام انکه رویی که حضرت عزّت جلّ شانه امر بشستن انکرده چنانچه سزاوار نیست هیچکس را
که بران زیاده شوید ویا در اینجا زو شوید چیزی کم کند اگر چیزی بران زیاده کند اجری نخواهد
یافت واگر کم کند چیزی را در معرض اثم وعقاب خواهد آمد و مسافتیست از روی که دوران
کند بران وسطی وابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص موی سر باشد تا طرف ذقن وانچه
جاری شود بران اصبعین مذکورین از روست وغیر آن چیزی از رو نیست بعد از ان
از حضرت سؤال کردم که ایا شقیقه داخل روی هست یا نه حضرت فرمودند لا یعنی شقیقه داخل
روی نیست بعد از ان گفتم چیزی مرا از انچه موی بران رویده است در رو در افراگرفته مانند
زیر محاسن و سبیل وامثال آن فرمودند کلّما احاط به الشّعر فلیس للعباد ان یطلبوه ولا ان یبحثوا
عنه ولکن یجری علیه الماء یعنی هر انچه موی بران رویده ودر زیر موی پنهان است نیست
بندگان را که در مقام بر آوردن آن از زیر موی در ایند یا از و بحث کنند امّا میباید که آب
بر روی هر موی که بران موضع رویده است جاری سازند واین حدیث عمده دلایل علمای
امامیه است از برای تحدید وجه واقوی از ین دلیلی ندارند ودر کتاب کلینی وکتاب من لا یحضره
الفقیه حکم بصحت آن شده وشیخ طوسی در تهذیب حدیث آنرا حسن دانسته ودر تهذیب
وکلینی اگر چه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی تصریح بامامی که زراره ازو روایت کرده نشده وحدیث
مضمر را از اقسام ضعیف میدانند امّا این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطهٔ انکه شیخ
طوسی که مصنف تهذیبست در کتاب خلاف که هم از مصنفات اوست تصریح کرده است بانکه
امامی که زراره ازو سؤال کرده یکی از دو امامست امام محمد باقر یا امام جعفر الصادق علیهما السّلام
وابن بابویه صاحب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است علیه السّلام امّا موضع تحدید

وعذارین خلاف شده است میان علمای امامیه در انکه ایشان داخل روی هستند و
در وضو شستن آن واجبست یا نه بعضی مواضع تحدیف را داخل دانسته اند باین دلیل که
تحدید مذکور بر بالای آن میکذرد وشیخ جمال الدین مطهر علامه در کتاب تذکرة الفقها
حکم بخروج ان از رو کرده بنا بر انکه اصل برائة ذمّه است از وجوب غسل آن وچون مویی که
بران رویده اتصال دارد بموی سر ظاهر اینست که داخل سر باشد نه روی وبعضی علمای اهل
سنت نیز بالا و دین حکم شریکند وبعضی مثل شیخ ابو القاسم وشیخ جمال الدین مطهر علیهما
الرحمة جزم بخروج عذارین کرده اند دلیل **اوّل** انکه اصل برائة ذمّه است از وجوب غسل
آن دویم انکه تحدید مذکور شامل آن نیست چه انفراج اصبعین در اغلب بآن نمیرسد سیم انکه
وجه را از مواجه گرفته اند وعذار مواجه انسان نیست پس داخل وجه نباشد نهایتش شک
که اگر هر یک از مواضع تحدیف وعذارین در حال وضو شسته شود باحتیاط اقرب خواهد بود امّا
بیاضی که ما بین عذار وگوش جمیع علمای امامیه اتفاق دارند بر انکه از حدود وجه بیرون است
وغسل آن واجب نیست واکثر علمای اهل سنّت داخل میدانند چه روی پیش ایشان از کنار
گوش است تا کنار گوش دیگر وبالجمله از تقریر این مقدمات ظاهر شد که حدّ اعلای وجه بنا بر آنچه
از کلام علمای ما رضوان الله علیهم فهم میشود رستگاه موی ناصیه است با انچه بر سمت آن
باشد از دو جانب بر استقامت خط عرضی مذکور تا حدّی که سر انگشتان مذکور در وقت انفراج
بان رسد وهیچ شک نیست که مواضع تحدیف وصدغین در زیر این خط اند وابهام ووسطی در وقت
انفراج بآن رسد وشک نیست که مواضع تحدیف وصدغین در زیر این انگشتان میگذرد پس
این تحدید بمذهب جمعی که مواضع تحدیف وصدغین را خارج میدانند پسندیده نخواهد بود
بواسطهٔ انکه انچه داخل روی نیست داخل میشود وچون تواند بود که تحدیدی که متضمن این
قسم قصوری باشد از امام علیه السّلام سر زند وصادر شود پس معلوم شد که تحدید بر تحقیق
مقصود حدیث نیست بلکه حق اینست که تحدید بما بین الاصبعین مخصوص حدّ عرضی نیست
بلکه مراد اینست که هر یک از عرض وطول روی بمقداریست ما بین الاصبعین است برین وجه که خط مستقیمی

کما انحدیث فهم شد شامل ان هست
اسبعین در اغلب باو میرسد وخط
انفراج
بل کرده

توهم کنیم از قصاص ناصیه تا طرف ذقن که در اغلب مساوی انفراج بین الاصبعین است و وسط
آنرا ساکن فرض کرده بر نفس خودش حرکه فرمائیم تا طرف اعلای خط بجای طرف اسفل آید و
طرف اسفل بجای طرف اعلا چنانچه شبیه دایره از آن بهم رسد آنچه درین دایره داخل باشد
وجهست و آنچه بیرون افتد خارج وجه بیان این اجمال آنکه من قصاص شعر الراس که در حدیث
نزاره واقعست بحسب ترکیب نحوی یا حالست از ما دارت که خبر الوجهاست و متعلق بکاینا
کم مقدار است یعنی وجهی که امر بغسل آن در وضو وارد شده است مقدار یست از روی که
دوران کند ابهام و وسطی بران در حالتی که ابتدا از قصاص شعر راس باشد تا ذقن که یا متعلق است
بدارت مذکور یعنی دوران اصبعین بر وجهی باشد که ابتدای آن از قصاص شعر راس باشد و
انتهایش بذقن و ظاهر است که هرگاه احد اصبعین برینوجه اداره کند اصبع دیگر بر عکس آن دوران
کند یعنی ابتدای دوران آن از ذقن باشد و انتها بقصاص موی سر تا شبیه دایره مذکوره که لفظ
مستدیرا نیز دلالة بآن دارد بهم رسد و لهذا امام علیه السلام اکتفا بذکر یکی کرده و در حدیث
تصریح باداره هر دو نشده بعد از آن در مقام تصریح بما علم ضمنا در آمده میفرماید و ما جرت
علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا بر عبارت حالست از مبتدا که
ما موصوله باشد یعنی مقداری که جاری باشد بران اصبعین مذکورین در حالتی که انعقاد
مستدیر باشد از وجهاست و این صریحست درینکه مسافت طول و عرض آن مساویست
و مقدار هر یک از آن انفراج اصبعین است هرگاه معنی حدیث برینوجه فراگرفته شد نه مواضع
تحذیف داخل میشود و نه صدغین نادر اخراج آن نزد جمعی که قایلند بآنکه ابتدا داخل روی
نیست احتیاج بتکلیف باشد و تحدید سالم میشود از قصور و اینکه گفته شد که مواضع
تحذیف و صدغین از تحدید بیرونست بواسطه آنست که بتجربه حکم است بآنکه هرگاه
چنانچه مذکور شد خط متوهم از انفراج اصبعین که بر ما بین قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط
آنرا ساکن ساخته بر نفس خودش اداره نمایند تا شبیه دایره مذکوره بهم رسد مواضع تحذیف
و صدغین خارج می افتد و ازین بیان ظاهر شد که وجهی که بتحدید قوم شامل آنست زیاده

از وجهی

از وجهی که از روایة بنا بر تقریر مذکور فهم میشود بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض بر دایره
مذکور بران دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طولی
و عرضی و قوسی از دایره مذکوره مثلا فرض کنیم که درین شکل ب ر قصاص ناصیه است
و ا ب ح طرف ذقن و خط ا به خطیست که قوم طرف اعلامی وجه دانسته اند که مرور
کرده بر ناصیه و آنچه بر سمت آن تا از دو جانب تا عذار و مجموع این شکل بنا بر تحدید قوم
وجهاست و ما بقی خارج پس ظاهر شد که زیادتی مقدار مثلث ا به و مثلث حه آ
که نصف فضل مربعست والله الهادی الی الصواب مسئله مشهور میان علمای امامیه
رضوان الله علیهم آنست که اگر متوضی بعد از نیت روی خود را بر آب زند بر وجهی که
ابتدای رسیدن آب از جانب اعلی باشد یا آنکه بدست آب بر روی ریزد یا دست بر روی
رساند کافیست و امرار ید لازم در غسل وجه دانسته اند و از علمای امامیه مثل ابن جنید
و بعضی اتباع ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة
در مختلف بر مذهب مشهور که عدم وجوب امرار ید است برینوجه ایراد دلیل کرده است
که غسل وجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وجوب آن ثابتست همچنانکه در ضمن
غسل با امرار ید متحقق است پس در ضمن هر شوکه غسل بفعل آید ایتان بمامور به واقع شده
خواهد بود و متوضی از عهده تکلیف بآن بر آید و اصل آنکه عدم تکلیف بزیاده است و
بخاطر خطور میکند که این دلیل کاهی تمام میتواند بود که در وضوی بیانی که این حدیث متضمن
آنست و جمیع علما در معرض قبولش در آورده بمضمونش عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده
باشد اما بعد از بعمل آمدن آن از حضرت امام علیه السلام چنانچه حدیث بآن ناطق است
این استدلال وجهی ندارد چرا که حضرت امیر رسد که بگوید امام علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضو
آب بدست مبارک خود برداشته بر روی ریختند و دست مبارک بهر دو جانب روی راندند
چنانچه و مسح سید مجانبیه نص بر آنست پس راندن دست واجب باشد همچنانکه در وجوب
ابتدا باعلی وجه گفته اند و برینوجه استدلال کرده اند و نیز در باب وجوب ابتدا باعلی

درین وجه استدلال شده بود که حضرت در وضوی بیانی بعد از فراغ ازان فرمودند که هذا
وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یا ابتدا با علی وجه کرده اند یا باسفل تا آخر انچه در تقدیر
دلیل مذکور شد درین باب نیز میگوییم که حضرت در حال غسل وجه دران وضو امر باید
بعمل آورده باشند و میتواند بود که بعمل نیاورده باشند و الا ترک آن بر امة واجب میشد
و هیچکس قایل بان نشده پس البته بعمل آورده اند پس امر باید در حال غسل وجه واجب
باشد و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب امر باید دارد بر عدم وجوب
ابتدا با علی نیز دارد و هیچ جواب آن نشود جواب نیز این میتواند بود والله الموفق **مسئله**
شیخ زین الدین در بعضی مصنفات خود حکم کرده است بانکه در شستن روی در وضو مجرد
ابتدا از حد اعلی کافی نیست بلکه میباید نسبت بجمیع اجزای روی رعایة غسل الاعلی فالاعلی
بشود یعنی هر جزو بالایی بیشتر از جزو پستی شسته شود نهایتش بحسب عرف یعنی همین
قدر که در عرف گویند رعایت مذکور واقع شد کافیست چراکه رعایت آن بحسب حقیقت
که یک موی تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است
پس اندک تخلفی که خلل در رعایة عرفی نکند منافی نخواهد بود و بعد ازان ذکر کرده است که
اگر اکتفا شود بوجوب تقدیم هر جزو بالایی نسبت بجزو پستی که در سمت آن باشد یعنی بر خط
مستقیم بر هر دو مرور کند نه نسبت بجمیع اجزای تحتانی و اگرچه بران سمت نباشد خالی
از وجهی نخواهد بود بخاطر میرسد که همان ابتدا بجزوی از حد اعلی کافیست و رعایة الاعلی
فالاعلی در باقی اعضا مطلقا ضرور نیست نه نسبت باجزای که در یک سمت باشند و نه نسبت
باجزای دیگر و نه رعایة عرفی و نه حقیقی چراکه مشقت عظیمی در ضمن التزام آن هست که
تکلیف بامثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائة ذمه مکلفست از وجوب آن و در
هیچ یک از احادیث شعاری بوجوب آن نیست نه احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن و
از حدیث مذکور فهم آن شد زیاده بران نیست که امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا با علی
کرده اند و اینمعنی چنانچه در ضمن رعایة الاعلی فالاعلی متحقق است با عدم رعایة مذکور نیز

متحقق

متحقق خواهد بود گاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و امر اینکه درین حدیث شعاری
بان بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالت بان ندارد و بالجمله در هیچ یک از کتب
استدلال دلیلی دیده نشده که دلالة بر وجوب رعایة مذکور کند پس حکم بوجوب آن وجهی
نداشته باشد بی اقامت دلیل **نمایش** بباید دانست که وجوب تقدیم غسل دست
راست بر دست چپ که این حدیث شعار بر صدور آن از امام علیه السلام دارد دلیلی که
در باب وجوب ابتدای با اعلای وجه مذکور شد در باب آن نیز جاری است و از مختصات مذهب
امامیه است که علمای مذهب مذکور رضوان الله علیهم بران اتفاق کرده اند و از علمای
اهل سنت هیچکس بان قایل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده اند
ترتیب میان غسل وجه و یدین و مسح راس و رجلین و قایل بترتیب میان دستها و پایها نشده اند
و بعضی دیگر مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب مطلقا واجب نمیدانند و میگویند که ابتدا بهر عضو
که واقع شود جایز است و استدلال کرده اند بر مذهب خود بانکه اصل برائت ذمه است از وجوب
آن و در آیه وضوء اشعاری بوجوب آن نیست چراکه واو عطف که در میان اعضا در آمده
دلالت بر ترتیب نمیکند پس صورتی که نزد ایشان جایز است که وضو بران واقع شود هفتصد
بیست صورت خواهد بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها باطل است
الا دو صورت بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیداند و تجویز کرده که پای
چپ مقدم بر پای راست مسح شود و یک صورت بمذهب کسی که تجویز آن نیز نکرده الا و در
مسح پایها ترتیب را واجب میداند و بیان وصول صور محتمله بعدد مذکور آنست که عدد
اعضای مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و راس و رجلین و بر تقدیر
عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان ابتدا بهر یک از اعضای شش گانه صحیح خواهد
بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک
از احتمالات سی گانه عضو سیم را چهار احتمال است و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست
میشود و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره سه احتمال و حاصل ضرب یکصد و بیست در سه سیصد و شصت

دردو هفتصد و بیست است وچون عضو ششم را سوای یکصورت باقی نماند وحاصل ضرب
هر عدد در واحد همان عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود
مترجم گوید انحصار عدد صور محتمله در هفتصد و بیست گاهی تمامست که ایشان تجویز
جمع میان اعضا در غسل نکرده باشند ظاهر اینست که آن بر مذهب ایشان جایز است پس
صور محتمله بکسری بیشتر از هفتصد و بیست باشد چنانکه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد
واز انجمله نزد جمعی از علمای امامیه رضوان الله علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان رجلین
نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان رجلین است برینوجه که هر دو با هم مسح شود
والله اعلم وشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر وجوب ترتیبی که متفق علیه امامیه است بر چند وجه
استدلال کرده چون مقام اقتضای ذکر آن میکند وجوه مذکوره با بحثی که بر هر دو وجه بخاطر
رسیده مذکور میگردد والله الموفق **وجه اول** که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده اینست
که در آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق فای تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده دلالت دارد
بر آنکه غسل میباید بیفاصله بعد از اراده قیام بنماز واقع شود چه فا افاده تعقیب بی تراخی میکند
چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم غسل بحکم آیه مذکوره واجب باشد واین کلام چنانکه مخفی نیست
دو محمل دارد **اول** آنکه مراد بغسل درین کلام چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه بران حمل کرده غسل
وجه باشد یعنی هرکس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند
وبرین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور از جاده استقامت برکنار باشد چه فا داخل شده مگر
در اغسلوا که بمذهب صحیح بر مجموع وجه ویدین داخلست وبر تقدیر تسلیم افاده تعقیب نیاده
برین دلالت ندارد که غسل وجه ویدین را بیفاصله بعد از اراده قیام بنماز بجا باید آورد خواه وجه
مقدم باشد وخواه یکی از یدین چرا که واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه
در حکم دلالت ندارد چنانچه گذشت وتقدیر ذکری چنانچه در عربیت مقرر شده مفید مقصود
نیست مثلاً اگر شخصی از اهل لسان گفته شود اذا لاقیت زیدا فقبل وجهه ویدیه یعنی چون بدو
شوی بزید ببوس در حال روی اورا ودستهای اورا زیاده برین نخواهد فهمید که هم هر دو میباید

که عضو پنجم بر هر عضو چهارم ازان ... و حاصل ضرب ... [margin note]

و هر کس ایجاب غسل شده ترتیب ... پس ترتیب واجب باشد [margin note]

مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا محقق شود خود را ممتثل امر مذکور خواهد باید
دانست دویم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هرکس قایل بوجوب تقدیم مطلق غسل است
بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند وبرین تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد
چرا که واو عطف چنانکه مذکور شد از برای افاده مطلق جمع است ودلالت بر ترتیب وتعقیب
ندارد خواه در عطف مفرد بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه ورجلین بر راس وخواه در
عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله امسحوا بر جمله اغسلوا پس میگوییم در آیه عطف شده است
امسحوا بر اغسلوا بواو ومجموع معطوف ومعطوف علیه با هم جزای شرط ومدخول فای تعقیب است
یعنی هرگاه اراده قیام بنماز نمایید مجموع این افعال را از غسل ومسح بجای آورید اعم از آنکه مسح مقدم
باشد یا غسل وبالجمله فای تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از اراده
قیام بنماز بعمل آورد ودلالت آن بر وجوب تقدیم غسل وجه یا غسل یدین در معرض منع نیست
مستند باموری که مذکور شد ونیز اگر کسی از اهل لسان باین خطاب در آید که اذا طلبك الامیر
فلف عمامتك والبس ثوبك یعنی هرگاه امیر ترا طلب نماید در حال بپیچ دستار خود را وبپوش جامه خود را
زیاده ازین نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب امیر بفعل آرد پس کلام مذکور دلالت بر ترتیب
نداشته باشد والله اعلم **وجه دویم** که در کتاب نهایه الاحکام ایراد کرده استدلال باین
حدیث است که لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل
یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی آورد خدای تعالی نماز کسی را که نگذارد آب پاک
و پاک کننده بر مواضعی که از برای آن تعیین شده برینوجه که بشوید روی خود را بعد از ان بشوید
دستهای خود را بعد از ان مسح کند سر خود را بعد از ان پایهای خود را چه کلمه ثم چنانکه گذشت
از برای تعقیب با تراخیست وبخاطر میرسد که این نیز مثبت مدعی نیست چه مدعا چنانچه از کتب
الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیبیست که امامیه بر وجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع
اعضا وحدیث مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شد دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب
میداند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین ویدین را بر مسح راس ومسح راس بر رجلین واینکه دست

در تقدیم این ترتیب بالفعل ... مخالف امر مذکور کرده آید [margin note]

از عبارت [margin note]

راست را بر دست چپ مقدم باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ را
از پای راست موخر مسح باید کرد و چنانچه مذهب بعضی از ایشانست از حدیث فهم میشود
پس دلیل مذکور بر مدعی انطباق نداشته باشد **وجه سیم** که هم در نهایة بعد از ذکر وجه
دوم نقل کرده است که حضرت عزت عز شانه در قرآن مجید نهایة غسل را مرفقین ساخته و نهایة
مسح را بر کعبین چه عامل در عطف یک چیز است بتقویة حرف عطف بیان این اجمال آنکه در عربیة
مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل در معطوف علیه است بتقویتی که عامل از توسط
حرف عطف می‌یابد پس کلمهٔ اغسلوا که در آیهٔ وضو واقع است هم عامل باشد در وجوهکم
وهم در ایدیکم و همچنین امسحوا نسبت برؤسکم وارجلکم و الی در الی المرافق که از برای غایة فعل
متعلق به است متعلق است با غسلوا و در الی الکعبین با امسحوا پس باید ~~پس~~ که غسل وارد بر وجه
و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد بر راس و رجلین منتهی شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد
چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع نشود یا موخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو و بر
هر تقدیر انتهای غسل بمرفقین نخواهد بود و بر این قیاس اگر مسح راس بر رجلین تقدیم نیابد انتهای
مسح بکعبین نخواهد شد و امثال الامر که آیه متضمن آنست در ضمن آن حاصل نخواهد بود و ممنوع
بود که کلمهٔ الی نهایة غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین تنها و نهایة مسح باشد باعتبار وقوع
آن بر رجلین تنها چه بر این تقدیر باعتبار ما یتعلق به مغایر خواهد بود و مسح که بر راس و وجه
واقع است پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این
مخالف آنست که در عربیة مقرر شده و بخاطر میرسد که این وجه نظر انطباق ندارد مگر بر ترتیبی
که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعاست نمی‌نماید چنانچه تقریر دلیل بآن حاکم
چنانچه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه نهایت آنچه بعد از قبول وجه
بسیار لازم می‌آید وجوب تقدیم غسل وجه است بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل
بمرفقین واقع شود و انتهای مسح بر رجلین اما آنکه در اصل غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه
مذهب شافعیست از آیه بجیطهٔ فهم در نمی‌آید چه بر تقدیر عکس نیز ابتدای مذکور محقق است

واگر تمسک شوند بفاء تعقیبی که بر سر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و در محشر
انجا مذکور خواهد شد و نیز میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه
بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد چرا که از آن آیه بنا بر تقدیر مذکور زیاده بر این لازم
نمی‌آید که نهایت غسل مرافق واقع شود و نهایة مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست
راست واقع شود و بعد از آن دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر را بعد از پای راست
و قبل از پای چپ بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرفقین و مسح منتهی بکعبین است
و آنچه مشاهده میشود که بر تقدیر نهایة مذکوره نهایت غسل مرفق خواهد بود نه مرافق و نهایت
مسح کعب خواهد بود نه کعبین موجه نیست چه جمعیت مرافق باعتبار متوضیین است نه باعتبار
هر شخصی و نیز بر هر تقدیر آنها محقق نیست مگر بیک مرفق و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود
جواب ما نیز میتواند شد بر **وجه چهارم** که در کتاب تذکرة الفقها بآن استدلال کرده
کلام حضرت مقدسهٔ نبویست صلوات الله علیه و آله که در جواب سوال از سعی صفا و مروه
که بکدام ابتدا باید کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته‌اند که ابدؤا بما بدأ الله یعنی ابتدا کنید
بآنچه خدای تعالی در کلام خود بآن ابتدا کرده چنانچه آیهٔ کریمهٔ ان الصفا والمروة من شعائر الله
ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز وظیفهٔ بندگی بتقدیم رسانیده
عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا بصفا کرده سعی خود را باتمام رسانید
بر این وجه که اگر نسبت حکم حضرت که سوال از سعی صفا و مروه است خاصست و شامل هر عبادت نیست
اما لفظ حضرت که ابدؤا بما بدأ الله به است عامست و در علم عربیة مقرر است که اعتبار بعموم
لفظ است نه بخصوص سبب پس در هر عبادتی که ذی اجزاء و متعدد الافعال است و در قرآن مجید
ذکر آن شده باشد ابتدا بفعلی باید کرد که در قرآن ابتدا بآن شده و در آیهٔ وضو ابتدا بذکر غسل وجه
شده پس بحکم حدیث مذکور ابتدا بغسل وجه باید کرد و بعد از آن عمل سایر اعضا را بترتیبی که در آیه
مذکور است بفعل باید آورد پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز با بعضی ادلهٔ سابقه شرکت
در آنکه دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب داشته و لهذا علامه نیز وجوب آن ترتیب را

در وضو

دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب نیز چنانچه بخاطر رسیده محل بحث است
چراکه از حدیث مذکور زیاده از این لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطه آنکه خدا ابتدا
ابتدا بآن شده اما آنکه بعد از ان آنچه در ذکر مقدم شده بعمل باید آورد مفاد حدیث نیست
چه در حدیث وارد نیست که وثنّ بما ثنّی الله به وثلّث بما ثلّث الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدا
اضافی محمول شود تا شامل ابتدای اولی و ثانوی و ثالثی و آنچه بر چیزی تقدم داشته باشد
بوده باشد حمل لفظ خواهد بود بر معنی مجازی بی آنکه قرینه در کلام یا مقام بوده باشد و این
پیش علما تجویز نیست پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند باید
مقدمه که در دلیل اولی ملحوظ بود باین ضم نماید و آن آنست که هر کس که قایل بوجوب ابتدا بغسل
وجه است قایل بترتیب است و میتواند بود که مقدمه مذکوره در کلام علامه قدس سره نیز مطوی
باشد نمایش هفتم آن از کلام او بر بعید بر دور است والله اعلم **نمایش چهارم** بباید دانست
که این حدیث از جمله احادیثیست که استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه
مسح در وضو و گفته اند که جایز نیست که در وضو بواسطه مسح آب تازه برگیرد بلکه میباید بهمان
تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است
رضوان الله علیهم سوای ابن الجنید که از ایشان مخالفت کرده است و چنانچه مذهب مالک است
برداشتن آب تازه را نیز تجویز کرده و باقی علمای سنت حکم بر وجوب استیناف مذکور کرده مسح را
ببقیه رطوبت غسل تجویز نکرده اند و در طرق امامیه حدیثی که صریح باشد در خلاف آن صحیح و غیر
صحیح بسیار است نمایش دو روایت بطرق ایشان وارد شده که ظاهر آنها صریح است در آنچه
اهل سنت بر آن رفته اند اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است سئلت ابا الحسن موسی
بن جعفر الکاظم علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل راسه فقال برأسه لا فقلت
اَبماءٍ جدید فقال برأسه نعم ؛ یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایز است
مسح کردن مرد پایهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده باشد امام علیه السلم
در جواب آن بسر مبارک اشاره فرمودند که نه یعنی درین دو حال حرفی بر زبان معجز بیان جاری

شنیدم از آن گفتم پس با آب تازه
مسح باید کرد به سر مبارک اشاره فرمودند که

نساخته و تفهیم مقصود باشارت سر مبارک فرمودند دوم روایتیست که از ابو بصیر نقل
شده که گفت سئلت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الرأس
اسمح بما فی یدی من الندی رأسی قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق
الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از مسح سر و گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من
از تری غسل اعضا باقی مانده است سر خود را امام علیه السلام در جواب من فرمودند بلکه
دست خود را باب برسان و بعد از ان مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة و المغفرة
در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده و دلیل ابن الجنید ساخته و گفته است احتج ابن
الجنید بکذا و کذا و حال آنکه هر دو روایت صریحست در خلاف آنچه مذهب ابن الجنید است
چه مذهب او چنانچه مذکور شد جواز استیناف آب جدید است یعنی مخیر بودن متوضی است
میان مسح کردن ببقیه و استیناف و نهی از مسح ببقیه پس چون دلیل او تواند بود مگر آنکه
بگوییم ابن الجنید نهی از مسح ببقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده و نهی و مسح بر او نجمه مکروه میداند
واستیناف آب جدید را سنت نمایش هیچ یک از علما حکم مذکور را بر این وجه از او نقل نکرده اند
والله اعلم بمقاصد انبیائه و علمائه بالجمله چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت دارد
با آنچه جمهور علمای امامیه حکم بآن کرده اند ناچار شده است ایشان را که حمل آن بر معنی خلاف
ظاهر نموده تاویل کنند و لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حمل آن بر تقیه کرده و گفته است
که در وقت سؤال راوی جمعی از مخالفین حاضر بوده اند حضرت بر وجهی مبادرت نموده اند
بجوابی که موافق مذهب ایشان باشد و بحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد و احتمال این نیز
راه داده که غرض امام علیه السلم مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای
وضو تری که بآن مسح توان کرد نمانده باشد بان دست مسح نباید کرد و آب تازه بواسطه مسح
بر باید داشت بعد از ان گفته است میتواند بود که مراد امام علیه السلم در روایت ثانی از ماء
که درین کلام واقع است که بل تضع یدک فی الماء یعنی بلکه برسان دست خود را باب بعد
از آن مسح کن آبی باشد که از محاسن و ابروها باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار که شیخ

و آنچه روایتین مذکورتین بان ناطق
وجوب استیناف است

از احوال او در دیباچه مذکور شد بر حواشی که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این احتمال
بغایت بعید است چراکه سایل برینوجه سوال کرده که ایا مسح کنیم باینچه در دست من از تری وضو
باقی مانده است پس چون تواند بود که امام علیه السلام امر کنند باخذ از محاسن و ابروها
که لزوم آن مشروط بعدم بقای تری است در دست و مخفی نماند که حمل روایتین مذکورتین نیز
بر جفاف اعضا که محتمل داشته نیز بغایت دور است چراکه سوال راوی در روایت اول
برینوجه واقع است که ایا جایز است مرد را که مسح کند بفضل سر خود یعنی بر یادتی تری که بعد
از مسح خود در دست داشته باشد و در روایت دویم برینوجه که ایا مسح کنیم باینچه در دست
من از تری بوده باشد پس چون در حال جفاف اعضا که عبارت از باقی نماندن تری در دست
و سایر اعضاست حمل توان کرد و بالجمله امثال این غفلتها از امثال شیخ قدس سره بغایت غریب
و عجیب است نهایتش در میان عرب مثل است که الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو یعنی اسب
اصیل گاه بسر در می آید و شمشیر تیز در حال بریدگی وا میگردد والله الهادی و محتمل است حمل روایت
اول بر تقیه نیز خالی از خفایی نیست چراکه سوال سایل در روایت مذکوره از مسح پایها است
و مخالفین مسح پا مطلقا قایل نیستند نه بتری باقی در دست نه باب تازه پس حمل حکم حضرت
باستیناف آب جدید بواسطه ملاحظه از ایشان هیچ وجهی نداشته باشد مگر آنکه بگوییم
در وقت سوال راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه نبوده اند
حضرت چون ایشان را غافل یافته اند بسر مبارک اشاره کرده اند که الحال وقت سوال نیست
وقت دیگر استفسار کن تا جواب حق توانی شنید سایل مقصود حضرت را از حضرت از اشاره فهم نکرده
گمان کرده است که مکرر در مقام نهی از مسح ببقیه تری است و اعاده سوال کرده در این مرتبه آن
جماعت واقف شده متوجه جواب حضرت بوده اند و بحسب ظنی که در باب حضرت داشته اند
گمان ایشان آن بوده که سوال از مطلق مسح است نه مسح پاها حضرت بالضروره در جواب
سری بر نعم حرکت داده اند و قرینه برین معنی آنکه داب و شعار حضرات صلوات الله علیهم
نبوده است که القای احکام شرعی باشاره بسر که شعار ارباب تکبر است نمایند بلکه کلام

خود را وقف القای احکام شرعی و امور دینی داشته با وضح وجهی بیان مسایل میفرموده اند
پس ارتکاب خلاف داب و عادت خود که درین باب از ایشان وقوع یافته اشعاری بران
دارد که وجه مذکور واقع باشد و احتمال دارد که مسح خفین باشد که مخالفان بر تجویز
آن رفته اند والله اعلم نمایش پنجم باید دانست که وجوب مسح رجلین در وضو که
این حدیث دلالت صریح واضح بر صدور آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از
مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم
فرا گرفته اند و بروایات صحیحه متواتره بایشان رسیده که آن سالکان مسالک عصمت و هدی
بران وجه بعمل آورده اند و اصحاب خود را درس و علانیه بران داشته اند بلکه ایشان قاطعه منع
از مبادرت بغسل مینموده اند از آنجمله روایت غالب بن هزیل است که گفته است سالت الامام
ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن مسح الرجلین فقال نعم هو الذی نزل جبرئیل یعنی
پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح پایها که ایا مبادرت بآن در وضو لازم است
حضرت فرمودند بلی مسح است که جبرئیل علیه السلام بآن نازل شده است یعنی کلام خدا که جبرئیل
انزال کرده بآن حاکم است و روایت کرده است امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنه ما قبل الله منه صلوة قلت و کیف
ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه ؛ یعنی میگذرد بر مردی شصت سال و هفتاد سال که
یک نماز او در درگاه احدیت مرتبه قبول نمی یابد پرسیدم که بچه سبب تواند بود ای فرزند
رسول خدای فرمودند بسبب آنکه بشوید در وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر
بمسح آن کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار در طرق ایشان منقول است
و در کتب احادیث ایشان مذکور و در طرق اهل سنت نیز بعض روایات وارد است که دلالت
بر آن دارد مثل روایت اوس بن اوس الثقفی که گفته است ؛ رایت النبی صلی الله علیه وآله
اتی کظامة قوم بالطایف فتوضا و مسح علی قدمیه ؛ یعنی دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله که آمدند بکظامه جمعی از شهر طایف و وضو کردند و در آن وضو پایهای

پایهای مبارک را مسح کردند و کظامه بکسر کاف عبارت از چاهیست که در پهلوی چاه دیگر
کنده شود و در میان هر دو در ته زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری آید و بروایة دیگر
حذیفه بن الیمان رضی الله عنه که گفته است رایت النبی صلی الله علیه وآله توضا ومسح
علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله که وضو کردند و مسح کردند
بر نعلین خود و مراد بنعلین نعل عربیست که بندهای آن مانع از مسح بر پشت پا نیست و لهذا
امامیه تجویز کرده اند که مسح بران واقع شود و از ابن عباس نقل است که چنین بیان وضوی
حضرت رسالت پناه ص که انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کرد بر پایهای مبارک خود
وهم از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که میگفته است ان کتاب الله بالمسح ویاتی الناس
الی الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدا ناطقست بمسح و مردمان از آن ابا نموده اند و بغسل
گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند و میگفته است الوضوء غسلتان ومسحتان
من باهلنی باهلته • یعنی وضو عبارتست از دو غسل و دو مسح که غسل رو و دو دست باشد
و مسح سر و مسح پاها هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم
مترجم گوید مباهله عبارت از آنست که دو کس که در امری خلاف و نزاع داشته باشند
بمصنف حقیقی التجا برده هر دو باتفاق در حق اهل باطل نفرین و دعای بد کنند و ظهور اثر آن
دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که چهارده کس از علمای
نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بمدینه طیبه آمدند
و بعد از آن که اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر نشد و دست از مجادله باز
نمیداشتند در ضمن آیه مباهله خطاب در رسید که • فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین • یعنی ای محمد
با ایشان قرار مباهله بده و بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان
خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم
و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله بدروغگویان کنیم

تاظاهر

تا ظاهر شود که بر باطل است و که بر حق ایشان چون دیدند که حضرت امیر المومنین علی
و فاطمه و حسن و حسین را بواسطه اینکار اختیار کردند و دیگری را شریک خود نساختند
دانستند که درین معامله ایشان را سوای خسران امری دیگر حاصل نخواهد شد و درین
مباهله و مجادله سوای الزام بهره ندارند ابا نمودند و قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند
چنانچه در تفاسیر و کتب سیر بتفصیل مذکور است و بعضی دیگر احادیث و روایات نیز
در طرق ایشان درین باب وارد است که ذکر آن موجب اطنابست و مخالفین بعضی بر وجوب
غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل و مسح و بالجمله صور محتمله درین باب زیاده بر
چهار نیست و بهر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود ساخته اند **اول** وجوب
مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله
علیهم چنانچه امام فخر الرازی که از اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل آن کرده
از امام محمد باقر علیه السلام و نسبت با ابن عباس و انس مالک که از اخیار اصحابند و عکرمه و
شعبی که از مشاهیر تابعین اند نیز داده است **دویم** وجوب غسل است و آن مذهب
فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل باشد و جمعی
از تابعین ایشان **سیم** جمع میان هر دو است که هم غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود
اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه است **چهارم** تخییر میان هر دو که
غسل یا هر دو ضمن هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجزی باشد و این مذهب حسن بصریست
و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الجبائی و شیخ محی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم به
تخییر کرده است و گفته است ان مذهبنا التخییر فالمسح بظاهر الکتاب والغسل بالسنة
یعنی بدرستی که مذهب ما درین باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن دلالت بر مسح دارد و احادیث
نبوی اشعار بر غسل پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات میان
حدیث و قرآن رفع شود و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیقة مذهب خود اگرچه دلایل
و شواهد بسیار است نهایتش چون مقام را اقتضای ذکر آن نیست بایراد مناظره از جانب

از جانب فریقین را ولیکن که ارباب مسح وقائلین بغسل اند اقتصار میرود والله ولی التوفیق

مناظره میان علماء در تحقیق مسئله غسل و مسح رجلین اهل سنت
میگویند قرآن و حدیث هر دو دلالت دارند اما قرآن فقد قال الله تعم یا ایها الذین آمنوا اذا
قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین
چرا که جمعی کثیر از قرا مثل نافع و ابن عامر و کسائی و حفص که از راویان عاصم است بنصب
ارجلکم خوانده است بسبب عطف آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که کلام در تقدیر
باشد که فامسحوا برؤسکم واغسلوا ارجلکم وجمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده اند چون
توفیق در معنی ان با قرائت نصب لازمست یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف باید داشت
بر رؤسکم نه بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه اشارة بوده باشد بآنکه اسراف
در ریختن نباید کرد و غسل باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از حضرت مقدسه
نبوی صلی الله علیه و آله روایة شده که در وقتی که وضوی بیان کردند پایهای مبارک را
شستند و روایة شده از ابن عباس که حکایة کرد و بیان نمود وضوی حضرت رسالت را صلی الله
علیه و آله و ختم بر غسل رجلین کرد و روایة کرده بخاری در صحیح خود از عبد الله بن عمر که گفته
تخلف النبی صلی الله علیه و آله عنا فی سفر فادرکنا وقد ارهقنا العصر وجعلنا نتوضأ و
نمسح علی ارجلنا فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلثا : یعنی پیغمبر صلی الله
علیه و آله در سفری از ما جدا شد و وقتی بما رسید که نماز عصر را تاخیر انداخته بودیم و
هنوز ادا نشده بود پس ما در مقام وضو کردن بجهة ادای آن در آمدیم و در آن وضو
پایها را مسح کردیم حضرت چون آنرا مشاهده کردند ندا کردند باواز بلند که وای بر پاشنهای
پای شما از آتش دوزخ دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این تنبیهی بود بر آنکه
مسح نباید کرد و روایة کرده محی السنه در کتاب مصابیح وغیر آن از ابی حیة که از اصحاب امیر المومنین
علی علیه السلام بود که او گفته است رایت علیا علیه السلام توضأ فغسل کفیه حتی
انقاهما ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا ومسح راسه مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم

بر وجوب غسل

در غسل رجلین ... [illegible]

قام فاخذ فضل طهوره فشربه وهو قائم ثم قال انی اردت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله
صلی الله علیه و آله : یعنی دیدم امیر المؤمنین علی علیه السلام را که وضو کردند بر این وجه
که دستهارا شستند تا پاک ساختند آنرا از چرکی که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهن مبارک
کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی مبارک شستند و سه مرتبه ساعدها
و مسح کردند بعضی از سر خود را یک مرتبه و بعد از آن شستند پایهای خود را تا کعبین و بعد از آن بر
خواستند و اندک آبی که در دست ایشان فاضل آمده بود آشامیدند بعد از آن خطاب بحاضرین
کرده فرمودند که میخواستیم بنمایم بشما که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون وضو میساختند
و امثال این روایات و احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قرآن و حدیث
هر دو دلالت بر غسل دارد و آنچه ارباب مسح میگویند باطل است و آنچه متضمن تخویف کتاب
قرآن و عدول از سنت ملک منان که ناشی نشده است الا از گمراهی و تبعیت هوای نفس و علمای
شیعه که قائل بمسح اند میگویند ای برادران در دین وای شریکان در طلب حق و یقین اگر بدیده
انصاف بعد از اول آیه کریمه در نگرید و بشایبه اعتقادات توجه نمایید هر آینه می یابید که آیه
مذکوره حجت ماست بر شما نه حجت شما بر ما اما بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه آنکه شما از برای
آن دو توجیه مذکور ساختید که ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چرا که دستگاه توجیه و تقدیر
وسیعست و چنانچه شما را میرسد که تقدیر اغسلوا کنید تا حجت شما باشد ما را نیز میرسد
و میتوانیم امسحوا تقدیر کردن تا حجت ما باشد و قرینه امسحوا قریب آن کمتر از اغسلوا بعید نیست
پس باقی مانده توجیه اول که عطف بر وجوهکم باشد و او چنانچه طبع سلیم بآن شاهد است
بنظم کلام بعید است و کلام را از سلاست و نظام می اندازد چرا که از قبیل آنست که کسی قصد کند
مضروبیت بکر را و بگوید ضربت زیدا و عمروا و اکرمت خالدا و بکرا بعطف بکر بر زید نه بر خالد یعنی
زدم زید را و عمرو را و گرامی داشتم خالد را و بکر را و عدم رغبت خواطر و استماع باین طرز کلام زیاده
بر آنست که توان قرآن را که ما بلغ بیان و افصح لسان منزلست بر آن حمل کرد پس باید که معطوف باشد
بر راسکم و نصبش باعتبار محل آن باشد که مفعولیت باشد و او ارجلکم بمعنی مع باشد و بر هر تقدیر بحث

در آیهٔ مدعی آیم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب و کلام فصحا بسیار است و بعضی بر ناخوشی و عدم
سداد آن رفته است و واو بمعنی مع نیز در السنهٔ ایشان سایر و دایر است و بعضی بر عدم جواز
آن رفته است و شیخ العارفین شیخ محی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی وا و
مذکور را در آیهٔ کریمه بران حمل کرده و عبارتش اینست که ؛ واما القرائة فی قوله تعالی وارجلکم
بفتح اللام وکسرها من اجل العطف علی الممسوح بالخفض او علی المغسول فالفتح فمذهبنا ان
الفتح فی اللام لا یخرجه عن الممسوح فهذه الواو قد یکون واو مع والواو المعیّنه ینصب
یقول قام زید وعمرا وترید مع عمرو ومحجة من یقول بالمسح فهذه الآیة اقوی لان یشارک
القایل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها وهی فتح اللام وهی فتح اللام ولم یشارکه من یقول
بالغسل فی خفض اللام ؛ یعنی در قرائت بفتح لام وکسر لام در وارجلکم جهة احتمال عطف
بر ممسوح و مغسول چه عطف بر ممسوح مقتضی کسر است و عطف بر مغسول مقتضی فتح
و مذهب من اینست که قرائت فتح لام از ممسوح بودن بیرون نمیبرد چراکه مثل این وا و
کاه بمعنی مع باشد و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگویی قام زید و عمرا و اراده
میکنی از اینها مع عمرو یعنی عمرو چنانچه نسبت زید با عمر پس حجة کسی که قایل بمسح است درین آیه در
باشد چراکه در قرائت بفتح شریک است با قایل بغسل در محل و بر وجه صحیح شریک بنسبت وجود
شیخ مذکور از اعاظم علمای بنما است کلام او درین مقام بر شما حجة میتواند بود واما بر تقدیر
جر لام بواسطه انکه یکمرتبه حمل این بر جر جوار میکند و یکمرتبه بر عطف آن بر وسکم تا
مشعر باشد بر انکه در غسل میباید رعایة اقتصاد و عدم اسراف در ریختن آب واقع شود
و غسلی واقع شود شبیه بمسح و این هر دو محمل چنانچه ظاهر است در نهایت دوری و ناخوشی
و حمل بر مسح خفین را که توجیه ثالث خوانده اند از اینها دورتر و ناخوشتر اما جر جوار بواسطه
انکه اکثر نحویان انکار آن کرده اند و قایل بجواز آن نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو شرط
اعتبار کرده اند یکی امن از لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی کلام غیر مقصود و یکی عدم
وساطت حرف عطف میان مجاور و مجرور مثل جحر ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین

بجویز

تجویز کرده اند که جر خرب با وجود انکه چون خبر است میباید که مرفوع باشد بواسطه
مجاورت ضب باشد و اینجا هر دو شرط مفقود است پس حمل بران بمذهب هیچ یک
از نحویان صحیح نباشد و کلام الهی را بران محمول ساختن با وجود قیام احتمالات دیگر
نهایة ناخوشی داشته باشد واما عطف بر روسکم بواسطه اشعار مذکور اگرچه صاحب کشاف
ایراد آن کرده است اما ناخوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چراکه باتفاق معطوف
میباید که در حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه محکوم بغسل
مطلق است و معطوف محکوم بغسل شبیه بمسح پس رعایة امر متفق علیه نشده باشد و از
عاقل رشید چون سزاوار نباید که بگوید اکرمت زیدا و عمروا و بحرمت من خالد و بکر قصد
کند از عطف بکر بر خالد این معنی را که او را اکرامی کرده شبیه بتحریة و نیز عامل در معطوف
معطوف علیه چنانچه سبق ذکر یافت یکچیز است و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا خواهد
بود که باعتبار عمل در معطوف معنی مجازی از باب عموم مجاز که عبارت از استعمال لفظ
در معنی حقیقی یا اعم و اعمال آن بهر معنی در لفظی باشد و این بر تقدیر صحت از قبیل معما و لغز خواهد
بود که در قرآن مثل آن وارد نیست و حمل آیات بر قرآن نزد فریقین مجوز نه وظرفه تر انکه صاحب
کشاف تجویز نکرده که صیغهٔ امر اغسلوا محمول بر افادهٔ وجوب و ندب شود و گفته است که میباید
یا در معنی وجوب مستعمل باشد یا در معنی ندب و استعمال آن در معنی هر دو از قبیل معما و لغز است
و حمل قرآن بران جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است واما مسح بر خفین بواسطه
انکه ذکر آن در کلام مطلقا نیست نه صریحا و نه کنایة و پوشیدن خف در مجاز دران تحیین
نبوده که آن قرینهٔ مقامی بران تواند بود پس کلام را بر هیچ یک از دلالات دلالت نباشد و تکلیف
آن از آیه از قبیل تکلیف بما لا یطاق باشد واما آنچه از احادیث و اخبار نبوی م ذکر کرده اید
میگوییم بر تقدیر صحت سند معارض است بامثال آن احادیثی که نزد ما از ائمه اطهار ع
بطرق متعدده و روایات متواتره معنعن و غیر معنعن نقل آن بصحت پیوسته که از انجمله
آنست که در معرض بیان وضوی بیان حضرت مقدسه نبوی م لما توضأ الوضوء البیانی

مسح رجلین یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در وقتی که وضوی بیانی میفرمودند
تا مردم طریق وضو ساختن را از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح کردند و آنچه نسبت
آن با بن عباس رضی الله عنه داده اید خلاف آنچیزیست که ازو اشتهار یافته و شما خود
در کتب خود ازو نقل کرده اید چنانچه امام فخر رازی که از اعاظم علمای شماست غیر او نقل
کرده اند که مذهب او مسح بوده و اما حدیث عبدالله بن عمر بر تقدیر تسلیم صحت آن
برین دلالت ندارد که بعد از مشاهده وضوی ایشان که در آن پاها را مسح کرده بودند امر بغسل
اعقاب کردند میتواند بود که امر مذکور بواسطه نجاست اعقاب باشد چرا که عربان حجاز
بواسطه یبوست و خشکی هوا و پای برهنه تردد کردن در بیابانها اغلب اوقات پاشنهای
پاهای ایشان طرقیده و ملوث میبوده بخون و مشهور است که ایشان چون در پی علاج
آن میشده اند بران بول میکرده اند و بول خود را داروی آن میدانسته اند پس چرا که [illegible]
بود که حضرت چون پاشنهای پای ایشان را بران وجه مشاهده کردند و دیدند که میخواهند
بهمان پاها نماز کنند مبادرت بتکرار آن بغسل امر کردند تا تنبیه ایشان شود بر غسل و تطهیر
آن از نجاست مذکوره و ایشان مقصود حضرت را نفهمیده گمان برده باشند که شستن
پا از افعال وضوست و بجای مسح است و نیز میگوییم عبدالله عمر بعضی که با او وضو کرده
بودند و پاها را در آن وضو کرده چون از اخیار آنحضرت بوده اند و طرق عبادات و عمل
بقوانین اسلام از آنحضرت فرا میگرفته اند و هیچ شک نیست که بطریق وضو ساختن و لوازم
آن اعرف بوده اند از ما و شما و فقهای اربعه شما چرا که ایشان تا عملی را از حضرت مشاهده
نمیکرده اند و حضرت در مقام بیان با ایشان نمیشده اند بعمل نمی آورده اند چون تحصیل
مرتبه یقین ایشان را میسر بوده خود را آشنا باجتهاد در اعمال که موجب ظن است نمی ساخته اند
خصوص اعمالی که مثل وضوی هر روز و هر ساعة از حضرت مکرر واقع میشده باشد
پس مسحی که از ایشان در آن وضو واقع شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت
مشاهده مسح کرده اند و عدم تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بر آن

نیز

نیز اشعار بر صحت مسح داشته باشد چرا که تخویف حضرت ایشان را از آنچه مذکور شد نفی
در منع از مسح نیست و احتمال تنبیه بر تطهیر پاها از نجاست ظاهری قایم است پس حدیث
مذکور نیز با دقت نظر حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیه کریمه چنان بود
و آنچه از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اید در طریق ما بروایات متعدده متواتره
از آن حضرت و اولاد اطهار ایشان صلوات الله الملک المنان خلاف آن نقل شده و شما نیز
در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیه السلام نقل کرده اید و هیچ شک
نیست که ایشان بطریق پدر خود اعرف اند از شما و ائمه حدیث شما و اما تشنیعی که شما
در آخر مناظره خود بر ما کردید و نسبت تحریف قرآن و عدول از سنت بما دادید معارضه
مثل آن با شما نمیکنیم بلکه میگوییم غفر الله لنا ولکم و تجاوز الله عنا وعنکم بالتوفیق و
الهدایة وعصمنا وایاکم عما یوجب الضلالة والغوایة آمین رب العالمین

نمایش ششم بباید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علمای اهل سنت
دو استخوان برآمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام الناس
آنرا کله پا میگویند اما نزد علمای امامیه رحمهم الله بعض متاخرین ایشان که از شیخ شهید
باین طرف اند ذکر کرده اند اینست که دو استخوان برآمده است در میان پشت پا ما بین مفصل
ساق و قدم وسط که استخوان پنج انگشتان باشد و از متقدمین نیز بعضی عبارتها در تصانیف
ایشان یافت شده است که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة
بران رفته که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده است بآنکه مذهب
اصحاب اینست و جمعی که از کلام و عبارت اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب
نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات اوست باین عبارت ادا کرده که مسح الرجلین من
رؤس الاصابع الی الکعبین و مراد بالکعبین ههنا المفصل بین الساق والقدم وفی عبارة علمائنا
اشتباه علی غیر المحصل یعنی مسح پاها میباید از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد
بکعبین در بیمقام مفصل میان ساق و قدم است و جمعی که از عبارت علما غیر این معنی

فهمیده اند و حکم کرده اند بانکه کعب قبّاء قدم است یعنی بلندی میان پشت پا است
اشتباه شده است و معنی انرا خوب تحصیل نکرده اند بعد ازان عبارات ابن الجنید نقل کرده
و بر حقیّت مذهب خود چند دلیل ایراد کرده **اوّل** حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه
الرّحمة از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است که ایشان کفته اند که سؤال کردیم از امام محمّد
باقر علیه السّلام که کعبین کجاست حضرت بر زبان مبارک جاری ساخت که ههنا یعنی المفصل
دون عظم السّاق یعنی اشاره کردند بمفصل که زیر استخوان ساقست فرمودند اینجاست
دویم حدیثی که ابن بابویه از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده که انحضرت حکایت وضوی
پیغمبر صلّی الله علیه و آله میکردند تا انکه کفتند و مسح علی مقدم راسه و ظهر قدمیه یعنی
مسح کردند پیش سر او پشت پاها او بر بنوعی که این عبارت بحسب ظاهر دلالت دارد بر انکه تمام
پشت پاها مسح میباید کرد و این کاهی متحقّق میتواند بود که مسح بمفصل ساق واقع شود
انکه کعب باین معنی نزدیکتر است بانچه اهل لغة در کلام معنی ان ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطلب
که نیز از مصنّفات اوست باین عبارت ایراد کرده است که قد اشتبه عبارة علمائنا علی بعض
من لا مزید تحصیل له فی معنی الکعب والضّابط فیه ما رواه زراره فی الصّحیح : یعنی بر بعضی که مشتبه
شده است عبارت علمای ما بر بعضی که زیاده مهارتی در تحصیل معنی از عبارت ندارند یعنی
و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیح است که زراره روایة کرده و روایة اول را بعد ازین نقل
کرده است و جمیع علمائی که بعد از و رخش دعوی در میدان دانش تاخته اند انکار این معنی
کرده اند و در مقام تشنیع بسیار بر و واقع شده اند چرا که تشنیع بر علما کرده است و حال انکه
او بران رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امّتست از انجمله شیخ جمال الدین
مطهّر بر تنهایی قایل شده است که کعب مفصل میان ساق پا و قدم است و عبارت اصحاب را
تمام بران حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام امام محمّد باقر علیه السّلام بر نوعی که در روایة
مذکور متضمّن حکم بمسح ظهر قدمین است و چون تقییدی در عبارت حدیث نیست که
اشعار بر تخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب استیعاب میکند یعنی فرا کرفتن

شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری از او ... ایراد کرده ...

و اشتباه ... کرده ... زراره از امام محمد باقر علیه السلام

در ضمن ان حدیث ... مذکور خواهد شد ...

اطلاق

مسح تمام پشت پاها و این کاهی متحقّق میتواند شد که کعب که نهایة ممسوحست مفصل میان ساق
و قدم باشد که منتهی ظهر قدمست و بانکه معنی مذکور نزدیکتر است بانچه ائمّة لغة در تفسیر کعب
ذکر کرده اند و جواب آن اینست که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقع است میتواند بود که وجه
اطلاق مأخوذ باشد بلکه ناچار است که بر مقیّدی محمول شود چرا که مفاد وجوب استیعاب
تمام ظهر قدم است طولاً و عرضاً و هیچکس از علمای ما بان نشده چه از کلام هیچکس حکم بر وجوب
استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمّد باقر علیه السّلام که اذا مسحت بشیء من راسک
و بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک : یعنی هر کاه مسح کنی بعضی
از سر خود را یا بعضی از پاهای خود را از کعبین تا سر انکشتان هر آینه کافی خواهد بود ترا و ادای
واجب در ضمن آن متحقّق خواهد بود روایة زراره و بکیر پسران اعین که با ترجمه اش سبق ذکر یافت
نصّ است در خلاف آن و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر که از مصنّفات اوست کفته که واجب نیست
استیعاب قدمین بمسح بلکه کفایت آن نقدر که مسمّای مسح در ضمن آن متحقّق باشد از سر انکشتان
تا کعبین اکرچه بعرض یک انکشت باشد بدو دلیل **اوّل** اجماع فقهای اهل البیت علیهم السّلام
بر آن **دویم** معطوف بودن رجلین در آیة وضو که سبق ذکر یافت بر رؤس که باتّفاق مسح بعضی
از آن واجبست چرا که معطوف میباید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد و امّا اهل
لغت که نسبت آن تفسیر بایشان داده اکر مراد ائمّه لغت اهل سنّت اند ایشان را در ان خلافست
و همه بران نیستند و اکر مراد لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بان قایل نشده بلکه همه
اتفاق دارند بر انکه کعب قبّاء قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری و الحق
بر تشنیع بر علامه از حد اعتدال تجاوز داده است و مخنر ادر تغلیط و تزییف مذهب آنقدر
بدراز کشیده و حال انکه عنقریب بوضوح خواهد رسید که حق با علامه است و تشنیع مذکور در
موضع خود نیست ان شاء الله تعالی و عجبتر انکه شیخ علی اعلی الله شانه نیز در ین تشنیع تبعیت او کرده
و در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست که این علامه در تفسیر کعبین ذکر
کرده خلاف اجماعیست که علمای ما بران اجماع کرده اند و او در ین تفسیر منفرد است و مع هذا

در بعضی از کتب خود ادعا کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعبین اینست وکسی که
عبارات ایشانرا بر غیر اینمعنی حمل کرده تحصیل معنی کلام ایشان خوب نکرده واستدلال کرده بر مطلب
مذکور ببعض احادیث وبکلام اهل لغت واینمعنی از علامه رحمه الله بسیار بعید است چراکه عبارت علما صریح است
در خلاف این دعوی که کرده وناطق است بانکه کعب دو استخوانست که از میان ظهر وقدم بر آمده
در پیش ساق که جای مفصل شراک نعل عربیست وقابل تاویل نیست واحادیث واخبار نیز
صریحست در آن وکلام اهل لغت درباب مذکور مختلفست واز اهل لغة شیعه هیچکس خلاف
نکرده درانکه کعب بر آمدگی قدم است وعمید الرؤسا که از مشاهیر لغویان شیعه است در کعب
از کتب خود سخن را درینمقام بسط تمام داده وشواهد بسیار ایراد کرده برانکه کعب بر آمدگی
مذکور است وبالجمله اگر از مفصل میان ساق وقدم که کعب را بآن تفسیر کرده مفصل اراده
کرده نه عبارات هیچیک از علمای شیعه وسنی بآن موافقست ونه کلام اهل لغت وانچه در اشتقاق
لفظ کعب ذکر کرده اند از آن ابای تمام دارد چراکه اشتقاق آنرا از کعب بمعنی ارتفاع ونشو اعتبار
کرده اند وگفته اند از اینجاست که چون پستان دختر بر می آید عرب میگوید کعب ثدی الجاریة
وحال آنکه در مفصل بر آمدگی ونشوی نیست واگر بر آمدگی خواست که در یمین ویسار قدم واقع است
چنانکه مذهب اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح نزد هیچکس بان منتهی نمیشود وحال
آنکه آیه ناطقست بانکه کعبین میباید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه کلام شیخ علی علیه الرحمة
در شرح قواعد وشیخ زین الدین علیه الرحمه نیز تیر و ایشانست در شرح ارشاد بعد از آنکه
دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد برانکه کعب بر ظهر قدم واقع است عبارتی آورده که حاصل
معنی آن اینست که هیچ شک نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع نیست بلکه
مفصل میان ساق وقدم است ومفصل میان دو شئ نمیتواند بود که در وسط یکی از دو شئ مذکور
باشد وعجیبست از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمعی که از عبارات اصحاب غیر
اینمعنی فهمیده اند کلام ایشان را خوب تحصیل نکرده اند ودر ینباب اشتباه تمام حاصل کرده اند
باراده آنکه کسی که معنی عبارت ایشانرا خوب تحصیل کرده بر و مشتبه نخواهد بود که مراد ایشان

ظهر

بجا

بکعب مفصل میان ساق وقدم است وبعد از آن نقل عبارات مذکوره بجنس کرده وحال
آنکه هر کس بهره از طریق تحصیل معنی از عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی عبارات مقصود را
مذکوره از آن تحصیل نماید خود راهی بران نخواهد یافت ونه راه نمائی براه از آبا وخواهد نمود انتهی
ترجمه کلام او واگر خلاصه کلام آنکه تشنیع این سه شیخ بزرگوار رحمهم الله تعالی درینمقام
بر علامه قدس سره چنانکه از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد کرده اند وترجمه
آن مذکور شد ظاهر میشود که دایر است بر پنج امر اول آنکه کعب را معنی گفته است که
هیچکس از اهل اسلام بآن قایل نیست واین حرف خلاف اجماع مرکب واحداث قول ثالث است
که هیچکس تجویز آن نکرده دویم معنی مذکور مخالف معنیست که از کلام اهل لغت فهم میشود
که هیچکس از ایشان قایل نشده است که کعب مفصل است سیم آنکه چون اینجماعت
در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند باو موافقت ندارد چراکه ایشان گفته اند کعب از کعب بمعنی
ارتفاع ونشو است که اگر کعب داشته نشو وارتفاعی نیست چهارم آنکه معنی تفسیر
مذکور مخالف مدلول احادیث واخبار است که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم درینباب
روایت شده پنجم آنکه گمان برده است که عبارات علما همه موافق قول اوست با آنکه
عباراتی که از ایشان نقل شده صریحست درانکه کعب دو استخوان بر آمده است در پشت
پاها ومفصلی که او معنی کعب میداند نه در پشت پاها واقع است ونه بر آمدگی دارد
وحال آنکه هر کس امعان نظر درینمقام کرده بدیده بصیرت در نگرد مییابد که تشنیعات
مذکوره بر علامه در موقع خود نیست ودامان دانش او از آلودگی پاکست بلکه آنچه او
بران رفته عین صوابست وهیچ شبهه در حقیقت آن نیست واحادیث صحیحه بان ناطق است
ومعنی مدلول عبارات علما بآن موافق وآنچه علما تشریح درینمقام ذکر کرده اند دلالت وافی
بران دارد واهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند بلکه آنچه ارباب تحقیق بر آنند از ایشان
مرشد بر آنست وکلام علمای اهل سنت که قبل از علامه بوده اند صریحست در ثبوت قول
مذکور بعلمای شیعه وکتب ایشان مملو است از تشنیعات که درینباب بر شیعه کرده اند

ودر مفصل کرده

وامّا این اجمال را بر وجهی تفصیل میدهیم که کسی را شبهه در ین مقام نماند والله الموفق ❊

تفصیل این اجمال آنکه روایة کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة بطریق صحیح از زراره
و بکیر پسران اعین که ❊ انهما سألا الامام ابا جعفر محمد ابن علی الباقر علیه السّلام عن وضوء
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفی آخر الحدیث قلنا اصلحک الله فاین الکعبین قال
ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقال هذا ما هو قال هذا اعظم الساق ❊ یعنی پرسیدند
ایشان از امام محمد باقر علیه السّلام که وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بوده است
پس امام علیه السّلام درمقام بیان آن شده طلب کردند ظرفی که دران پارهٔ آب را بود
وحکایت وضوی پیغمبر صلی الله علیه و اله کردند و در اخر حدیث مذکور کردند و بعد از ان
دعای اکرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند که اینجاست واشاره کردند حضرت
بمفصل که در تحت استخوان ساقست بعد ازان ما اشارت بعظم ساق کرده پرسیدیم که این
چه چیز است حضرت فرمودند که این عظم ساقست کعب نیست و ظاهر است که این حدیث
صحیح صریحست در آنچه علامه مدعی آنست و قابل تأویل نیست ولهذا در مختلف دلیل اول
که بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیث است و در منتهی المطلب در استدلال مطلب مذکور
اکتفا بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه عجیبست
که با آنکه در کتاب ذکری نهایت غلو بر مدعای مذکور و تسفیه نهاده اورد این حدیث را نقل نکرده
و وجوب از ان نگفته و حال آنکه دلیل عمده علامه درین باب این حدیث است و مدار او
در اثبات مطلب مذکور این حدیث را اول دلایل خود ساخته است بر اینکه کعب قبهٔ قدم نیست
آن روشنتر است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازان استدلال کرده است و وصف الکعب
فی ظهر القدم یعنی کعب را بیان کرده است که در پشت پاست هم او از امام مذکور علیه السّلام
نقل کرده است که انه علیه السّلام وضع یده علی ظهر القدم وقال هذا هو الکعبه یعنی امام
علیه السّلام گذاشتند دست خود را بر پشت پا و فرمودند اینست کعب حال آنکه هیچ
ازین دو حدیث دلالة ندارد بر خلاف مذهب علامه چرا که مفصل که او از کعب میداند

بر پشت پا واقع است چنانچه بعد ازین بظهور خواهد رسید انشاء الله تعالی واما اهل لغت
اکثر ایشان تصریح کرده اند بانکه جمیع مفصلها و بندهایی که درمیان نی و نیزه میباشد
کعب میدانند از انجمله در صحاح باین عبارت مذکور است که کعوب الرمح النواشز فی
اطراف الانابیب و در مغرب باین عبارت که الکعب کل مفصل للعظام العظم الناشز فوق
القدم وحاصل معنی عبارات مذکوره اینست که مفصل و بندهای نی و نیزه را کعب میگویند
و ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت است گفته است ❊ الکعب هو الذی فی اصل الساق
و ینتهی الیه الساق بمنزلة کعاب القنا ❊ یعنی کعب آنست که در بیخ قدم واقع است و ساق پا
بآن منتهی میشود مانند بندهای نیزه و امام فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است
بانکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن[2] اهل لغت نکرده بلکه با او مفصل مخالفت
در تسمیه مذکور موافقند و تشنیع شیخ علی رحمه الله بر وی که اینجا او گفته است موافق هیچ یک
از علما نیست و اهل لغت نیز موافق او نشده اند از نهج استقامت دور است و علمای تشریح
مثل جالینوس و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل قرشی و غیر او تصریح کرده اند
که قدم مرکب از بیست و شش استخوانست در شکل نزدیک بمدق رنگ و اعظمست در محل
اتصال ساق و قدم و دو بر آمدگی از دو جانب آن در جهه فوق واقع است که در می آید
هر یک از ایها در سوراخی از سوراخهایی که در قصبه ساق واقع است و دو بر آمدگی
در جهه تحت که در می آیند در سوراخهایی که در استخوان پاشنه پاست و ساق مرکب
از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی انسی یعنی آنکه در جانب نشانست کنده تر و
بزرگتر است از جانب وحشی و از ان قصبه عظمی مینامند و ان متصل است از جانب بالا با
استخوان زانو و وحشی یعنی آنکه در جانب بیرونست و کوچکتر است از ان و از پایین گرفته
مرتبه مرتبه باریکتر میشود تا آنکه پیش از رسیدن باستخوان زانو انقطاع می یابد و
در طرف پایین هر یک از ین دو قصبه سوراخی واقعست که بر آمدگیها که مذکور شد که در یکجا
بالای کعب واقع است در انها در می آید چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از همه جانب

فراهم گیرد سوای جانب مشط که استخوان میان پاست نزدیک بانگشتان پس کعب
استخوانی باشد در پشت پا میان استخوان ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال دارد ساق
وقدم وبواسطه تایید این کلام اقتصار میرود بر نقل کلام شیخ ابو علی در قانون بعینه و ترجمه
عبارت شارح قرشی در شرح آن : قال الشیخ فی مبحث تشریح عظام القدم من القانون
واما الکعب فان الانسان منه اشد تکعیبا من کعوب سایر الحیوان وکانه اشرف عظام
القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل فی الثبات والکعب موضوعا
بین الطرفین الثابتین من القصبتین عریان علیه من جوانبه اعنی من اعلاه وقفاه وجانبیه
الوحشی والانسی ویدخل طرفاه فی العقب فی النقرتین دخول رکز والکعب واسطة بین الساق
والعقب به یحسن اتصالهما ویتوثق المفصل بینهما وهو موضوع فی الوسط بالحقیقه وان کان
قد یظن بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی : وشارح قرشی در شرح اینکلام عبارتی ایراد کرده
که ترجمه اش اینست بدرستی که استخوانهای قدم منقسم است بشش قسم کعب و پاشنه و عظم
زورقی و عظام وسط و عظام مشط و عظام انگشتان و ما در اینمقام تشریح هر یک را بیان
میکنیم اما کعب باید دانست که برآمدگی و گردی کعب انسان از سایر حیوانات بیشتر است
بواسطه آنکه پاهای انسان اقدم هست و اصابع او بواسطه سهولة وحرکت دادن قدم
بانقباض وانبساط که عبارت از بهم برآمدن و از هم واشدن احتیاج دارد تا آسان شود مرو
راه رفتن در سربالایی و سراشیبی و در زمین هموار از آنجهت است که احتیاج دارد که مفصل
ساق او با قدم بنهایت قوت واستحکام ملایم و سهل الحرکت باشد و نمیتواند بود که مفصل
مذکور بیک برآمدگی مدور باشد که در استخوان ساق در آید چه اگر چنان باشد لازم آید
که در وقت راه رفتن سر پای بجانب پهلو میگشته باشد بلکه گاه باشد که بجانب عقب
برنگردد و نیز لازم آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد و همیشه در وقت راه رفتن پایها
در هم میسابیده باشد پس ناچار است که بر او برآمدگی باشد که از او دو زایده میگویند تا آنکه
اتصال هر یک از آن دو با استخوان ساق مانع آید از حرکت دیگری بر دور خود و نمیتواند بود که

این دو زایده یکی در پیش پا باشد و یکی در عقب چه اگر چنان باشد حرکت انقباض و انبساط
که در پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته باید که این دو زایده یکی در جانب راست
واقع شود و یکی در جانب چپ و ناچار است که از یکدیگر دور باشد بمسافتی معتد به تا ممانعت
هر یک حرکت دیگری را بر دور خود بیشتر باشد و از این جهت است که نمیتواند بود که ساق یک قصبه
داشته باشد بلکه ناچار است که ترکیب از دو قصبه باشد که هر زایده در حفره یکی از آنها
در آید چه اگر یک استخوان بزرگ باشد و از دو حفره بر دو جانب او واقع شود لازم خواهد آمد که
کنده و جسیم باشد و ساق را از آن ثقل و گرانی تمام حاصل باشد و از این جهت است که همین جانب
پایین ساق که متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است و در جانب فوق که با استخوان زانو
اتصال دارد بیکی اکتفا شده و دیگری قبل از وصول بزانو انقطاع یافته و اینکه لازم است که
اتصال ایشان بر ینوجه باشد که حفره در قصبه ساق باشد و زایده در استخوان قدم نه بر عکس
بواسطه آنست که غرض از تعدد قصبه چنانچه مذکور شد خفت ساق است و این منافات
دارد با آنکه زایده بر آن واقع شود چه زایده باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف حفره که آن بجهة
ظاهر است موجب زیادتی خفت است پس از این جهت که وضع این مفصل بر ینوجه است که حفره تیز
در قصبهای ساق واقع است و زایدتین در انها در می آید بر استخوان قدم انتهای ترجمه کلام پس کلام
علما تشریح بتصریحست در آنکه کعب استخوانیست در مفصل ساق و قدم و از احادیث ماضیه
و کلام اهل اللغة که با ترجمه اش مذکور شد بظهور رسید که بنفس مفصل را کعب میگویند و گویا
اطلاق کعب بر آن بمجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت و بالجمله ظاهر شد که کعب را
بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول برآمدگی و بلندی میان پشت که ما بین مفصل ساق و مشط
واقع است دویم برآمدگی که بر دو جانب پا واقع است ۲ متصل بقصبتین ساق و علامه رحمه الله
علیه ایضا بر این اختیار کرده و انکار ندارد در آنکه در کعب پشت و برآمدگی هست که مختار او مخالف اشتقاق
لفظ کعب است باشد بلکه در کتاب تذکرة الفقها تصریح بآن کرده و گفته است که کعب مفصل ساق و قدم است
پس ظاهر شد که مراد او عظم مذکور است نه نفس مفصل و بعد از آن نقل اجماع علمای امامیه بر مذهب

سیم نفس مفصل چهارم استخوان برآمده که بر پشت پا واقع است ۲ که عوام آنرا کلمه پا میگویند

مذکور که مذهب محمد بن حسن نیز اینست و از جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این قول
بعلمای امامیه آنست که اکثر تفاسیر اهل سنت مشحونست بانکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسح اند
استخوانیست که در مفصل ساق و قدم واقع است از انجمله امام فخر رازی در تفسیر کبیر اینجا
که تفسیر قوله تعالی وارجلکم الی الکعبین میکند کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست که
جمهور علمای ما بر انند که کعبین عبارتست از دو برآمدگیست که در جانب ساق واقع است
و علمای امامیه و جمعی که بر وجوب مسح پا رفته اند کعب عبارت از استخوانیست مدور مانند کعب
گوسفند و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بجهتی که مفصل ساق و قدم شده و این قول محمد
بن حسنست و اصمعی نیز اختیار این قول کرده و بعد از ان میگوید دلیل امامیه بر آن اینست که اسم
کعب را در جمیع حیوانات بر استخوان مذکور اطلاق میکنند پس میباید در مادهٔ انسان نیز چنان
باشد و مفصل را نیز کعب مینامند و از اینجاست که بندهای نیزه را نیز کعب مینامند پس در میان ساق و
قدم نیز مفصل هست پس از این نیز کعب میتوان گفت تا اینجا ترجمهٔ کلام امام فخر رازی بود در تفسیر
کبیر و در کشف که حاشیه ایست بر کشاف نزد تفسیر آیهٔ مذکوره کلامی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
اگر مراد در آیه مسح میبود هر آینه بجای کعبین الی الکعاب بصیغهٔ جمع یا الی الکعب بصیغهٔ
مفرد گفته میشد چرا که بر ان تقدیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در هر دو پا یکیست
پس اگر نظر بهر رجل است مفرد میبایست واقع شود و الا بصیغهٔ جمع اما هر گاه غسل مراد باشد
کعبان برآمدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر دو پا دو تا است پس ایراد آن بصیغهٔ تثنیه
خواهد بود باعتبار هر رجل و فاضل نیشابوری در تفسیر خود بعد از انکه نقل مذهب
جمهور علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس که قایل بمسحست میگویند که کعب
استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده در جایی که مفصل ساق و قدم است
همچنانکه در پاهای سایر حیوانات و مفصل را نیز کعب مینامند دلیل جمهور علما اینست که اگر
کعب آن میبود که امامیه میگویند چون هر دو پا یکیست هر آینه سزاوار این بود که و ارجلکم
الی الکعاب گفته شود چنانچه در مرفق چون در هر دو دست یکی واقع است الی المرافق گفته شد

و نیز استخوان مدوری که در مفصل ساق و قدم است چیزی پنهانیست که معرفت بان حاصل
نیست مگر ارباب علم تشریح را و دو استخوان برآمده از جانب ساق را که ما کعب میدانیم محسوس
همه کس است و خفایی ندارد و مناط تکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بران
اولی باشد انتهای ترجمهٔ کلامه و بالجمله نهایت تعجب حاصل است از علمای مذکورین که با وجود
ملاحظهٔ این استشهادات و روایات واضحه چون در ساحت این مقام پای تحریر ایشان بثبات
نورزیده و در مقام این همه تشنیع بر علامه در اختیار این مذهب در آمده و گفته اند آنچه
او گفته خلاف اجماع مرکبست و هیچکس از علمای اهل اسلام بآن قایل نشده و گمان اینست
که امری که ایشان را درین ورطه انداخته اشتباه عبارات علماست چنانچه علامه خود نیز
در مختلف و منتهی المطلب اشعاری بآن کرده است و منشأ آنست که ایشان تصریح کرده اند
بانکه کعب از کعب بمعنی مرتفع مشتق است و اکثر عبارات ایشان ناطق است بانکه کعب غیر
دو استخوان برآمده است در پشت قدم و متبادر از برآمده انرا دانسته اند که برآمدگی
آن ظاهر و محسوس باشد بحسب نظر و در پشت پاها استخوانی برانوجه که سر و برآمدگی آن
ظاهر باشد نیست الا دو برآمدگی در جانب ساق و دو برآمدگی میان پشت پا پایین مفصل
و مشط و دوی اول مراد نیست باتفاق علمای سنی ناچار حکم کرده اند که دو برآمدگی آخر
مراد است و جمعی که مفصل و ساق را کعب دانسته اند غلط کرده اند بواسطهٔ انکه در مفصل
سر و برآمدگی نیست و غافل شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطهٔ کوتاهی قوهٔ باصره
از ادراک آن والله الهادی **انجام** مخفی نماند که ایراد شیخ شهید رحمه الله بر علامه قدس
سره که استیعاب ظهر قدم را که علامه قایل بان شده است و هیچ یک از علمای ما بران نرفته اند
اگر دیده بتحقیق ملاحظه شود بر علامه اعتراضی وارد نیست و علامه نیز قایل است بانکه استیعاب
تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول ظهر قدم است که سر انگشتان باشد
تا اصل ساق چنانچه در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست که واجب نیست
استیعاب پاها بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب

واکرچه بیك انکشت باشد نزد اهل البیت علیهم السلام بعد از ان کفته است و واجب نیست
استیعاب طول قدم از سر انکشتان تا مفصل و اکر مراد شیخ شهید علیه الرحمة والمعلوم
اینست که این استیعاب را هیچکس بران قایل نشده بنابر انکه کمان برده است که کعب پشت
همه برآمدکی میان پشت پاست نه مفصل و این بحث دویم خواهد بود و حقیقت آن با
علامی وجه ظاهر شد فتامل **حدیث پنجم** روایت شده بسندی که متصل است
بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمة از احمد بن محمد از پدرش و محمد بن الحسین که احوال ایشان
سبق ذکر یافت از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس بن محمد الاشعری القمی که از ثقات رواة
حدیث شیعه است و محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از و حدیث بسیار روایت کرده که اکثر صحیح
و معتبر است از محمد بن احمد بن عمران الاشعری القمی که ثقه و جلیل القدر است و حدیث
بسیار از و روایت کرده شده است و اکرچه در حق او کفته اند که از مردم ضعیف بسیار حدیث
نقل کرده اما در خودش طعن نکرده اند از حسین بن علی بن عبد الله بن مغیره که علمای رجال
دو مرتبه توثیقش کرده اند و معتمدش دانسته اند از علی بن حسان از عم او عبد الرحمن بن کثیر
الهاشمی که علمای رجال حکم بضعفش کرده اند و کفته اند علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امامت
امام موسی کاظم علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده است از امام بحق الناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام و هم بسند مذکور نقل شده است از شیخ مفید علیه الرحمة از ابو القاسم جعفر
بن محمد بن موسی قولویه که از ثقات رجال شیعه است و نهایت مهارت در فقه و حدیث داشته
و صاحب تصانیف است از محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهور است
از مصنفات اوست و چند کتاب دیکر در حدیث تصنیف دارد و شیخ علمای وقت خود بوده و ثقه
و جلیل القدر است و مولدش در کلین که دهیست از دیههای ری و فوتش در سال سیصد و
بیست و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و مصنف ما ظله عبارت یرحمه الله موافق
تاریخ مذکور یافته است رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم القمی که اصل
او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و اکرچه علمای رجال حکم بجرح و تعدیلش

نکرده اند

نکرده اند اما علامه در خلاصه رجال میکوید که و الارجح قبول قوله از قاسم الخراز از عبد الرحمن
بن کثیر که علمای رجال حکم بضعفش کرده اند و نسبت وضع حدیث با و کرده اند از ائمه
جعفر الصادق علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم جالس مع ابن الحنفیه
رض اذ قال له یا محمد ائتنی من ماء اتوضاء للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی باناء
یده الیسری و قال بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا ثم استنجا
فقال اللهم حصن فرجی و اعفه واستر عورتی و حرمنی علی النار قال ثم تمضمض فقال اللهم
لقنی حجتی یوم القاك و اطلق لسانی بذکرك ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح
الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی
یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم
اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بك من مقطعات النیران ثم
مسح راسه فقال اللهم غشنی برحمتك و برکاتك ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی الصراط یوم
تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیك عنی ثم رفع راسه علیه السلام فنظر الی محمد فقال یا محمد
من توضا مثل وضوئی و قال مثل قولی خلق الله له من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و یکبره
فیکتب الله له ثواب ذلك یوم القیمة **شرح** کلام بلاغت نظام در صفت اغاز و چهار عایش و
انجام اغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** امام علیه السلام کفت نشسته بود روزی امیر المؤمنین
علیه السلام با فرزند خود محمد حنیفه رضی الله عنه کفت ای محمد بیاور از برای من ظرفی از آب
تا وضو بسازم از برای نماز پس محمد حنیفه امتثال امر پدر بزرکوار نموده از برای وضوی آنحضرت آب
آورد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه برداشت از آن آب بدست راست خود
و بر دست چپ ریخت و در ان حین این دعا خواندند که بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا
و لم یجعله نجسا یعنی تبرك میجویم در ابتدای این فعل بنام پروردکار خود سپاس و ستایش
مر خدای را که کردانید آب را پاك و پاك کننده تا بان خود را از آلایش خبث و نجاست پاك سازیم و نکردانید

آنرا بخش تا بتوانیم خود را بآن پاک داشت گفت بعد از ان آنحضرت استنجا کردند یعنی در مقام تطهیر
عورتین در آمدند و دران مرتبه خواندن این دعا شدند اللهم حصن فرجی واعفه واستر
عورتی وحرمنی علی النار یعنی بار خدایا نگاه دار عورت مرا از مبتلا هست بیدن نامحرم و نظر
افتادن غیر بران و بپوشان عورت مرا از چشم مردم وحرام کردان از آتش دوزخ تا بتوانند مرا در دنیا
بتوفیق اجتناب از معاصی واشتغال بطاعت و عبادت گفت بعد از ان مضمضه کردند یعنی
سه مرتبه بدست مبارک آب در دهن کردند و دران حین مبادرت بخواندن این دعا فرمودند
اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک یعنی بار خدایا تلقین من کن بیان من در حجت مرا
روزی که بموقف لقای تو در آیم تا بان توسل جویم بجواب هر چه از من پرسند و گویا کن زبان مرا بذکر
خود تا همیشه بان مشغول باشم بعد از ان استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب
در بینی کردند و در آب ریختن تکلم باین دعا نمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم
ریحها وروحها وطیبها یعنی بار خدایا حرام مکردان بر من نسیم بهشت را و بکردان مرا از جمله انکسانی
که استنشاق میکنند و از نکهت و بوی خوش آن دماغ جان را معطر میسازند گفت بعد از ان روی
مبارک شستند و در حال غسل این دعا بر زبان مبارک گذرانیدند که اللهم بیض وجهی
یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه یعنی بار خدایا سفید رو کردان مرا
روزی که بندگان بدکردار تو در جزای اعمال قبیحه خود سیاه رو باشند و سیاه روی مکردان مرا
روزی که بندگان نیکوکردار تو در جزای حسن کردار سفید روی میباشند و بعد از ان دست راست
شستند و در حال شستن ان مشغول باین دعا بودند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد بیساری
وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در موقف عرصات که نامه اعمال نیکوکاران بدست راست
ایشان داده میشود و نامه سیئات بدکرداران بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزایی که
بایشان برسد حق و عین معدلت دانند نامه اعمال مرا بدست راست ده و از تقصیر من که مقتضی نامه بدست
چپ دادن باشد درگذر و خلود در بهشت عنبر سرشت باسانی عنایت دار و چون مرا در معرض
حساب آری حساب مرا باسانی و سهولت بگذران و بعد از ان دست چپ را شستند و بخواندند

این دعا را جستند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات
النیران یعنی بار خدایا نامه اعمال مرا در موقف عرصات بدست چپ من مده و مکردان طوق گردن
من و پناه میبرم برحمت و مغفرت تو از جامهایی که خیاط قهر و غضب تو از قطعه قطعه آتش
فراهم آورده است و بجهت پوشش گناهکاران مقرر شده و بعد از ان مسح کردند سر مبارک را
و این دعا بر زبان مبارک آوردند که اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک یعنی بار خدایا رحمت
خود را شامل من ساز و از برکات نعمت خود مرا بهره مکردان و بعد از ان پاها را مسح کردند و این
دعا بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدایا بر پای دار مرا بر پل صراط و اقدام مرا از لغزیدن
نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بران بلغزش در می آیند و همگی سعی مرا مصروف
دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد از من بعد از ان سر مبارک بالا کردند و بجانب
محمد حنیفه نظر افکنده فرمودند که ای محمد هر بنده از بندگان مومن که وضو سازد مثل این وضو
و بگوید آنچه من گفتم در هر وقت هر آینه بیافریند حضرت عزت عمت عطیاته مر جزای عمل او را
بهر قطره از قطرات آبی که دران وضو صرف کرده است ملکی که تسبیح و تقدیس و تکبیر او میکرده
باشد تا روز قیامت و ثواب عمل او تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده مومن ثبت کرده شد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء آنکه بیست و دویم بینا امیر المومنین علیه السلام ذات یوم
بینا که در امثال این مقام مستعمل میشود همان ظرفیست که فتحه نون او را اشباع کرده اند و بید
یا لفجاءه و در غالب اوقات ارتباط بعد از و واقع میشود چنانچه میگویند بینا انا فی عسر
اذا جاء الفرج یعنی در میان شکی و عسرت بودم که ناگاه فرج و گشایش روی نمود و عامل بینا را
بعضی محذوف میدانند و بعضی اذا که بعد از اذا واقع است مفسر آن میدانند و بعضی میگویند
ظرف مذکور در این مقام خبر مبتدای محذوفست و آن مصدر است که فعل واقع بعد از ان اشتقاق
یافته پس تقدیر مثال مذکور اینچنین خواهد بود که بین اوقات اعساری مجی الفرج فاجاه بغته
اکفاء اینجا بمعنی ریختن آب است از اناء و کلام صاحب صحاح چنانچه معلوم میشود اکفا باین معنی

در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفاست و عبارتی که اداکرده اینست که کفاة اناء ای کپت ای و قلبته فهو مکفو، وزعم ابن الاعرابی ان الکفاه لغة و بی شك نیست که کلام امام علیه السلام اقوی دلیلیست بر ثبوت آن ثم قال کلّه ثمّ اینجا بملاحظه معنی تراخی استعمال شده چنانچه ارباب تفسیر در تفسیر قوله تعالی ثمّ انشاناه خلقاً آخر گفته اند که ثمّ در کلام مذکور بر این وجه مستعمل شده مترجم گوید در حدیث رابع چنانچه ذکر یافت ثمّ بملاحظه معنی تراخی استعمال شده بود و از مصنف دام ظله اشاره بآن شده پس انسب آن بود که استشهاد بکلام مفسّرین در تفسیر آیه مذکوره اینجا واقع شود و لم یجعل لنا بخسا یعنی بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده و بهر دو وجه خواندن آن جایز است نهایتش بکسر جیم مشهورتر است اللّهم حسن فرجی فرا که از مشاهیر علمای عربیت ذکر کرده است که اصل اللهم یا الله امّنا بالخیر است یعنی قصد کن خدایا ما را بخیر یعنی بر وجهی که خیر تو بما رسد یا بر وجهی که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد و شری بما عاید نگردد و بواسطه تحقیق در کلام تعبیر از آن بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها کثیر الدوران است و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع میشود بر زبان گران نباشد و اکثر نحویان برآنند که اصل اللهم یا الله امّنا بالخیر باشد مخالف مناقض خواهد بود میان جزو اول و کلام آخر مذکور که اللهم است و جزو آخر و استعمال آن صحیح نخواهد بود ولیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نباشد و درین دلیل نظر است چنانچه بر متامل مخفی نیست مترجم گوید وجه نظر در حاشیه بر این وجه ایراد شده که اصل اللهم چنانچه فرا دعوی کرده یا الله امّنا بالخیر است بضمیر متکلم و جزو آخر در مثال مذکور که شیخ رضی در دعوی کلام عرب بآن ایراد کرده است لا یومهم بالخیر است بضمیر غایب پس میان ایشان تناقض نباشد بلی اگر اللهم لا تؤمنا بالخیر از عرب شنیده میشد دلیل فرا وجهی میبود و ظاهر اینست که این نحو از عرب شنیده نشده است و بخاطر میرسد که میتواند بود که مراد فرا از مثال مذکور اللهم لا یؤمنا بالخیر باشد و تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر غایب بنابر آن کرده باشد که نخواسته است لفظا و موهم نسبت نفرین بر خود باشد چه فصاحت مقتضی آنست که هرگاه نسبت امری بخود

پسندند

بپسندند بآنکه در مقام اقتضای صیغه متکلم باید بصیغه غیبت ادا کنند چنانچه در آیه لعان در کلام حضرت عزت جل برهانه که والخامسة أنّ لعنة الله علیه إن کان من الکاذبین ٭ بر این وجه بعمل آمده چنانچه لا عین بعد از شهادات اربعه میباید گفت لعنة الله علیّ ان من الکاذبین ٭ بر این وجه است و بواسطه رعایة امر مذکور که مقتضای فصاحتست تعبیر از آن بضمیر غایب شده و ظهور عدم سماع مثال مذکور بر این وجه از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه متمم وجه نظر ساخته اند دور نیست که خلل در مقام بودن دلیل فرا کند چه ظاهر اینست که اگر شخصی در مقام نفرین خود در آمده کلام مذکور را بر زبان آرد ارباب لسان عرب تغلیظ او نکرده درستیش خواهند دانست و او برای اثبات فرا و مدعای او همین قدر کافیست والله اعلم و مراد بحصن فرجی نگاه داشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نظر نامحرم و عطف عفه بر آن عطف تفسیری نیست و عطف واستر عورتی که بعد از آن مذکور است بر آن از قبیل عطف عام است بر خاص چه عورت از هر عضویست که حیا مانع باشد از کشف آن و اینمعنی اعم است از فرج پس ستر عورت اعم از تحصین فرج باشد لقنی حجتی لقنی بقاف و نون مشدد مشتق از تلقین بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن در آن روز حجت مرا تا بآن احتجاج جویم ممن یشم ریحها و روحها یشم بفتح شین است و در اصل یشمم بوده بدو میم بر وزن یعلم نقل شده فتحه میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضی او شم بکسر میم است از باب علم یعلم و ریح در اینمقام بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد و روح بفتح را نسیم بهشتست بیّض وجهی یوم تسوّد الوجوه میتواند بود که بیاض وجه کنایه از شگفتگی رو باشد که در حین ادراک مسرت و فرح مفرط بهم میرسد و سواد وجه کنایه از گرفتگی رو که در حال خوف و خجالت و ... میشد و میتواند بود که مراد بیاض و سواد حقیقی باشد و نیکوکاران بحسب واقع روسفید میشده باشند و گناهکاران روسیاه یا حقیقة کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر بوده باشد و این نیز لذتی طبقه اولی را و عقابی باشد طبقه ثانیه را و بر این وجه دو وجه حمل کرده ارباب تفسیر کریمه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه را که در قرآن واقع است مقطعات النیران مقطعات در لغة

عرب جامه را میگویند که از ابریده باشند و دوخته مانند پیراهن و جامه و امثال آن و انچه
بریده و ندوخته مثل چادر و ردا و دستار آنرا مقطعات عنکویند و نیز در اینکه بقرار د
جامهای ایخنان بدن را پیشتر فرا میکردند و بریدن چسبان تر است و این نیز زیادتی عذا است
و بعض اهل لغت گفته اند که مقطعات صیغه جمعست که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد او
ثوبست و بعضی مقطعات بقاف و طا مفتوحه تصحیح کرده اند از قطع الامر فهو منقطع
ای شدید و مقطعات النیران بمعنی شداید آتش دوزخ باشد و این تصحیح صحیح نیست
چه در روایات بر وجه اول منقولست و عشنی برحمتك یعنی بپوشان و شامل ساز مرا
از رحمت خود و عبارت صحاح دالست در انکه میباید عشنی متعدی بیا باشد بنفس و هم
عبارت استغشی ثوبه و تغشی برای تغطی بر پس یا تضمین بمعنی الشی است و باعتبار آن
متعدی بنفس یا انکه یا در کلام مقدر است و رحمتك منصوب بنزع خافض چه گاه هست
که حرف جر را حذف میکنند و مدخول او را منصوب میسازند و نیز انرا منصوب بنزع
خافض میگویند مترجم گوید تضمین در اصطلاح ایشان از ذر ج کردن معنی فعلیست
در فعل بر نوعی که معنی هر دو از فعل مذکور قصد شده باشد بی انکه حرف و تقدیری
در کلام باشد بر نهجی که اگر خواهند بعبارت در آورند فعل ثانی را بحال تواند شد از معمول
فعل اول تا در ضمن یك لفظ افاده دو معنی تواند شد و صنعت و جارت در کلام رفته
باشد و بواسطه انکه قرینه باشد در کلام بر عمل مذکور نسبت میدهند از اعمول خود
بر وجهی که نسبت یا فتن بمعمول بر غیر آن نوجد در لغة جاریست مثل انکه اگر متعدی بنفس
میشده باشد بحرف جر متعدی میسازند و اگر بحرفی میشده باشد بنفس یا بحرف دیگر
غیر حرف جر که تعدیه آن بان حرف متعارف در باب لغة است تا معلوم شود که تضمین
معنی فعل دران شد که تعدیه آن فعل بر نوعی است و باعتبار آن فعل بر نوعی معمول نسبت
یافته است مثل اگر در ما نحن فیه چون عادت لغة بران جاریست که غشی هر جا واقع شود
متعدی بیا باشد چنانچه در کلام صاحب صحاح که مذکور یافت صریحست دران و در

و در ینکلام متعدی بنفس است تا نتیم که تعدیه آن باعتبار تضمین معنی ان آلبتی است
که تعدیه آن بنفس باشد و مقام ایا ندارد با نکه بحسب معنی حال واقع شود از مفعول عشنی
و کلام با این آیل باشد که غشی لابسا رحمتك نمایش اول بباید دانست که این حدیث در
اکثر کتب مشهور مثل تهذیب و کلینی و من لا یحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و اکثر ارباب
حدیث اکثر نقل آن کرده اند نهایتش دعاهای مذکور که حدیث متضمن آنست در نسخ کتب
مذکور مختلف بنظر آمده و در بعضی باندك تغییری در الفاظ مشاهده شده و ملاحظه نموده
از الجمله دعای وقت استنجا در بعض نسخ بر ینوجه دیده شده که اللهم حصن فرجی و استر
عورتی و حرمها علی النار بضمیر تثنیه که راجع باشد به فرج و عورت بنا بر تعدد ایشان
باعتبار لفظ و مغایرتی که از رهگذار عموم و خصوص دارد چنانچه از پیش رفت تا باین اعتبار که
یکی محصن است و یکی مستور و اگر کلمه عورتی بفتح یا تشدید یا خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور
بتوجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است و در بعضی نسخه در دعای مضمضه اللهم
انطق لسانی بذکرك و اجعلنی ممن ترضی عنه واقع است یعنی بار خدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود
و بگردان مرا از جمله جمعی که رضای تو از ایشان حاصل است و در بعضی در دعای استنشاق
بجای اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور گردیده یعنی بار خدایا
محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبر سرشت و در اخر دعای مذکور بجای طیبات ریحانها
و معنی یکیست و در بعضی در دعای شستن رو بعد از تسود و تبیض کلمه فیه زیاده شده و در معنی
تفاوتی نیست و در بعضی در دعای شستن دست راست بدل یساری بشمالی واقع است و در بعضی
در دعای شستن دست چپ بدل مقطعات النیران مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بدل
ثبتنی ثبت قدمی و در معنی از اختلافات مذکور تفاوتی نیست و اما این حدیث را بر وجهی که یاد
کرده شده از تهذیب حدیث نقل کرده ایم از نسخه بخط والد العلامة المقدار قدس سره که نزد ما بود و نیز خوانده
مزل وله الی آخره کذا رایته ایم بر رو و او نیز همان نسخه را بر شیخ زین الدین کذا رایته و بعد رهبر بر و
نمایش دویم بباید دانست که مراد از طلب بندگان تلقین و تعلیم خود را از پروردگار خود در رهنمون

عرصات که این حدیث اشعار بحسن آن روز دارد آنست که ملهم سازد انرا بامری که حجت ایشان
باشد دران روز چون در معرض خطاب و عتاب آن درآیند وسیلهٔ خود سازند از ان در خلاص
از عذاب و عقاب و چه ایشان را در آن روز رخصت نخواهد بود که چون در معرض خطاب او
درآیند و از ایشان سبب جرات در ارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی و حجتی بران داشته باشند
ظاهر سازند چنانچه در آیهٔ کریمهٔ یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها که در توصیف روز
قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بران دارد چه معنی آیه اینست که روز قیامت روزیست
که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود و از زلات و تقصیرات حجت
و جواب میگفته باشد و شمول تفضل و رحمت بینهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت
بهر کس که مادهٔ او را استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض هدایت او درآید و مشیت
ارشادش تعلق گیرد و در مقام تلقین و تفهیم حجت او با او درآید و تقریر سوال از زلات او بر
وجهی فرمایند که در ضمن آن تنبیه بجواب نیز لایق بوده باشد چنانچه ما غرک بربک الکریم
یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا به پروردگار کریم خود که مرتکب عصیان او شدی هم از روایح
این بشارت بمشام پویندگان وادی عصیان و تقصیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر
کریم در آیهٔ مذکوره و اختصاص آن از سایر صفات بواسطهٔ آنست که تنبیهی بوده باشد مر
عاصیان امت را بانکه چون در معرض خطاب ما غرک بربک درآیند در جواب گویند غرنی
کرمک یا کریم غره ساخت مرا کرم تو ای کریم علی الاطلاق و صاحب تفسیر نیشابوری که مولانا نظام
الدین اعرجست در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و سن شباب در واقعه دیدم که قیامت
قایم شده و مردم را در معرض خطاب و عتاب در آورده بخاطر من گذشت که اگر مرا نیز در معرض
خطاب در آورند و بگویند ما غرک بربک الکریم چه در جواب باید گفت همان در حال خواب مرا
در بیداری گوش زد من شده بود که ذکر کریم در آیه بواسطهٔ تنبیه بر آنست که ملهم شدم از جانب
حضرت عزت عظمت عطیاته بانکه میباید گفت غرنی کرمک یا رب بعد از انکه بیدار شدم آن
معنی در خاطر من بود تا انکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر مشاهده کردم که بر این وجه ذکر کرده اند

وگویا مراد ببعض تفاسیر مجمع البیانست که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابو علی طبرسیست
که از مشاهیر علمای امامیه است چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و هذه عبارته انما قال
سبحانه الکریم دون سایر صفاته و اسمائه کان لقنه الجواب حتی یقول غرنی الکریم انتهی کلامه
و بعم ما قیل **بیت** حسن تو بعشق کرد ارشاد مرا ⁕ سبحان الله چه حسن ارشادست این ⁕
سوال تواند که روز محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای استخلاص خود از عذاب
الهی مجادله نمایند و از زلات خود جواب گویند و حال انکه در قرآن مجید واقع است که در آن
روز مهر خاموشی بر دهنهای بندگان گذاشته خواهد شد و اعضا و جوارح ایشان بجای
زبان مامور بتکلم خواهند بود تا از فعلی که انها را بان واداشته اند خبر دهند و ایشان انکار آن نیز
انکار آن نباشد کما قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم
بما کانوا یکسبون یعنی روز قیامت روزیست که مهر منع خواهیم گذاشت بر دهنهای ایشان
که بزبان تکلم نتوانند نمود و بتکلم خواهند آمد دستهای ایشان تا گواهی دهند در آنچه از ایشان
در دنیا بعمل آمده است **جواب** بسا باشد که این حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه بعضی
مفسرین تصریح بان کرده اند یا انکه بگوییم مهر کردن که آیه اشعار بان دارد بعد از احتجاج و مجادله
مذکور خواهد بود چنانچه بعض روایات نیز در ان باب وارد است یا گوییم ان نیز روایت شده است
که بعض اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعض اخبار
باین عبارت وارد است ⁕ که تشهد اعضائه علیه بالذلة فتطایر شعره من جفن عینیه
فتاذن فی الشهادة فیقول الحق تکلمی یا شعرة عینه و احتجی لعبدی فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر
له و ینادی مناد هذا عتیق الله بشعرة ⁕ یعنی گواهی دهند جمیع اعضا بر تقصیر و معصیتی
که بان عضو از او واقع شده باشد پس در پرواز آید در ان اثنا مویی از موهای مژه و طلب اذن
نماید از حضرت عزت جل برهانه در ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل شود از جانب
حضرت عزت عز شانه و او را بگوید در سخن آی ای موی چشم بندهٔ من و حجت او ساز پس آن
دیده پس موی بتکلم آمده گواهی دهد بگریهٔ بسیار که از خوف و ترس الهی از و بعمل آمده و گردد

کواهی او دریای رحمت بجوش آمده از تقصیرات او درکذرند و از عذاب دوزخش ازاد سازند
ومنادی آواز بر آورد در عرضه عرصات که هذا عتق الله بشغره یعنی این ازاد کرده خدا
بموی خود ونعم ما جری فی طی هذا المقال علی لسان الحال بیت اما نکه کناه بیکس کو بخشند
یکسو بکارند و زیکسو بخشند ٭ ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند ٭ صد کوه کناه را
بیکمو بخشند ٭ پس بنا برین لازم نمی آید که دهانها مهر شود تا مجادله واحتجاج از جانب
بندکان نتواند واقع شد چه میتواند بود که احتجاج بوده باشد نهایتش بزبان نباشد
وباعضای دیکر واقع شود فتدبر مترجم کوید میتواند بود که وجه تدبر که مصدام
ظله العالی بان اشاره کرده اند آن باشد که ظاهر آیه یجادل عن نفسها آنست که مجادله مذکور
از ایشان باراده واختیار باعضا واقع خواهد بود بلکه ظاهر تشهد اعضا آنرا انست که
شهادة اعضا باراده واختیار نخواهد بود والا تشهد له کفته میشد یا تشهد علیه مکر
انکه بکوییم احتمال آن کافیست ومنع احتمال مکابره است والله اعلم بیتش سیم
معنی والخلد فی الجنان بیساری که درد عای غسل این واقعست خالی از خفا و پوشیدکی
نیست چه ظاهرش آنست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من واین تخصیص را
چنانچه ظاهر است ما حصل بیدا نیست لهذا در مقام توجیه این مقام درآمده چهار احتمال
دران راه داده اند اول عادت براین جاریست که هرکاه کسی امری بی تعب و مشقت
دست دهد میکوید فلانه بیساری یعنی کردم او را بدست چپ خود وفردوسی میکوید بیت
جهان هرچه خواهد بجا میکند ٭ بدست چپ این کارها میکند ٭ کویا کنایه از انست که سهوله
آن برو جهی بود که احتیاج بان نشده که دست راست را ان کار بکار برد و میتواند بود که مراد
طلب خلود در بهشت باشد بی آنکه قبل از ان متحمل تعب و مشقت باید شد مثل صعوبت کذشتن
ان پل صراط که از موی باریکتر واز تیغ برنده تر است و بر روی دوزخ کشیده شده وشدت
وعذابی که در وقت عرض اعمال محسن و مسی را بان سروکار است وسوختن باتش دوزخ که بعضی
عاصیان امت را قبل از دخول بهشت خواهد بود وامثال آن از عقبات روز قیامت دوم

انکه پای بیساری بای سببیت باشد یعنی خلود در بهشت را روزی من کن بسبب شستن
دست چپ خود را در عبادت تونهایتش بنا بر این معنی بای فقره اول نیز میباید بای
سببیت باشد تا هر دو فقره که قرینه هم واقع شده اند مناسب یکدیکر باشند وان تقدیر
دور است سیم انکه مراد بخلد در عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد ومضاف
در کلام محذوف باشد ویا در همان حالت ظرفیت خود باقی باشد و برات خلود در بهشت
عنبر سرشت را بدست چپ من ده تا آن نیز بی بهره نماند و بهر دو دست حامل احسان تو باشم واین وجه
چنانچه مخفی نیست از وجوه دیکر بصواب نزدیکتر است والله اعلم چهارم انکه مراد بیساری
یسار در مقابل یمین نباشد بلکه یسار در مقابل اعسار باشد وشکی نیست که میان توسعه وفراخی
حالست ومراد از ان کثرت طاعات وعبادات باشد یعنی عطا کن خلود در بهشت را بسبب بسیاری
طاعات وفوز عبادات من و برین تقدیر نیز بای بیساری بای سببیت خواهد بود ودرین کلام ایهام
تناسب رعایت شده خواهد بود وآن عبارتست از انکه جمع کنند در کلام میان دو لفظ که بحسب
معنی که از ایشان اراده شده مناسب نباشد نهایتش ایشان را یا یکی از ایشان را معنی دیکر باشد که
باعتبار آن ان معنی مناسبت باهم داشته باشند مثل قوله تعالی ٭ والشمس والقمر بحسبان والنجم
والشجر یسجدان ٭ که نجم درین کلام ابجم من الارض استعمال شده یعنی انچه از زمین بروید واورا ساق
نباشد وظاهر است که این معنی مناسب شمس وقمر نیست نهایتش باعتبار معنی دیکر که ان کوکبست
مناسبت واز ین قسم حدیث مشهور لا یزال المنام طایرا یعنی قص فاذا اقص وقع یعنی همیشه خوابی
که دیده باشند مانند مرغ پرنده در پرواز میباشد مادام که قصد تعبیر آن نکنند وچون قصد کردند
وواکفتند می افتد کنایه از انکه خوابرا تا نکفته اند اثر آن از نیکی و بدی بظهور نمیرسد چرا که در
حدیث بقص قصه کردن وارد شده مناسب طایر نیست که با او در کلام جمعست نهایتش اورا
معنی دیکر هست که در آن معنی مناسبت با او دارد چه قص در لغت عرب بمعنی بریدن بال نیز آمده
پس نظر بان معنی معنی کلام اینچنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه در پرواز است تا بال و پر نبریده اند
وچون بال و پر بریده شود می افتد واین معنی اکرچه مقصود نیست اما اجرای کلام برین وجه از اقسام

بلا غسل و اینوجه اگرچه بعید بدو است اما خالی از لطفی نیست **تنبیه چهارم** ظاهر این حدیث
دلالة دارد بر آنکه در وضوی مذکور حضرت هر یک از دو دستها را زیاده از یک مرتبه نشسته باشد
واین مؤید قول جمعیست از علما که گفته اند شستن مرتبه دویم سنت نیست و هر عضوی میباید
که یک مرتبه شسته شود اگرچه غسل ثانی سنت میبود چون حضرت در مقام ساختن وضوی تمام
الاجزا بودند از حضرت واقع میشد و راوی ذکر آن میکرد چنانچه در مضمضه واستنشاق و
دیگر سنتها که از حضرت بعمل آمده بود کرده است و دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث فرمودند
که خلق الله تعالی من کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه و هیچ شک نیست که اگر دوبار اعضای
مذکوره شسته میشد عدد قطرات بیشتر ذکر میشد و مقام اقتضای ذکر میبود پس معلوم شد
که سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن از حضرت است صلوات الله علیه وآله و
بعضی گفته اند چون استحباب دو مرتبه شستن اعضا در وضو بنهایت شهرت و شیوع داشت و
بر همه کس معلوم بود راوی با آنکه از حضرت واقع شده بود و بظهور گذاشته و در مقام
تصریح بآن نشد چنانکه در مضمضه واستنشاق اکتفا کرد و نگفته که هر کدام سه مرتبه واقع
شده و درین سخن نظر است چه شایع بودن واشتهار آن در معرض منع است درین مرتبه و چون
اینچنین باشد و حال آنکه ابن بابویه که از مشاهیر مذهب علمای امامیه است مقر است بر آنکه
غسل دویم سنت نیست و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است که حضرت امام جعفر
الصادق علیه السلام فرمود والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله الا مرة مرة
یعنی بخدا قسم که نبود وضوی رسول الله ص مگر آنکه غسل اعضا در آن یک مرتبه یک مرتبه واقع
میشد و بعضی روایات که اشعاری بآن دارد که دو مرتبه از ایشان واقع شده بر حال تجدید
وضو حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوی واحد و شیخ
جلیل محمد بن یعقوب الکلینی که جامع کتاب کافیست در حدیثی که بکلینی اشتهار دارد بعد از آن که
روایت کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علیه السلام غسل اعضا همیشه یک مرتبه واقع
بوده است گفته است این دلیل بر آنکه غسل اعضا در وضو میباید یک مرتبه زیاده واقع نشود

چرا که عادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این بوده است که هرگاه دو امری بر ایشان
وارد میشده که هر دو طاعت حضرت عزت بوده است هر کدام با احتیاط اقرب بوده تحمل
مشقت بدنی در عبادت بآن بیشتر میبوده واز آن بمقتضای افضل الاعمال احمزها بعمل
می آورده پس بعد از منازعت و خلاف ابن جنید و شیخ بزرگوار که از متقدمین علما اند در سنت
بودن غسل ثانی چون دعوی توان نمود که اشتهار و شیوع آن میان امت بر وجهیست که
مستغنی است از تصریح راوی بصدور آن از حضرت و تحقیق خود در اینمقام اقتضای بسط کلام در
دارد که وقت گنجایش آن نیست **انجام** بباید دانست که در بعض احادیث مستفاد شده که
مستحبست آبی که در وضو صرف میشود یک مد شرعی باشد و مجتهدین نیز بر طبق این حکم
کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون از قول حضرت درین حدیث بمحمد حنفیه
که ایتنی باناء من ماء اتوضأ بها للصلوة استنجای حضرت نیز از آن استنباط کرده اند که آب استنجا
نیز از جمله وضوست و بر آن متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز میباید که از جمله مد
مذکور بوده باشد و گفته اند آبی که در وضو صرف میشود اغلب آنست که بمد نمیرسد پس آب
استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از آن جمله باید دانست تا بمد برسد و سنت
بعمل آید و این بغایت دور مینماید چرا که هیچ شک نیست که آب وضو تمامی که مشتمل باشد بر شستن
سر و دستها و مضمضه واستنشاق که هر کدام بسه کف آب متحقق میشود و غسل هر یک از رو و
دستها چنانچه اعتقاد ایشانست در آن دو مرتبه بعمل آمده باشد بمد شرعی میرسد بلکه
نزدیکست که گمان شود که مد بآن وفا نتواند کرد چه مد شرعی بمذهب مذکور زیاده از دویست
و هفتاد و چهار درهم شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میشود زیاده از
یک تبریزی که تخمینا دو سیر و نیم سنگ متعارف دکنی باشد پس چون تواند شد که آب استنجا نیز
از آن جمله محسوب شود و مخفی نماند که امر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرزند خود محمد حنفیه را باوردن
آب از برای وضو و آوردن او آب را برای وضوی حضرت که این حدیث اشعار بآن دارد بحسب ظاهر
دلالة دارد بر آنکه آوردن غیر آب را از جمله استعانتی باشد که فقها در وضو مکروه دانسته اند

نیست وازاینجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست و حمل فعل حضرت
بر اینکه غرض ایشان جواز استعانت در وضو باشد نموده اند و تنبیه بر عدم حرمت آن اگرچه
ممکن است تا بعید و دور است **حدیث ششم** روایت شده بسندی که متصل است بشیخ الطایفه
محمد بن الحسن الطوسی رحمة الله علیه از شیخ بزرگوار محمد بن محمد النعمان المفید از احمد بن محمد از
پدر او محمد بن الحسن بن احمد از سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری که شیخ قمیان و فقیه ایشان و
صاحب کتب و ثقه بوده است و بتاریخ سنه احدی وثلثمائه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند
که سنه تسع وتسعین ومائتین والله اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان
و فقیه ایشان و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد التقی و امام علی النقی علیهم السلم
نموده از علی بن الحکم بن زهیر النخعی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و در کتب رجال جرح و
تعدیل وظاهر نیست زداود بن النعمان که خال علی بن الحکم مذکور است و علامه در خلاصه رجال
میگوید داود بن النعمان ثقة عین که گفت سؤال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلم
از کیفیت تیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله وهو یتهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له کیف التیمم فوضع یده علی الارض
ثم رفعها و مسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار
نمایش و انجام **اغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** راوی گوید پس حضرت در جواب من فرمودند
که عمار یاسر را جنابت دست داده بود چون او را مانعی از غسل بود باراده آنکه جمیع بدن خود را بدلا
بخاک رسانند و در میان خاک غلطیده همچنانکه چهارپایان در خاک غلطند حضرت رسول صلی الله
علیه وآله از روی ظرافت و مطایبه با او خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهار
پایان و دواب در خاک میغلطند پس گفتیم ما با او علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد حضرت
در بیان آن درآمدند و هر دو دست مبارک بر زمین نهادند و بعد از آن برداشتند و مسح کردند
بآن دستهای روی خود را از بالای کف باندکی و مراد از کف اینجا از بند دست است تا سر انگشتان و مراد
بمسح مسح پشت آن دست بکف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر فهم آن شده است **بینش دویم** تمعک کما

تتمعک

تتمعک الدابة یعنی غلط زد و گردیده در خاک مانند در خاک غلطیدن دواب مراد اینست که جمیع
بدن خود را مماس خاک ساخت گویا چون ملاحظه کرده بوده است که تیمم بدل غسل است و در غسل جمیع
بدن را باب میرسانند پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک میباید رسانید و هو یتهزء به هزء بضم ها در لغت
بمعنی سخریه یعنی مسخر کردن و استخفاف است یعنی تهزء در لغت گاه بمعنی میآید و گاه بمعنی چنانچه دوا
و چهارپایان که در خاک میکردند و میتوانند بود که کلام استفهام انکاری باشد یعنی اینچنین نبایست
کرد و میتوانند بود که جمله خبری باشد و لازم معنی از آن اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد
که اینچنین کرده و استعمال الجمله خبری بر این وجه در لغت آمده چنانچه بکسی که توریه را از بر کرده است
میگویند حفظت التوریة غرض اعلام مخاطب است بعلم خود بانکه او توریه را حفظ کرده است چه
اخبار او بفعل خودش وجهی ندارد نمایش وجه اول انسب بقول حضرت و هو یتهزء به فقلنا له
فکیف التیمم این عبارت را دو احتمال است اول آنکه کلام راوی باشد که داود بن النعمان است
یعنی بعد از آنکه حضرت امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند ما از و پرسیدیم که پس تیمم را
چون باید کرد حضرت امام علیه السلام تیمم مذکور را بر وجه مذکور بجا آوردند دوم آنکه کلام
صحابه باشد رضوان الله علیهم یعنی وقتی که عمل مذکور بر آن وجه از عمار واقع شد و حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله با او آن مطایبه فرمودند و از آن معلوم شد که تیمم بر آن وجه مرضی
حضرت نیست صحابه که در آن مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
سؤال کرده باشند از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از رسول صلی الله علیه وآله
صادر شده باشد و بعد از آن ایشان جواب مجلس را نقل کرده باشند و تعبیر از سؤال از حضرت بفقلنا
کرده و امام علیه السلام ایشان را بلفظ حکایت متکلم فرموده باشند و الا سیاق کلام اقتضای آن
میکند که بجای فقلنا فقالوا گفته شود بر این تقدیر ضمیر غایب در وضع رافع و مسح راجع به پیغمبر
صلوات الله علیه وآله خواهد بود و مؤید توجیه ثانیست آنچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره
الفقیه روایت کرده است بطریق صحیح از زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک

اجنبت فکیف صنعت قلت تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک تتمرغ الحمار افلا صنعت
کذا ثم اهوی بیدیه فی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه وکفیه باحدیهما
بالاخری ثم لم یعد ذلک * یعنی رسول خدای صلوات الله علیه روزی بعمار خطاب کرده فرمود
ای عمار بما رسیده که جنب شده بودی چون آب نبود که غسل کنی چون کردی عمار گفت بدن خود را
در خاک کرداندم ای رسول خدای امام علیه السلام فرمودند که بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله بر وی گفت که الاغ بر روی خاک میغلطد چرا چنین کردی وهر دو دست خود را
بجانب زمین فرود آوردند وبر خاک نهادند وبعد از آن مسح کردند پیشانی خود را با انگشتان خود
وهر دو دست را یکی بر دیگری اعاده نکردند بواسطه مسح دست نهادن بر خاک را و
روایتی که محی السنه که از علمای اهل سنت است در کتاب مصابیح نقل کرده است عبارت آن
اینست که قال عمار کنا فی السریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه وآله
فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه وآله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه
وکفیه یعنی عمار گفت در لشکری بودیم ومرا جنابتی دست داد پس در خاک غلطیدم ونماز کردم
وبعد از آن نقل کردم از برای حضرت پیغمبر وچون بخدمت آن حضرت رسیدم آن حضرت فرمودند
بدرستی که ترا این قدر کافی بود که بعمل آوری وهر دو کف مبارک را بر زمین زدند وبرداشته
بر آن نفخ میدمیدند که اگر خاکی بر آن گرفته باشد دور شود وبعد از آن مسح کردند روی خود را
بر آن وبر سر دستهای خود را وگمان اینست که حمل بر وجه اول که قلنا کلام راوی باشد نه کلام
صحابه بهتر باشد چرا که حمل بر آنکه قلنا حکایت از کلام راویست بغایت دور است ودر حدیث
صحیح که زرارة از ابن اعین روایت کرده است این عبارت واقع است که فوضع ابو جعفر علیه السلام
کفیه علی الارض ثم مسح وجهه وکفیه * ودلالة روایة ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور فعل پیغمبر
باشد در معرض منعست چه احتمال دارد که ضمیر اهوی در روایة راجع بامام علیه السلام باشد
وبر تقدیر تسلیم که راجع بر پیغمبر است لازم نمی آید که اعتماد این روایة نیز چنان باشد چه میتواند
بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بجهة عمار بیان کرده باشد وامام علیه السلام بجهة

داود بن النعمان اگر گویند احتیاج عمار وامثال او بمعرفت کیفیت تیمم چندان دور نیست
چرا که میتواند بود که واقعه مذکوره در مبدا اسلام بوده باشد قبل از آنکه آیه تیمم نازل شود
وکیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن النعمان بمشاهده کیفیت تیمم از امام علیه السلام
دور است ونهایت استبعاد دارد چرا که راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است وهمه کس
تعریف او را بفضل وکمال کرده اند واحادیث بسیار از او روایت شده چون تواند بود که کیفیت
تیمم که دانستن آن از ضروریات دینست مخفی مانده باشد پس حمل روایة بر آنکه استفسار
مذکور از عمار واصحاب واقع شده باشد وتیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
اولی باشد بلکه متعین جوابش آنست که احتیاج داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام
بواسطه آن بوده است که او عمدا دانسته است که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه بواسطه
اختلافیست که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چرا که فرق امت را اقوال مختلف درین باب
هست چه بعضی مسح تمام روی وتمام دستها را تا مرفق واجب میدانند وبعضی تخصیص کرده اند
مسح را به پیشانی وسر دستها از زند وبعضی در مطلق تیمم خواه بدل از غسل وخواه بدل
از وضو یک مرتبه زدن دست را بر زمین واجب میدانند وبعضی دیگر دو مرتبه وبعضی تفصیل
داده اند ومیگویند در تیممی که بدل از وضو باشد سه مرتبه واجبست یک مرتبه بجهة مسح
جبهه ویک مرتبه بجهة مسح دست راست ویک مرتبه بجهة دست چپ پس بعد از مشاهده
این قول مختلف کرد او دارا اده کرده باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام مشاهده
کند تا او را اطمینان خاطری بهم رسد وشبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را رو داده باشد
رفع شود چندان دور نخواهد بود والله اعلم **نمایش اول** قول امام علیه السلام نسبت
به پیغمبر صلی الله علیه وآله که وهو یهزو به است بحسب ظاهر در معرض منعست واشکال
واحتیاج بتوجیه دارد که استهزا وتسخر سزاوار مرتبه نبوت نیست واز جهة است که چون
قوم موسی علیه السلام باو گفتند اتتخذنا هزوا * یعنی آیا استهزا میکنی وما را فا بل تسخر کرده
قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین * گفت پناه میگیرم بپروردگار خود از آنکه از جمله

جاهلان باشم کنایه ازانکه استهزا از عمل ارباب جهالت ونادانیست وبعضی که بویی از معرفت ودانایی
بمشام ایشان رسیده است وحق را از باطل تمیز کرده اند بر امور آن عمل کردند پس امری که مثل موسی
پیغمبری که از اعاظم اولوا العزمست آنرا عمل جاهلان خوانده باشد چون تواند بود که از حضرت مقدسه
نبوی صلی الله علیه وآله وقوع یابد وبر تقدیر تسلیم چه وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه وآله
نسبت بجمیع که قایل آن باشند صدور آن از حضرت بعمار یاسر که از اعیان وبزرگان صحابه
رضوان الله علیهم بوده است ومرتبه بزرگی در میان ایشان داشته وبثبوت پیوسته که آن
حضرت صلوات الله علیه همیشه او را گرامی میداشتند وبا او در مقام تعظیم وتوقیر سلوک
میکرده اند ونهایت محبت وتوجه با و میداشته اند ودرباره او بزبان معجز بیان جاری ساخته اند
که عمار جلدة بین عینه تقتله الفئة الباقیة یعنی عمار بمرتبه پوست میان چشمهای منست یعنی
جهت منزلة که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد وبجذوبر وواقع است هر آینه شهید خواهند ساخت
او را جمعی که از اهل بغی وضلالت باشند وآخر در حرب صفین بر دست لشکر معاویه کشته شد
چون مجوز باشد ونهایت بحث درین باب توان گفت آنست که استهزا درین باب ودر اینجا حقیقی
مستعمل نیست بلکه معنی مجازی ازان اراده شده ومراد نوعی از مزاح ومطایبه است که از
جانب شرع حرجی نیست ورا وصدور ازان حضرت واصحاب واخیار نقل شده ووقوع آن نسبت
بعمار وامثال آن خللی در شان ایشان نمی نماید بلکه مشعر بر زیادتی مرتبه وقرب ایشان نزد
حضرت رسالت صلوات الله علیه وآله چرا که آن از بزرگان وقوع نمی یابد مگر نسبت بجمعی که بزیادتی
وقرب مرتبه نزد ایشان موصوف باشد چه جبلی انسانست که بهر کس خصوصیت ومحبت بیشتر
دارد وموانست با او بیشتر گرفته است بیشتر او را در معرض مزاح ومطایبه که از نهایت خاطر ناشی
میشود در می آورد وبثبوت پیوسته که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده انی امزح
ولا اقول الا بالحق یعنی از من مزاح ومطایبه واقع میشود نهایتش نمیگویم مگر انچه حق باشد
ودامان عمل آن از بکذب والایش منزهیم وحکایت مطایبه حضرت با پیرزالی که از ایشان التماس
کرد که بجهة او دعا کند که حضرت عزت او را بهشت ارزانی دارد ومشهور است که حضرت درجواب

او فرمود بر سبیل مطایبه که اما علمت ان الجنة لا تدخلها العجایز یعنی هنوز ندانسته که
جنت جای امثال تو پیره زنان نیست وعجایز داخل آن نمیشود پیره زال مذکور شروع در قلق
واضطراب نمود که گناه پیره زالان چه باشد که ازین سعادت محروم مانده اند حضرت چون
اضطراب ومشاهده کرد تبسم فرموده این آیه تلاوت کردند که • انا انشاناهن انشاء
فجعلناهن ابکارا عربا اترابا • یعنی بدرستی که ما می آفرینیم ایشانرا در بهشت از ابتدای آفرینش
تازه بر وجه حمل وولادت باشند پس میکردانیم ایشانرا دختران باکره که هرگاه نزد شوهر خود
آیند باکره نمایند ودوست ومهربان شوهران باشند وهمه با یکدیگر همسال باشند در سن
سی وسه سالگی یکی پیر ویکی جوان نباشند ونقل است که ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسید
که ایشان کیانند فرمود هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجایز شمطا رمصا • یعنی جمعی از زنان
که قبض روح ایشان شده باشد در حالتی که پیر وعجوزه شده وگوشهای چشم ایشان ریم شده
وموی سر سفید کرده باشند ودر بعض تفاسیر مذکور است که دختران خود را بآن سن برسانند
وپیران سالخورده را بآن رد نمایند وبشوهران خود که در دنیا داشته اند دهند واگر شوهران
ایشان متعدد باشند بشوهر آخرین دهند واگر در دنیا شوهر نداشته باشند یا داشته باشند
وبهشتی نباشند بیکی از جوانان بهشت دهند ودر حدیث وارد است که شوهران را نیز
بسن مذکور نقل مینمایند چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرموده اند
اهل یدخل الجنة فی الجنة جردا مردا مکحلین جعفا ابناء ثلاث وثلثین سنین • یعنی داخل
میشوند اهل بهشت در بهشت در حالتی که بیموی وامرد باشند وخوش چشم وسرمه کشیده
وجعد موی وامرد ودر سن سی وسه سالگی **نمایش دویم** وضع یدین بر ارض در حال
تیمم که درین حدیث واقع است اما اکثر احادیث تعبیر ازان بضرب یدین شده است یعنی
زدن دست بر خاک وآن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع مطلق ووالد بزرگوارا
درین مقام بحثیست که در شرح رسالة العینه نگاشته قلم تصنیف وسایر ادات آن کرده است
وچون مقام مقتضی ذکر آن نیست کسی که اراده اطلاع بران داشته باشد بشرح مذکور

رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علمای ما در آنکه فعل مذکور جزو افعال تیمم است
و واجبست که نیت تیمم بران مقدم باشد تا آنکه بمنزلهٔ اعتراف در وضوست که عبارت
از برداشتن آبست بدست بواسطهٔ شستن رو و چنانچه او را از افعال وضو نشمرده اند
این نیز از افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار بر اختیار شق
دارد که جزو نیست نهایتش شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة در کتاب نهایة الاحکام
شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور خواه وضع ید باشد و خواه ضرب ید جزو تیمم
نیست بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست واجب خارج از افعال تیمم و شیخ شهید علیه
الرحمة بر او در اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است **اول** انکه اعتراف در وضو
فی نفسه واجب نیست بلکه اگر در وجه دیگر رسانیدن آب برو میسر شود مثل زدن آب
بر روی یا داشتن روی در زیر ناودان و امثال آن وجوب اعتراف ساقط خواهد بود بخلاف
فعل مذکور در تیمم که فی نفسه واجبست و فعل دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل
آن نخواهد بود پس میان آن و اعتراف فرق خواهد بود و جوابش آنست که فرق مذکور بمذهب
علامه ضرری ندارد و او نیز قایلست باینکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست نهایتش
شرط میدانند نه جزو و حرجی نیست از آنکه فعل در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در
اعتکافی که در شهر رمضان واقع باشد گفته اند که روزهٔ ایام اعتکاف مذکور شرطست و جزو
اعتکاف نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمة آن باشد که قیاس آن بر اعتراف خوب
نیست چرا که بنابر تفرقهٔ مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علما اعتبار
دویم انکه اگر حدثی واقع شود میان اعتراف و شستن رو همه اتفاق دارند بر آنکه خلل
در وضو نمی نماید و چون در همان آب نیت کرده رو را بشوید وضو صحیح است بخلاف فعل
مذکور در تیمم که قبل از ان و بعد از مسح جبهه اگر حدثی واقع شود میان دست و مسح جبهه نیت
کرده و اعادهٔ ضرب یا وضع ید بر ارض واجبست و جوابش آنست که اگر غرض شیخ علیه الرحمه
آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبهه بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم است

و واجبست اعادهٔ آن لا نسلم که چنین باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است
بانکه وقوع حدث مذکور خلل در صحت تیمم نمیکند و موجب اعادهٔ ضرب ید بر ارض نیست
و اگر غرض او آنست که خلل مذکور بمذهب دیگران آنست که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند
بعلامه ضرری نخواهد داشت و باید دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم
جزو نیت نقل مذکور کرده است جایز دانسته است که نیت تیمم مقارن آن واقع شود لازم
می آید که نیت مقارن هیچ جزو از اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست
بمقارن داشتن آن بجزو اول و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات واجبست اجماعا
کسی نگوید که در وضو نیز تجویز شده است که نیت را مقارن شستن دستها یا مضمضه
یا استنشاق دارند و حال آنکه هیچکدام از اینها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت نیت
تیمم بفعلی که جزو نباشد متضمن عدم تحقق مقارنت واجب نباشد چرا که اینها اگرچه بالاصاله
جزو وضوی واجب نیست اما بعد از مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود و وضوی
کامل فرد وضوی واجبست پس مقارنت نیت بر وضوی واجب نیز متحقق شده باشد مگر
آنکه بگوییم مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصاله جزو تیمم نیست بحیثیتی که واجب
باشد تقدم نیت بران مانند مسح یدین و جبهه اما هرگاه نیت مقارن آن شود جزو تیمم
میشود بر نسبت اعتراف در وضو و بنابرین هیچ تفرقه میان فعل مذکور و اعتراف نخواهد
بود ظاهر فعل امام علیه السلام که شیخ مجا اشعار بران دارد که در تیمم مسح تمام رو
واجب نباشد و این مذهب علی بن بابویه است که از علمای ما و بعض احادیث دیگر نیز در این
حکم مؤید او هست نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بر آنکه مسح تمام
روی واجب نیست و بعضی احادیث مقاصد قول او نیز هست که بعضی از اینها ناطق است
بوجوب مسح جبهه و بعضی بوجوب مسح جبینین و شیخ ابو القاسم رحمه الله نقل کرده است
و حکم فرموده بر تخییر میان مسح تمام روی و بعض روی یعنی جبهه که هر کدام اختیار شود
واجبی در ضمن آن بفعل آمده است و نقل مذهب مذکور از ابن عقیل نیز کرده است که گویا

واجب بودن مسح تمام رو راکه در کلام سید مرتضی رحمه الله واقع است حمل کرده است بر تعمیم و وجوب
بعینه و استیعاب دستها در بحث بحیثی که مسح دستها تا مرفقین واجب باشد و این حدیث صریح
در عدم آن نهایتش علی بن بابویه آنرا واجب دانسته بواسطه آنکه در بعض اخبار برین وجه وارد
شده است و اگر دران نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تا مرفق و میان مسح سر دستها
تا زند مانند روی چندان دور نخواهد بود **نمایش سیم** بباید دانست که ظاهر این حدیث
دلالت دارد برانکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
یا در حال بیان تیمم بعمار علی الاحتمال المذکورین در زدن دستها بر ارض یک مرتبه اکتفا کرده
باشد و هیچ شک نیست که سخن از تیمم جنب میگذشته است بواسطه آنکه عمار بواسطه جنابت
تیمم کرده چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه
بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یک مرتبه زدن دست را بر زمین کافی میدانند و میان التیممین
تفرقه نکرده اند مثل سید المرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیه الرحمه و موید مذهب ایشانست
حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده و حدیث حسنی که از ابن مقدم نقل آن بثبوت
رسیده است کویید حدیث موثق مذکور حدیثیست که عبدالله بن بکر از زراره بن اعین
روایت کرده است که او گفت سألت ابا جعفر علیه السلام عن التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعهما
ونفضهما ثم مسح جبهته وکفیه مرة واحدة یعنی سوال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از کیفیت
تیمم یعنی پرسیدم از آنحضرت که تیمم را چون باید کرد امام علیه السلام در بیان تعلیم آن بزد
زدند هر دو دست مبارک را بر زمین بعد از آن برداشتند و تکان دادند تا اگر خاکی بران گرفته
باشد بریزد بعد از آن مسح کردند بآن دستها پیشانی خود را و هر دو سر دست خود را یک مرتبه
و حدیث حسن مذکور حدیثی که عمر ابن ابی المقدام از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام
نقل کرده است در وصف التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح علی وکفیه
مرة واحدة یعنی بیان کردند امام علیه السلام کیفیت تیمم را برین وجه که زدند هر دو دست مبارک را
بر زمین پس برداشتند و تکان دادند و بعد از ان مسح کردند هر دو جبین و هر دو دست خود را

یک مرتبه و چون درین حدیث تخصیص نیافته است تیمم بتیمم بدل از وضو یا تیمم بدل از غسل
و هر دو حدیث صریحست در انکه امام علیه السلام در هر دو مسح بیک ضربه اکتفا کرده اند
هر آینه موید و مقوی مذهب سید مرتضی و شیخ مفید علیه الرحمه است که در مطلق تیمم خواه
بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یک مرتبه زدن دستها را بر زمین کافی میدانند و میگویند
در تیمم بدل غسل احتیاج بدو ضرب نیست و چون عبدالله بن بکیر که راوی حدیث اولست
اگرچه ثقه و در مذهب خود عادل بوده است اما فطحی مذهب بوده است یعنی بعد از امام جعفر
الصادق علیه السلام عبدالله افطح پسر بزرگ او را امام میدانسته و بامامت امام موسی کاظم
علیه السلام قایل نبوده و عمر بن المقدام راوی حدیث دویم اگرچه امامی مذهب بوده و علمای
رجال مدحش کرده اند و صفات نیک ورا ذکر کرده اند اما عادل و ثقه نبوده است حدیث
او را موثق نامند و حدیث دویم را حسن مراد بحدیث موثق آنست که راویان او تا معصوم همه
ثقه و راست گو باشند و علمای رجال اثر راست گویی و ثقه بودن ایشان خبر داده باشند
ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و مراد بحدیث
حسن انکه همه راویان آن همه امامی مذهب و ممدوح ولیکن محکوم بتوثیق و عدالت نباشند
و حدیثی که راویان آن تا معصوم همه امامی مذهب و عادل باشند انرا صحیح میگویند چنانچه سبق
ذکر یافت و انچه غیر این سه قسم اند ضعیف مینامند و این نیز چند قسم است چنانچه در محل خود
بباید تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة والمغفرة در کتاب ازاستدلال مذکور
برین وجه جواب گفته است که این حدیث و امثال آن را دلالت نیست بر انکه تیممی که امام علیه السلام
وصف آن کردند بدل از غسل بوده یا بدل از وضو و جنب بودن عمار در ان وقت و قصه او
دلالت ندارد بر انکه حضرت بیان تیمم بدل از غسل کرده باشند چه میتواند بود که سایل بعد
از مطایبه حضرت بعمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام ازان از کیفیت تیمم مطلق سوال
کرده باشد یا از کیفیتی که بدل از وضو باشد و محقق نماند که این تاویل که علامه علیه الرحمه
مرتکب آن شده اند بغایت دور است و سوق کلام اباء تمام ازان دارد و حدیث قصه عمار

که ابن بابویه علیه الرحمة از زراره بر وجه صحیح نقل کرده در پنجم سیوم کویا فت حضرت
در انکه تیمم حضرت رسول صلی الله علیه واله بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد
از انکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابة کرده بوده بحضرت کرده و حضرت صلی الله علیه
واله بر وجهی که کذشت خطاب باو کرده فرمودند چرا چنین نکردی و تیمم مذکور را بیان
فرمودند و این صریحست در انکه زیاده از یک مرتبه دستهای مبارك را بر زمین نزدند چه
در آخر حدیث واقع است که ولم یعد ذلك یعنی اعاده نکردند حضرت زدن دستها را بر زمین
پس بنا برین مذهب سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمة خالی از قوتی نباشد و بعضی
احادیث و روایة که دلالة دارد بر تعدد ضرب ید بر ارض در تیمم ممکنست که محمول شود
بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان حدیث صحیح زراره که مذکور شد و میان
انها و میان توفیق ایشان برین وجه بهتر است از توفیقی که دیگران کرده اند و گفته اند که احادیثی
که دال بر تعدد ضربت محمولست بر تیممی که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار بر وحدت
ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضوء باشد چنانچه میان متاخرین مشهور است چرا که
در بعض احادیث نزدیك بصریحست در انکه تیمم بدل از غسل را ضرب یك مرتبه واحدست
و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل وضو اخف است از عمل غسل مناسب آنست که در تیمم
بدل از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه قابلیت آن ندارد که
دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیح که شیخ ابو جعفر طوسی رحمة الله بوساطت
زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است برینوجه که زراره گفت سؤال کردم از
امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة
تضرب بیدك مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه ومرة للیدین : اگرچه شیخ ابو القاسم رحمه الله
با او موافقت کرده است در کتاب معتبر در فهم تفصیل مشهور ازان اما بعد از تامل ظاهر
میشود که دلالت بر تفصیل مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت او را بر تعدد
ضرب در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل و ابن بابویه استدلال کرده است

که تعدد ضرب در تیمم مطلقا نیست و حق آنست که این حدیث نسبت با آنچه شیخ قدس سره
و شیخ ابو القاسم ازان فهمیده اند و نسبت با آنچه ابن بابویه ازان استنباط کرده اند مجملست و نص
در مدعای هیچکدام نیست چرا که قول امام علیه السلام که هو ضرب واحد محتمل است که
بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی تیمم همه یك نوع است و اینچنان نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد
و تیمم بدل از غسل نوعی دیگر و آمدن ضرب بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد
چنانچه گفته اند الطهارة ضربان مائی و ترابی یعنی طهارت بر دو نوعست طهارت با آب
و آن وضو و غسل است و طهارت خاك و آن تیمم است و امثال آن و کلمه والغسل مجرور
خوانده شود بعطف آن بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست و جملة تضرب بیدك الی آخره بیان
ضرب مذکور بوده باشد یعنی در مطلق تیمم خواه بدل از غسل و خواه بدل از وضو میباید
که ضرب ید برینوجه بوده باشد که دستها که دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد
از برداشتن از زمین تکانده شود یکمرتبه بواسطه رو و یك مرتبه بواسطه مسح یدین
و محتمل است که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مرفوع خوانده
شود که ابتدای کلام باشد نه جزو کلام اول یا مجرور خوانده شود بحرف جر محذوف
متعلق بتضرب که کلام درین تقدیر باشد که و تضرب بالتی للغسل من الجنابة مرتین الی آخره
و عطف از قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی و حاصل معنی انکه تیمم از برای وضو یك
ضربت و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهور است و بالجمله بر هر دو تقدیر ما چاره
از حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حال قول بواسطه انکه ظاهر از ضرب
درین مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه بمعنی نوع و اما بر حال ثانی بواسطه انکه ظاهر
عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله بر جمله و تقدیر ازینکه در کلام مذکور شد خلاف
اصل است و بخاطر میرسد که ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض چنانچه
ظاهر است و کلمه والغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء چنانکه ظاهر
آنست نهایتش مراد از قول حضرت که ضرب واحد وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی

یعنی ضرب ید بر ارض در مطلق تیمم خواه بدل از وضوی و خواه بدل از غسل یک ضربت است
یعنی اینچنان نیست که انحای آن در تیممین مختلف باید که واقع شود مثل آنکه باید در یکی
اعتماد بر ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر یا در یکی علوق تراب بیشتر باشد در شرط و
در دیگری نباشد و امثال این اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت نوعی که در رفع
حل ارتکاب شود اگرچه خلاف ظاهر است اما بر تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر نیز چنانچه
مخفی نیست کمتر است از حملین سابقین والله اعلم **انجام** بباید دانست که میان
علمای ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست
یعنی لازم نیست که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری از خاک ببعضی از
کفها گرفته شود و ابن جنید از علمای ما و جمعی از علمای اهل سنت علوق مذکور را در تیمم
شرط میدانند و بر مذهب مشهور برینوجه استدلال کرده اند که بعضی روایات صحیحه
وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن دستهاست بعد از بردن آن
از زمین و اگر علوق تراب شرط میبود نفض مذکور سنت نمیبود چه هیچ شک نیست که نفض
بواسطه آنست که اگر خاکی باشد که در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح رو بر رو
کشیده نشود پس هرگاه تکاندن خاک از دست سنت باشد چون تواند بود که علوق آن و
اجب باشد و والد این بزرگوار در شرح الفیه اشاره بضعف این استدلال کرده اند و گفته اند
بتجربه حکمت باآنکه بمجرد تکاندن دست جمیع آنچه خاک در کفها گرفته شده باشد نمیریزد بلکه
اجزای صغیر غباری باقی میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد که خاک بسیاری
در دستها بوده باشد که مسح بآن باعث آن باشد که رو خاک آلود و بدنما شود و پاره ریخته
شود و آن مرتبه باقی نماند از آنکه مطلقا اثری از آن در دست نماند پس استحباب نفض
منافات نداشته باشد با اشتراط علوق و بروایت مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق
نتوان کرد بلکه میتوان دعوی کرد که دلالة بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض
در روایات مذکوره مطلق واقع شده است بی آنکه مقید بحال علوق تراب باشد و ظاهر آنست

که تا حال

که تا حال علوق تراب محقق نباشد نفض واقع نمیتواند شد و سنت عمل نخواهد آمد
پس علوق تراب شرط باشد نهایت آنچه در جواب میتوان گفت آنست که استدلال بر آنچه
گاهی تمام است که نفض مذکور واجب باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است
بعد از آن در مقام تقویت استدلال ابن الجنید شده اند بآیه فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه
برینوجه که من در کلمه منه ظاهر آنست که من تبعیض باشد یعنی مسح کنید در حال تیمم بعضی
از روی خود را و بعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدائیه شود
باینمعنی که رو و دستها را بر وجهی مسح بکنید که ابتدای آن از خاک باشد معنی بغایت ناخوش و
بیحاصل میشود و هرگاه من تبعیضیه باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی از خاک واقع شود و آن
متحقق نخواهد شد مگر بعلوق قدری از خاک در دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند
آنچه روایت صحیحه زراره که از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اشعار بآن دارد که ضمیر منه
راجع به تیمم است منافات بآن ندارد که من تبعیضیه باشد چه عبارت حدیث مذکور در این
باب آنست که امام علیه السلام بعد از ذکر آیه وضو و تفسیر آن فرموده اند که قال فلم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه فلما ان وضع الوضوء عمن لم
یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها و ایدیکم ای من ذلک التیمم
لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین و لا یعلق
ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت حق تعالی و تقدس
بعد از فراغ از بیان وضو فرموده اند که اگر موجب وضو بهم رسد شما را پس نیابید آب را که بآن
طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک باینوجه که مسح کنید بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای
خود را ببعضی از آن پس چون وضع کرد و ساقط ساخت از کسی که آب نیابد بدل بعضی از غسل
مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید بعضی از رو را و بعد از آن متصل ساخت بآن
و گفت مسح کنید دستهای خود را یعنی بعضی از دستهای خود را بآن تیمم کنید بواسطه آنکه
میدانست که خاک تمام بر روی جاری نمیشود چرا که ببعضی از کفهای دست خاک گرفته

مسح

میشود و بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج یعنی
نکرد اینده است پروردگار در امور دین بر شما حرجی مراد بحرج شکیست و دلیل ساخته اند
کلام حضرت را در آخر حدیث مذکور که لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق
ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن الجنید است و گویا وجه دلالت
کلام مذکور بر این مطلب آنست که روایة دلالت کرد بر آنکه حضرت عزت جل جلاله چون دانسته
که خاک مذکور در وقت مسح روی بر جمیع رو جاری نمیشود بواسطه آنکه بعضی از دست میگیرد
و بعضی نمیگیرد گفته مسح کنید بعضی از روی و بعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک و کسی
که در عبارت روایة مذکور و تعلیل امام علیه السلام چنانچه حق تامل است تامل نماید بنا بر شعار
روایة مذکور بر وجوب علوق تراب در دست بر و مخفی نخواهد ماند که تیممی که امام علیه السلام
ضمیر منه را بر و راجع ساخته اند از ابتدای خاکیست که تیمم بر و واقع میشود نه نفس تیمم والله اعلم
حدیث هفتم روایة شده است بسند مذکور از شیخ الشهید شیخ سعید قدس الله روحه
که گفت خواندم بر شیخ فخر الدین مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع
بود آخر روز جمعه سیم شهر جمادی الاول سنه هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ مذکور
گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة و او گفت روایت کردم بر من
پدر بزرگوار من بشیخ سدید الدین از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است
و مصنف چندین کتاب و رساله نهایتش از نهایت احتیاط که در دینیات داشته اند با وجود
اهلیت فتوی و اجتهاد در مقام تصنیف کتب فقهی نشده اند و آنچه نوشته اند در ادعیه و آداب
نوشته اند روح الله روحه العزیز از شمس الدین فخار از شیخ محمد بن ادریس از شیخ عربی بن المسافر
العبادی از الیاس بن هشام الحایری از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابی جعفر طوسی قدس سره
از شیخ جلیل شیخ مفید رحمه الله از ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلینی مصنف
کتاب کافی از حدیث که از کتاب معتبر حدیث شیعه است و بکلینی مشهور که بر احادیث اهل بیت
اشتمال دارد و دو نصد و بیست هزار بیت سمت اختتام یافته است و او رحمه الله ثقه و جلیل القدر

وشیخ

وشیخ اصحاب زمان خود بوده و مولدش بقریه کلین است از اعمال ری و وفاتش در ماه
شعبان سیصد و بیست و نه یا بیست و هشت اتفاق در بغداد افتاده در باب الکوفه مدفونست
از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از نصر و فی حماد بن عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی
ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یوما یا حماد تحسن ان تصلی قال فقلت
یا سیدی انا احفظ کتاب حریز بن عبد الله فی الصلوة فقال لا علیک یا حماد قم فصل فقمت
بین یدیه متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة فرکعت وسجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی
ما اقبح بالرجل منکم یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها
تامة قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله مستقبل
القبلة منتصبا فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه وقرب بین قدمیه حتی کان بینهما
قدر ثلث اصابع منفرجات واستقبل باصابع رجلیه القبلة لم یحرفهما عن القبلة فقال بخشوع الله
اکبر ثم قرا الحمد بترتیل و قل هو الله احد ثم صبر هنیئة بقدر ما یتنفس و هو قائم ثم رفع یدیه
حیال وجهه وقال الله اکبر و هو قائم ثم رکع و ملا کفیه من رکبتیه منفرجات ورد رکبتیه الی
خلفه ثم سوی ظهره و مد عنقه و غمض عینیه ثم سبح ثلاثا بترتیل فقال سبحان ربی العظیم وبحمده
ثم استوی قائما فلما استمکن من القیام قال سمع الله لمن حمده ثم کبر و هو قائم و رفع یدیه
حیال وجهه ثم سجد و بسط کفیه مضمومتی الاصابع بین یدی رکبتیه حیال وجهه فقال
سبحان ربی الاعلی وبحمده ثلاث مرات و لم یضع شیئا من جسده علی شیء منه وسجد علی ثمانیة
اعظم الکفین والرکبتین وانامل ابهامی الرجلین والجبهة والانف وقال سبعة منها فرض یسجد
علیها وهی التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه فقال وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
وهی الجبهة والکفان والرکبتان والابهامان ووضع الانف علی الارض سنة ثم رفع راسه
من السجود فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر وقد وضع قدمیه الایمن
علی بطن قدمیه الایسر وقال استغفر الله ربی واتوب الیه ثم کبر و هو جالس ثم سجد سجدة
الثانیة وقال کما قال فی الاولی و لم یضع شیئا من بدنه علی شیء منه فی رکوع ولا سجود وکان

سجدتين ولم يضع ذراعيه على الارض فصلّى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا الاصابع وهو
جالس في التشهد فلما فرغ من التشهد سلم وقال يا حماد هكذا صلّ **شرح** كلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه
معنی کلام راوی آنکه گفت روزی بمن امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت
ای حماد آیا نیکو میگذاری نماز را من گفتم ای سید و مهتر کاینات من حفظ میکنم کتاب حریز را
که در علم نماز تصنیف کرده است چون تواند بود که نماز را نیکو نتوانم گذارد امام علیه السلام فرمود
هیچ مانعی نیست ترا برخیز و نماز گذار تا ببینیم که چون بآن قیام مینمایی راوی گوید برخواستم
در برابر امام علیه السلام و روی توجه بقبلهٔ اسلام آوردم و افتتاح نماز بتکبیر الاحرام کردم
و رکوع و سجود و سایر آنچه همیشه در نماز بجای می آوردم پس امام علیه السلام خطاب بمن کرده
فرمود ای حماد نیکو نگذاردی نماز را و از روی تعجب گفتند بسیار قبیح مینماید بمردی از شما
که از عمر او شصت سال یا هفتاد سال بگذرد و یک نماز را بحدود و شروطی که از جانب شارع
معتبر شده برپای نداشته باشد راوی گوید که از خطاب تعرض آمیز امام علیه السلام تنها
خردی و الم نفس مرا دست داد پس گفتم جان من فدای تو باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد از این بر آن وجه
بجای می آورده باشم امام علیه السلام بواسطهٔ بیان نماز بمن برپای خواستند و روی توجه
بقبله کرده راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشتند و بر روی رانها نهادند
و انگشتان مبارک را بهم ضم کردند و پایهای مبارک را از هم دور گذاشتند و چنانچه فاصله
میان ایشان مقدار سه انگشت کشاده بود و سر انگشت پاها را محاذی قبله کردند چنانچه
بهیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کردند و گفتند الله اکبر و بعد از آن
سورهٔ فاتحه را بترتیل قرائت کردند و سورهٔ قل هو الله احد را خواندند و بعد از فراغ از قرائت
زمانی ایستادند که بخاطر نفس زدنی باشد درنگ کردند و بهمان حال ایستاده هر دو دست مبارک را
برداشتند برابر روی گوش و گفتند الله اکبر و بعد از آن تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را
از سر زانوها و انگشتان دستها را از هم کشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب شکستند

بود

و پشت مبارک را بنحوی مستوی و راست نگاه داشتند که اگر قطرهٔ آب بر میان پشت
می آمد بهیچ جانب حرکت نمیکرد چراکه هیچ جانب پشت نبود که طبیعت آب باقتضای حرکت
بآن جانب کند و گردن را کشیده داشتند و چشمها را برهم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت
ترتیل این تسبیح را بر زبان معجز بیان جاری ساختند که سبحان ربی العظیم و بحمده و بعد از آن
راست ایستادند و چون همهٔ اندام مبارک ایشان برقرار ایستاد گفتند سمع الله لمن حمده
و در همان حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک را برابر روی برداشته
بودند و بعد از آن بسجود رفتند و هر دو کف دستها را در برابر زانو پهن کردند و انگشتان را بهم
ضم کرده محاذی روها گذاشتند و سه مرتبه تسبیح گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده
و در حال سجده هیچ یک از اعضای خود را چنان نکرده اند که بر عضو دیگر نهاده بود و بر هشت
عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر وجه اعتماد هشت عضو سجده کردند یعنی هشت
عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و هر دو آینهٔ زانو و هر دو انگشتان شصت
پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است و فرمودند سجده بر هفت از ین جمله فرض است که اگر
ترک شود نماز باطل میشود و آن هفت آنست که حضرت عزت در کلام مجید فرموده اند
که ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا ۰ و آن هر دو کف دست و دو زانو و دو سر
انگشت شصت پا و جبهه و سجده بر انف که ثامن اینهاست سنت است یعنی بفعل
آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی مترتب نیست و بدون آن نیز
نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند گفتند
الله اکبر و بعد از آن بر ران چپ خود نشستند و گذاشتند پای راست را بر شکم پای چپ و
گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه ۰ یعنی طلب مغفرت و آمرزش مینمایم از خدایی که پروردگار
ماست و رجوع میکنم در همه حال باو و بسط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث
سی و هشتم باید انشاء الله تعالی بعد از آن در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجدهٔ دویم رفتند
و گفتند آنچه در سجدهٔ اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچ

یکی از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشته که نهاده شود نه در رکوع و نه در سجود
و در هر حرج و حال مجتمع بودند یعنی بال کشاده مکنایه از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک
جدا کرفته و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن به تشهد نشسته و در حالت
تشهد انکشتان دست را بهم ضم کرده بر روی ران کذاشته و چون از تشهد فارغ شدند
مبادرت بسلام نمودند و مراد در معرض خطاب در آورده فرمودند بدینوجه نماز بکذار
بینش دوم یا حماد اعتراض نصلی مراد حماد بن عیسی جهنیست که منسوبست بقبیله
جهنه بضم جیم از قبایل عرب قبیله ایست و او از ثقات راویان شیعه است و بخدمت امام
جعفر الصادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر سه ایشان صلوات الله
علیهم حدیث روایة کرده است نقل است که کاظم علیه السلام از برای او دعا کرده که خدای
تعالی او را خانه و زن و خدمتکاری روزی کند و توفیق پنجاه حج بدهد ببرکت دعای آنحضرت
همه را دریافت و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید که میقات اهل شامست در حالیکه احرام
میخواست بجا آورد غرق شد و عمر عزیزش از هفتاد سال کذشته بود و بهشتاد نرسیده رحمة الله
علیه انا احفظ کتاب حریز بحای بی نقطه و در آخرش زای نقطه دار حریز بن عبد الله سجستانیست
که اصل او از کوفه بوده و چون بسجستان سفر بسیار کرده بسجستانی مشهور کشته و از اصحاب امام جعفر
الصادق علیه السلام بوده و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند جلد کتاب تصنیف
دارد لا علیک لا لای نفی است جنس است که اسمش را حذف کردند و حذف اسم لا در امثال
این عبارت شایع است و کلام در تقدیر است که باس علیک ما اقبح بالرجل منکم فصل
کرده اند حضرت درینکلام میان فعل تعجب که اقبح است و معمول آن که بالرجل است بحرف جر و
علمای نحو در جواز آن اختلاف کرده اند اخفش و مبرد هر دو تجویز نکرده اند و مازنی و فراء در
در ظرف جایز دانسته اند بدلیل ایشان وقوع آنست در کلام عرب چنانچه درین مثال که ما
احسن بالرجل الصدق یعنی چه نیکو مینماید از مرد راست کوئی و هیچ شک نیست که وقوع آن
درکلام امام علیه السلام اقوی دلیلیست بر جواز آن چنانچه مذهب مازنی و فراست و کلمه

منکم حالست از الرجل که بحسب معنی مفعول اقبح است یا صفتست و چون الف لام جنس را
مانعی نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالف لام واقع شود خصوصا که صفت ظرف
باشد چه در ظرف توسعه هست که در غیر ظرف نیست و مراد اینست که چه قبیح مینماید مرد
در حالتی که از شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه بحدود نماز تمام بجا نیاورد متعلق
و تامه یا حالست از حدودها یا صفت ثانی صلوتست فعال الخشوع مراد بخشوع فروتنی نمودن
و خوار داشتن نفس است در موقف عبادت و ترس آوردن او از معبود باین معنی تفسیر کرده اند
مفسرین خشوع را در آیه والذین هم فی صلوتهم خاشعون که در صفت اهل ایمان وارد شده است
یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح وارد است که خشع ببصر یعنی خشوع
بچشم برهم نهادن چشم است و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات پس خشوع بدل کنایه از
فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع باعضا کنایه از آرام داشتن و مانع آمدن آن
از حرکات عبث و روایة کرده است شیخ بزرکوار شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه که آنحضرت دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود بازی میکرد
فرمودند که اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی هر آینه که اگر خشوع میداشت دل
او بخشوع میبود جوارح و اعضای نیز خاشع می بود یعنی حرکتهای عبث نمیکرد و کفته اند بعد
از ذکر روایة مذکوره که درین حدیث وارد شده دلالتست بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباشد
و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و جمیع
همت و را مصروف نماز دارد و چنان نکند که در خانه دل عابد غیر معبود و عبادت چیزی
راه یابد و اما خشوع بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او
بدیدن اشیا باعث شغل او بامر غیر عبادت نشود و بهیچ اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ
جانب میل و التفات نکند و جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد ترتیل
قرء الحمد بترتیل ترتیل عبارت از رعایة تانی و آهستکیست در قرائت که تند و شتاب خوانده
نشود و واضح کفتن حروف بر وجهی که جمعی که شنوند حرف حرف آن شمرند و ماخوذ است

ازقول عرب در صفت دندانهای کشاده انهم ثغر رتل مرتل وثغر دندانست واز امیر المؤمنین
صلوات الله علیه وآله روایت شده است که آنحضرت فرمود الترتیل حفظ الوقوف وبیان
الحروف یعنی ترتیل را رعایت کردن وقف تام ووقف حسنست در حال قرائت وایتان بحروف
بر صفاتی که قرا اعتبار کرده اند مثل همس وجهر واستعلا واطباق وغنه وامثال آن وترتیل
مذکور بهر یک از تنزیه وتقدیر که مذکور شد سنت است وقرائت بدون رعایت آن نیز در
نماز مجزیست وبعضی کا مراد از آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند گفته اند ترتیل بیرون
آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر متمایز باشند وبهم مخلوط نباشند چنانچه
بتوان میان ایشان تمیز کرد هنیئة بقدر ما یتنفس هنیئة بصیغه تصغیر است بمعنی قلیل و
زمان اندک ویتنفس بصیغه مجهول حال وجهه یعنی برابر روی کنایه از آنکه دستها را در حال
تکبیر زیاده از برابر روی بلند نباید کرد وملاکفیه من رکبتیه یعنی مماس ساختند
سر زانوها را بتمام کف وبرسیدن سر انگشتان بزانو که قدر واجبست اکتفا نکردند چه
ظاهر است که مراد بکف اینجا مجموع باطن دست داخل انگشتان وبباید دانست که انحنا
در رکوع تا بحدیست که انگشتان بسر زانوها برسد واجبست وزیاده بران که حضرت بعمل آورده
سنت است چنانچه حدیثی که زراره روایت کرده است بان ناطق است فقال سبحان ربی العظیم
وبحمده سبحان مصدر است همچو غفران بمعنی تنزیه وهمیشه مضاف استعمال میشود ونصبش بمفعول
مطلق بودنست وفعلش مقدر است همچو فعل معاذ الله که برین تقدیر است که اعوذ معاذ الله
پس سبحان ربی برین تقدیر است که اسبحه سبحان ربی ای انزهه تنزیها عما لا یلیق بجناب قدسه
یعنی دور میکردانم وپاکی یاد میکنم پروردکار خود را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست
وبرین تقدیر اضافه سبحان برب از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول وبعضی تجویز کرده اند
که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل باشد بمعنی تنزه وتقدیرش چنین باشد که سبح تنزه الله
ربی یعنی دور است وپاکی موصوف پروردکار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت وکبریای
او نیست وواو وبحمده یا واو حالیست که جمله وبحمده حالی باشد از فاعل فعل محذوف یعنی دور

میکردانم پروردکار خود را از اموری که نسبت آن متضمن نقص باشد وحال آنکه من متلبسم
بحمد وستایش او بر توفیقی که بمن داده است از آنکه او را از بندی در جمیع علتها صفت کنم وبر
قابلیت واهلیتی که بمن ارزانی داشته است تا عبادت کنم او بشایستگی یا حرف عطفست بتقدیر
فعلی که جمله مذکوره معطوف باشد بر فعل مقدر وتقدیر کلام چنین باشد که انزهه تنزیها
واستعین بحمده یعنی تنزیه او میکنم ویاری میجویم بحمد وستایش او در ادای قیام بعبادت او و
کویا چون تسبیح وتنزیه پروردکار را نسبت بخود داده کمان برده است که شاید نفس او عجبی
کمان زیادتی مرتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب چنین فعل بزرکی وخواسته است از از نفس
خود سایل سازد ملحق ساخت جمله حالی یا جمله عاطفه را بان جمله کنایه از آنکه این کار بتوفیق او
شده است نه بقوت واقتدار من چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه ایاک نعبد وایاک نستعین
کر بعد از حمد وتوصیف پروردکار بصیغه غیبت بصیغه خطاب واقع شده است برین توجیه
نکته کفته اند سمع الله لمن حمده تضمین شده است در سمع معنی استجاب وباعتبار آن تعدی
بلام پیدا کرده چنانچه در آیه کریمه لا یسمعون الی الملاء الاعلی تضمین اصغا که عبارت از کوش انداختن است
در آن شده بان اعتبار متعدی شده بالی والا قیاس آنست که متعدی بنفس باشد بین مدی
رکبتیه یعنی کذاشته دستهای مبارک را پیش زانوی خود بسر زانو وتحقیق بین یدی فلان
در ضمن شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت وان المساجد لله تفسیر مساجد درین آیه
باعضای سبعه مذکوره که این حدیث ناطق است میان مفسرین مشهور است واز امام محمد
جواد علیه السلام نیز منقولست که وقتی که معتصم عباسی از ایشان معنی این آیه استفسار
کرد برین توجیه بیان فرمودند وبنا برین معنی فلا تدعوا مع الله احدا این خواهد بود که شریک
مسازید در سجود خود غیر پروردکار خود را واما آنچه بعض مفسرین کفته اند که مراد بمساجد
درین آیه همین مسجدهای متعارفست یعنی این مساجد را مختص دانند وچون مشغول عبادت
شوند دیکری را غیر خود در عبادت شریک نسازند وبغیر عبادت او مساجد را بکار دیکر اشتغال
ننمایند بعد از آنکه تفسیر آیه ازو وامام معصوم علیهما السلام بر این وجه روایت شده باشد

از معرض اعتبار ساقط خواهد بود وکان مجنحاً مجنح بجیم ونون شده است وحای بی نقطه
بمعنی بال کشادن کنایه از آنکه هر دو مرفق را در حال سجود از زمین برداشته بودند چنانچه
دستها مانند دو بال شده که مرغان پهن کنند وقول حضرت ولم یضع ذراعیه علی الارض
عطف تفسیر آنست **نمایش اول** بباید دانست که اعتبار اکر این حدیث ناطق است
بصدور آن از امام علیه السلام در حال نماز واجب و سنت مشترکست حکم آنکه میان مرد و زن
سوای شستن نفل از اعجله که مخصوص مرد است ونسبت بزنان بر این وجه سنت نیست
اول فرو گذاشتن دستها در حال قیام بواسطه آنکه زنان را سنت آنست که هر یک از دستها را
بر بالای پستان گذارند که محاذی آن دست ست **دویم** جدا گذاشتن پایها از یکدیگر بقدر سه
اصبع که ایشانرا سنت آنست که نزدیک هم گذارند بر وجهی که فاصله میان ایشان نباشد
سیوم تجافی که عبارت از نگذاشتن هیچ عضو است از اعضا بر عضو دیگر که ایشانرا ترک
آن سنت است **چهارم** تجنح و بال کشاده بودن بطریقی که مذکور شد چرا که نسبت بزنان سنت
ترک آنست **پنجم** تورک در حال الجلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن بر ران
چپست بحیثیتی که پشت پای راست بر شکم پای چپ واقع شود که نسبت بایشان سنت آنست
که بر وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشد و ساقها بر رانها منضم و کفهای پا بر زمین **ششم**
گذاشتن دستها بر سر زانو در حال که زنانرا سنت آنست که دستهای خود را بالای زانوان گذارند
بواسطه حدیث صحیحی که زراره بن اعین روایت کرده است در کتب حدیث مذکور است ولیکن
واجبست بایشانرا نیز که بمقدار انحنایی که مردانرا واجبست منحنی شوند بمذهب جمهور علما و بعضی
احتمال آنرا داده اند که نسبت بایشان کمتر از آن کافی باشد و اینقدر هم و تا شدن واجب
باشد که دستهای ایشان بر ران رسد بالای زانوها چنانچه روایت زراره مذکوره اشعار
بآن دارد چرا که در آن روایت سبب استحباب گذاشتن دستها بر ران بالای زانوها نسبت بایشان
باینوجه ایراد شده است که لئلا تطأطأ کثیراً فترتفع عجیزتها یعنی تا آنقدر ارکع نشود
که نشستگاه او بلند شود و ظاهر است که این معنی بر زیادتی انحنا مترتب نه بر گذاشتن

دستها

دستها بر زانو و این احتمال چندان دور نیست گوید که انحنایی که مردانرا در رکوع
واجبست چنانچه مصنف رحمه الله را پیشتر تصریح بآن واقع شده است آن قدر است
که سر انگشتان بزانو برسد و آنقدر که دستها آینه زانو فرو تواند گرفت سنت است پس
میتواند بود که قدر واجب انحنای مرد باشد و اختلاف میان ایشان بقدر سنت است
و چنانچه مرد را سنت است که آنقدر خم شود که کف دستهای او آینه زانو فرا تواند
گرفت و زنرا سنت نباشد بلکه او را سنت آن باشد که از قدر واجب تجاوز نکند
لئلا تطأطأ کثیراً فیرتفع عجیزتها بمعنی که سبق ذکر یافت پس تعلیل مذکور که در حدیث صحیح
زراره واقع است دلالت بر اختصاص حکم زن در قدر واجب نداشته باشد و حکم چنانچه
اصل تقاضای آن میکند بعموم خود باقی باشد والله اعلم و بباید دانست که اینحدیث
بآن ناطق است که حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع چشمهای مبارک را برهم نهاده
منافات دارد با آنچه میان علما مشهور است و در مصنفات خود ذکر کرده اند که سنت است
که در حال رکوع نظر مصلی در مابین قدمین افتد بواسطه روایت زراره که در اینباب از ائمه
علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب نهایة الاحکام بهر دو روایت عمل کرده
و گفته مصلی مخیر است میان این دو و عمل هر کدام را در حال رکوع بعمل آورد سنت است
که از و بعمل آمده نهایتش برهم گذاشتن چشمها را اگر این حدیث دلالت بر آن در آن حال
افضل دانسته است از نظر افکندن میان قدمین و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل
باین حدیث کرده و نظر افکندن مذکور را سنت ندانسته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب
ذکری جمع کرده است میان هر دو روایت بر اینوجه که چون نظر افکندن مصلی در مابین قدمین
در حال رکوع او نزدیکست بحال کسی که چشمها را پوشانیده باشد و در این حدیث تعبیر از آن
حال بپوشیدن چشم شده و همان مراد است و جمع بر اینوجه چنانچه مخفی نیست بعید دور است
و احتمال تخییر مصلی میان برهم گذاشتن چشم که این حدیث بر آن ناطق است و میان نظر
افکندن بر میان قدمین که میان علما اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز دلالت دارد

برآن چنانچه مختار شیخ قدس سره است خالی از وجهی نیست والله اعلم **نمایش دویم** ظاهر
آنست که سجود بر انف که این حدیث دلالت بر استحباب آن دارد غیر از ارغام باشد که در
بعض روایات دیگر اشعار بر سنت بودن آن در سجود سنت نیست چرا که ارغام عبارت
از نهادن انف است بر رغام بفتح را که بمعنی خاکست و سجود بر انف که حدیثی که از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام محقق است
در ضمن نهادن انف بر چیزی دیگری از اشیائی که سجود بران جایز داشته اند مثل چوب و بوریا و حصیر
و برگ درخت و امثال آن از چیزهایی که مأکول و ملبوس نیست عادت محقق است و
حدیث مذکور اینست که لا تجزی صلوة لا یصیب الجبینین یعنی مجزی و مقبول نیست
نمازی تا برسد آنچه بجبین رسیده است و بعضی گفته اند که ارغام مذکور محقق میشود بر
سائیدن انف بخاک و اگرچه بر وجه اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنا
برین میان ارغام و سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود یعنی چنانچه صحیح است
که هر دو با هم در یک ماده محقق باشند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود صحیح
خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر تراب واقع
شود سجود بر انف محقق خواهد بود ارغام نی و اگر وضع انف بر تراب بر وجه اعتماد نباشد
ارغام بنا بر آنچه از بعض گفته اند محقق خواهد بود و سجود بر انف نه و در کلام شیخ شهید
علیه الرحمة اشعار بآن هست که سجود بر انف و ارغام یک چیز است و میان ایشان تفرقه نیست
و حال آنکه خود در بعض مصنفات خود ارغام و سجود بر انف را سنت علیحده شمرده اند و بر
تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد و خواه بی اعتماد یا در ضمن وضع
انف بر تراب و بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگرچه خاک نباشد سنت ارغام بعمل می آید
یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمة حکم بران کرده اند و وضع بر تراب را بهتر داشته و در این حکم
نظر است چرا که بعکس در این خلاف نکرده است که ارغام وضع انف بر خاکست و قیاس
جمیع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارقست و قیاس مع الفارق از معرض اعتبار

ساقط

ساقط **انجام** ظاهر قول راوی که فصلی رکعتین علی هذا اشعار بآن دارد که حضرت
امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید خوانده باشند و این
منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانی بسوره رکعت اول و مکروه بودن
تکرار سوره واحد در هر دو رکعت میان علمای ما اشتهار یافته است گاهی که مصلی سوره
دیگر غیر از اینکه تواند خواند و روایة علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلم
بران دالست و موید مذهب جمعیست از علما که سوره اخلاص را ازین حکم مستثنی میدانند
و میگویند که کراهة اعاده سوره رکعت اول در رکعت ثانی نسبت بغیر سوره اخلاص است
و این استثنا خوبست و موید است بحدیثی که زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایة
کرده است و حدیث مذکور اینست که ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی رکعتین
و قرء فی کل منهما قل هو الله احد یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نماز
گذاردند و در هر دو رکعت بعد از الحمد سوره قل هو الله احد خواندند و حمل فعل حضرت
صلوات الله علیه بر اعلام وجوب آن و تنبیه بر اعلام حرمة اگرچه ممکنست اما بغایت دور است
و گویا سوا کردن سوره اخلاص ازین حکم بواسطه زیادتی مرتبه و شرف آنست بر سایر سور
قرآنی چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من مضی یوم واحد فصلی فیه خمس
صلوات و لم یقرء فیه قل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین یعنی کسی که گذشته
باشد برو روزی و پنج نماز وظیفه آن روز بجا آورده باشد و در هیچکدام قل هو الله احد
نخوانده باشد با و خطاب کنند که ای بنده خدای تو از جملهٔ نمازگذاران نیستی و نمازهای
ترا مرتبه قبول نیست و روایة کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابی جعفر طبرسی در تفسیر خود از
ابودردا از حضرت رسالت پناه ص که آن سرور فرموده اند ایعجز احدکم ان تقرأ ثلث القرآن
فی لیلة قلت یا رسول الله و من یطیق ذلک قال اقرأوا قل هو الله احد خلاصه کلام معجز نظام
آنکه آیا عاجز می آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم که طاقت آن تواند بود

ای رسول خدای آن سرور فرمود بخوانید سورهٔ قل هو الله احد را که خواندن آن برابری بثلث
قرآن مینماید و بعض علما در وجه برابر بودن سورهٔ مذکور بثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که
حاصل معنی آن اینست که مقاصد قرآن بعد از تحقیق بسه بنسبت منحصر است بمعرفت الله تعالی
و طریق پی بردن بشناخت و معرفت سعادت و شقاوت اخروی و علم بانکه در ان نشأ
بچه عمل و کدام اعتقاد بمرتبه سعادت فایز میتوان شد و بچه عمل و کدام اعتقاد اینکس
از جملهٔ اشقیا و ارباب ضلال میشود و سورهٔ اخلاص متضمن معنی اولست که عبارت
از معرفة الله است و توحید و تنزیه او از مشابهت غیر و نفی والد و ولد و کفو از و همچنانچه
در سوره فاتحة الکتاب را که ام القرآن میگویند بواسطهٔ اشتمال آن بر هر یک از معانی ثلثه
این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند بواسطهٔ اشتمال آن بر یکی از ان سه والله اعلم

٨ **حدیث هشتم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
الکلینی از علی بن ابراهیم بن اسحق از هرون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر است و بشرف
ملاقات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا صلوات الله علیه رسیده است
از مسعدة بن صدقه که مکنی با بو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر الصادق
علیهما السلام نموده و بعضی گفته اند بصحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز رسیده از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که ان حضرت فرمودند قال النبی صلی الله علیه و آله
ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله
اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد فقال لهم ان تصابها بآفة فقال فتغیرت وجوه
الذین سمعوا ذلک منه قال فلما رآهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنیت بقولی
قالوا لا [قال] المرضیه و شاک الشوکه و ما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین
شرح کلام بلاغت نظام از خلاصهٔ او بینش درضمن دو بینش **بینش اول** خلاصه معنی
کلام امام علیه السلام انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که از خیر و برکت دور است
هر مالی که زکوة آن داده نشود و از رحمة و غفران الهی دور است هر بدنی که زکوة او را

ندهند و اگر چه در هر چهل روز یک مرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار
درآمده گفتند ای رسول خدای زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد مراد از زکوة بدن چیست
امام علیه السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله چون اثر تغییر در بشرهٔ ایشان دریافتند دانستند که گمان برده اند که مراد بآفت واقعهٔ
صعب و بلیهٔ عظیم است که بسیار هست که سالهای متعدد ایشان از ان فارغند چه جای
چهل پس در مقام تسلی خاطر ایشان درآمده فرمودند که میدانید که من از این کلام چه معنی
اراده کرده ام گفتند نه ای رسول خدای حضرت فرمود گاه هست که از ممر خارید و امثال آن
اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد و گاه او را کدورت و خرابی دست بهم میدهد و گاه
هست که از راه رفتن پای او بلغزش درمی آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد
و گاه خاری در پا یا در بدن او میرود و آنچه مانند اینها باشد میشمرد تا انکه پریدن چشم را
نیز در ضمن اینها ذکر کرده اند کنایه از انکه مراد امثال این امور است و ادای زکوة بدن در
هر یک از اینها متحقق اگر کسی در اثنای چهل روز یکی از این امور نسبت باو وقوع یابد زکوة
بدن او داده نشود **بینش دویم** ملعون کل مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت دور است
و صاحبش از ان خیر نخواهد دید هر مالی که زکوة آن داده نشده باشد کنایه از انکه ادای
زکوة متضمن خیر و برکتست در مال چنانچه شاعر گوید **بیت** زکوة مال بدر کن که
فضلهٔ رز را ٭ چه باغبان ببرد بیشتر دهد انگور ٭ و میتواند بود که ملعون بمعنی خود
مستعمل باشد که دوری از رحمتست و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف
یعنی ملعونست و از رحمة الهی دور کسی که زکوة مال خود ندهد بر قیاس فقرهٔ دیگر از کلام
یعنی ملعون کل جسد لا یزکی که از ملعون این اراده شده است و باید دانست که ذکر
در فقرهٔ ثانی وافت بدین از زکوة گفتن از مشاکله است که معنی آن در حدیث چهارم مذکور
شد چه بمناسبت فقرهٔ اول تعبیر از ان بزکوة شده و الا بحقیقت اطلاق زکوة
بران صحیح نیست و میتواند بود که بطریق استعارهٔ تبعیه باشد که تشبیه شده باشد

وصول آفت ببدن باداشدن زکوة از مال در انکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند یکی در مال
ویکی در بدن وهر دو مورث نفع‌اند وآن در مال حصول خیر و برکتست ودر بدن وصول
برحمة الهی وثواب غیر متناهی بخدش الخدشه بخدش درین کلام بصیغه مجهولست وهمچنین
ینکب ومراد بخدشه تفرق اتصالست که بزخم ناخن وامثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه
خون ظاهر شود وخواه نه ومراد بعض لغزیدن پاست ومیتواند بود که اعم باشد از لغزیدن
پا ولغزش زبان در تکلم ولیکن بعید دور است ویشاک الشوکه یعنی خاری در بدن او خلد
ومنصوب بودن الشوکه درین فقره بمفعول مطلق بودن نیست وهمچنین الخدشه والنکبه
والعثرة والمرضه در فقرهای دیگر اگر گویند اینها که مصدرند وصحیح نیست که مفعول مطلق
واقع شود بخلاف الشوکه که مصدر است پس چون تواند بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق
واقع شده باشد بواسطه انکه سوطا یعنی تازیانه است وآن آلت ضربست وضرب مصدر راست
واگر قبول نکنند که مفعول مطلق غیر مصدر می‌باشد میگوییم که منصوب بودن آن
بنزع خافض است چنانچه از پیش رفت وکلام درین تقدیر است ویشاک بالشوکه وما
اشبه هذا میتواند بود که کلام پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد یعنی زکوة بدن وقوع این
امراست وانچه ماننده آن باشد حتی پریدن چشم ومیتواند بود که کلام امام علیه السلم
باشد یعنی حضرت رسالت ص امثال اینها از چیزها ذکر کرده اند تا انکه پریدن چشم را نیز
مذکور ساخته‌اند وسبب انکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اختلاج عین نیز برانچه اطباق
ذکر کرده‌اند آفتیست از آفات بدنی چه آن حرکتیست سریع پی در پی که بر غیر عادت اجزء
بدن واقع میشود بسبب بخار دخانی رطوبت غلیظ چسبنده که در بدن بهم میرسد وبعد
از انکه گداخته شد باد وبخاری غلیظ میشود وچون طبیعت در مقام دفع آن میشود بواسطه
غلظتی که دارد قوت دافعه باسانی از عهده آن بر نمی آید وباعث حرکت واضطراب عضو میشود

حدیث دهم روایة شده است از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه قمی رحمة الله
از احمد بن الحسن القطان از احمد بن سعید الهمدانی که ثقه وجلیل القدر وصاحب کتب بوده

دبانا

در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از رواة امامیه نقل کرده وخلطه بسیار با ایشان
داشته از اصحاب ماش شمرده اند وبعضی از ونقل کرده اند که گفته است من یکصد وبیست هزار
حدیث باسناد آن تا پیغمبر یاد دارم واز سیصد هزار حدیث دم میتوانم زد از علی بن الحسن
بن فضاله که از فقهای کوفه بوده ونهایت معرفت باحادیث داشته وعلمای رجال مدح
کرده اند از پدر او حسن بن فضاله که از معدودین علمای رجالست از امام هشتم وقبله هفتم
ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا از پدر بزرگوار ان عالی تبار امام موسی
کاظم علیه السلام از پدر عالی مقدار آن قبله احرار امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه التحیة والاکرام از پدر قدسی اطوار آن قدوه ارباب باطن وظاهر امام محمد باقر علیه
السلام من التحیة والتسلیما الحظ الکامل واللفظ الوافر از پدر عبادت آثار آن بر گزیده
لیل ونهار امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام الله الملاذ الخافقین از پدر
عالی گهر آن خجسته سیر امام حسین بن علی علیه السلام الله الملک الوفی از پدر ولایة ثمر
آن والا گهر امیر المؤمنین ویعسوب الدین وسید الوصیین وقاید الغر المحجلین امام المشارق
والمغارب علی بن ابی طالب علیه وآله الشرائف التحیة والصلوة والسلام من الغالب
قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله خطبنا ذات یوم فقال ایها الناس قد اقبل الیکم
شهر الله بالبرکة والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور وایامه افضل الایام
ولیالیه افضل اللیالی وساعته افضل الساعات هو شهر دعیتم فیه الی ضیافة الله وجعلتم
فیه من کرامة الله انفاسکم فیه تسبیح ونومکم فیه عبادة وعملکم فیه مقبول ودعاؤکم
فیه مستجاب فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقة وقلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه وتلاوة
کتابه فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهر العظیم واذکروا بجوعکم وعطشکم فیه
جوع یوم القیمة وعطشه وتصدقوا علی فقرائکم ومساکینکم ووقروا کبارکم وارحموا
صغارکم وصلوا ارحامکم واحفظوا السنتکم وغضوا عما لا یحل النظر الیه ابصارکم
وعما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم وتحننوا علی ایتام الناس یتحنن علی ایتامکم وتوبوا

الی الله ذنوبکم وارفعوا الیه ایدیکم بالدّعاء فی اوقات صلوتکم فانّها افضل السّاعات
ینظر الله تعالی فیها بالرّحمة الی عبادة یجیبهم اذا ناجوه ویلبّیهم اذا نادوه ویستجیب لهم اذا
دعوه ایّها النّاس انّ انفسکم مرهونة باعمالکم ففکّوها باستغفارکم وظهورکم ثقیلة
من اوزارکم فخفّفوا عنها بطول سجودکم واعلموا انّ الله تعالی جلّ ذکره اقسم بعزّته ان لا یعذّب
المصلّین والسّاجدین ولا یروّعهم بالنّار یوم یقوم النّاس لربّ العالمین ایّها النّاس
من فطّر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشّهر کان له عند الله عتق رقبة ومغفرة لما مضی
من ذنوبه فقیل یا رسول الله ولیس کلّنا نقدر علی ذلک فقال علیه السّلام اتّقوا النّار و
لو بشقّ تمرة اتّقوا النّار ولو بشربة من ماء ایّها النّاس من خفّف منکم فی هذا الشّهر عمّا
ملکت یمینه خفّف الله علیه حسابه ومن کفّ فیه شرّه کفّ الله عنه غضبه یوم یلقاه
ومن اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه ومن وصل فیه رحمه وصله الله برحمته یوم یلقاه
ومن قطع فیه رحمه قطع الله رحمته یوم یلقاه ومن تطوّع فیه بصلوة کتب الله له برائة
من النّار ومن ادّی له ثواب من ادّی سبعین فریضة فیما سواه من الشّهور ومن اکثر فیه
الصّلوة علیّ ثقّل الله میزانه یوم تخفّ الموازین ومن تلا فیه آیة من القرآن کان له مثل اجر
من ختم القرآن فی غیره من الشّهور ایّها النّاس انّ ابواب الجنان فی هذا الشّهر مفتّحة فسلوا
ربّکم ان لا یغلقها علیکم والشّیاطین مغلولة فسلوا ربّکم ان لا یسلّطها علیکم قال امیر
المؤمنین علیه السّلام فقمت فقلت یا رسول الله افضل الاعمال فی هذا الشّهر الورع
عن محارم الله عزّ وجلّ ثمّ بکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله فقال لما یستحلّ منک فی هذا
الشّهر کانّی بک وانت تصلّی لربّک وقد انبعث اشقی الاوّلین والاخرین شقیق ناقة عاقر
ثمود فضربک ضربة علی قرنک فخضب بها لحیتک فقلت یا رسول الله ذلک فی سلامة من دینی
فقال صلّی الله علیه واله وسلّم فی سلامة من دینک ثمّ قال یا علیّ من قتلک فقد قتلنی و
من ابغضک فقد ابغضنی لانّک منّی کنفسی وطینتک من طینتی وانت وصیّی وخلیفتی علی
امّتی **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بشر

بشر اوّل خلاصهٔ کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آنکه روزی رسول
خدای صلّی الله علیه واله وسلّم خطبه بر ما خواند و در اثنای خطبه فرمود ندای معاشر
مردم بدرستی که بشما رو آورده است ونزدیک شده است ماه حضرت پروردگار شما مقرون
ببرکت و رحمة بی نهایة و آمرزش گناهان ومغفرت بی پایان ماهی که نزدیک پروردگار
شما بهترین ماهها است وایام آن بهترین روزها وشبهای آن بهترین شبها وساعتهای
آن بهترین ساعتهای ماههای دیگر است و پروردگار شما شما را درین ماه بمهمانی خود خوانده
وگردانیده است شما را در آن از اهل کرامت هر نفسی که درین ماه مبارک بر می آید از شما تسبیح
اوست و خوابی که درین میکنید عبادت او و هر عملی که در آن از شما وقوع می یابد از اعمال خیر
در درگاه احدیت مقبولست و هر دعایی که در آن میکنید مستجاب پس طلب کنید بخلوص نیت
وصدق عقیدت ودلهای پاک از پروردگار خود وتوفیق بوظایف عبادت وطاعت او را
درین ماه از روزه داشتن ایام وتلاوة کردن کلام الله وامثال آن چه بدرستی که شقی و بی سعادت
کسیست که درین ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش او بیچاره محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی
وتشنگی روز قیامت وصدقه دهید از مال خود بیتیمان وفقیران ومساکین خود را وگرامی
دارید درین ماه جمعی را که از خود بکبر سن وطول عمر موصوف باشند وترحم کنید بر خوردان
وضعیفان وصلهٔ رحم با خویشان خود بجای آورید وزبان خود را از گفتن بیهوده وتکلّم بغیر
حق نگاه دارید وچشم خود را بپوشانید از چیزهایی که نظر بر آن شما را حلال نیست وگو شهای
خود را از چیز شنیدن آن شما را جایز نه ومهربانی کنید وشفقت نمایید بر یتیمان مردم
تا بعد از شما با یتیمان شما بشفقت و مهربانی سلوک نمایند وتوبه کنید وبخدای خود باز
گردید از گناهان خود وبردارید دستهای خود را بدرگاه الهی بدعا وطلب رحمة کنید در اوقات
نمازهای خود بواسطهٔ آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقاتست وحضرت عزّت
نظر لطف ورحمت خود را در آن وقت بر بندگان میگمارد وچون مناجات کنند بدرگاه
او ایشانرا جواب دهد وچون ندا کنند ایشانرا لبّیک گوید وچون دعا کنند دعای

ایشانرا مستجاب سازد ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس
آنرا باستغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود از رهن برآرید و پشتهای شما گرانبار گناهان
شماست بدراز کشیدن سجدهٔ خود ثقل آنرا از خود دفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت
عزت عز شانه قسم یاد کرده است ببزرگی و کبریای خود که عذاب نکند روز قیامت نمازگذارانرا
و جمعی را که سجده از روی اخلاص میکنند و نترساند ایشانرا بآتش دوزخ روزی که مردم در موقف
پرستش در می آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و بگشاید روزهٔ مؤمنی در ینماه
هر آینه خواهد بود او را نزد خدای تعالی ثواب کسی که بندهٔ در راه خدای تعالی از قید بندگی رها
آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد بود از جمیع گناهان گذشتهٔ او پس جمعی که حاضر بودند
گفتند ای رسول خدای ما همه قدرت بران نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی
توانیم نمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند پرهیز کنید و باز دارید خود را از آتش
دوزخ اگرچه بجرعهٔ آب باشد کنایه از آنکه کسی که روزهٔ مؤمنی را در ینماه بگشاید اگر همه بنصف
خرما باشد یا بیکدم آب ثواب مذکور را در می یابد ای معاشر الناس کسی که در ینماه از گرفتاران
در ربقهٔ بندگی خود گرانی کاری را بردارد و تکلیفی از تکلیفات خود ازو دفع کند خدای
تبارک و تعالی روز قیامت حساب او را بسبکی و آسانی بگذراند و کسی که در ینماه شر خود را از کسی
باز دارد خدای تعالی غضب خود را ازو باز دارد در روزی که در موقف لقای او حاضر شود
و کسی که صلهٔ رحم در ینماه بجای آورد و با خویشان و اقربای خود نیکی کند حضرت عزت عز شانه
رحمت خود را با او ارزانی دارد روزی که او را در معرض لقای خود در آورد و کسی که در ینماه
قطع رحم کند و بخویشاوندان خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را در آن روز
ازو و هر روز دیگر و هر کس در ینماه یک نماز سنتی بجای آورد بنویسد خدای تعالی برات آزادی
او را از آتش دوزخ و آزاد سازد او را از همه عقدهای آن و هر کس ادا کند واجبی از واجبات
که برو فرض است در ینماه در می یابد ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر اینماه ادا کرده
باشد و کسی که در ینماه صلوات بسیار بفرستد سنگین گرداند حضرت عزت ترازوی اعمال او را

روزی

روزی که اعمال بندگان سبک میگردانند و کسی که تلاوت کند آیتی از قرآن در ینماه اجر آن باشد
که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای معاشر الناس درهای بهشت در ینماه
بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سؤال کنید که دیگر بر روی شما نبندد و درهای
دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشایند و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند
در ینماه در بند اند دعا کنید که دیگر ایشانرا بر شما تسلط ندهند امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود که برخاستم و گفتم ای رسول خدای در ینماه کدام عمل بهترین اعمالست حضرت فرمود
یا ابا الحسن بهترین اعمال در ینماه باز داشتن خود است از آنچه خدای بر اینکس حرام کرده است
بعد از آن بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه شده است ای رسول خدای فرمود
که میگریم از برای امری که نسبت بتو صادر و آنرا جمعی بر خود حلال خواهند ساخت در ینماه و
چنین می بینم که من با تو نخواهم بود و تو بنماز مشغول خواهی بود از برای عبادت پروردگار خود
که برانگیخته خواهد شد کسی که بدبخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین خواهد بود مانند کسی
که ناقهٔ ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر علیه السلام پی کرده باعث آن بلیهٔ عظمی بر ثمود گردید
پس ضربتی بر یکجانب سر تو خواهد زد و محاسن مبارک ترا از خون رنگین خواهد ساخت پس
من گفتم ای رسول خدای در آن حین دین من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد
یافت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود بلی دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان تو
ایمانی نیست که خللی و فتوری بان راه تواند یافت بعد از آن فرمودند که یا علی کسی که ترا شهید
کند بتحقیق که مرا شهید کرده است و کسی که ترا دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است
چراکه تو از من بمنزلهٔ نفس منی و طینت تو طینت منست و تو وصی منی بر امت من و خلیفه
منی بعد از من که از نیابت من امیر امت باشی و ایشانرا بر اوامر و نواهی من بدار
خطبنا ذات یوم تضمین شده است خطبنا بمعنی وعظنا و باعتبار آن متعدی بنفس
شده است و الا خطب بمعنی خود لازم است بمعنی تکلم بخطبه و چون خواهند متعدی
سازند متعدی بحرف میشود و در متعدی بحرف نیز تضمین معنی فعل متعدی بنفس میشا

وباعتبار آن متعدّی بنفس میشود ومثل ما نحن فیه که قیاس اینست که خطب چون
متعدی شود متعدی بلام شود تضمین معنی وضع کرده اند وباعتبار ان متعدّی
بنفس شده است مثل قوله تعالی ولا تعزموا عقدة النکاح که قیاس انست که تعزموا
بعلی باشد کفته اند تضمین معنی شوا در ان شده است وباعتبار ان متعدّی بنفس
شده است وروزی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام
ذکر کرده اند وتعبیر از ان بذات یوم کرده ودر بعض روایات دیکر تصریح شده است
بانکه روزهٔ اخر ماه شعبان است فقال را بر خطبنا بفای تعقیبی عطف کرده اند با انکه
قول همان عین خطبه است وتعقیب تعدیتی در میان نیست برد ووجه توجیه میتوان
کرد اول انکه خطبنا درین تاویل باشد که اراد ان یخطبنا یعنی اراده کرده اند ان حضرت
که خطبه بخوانند برای ما پس کفتند وظاهر است که ارادهٔ خطبه بر قول که نفس خطبه است
تقدم دارد چنانچه معتبرین در تفسیر آیهٔ کریمه وکم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا
بیاتا وهم قائلون عطف فجاءها باسنا را بر اهلکناها بفا کرده اند با انکه آمدن
باس الهی نسبت با هلاک او وایشان تعقیب تعدیتی ظاهر نیست بلکه آمدن باس
همان عین اهلاک است برین وجه تاویل کرده اند وکلام درین تقدیر است که اردنا اهلکنا
اهلاکها تا عطف بفا صحیح باشد وتوجیه دویم مبنیست برانکه بعض محققین از نحات
ذکر کرده اند وآن انست که تعقیبی که از عطف بفا با انکه چنانچه از تفسیر ظاهر میشود
ندا وقول نوح عین یکدیکراند وتعقیب تعدیتی در میان نمیخند برین وجه تصحیح کرده اند
که خلاصه معنی آن والله اعلم این باشد که نوح پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام در وقتی
که بکشتی نشست ومشاهده کرد که طوفان بمثابه طغیان کرد که همه کس را فرو کرفت حتی پسر
او را ندا کرد بدرکاه احدیت وکفت بار خدایا بدرستی که پسر من از اهل منست یعنی سزاوار
آنست که چنانچه مرا واهل مرا بکشتی رحمت خود در آورده ونجات داده او را نیز بکشتی
برسان خطاب رسیداند درکاه احدیت که انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی او از اهل

نیز

تو نیست وسزاوار آن نیست که از اهل تو باشد بدرستی که عملهای او از اصلاح وسداد
بیکانه است بکذار تا ببلای غرق کرفتار شود قد اقبل الیکم شهر الله تاکید این حکم بان
با انکه روی آوردن شهر رمضان وقرب آن امری نبود که در معرض تردد وشک
کسی باشد تا مقام اقتضا تاکیدی تواند بود که ان باب بر آوردن کلام باشد از انچه ظاهر
تقاضای آن میکند ومنکر انکاشتن امری که کسی انکار آن نداشته باشد بواسطه ظهور
علامات انکار ان از جمعی که روی سخن با ایشانست کنایه از انکه اکر منکر آن نمی بودند نسبت
بان بر این وجه مسلوک نمیداشتند مثل ان بنی عمک فیه رماح که بعضی از شعرای عرب کفته اند
خطاب بشقیق نام مردیست که با انکه یقین میدانسته است که بنی اعمام او همه نیزه ورند
ونیزها در میان ایشان هست در وقتی که بعزم جنک با ایشان میرفته است نیزهٔ خود را
برعرض بدست کرفته بی پروایانه روی با ایشان داشته است یعنی بدرستی که در میان
بنی عمان نیزه وران هستند ونیزها دارند کنایه از انکه اکر تو منکر نمیبودی واعتقاد بان
میداشتی بی پروایانه روی با ایشان نمیرفتی ونیزهٔ خود را راست میکرفتی پس چون حضرت
جمعی را که در معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اصلا در اعتقاد وستعداد
شهر رمضان نیستند وتهیه قوت وطعامی بواسطه افطار روزه داران وصدقه دادن
دران نمیکنند وعلامات مسرت وخوشحالی بآمدن اینچنین ماه بزرکی که متضمن امرزش
سیات وقبول طاعات واستجابت دعوات است از ایشان ظاهر نیست مانند جمعی که
منکر قرب آن باشند پس حال ایشان را بحال منکرین تشبیه کرده ایشان را در معرض خطاب
منکرین در آورده اند تا تنبیه باشد ایشان را برانکه بهترین ماهها است انچه توجیه آن
باید نمود ولهذا بتاکید حکم بان اکتفا نکرده در مقام ابهام ان بضمیر شان وایراد قد تحقیق
نیز در آمده اند ومیتواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر باشد چرا که اکر چه تردد
وانکار ایشان در اقبال وقرب ماه رمضان محتمل نیست اما احتمال دارد که آمدن اش ا
برین وجه که متضمن فوز بسعادت اخروی وتکفیر کناهان وشمول رحمت الهی نسبت

بر بینند که انسان اعتقادی نداشته باشند و تردد و شک در آن داشته باشند یا آنکه خطاب
بجمعی باشد که بعضی از ایشان منافقین بوده اند و انکار این امور داشته اند از قبیل تغلیب جمعی
که متصف بامری نباشند و بجمعی که اتصاف بآن داشته باشند و اسناد اقبال و آوردن بشهر
با آنکه ظاهر است که اقبال فعل شهر نیست مجاز عقلیست که عبارتست از مجاز در نسبت دادن
فعل بچیزی که در واقع میشود و در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بنا علی
آن داشته باشد و میتواند بود که اسناد حقیقی باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی
یکی از طرفین اسناد که عبارتست از مسند و مسند الیه است در معنی مجازی مستعمل باشد اما بر مسند
ازین وجه که از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل نه معنی حقیقی که در آوردنست
و علاقه ظاهر است اما در مسند الیه بطریق استعاره بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان
در قرب و نزدیکی بانسانی که رو باینکس داشته باشد و اکتفا شده باشد در کلام مذکور مشبه تنها
و هیچکدام از مشبه به و ادات تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است
و اثبات اقبال از برای او بطریق تخییل باشد که عبارتست از اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای مشبه
تا دلالة بر تشبیه مذکور کند و ممکنست که اسناد حقیقی کند و هر یک از طرفین نیز در معنی خود مستعمل
باشند و اعتبار شده باشد تشبیه تلبس انسان مواجه باقبال و استعمال شده باشد در آن الفاظ
که موضوعست از برای تلبس فاعلی از قبیل استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری
که تشبیه شده است تردد خاطری که مخاطب که در امری شده بحال شخصی که در وقت اراده رفتن
بجایی پایی پیش گذارد و پایی پس و استعمال شده است الفاظی که در اغتنام مستعمل میشود همان بمعنی
خود والله اعلم   و اضافه شهر بالله که یا بواسطه زیادتی آنست یا و از سایر ماهها چنانچه از حدیث
مشهوری که اهل سنت و شیعه هم نقل کرده اند فهم آن میشود و حدیث مذکور اینست که
ان الله تعالی یقول ان الصوم لی و انا اجزی علیه یعنی بدرستی که روزه بمن تعلق دارد و جزای آن
بر منست و میتواند بود که اشاره بآن باشد که رمضان یکی از ماههای خداست چنانچه بان
ناطق است حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار قدوة المحدثین محمد بن یعقوب الکلینی کتاب

داشته

کافی

کافی از جمعی از راویان حدیث ما از احمد بن محمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد بن سالم که
گفته بودیم ما نزد امام محمد باقر علیه السلام یعنی تقریبی اسم رمضان بر زبان ما جاری شد
حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان و لا ذهب رمضان و لا جاء رمضان فان رمضان
اسم من اسماء الله تعالی و هو عز و جل لا یجیء و لا یذهب و لکن قولوا شهر رمضان الحدیث
یعنی رمضان را تنها ذکر مکنید و مگویید که این رمضانست و رمضان رفت و رمضان آمد
چرا که رمضان نامیست از نامهای الهی و رفتن و آمدن و امثال آن بر خدای تعالی روا نیست
بلکه هر گاه که خواهید که او را مذکور سازید بگویید شهر رمضان یا ماه رمضان فان الشقی
من حرم غفران الله انحصار شقاوت و سعادتی در محروم بودن از غفران الهی در این ماه که از تعریف
اسم آن بالف و لام جنس فهم میشود بنا بر آنچه در عربیت مقرر شده که هر گاه مبتدا یا اسم ان
ولحوالش معرف بالف و لام واقع شود خواه الف و لام جنس و خواه الف و لام تعریف یا استغراق
افاده حصر آن میکند در خبر مثل الامیر زید و الشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن
امارت را در زید و شجاعت را در عمرو و اما بر تقدیر استغراق بودن الف و لام بواسطه آنکه
بمنزله آنست که بگوییم کل امیر زید و کل شجاع عمرو و اما بر تقدیر جنسیت بواسطه آنکه معنیست آن
که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بر تقدیر انحصار مذکور فهم میشود و از روی
مبالغه در شقاوت محرومیست کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان بمرتبه ایست که گویا غیر
ایشان کسی شقی نیست و شقاوتها همه در ایشان جمعست و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم
استدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا درین فقره بنا بر آنکه مغایرت میان معطوف
و معطوف علیه شرطست بر آنکه فقرا غیر مساکینند و هر دو یک جماعت نیستند چنانکه مذهب
جمعیست و باید دانست که خلافی نیست در آنکه هر دو شریکند درین معنی که هر دو قوت
سال خود نداشته باشند و کسبی نباشد ایشانرا حاصل که آن بقوت سال ایشان وفا کند خلاف
در آنست که کدام پریشان حال ترند یعنی کدامند که مطلقا چیزی نداشته باشند نه مالی که بآن
معاش یک روزه توانند کرد و نه کسبی که وسیله تحصیل آن توانند ساخت فقرا و تعلیل که از مشاهیر

اهل سنت اند و ابن سکیت بران رفته اند که ایشان مساکین اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت
کرده اند و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایة الاحکام
و ابن الجنید و سلار نیز این مذهب را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور
بقوله تعالی او مسکینا ذا متربة چه متربه کسیست که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده باشد
قال فی الصحاح او مسکینا ذا متربة ای لاصق بالتراب و با انکه بعضی از شعرای عرب که وثوق
بر کلام ایشان هست در شعر خود اثبات مال از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند اما الفقیر
الذی کانت حلوبه وفق العیال ولم یترك له سبد   یعنی اما فقیری که حلوبه او یعنی شیری
که از حیوانات او حاصل میشود انقدر است که عیال او را بس باشد و از برای او قلیلی باقی نباشد
که ذخیره او باشد در صحاح آورده است که عرب میگوید ما له سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر
و جمعی دیگر مثل الضمیمی و شافعی از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای امامیه
بر انند که فقیر پریشان حال تر است و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در مبسوط خلاف
رجحان این مذهب داده است بچند دلیل   اول انکه حضرت عزت در کلام مجید در جای
که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین
و ابتدا بان دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشان ایشان که در این مقام نیست مگر بواسطه زیادتی
احتیاج   دوم انکه حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله از فقر دوری کرده اند و در مقام
استعاذه آن در آمده و مسکنت را خوش کرده اند و بدعا از خدای خواسته اند چنانچه فرموده اند
اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنا فی زمرة المساکین   یعنی بار خدایا مرا در زندگی
مسکین دار و در مسکنت بمیران و در قیامت در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد بفقر بی
چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج را بخلق بواسطه وجوب تحصیل قوت لایموت که
الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از انست و مراد بمسکین انکه انقدر که رفع احتیاج ضروری
نماید داشته باشد و بجهة قوت لایموت احتیاج بکسی نبایدش بود   سیم انکه فقیر ماخوذ
از کسر فقار است یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهر است که پشت طاقت و شکیبایی گاهی

شکسته میشود که نهایة احتیاج که عبارتست از بیچیزی مطلق است حاصل باشد والعیاذ بالله
من ذلك ° از دلایل خصم بر سیوم جواب گفته اند که این بیچیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات
مال از برای فقیر که در شعر بلغا واقع است معارض است با آیه سفینه که متضمن اثبات
مال از برای مسکینست قال الله تعالی اما السفینة فکانت لمساکین ° و حق آنست که
مسکین پریشان تر است از فقیر و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطه دلالات مذکوره
که جواب از ان گفته شد بلکه بواسطه حدیث صحیح که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره که در کتاب
تهذیب روایة کرده از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد از احمد بن خالد
از عبد الله بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیه کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین °
که مراد از فقیر در این آیه چیست و مساکین کیانند حضرت امام علیه السلام فرمودند
الفقیر الذی لا یسئل الناس والمسکین اجهد منه والبائس اجهدهم ° یعنی فقیر آنست
که از کسی طلب نکند و مسکین را مشقت و تعب در تحصیل معاش و بیچیزی از فقیر بیشتر است
و بائس از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از کسی چیزی طلب نکند ظاهر آنست
که کنایه از ان باشد که او را اندك مالی یا کسبی باشد که بان قناعت توان نمود و لا علاج احتیاج
بقوت لایموت که ضروری ایشانست مانع خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت که مسکین را
مشقت و تعب بیچیزی از و بیشتر است کنایه از انکه مسکین آنست که هیچ چیز نداشته
باشد نه مالی که وفا بقوت لایموت او تواند نمود و نه کسبی که حاصل آن وسیله سد رمق
تواند شد چه حمل آن بر انکه چیزی داشته باشد اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است
چه آنها که قایل بفقرند اتفاق دارند بر انکه یکی از ایشان میباید بیچیزی مطلق باشد
چنانچه شیخ فخر الدین در ایضاح تصریح بان کرده است و کلام صحاح نیز مشعر است بران
و اگر مراد ان نباشد استدلال بشعر عرب و آیه سفینه را که از طرفین مذکور شد وجهی نخواهد
بود نهایتش بنا بر این توجیه فقره دیگر از کلام حضرت که البائس اجهدهم مشکل میشود چرا

که معنی این فقره آنست که بایس را مشقت و تعب از رهگذر بیچیزی از هردو بیشتر است
زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی مشقتست و ظاهر است که از بیچیزی مطلق مشقت بیشتر
داشتن وجهی ندارد مگر انکه بگوییم میتواند بود که زیادتی مشقت بایس از رهگذر
بیچیزی بناشد بلکه از رهگذر ضعف بدنی و عجز از تردد در تحصیل معاش و امثال آن
باشد چنانچه قتاده درین معنی فقیر از اعتبار کرده است والله اعلم و بباید دانست
که فایده خلاف در انکه فقیر و مسکین هردو بیک معنی اند یا غیر یکدیگر اند و اثری
که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواهد که زکوة مال خود را بر اصناف
هشت گانه که مستحق زکوة شد و آیه زکوة متضمن تفصیل آنست تقسیم نماید یا نذر کند
که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت کند که چیزی بعد از فوت او بایشان بدهند ایا بدادن
آن بیک طایفه از عهده وفای آن بر می آید یا نه و فایده خلاف در انکه کدام طایفه بمعنی
بیچیزی مطلق اند که اگر کسی نذر کند که تصدقات خود را همیشه بفقرا میرسانیده باشد
یا وصیت بان کند که چیزی از مال او بمساکین دهند بکدام طایفه باید داد بعضی گفته اند
که از جمله مواضعی که فایده خلاف در آن ظهور دارد کفاره آنست چه آیه کفاره دلالة
بر اختصاص بمساکین دارد که او اطعام مساکین باشد پس تقدیر صرف آن بر هر یک از فریقین جایز
خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان علی الخلاف المذهبین و بعضی
از متاخرین علمای ما مثل شیخ محمد بن فهد حلی و جمعی که بعد از و رخش عموم در میدان دانش تاختند
ظهور فایده خلاف را در ماده مذکور رد کرده اند و گفته اند اینه بمذهب قایلین بفرق نیز دلالت
ندارد بر اختصاص زیرا که همه اتفاق دارند بر انکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه در کلام
بتنهائی واقع شود شامل هردو فرقه هست خلاف میان علما در آنست که جائی که هردو لفظ
باهم مذکور باشد مثل آیه زکوة و امثال آن هردو بیک معنیست و یقین در عبارت ارتکاب
شده یا هر کدام بمعنیست که سبق ذکر یافت و شیخ طوسی و غیر آن تصریح باین معنی کرده اند پس
چون در آیه کفاره لفظ مساکین بتنهائی واقع است باتفاق معنی اعم ازان مراد خواهد بود

تعمیر

وخلاف مذکور در حکم مستنبط ازان تاثیری نخواهد داشت و درین هم نظر است زیرا که
حقیقت بودن معنی اعم گاهی که تنها استعمال میشود در معرض منعست چنانچه شیخ شهید در بیان
تصریح بان کرده بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال مذکور عرف جدید باشد چه وقوع آن
در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله ثابت نیست و میتواند بود که اتفاق که مذکور شد بعد
از زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد بلکه البته چنانست والایمان علی الخلاف نشد
چه از بذل کفارت بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور مشهور است تا آنکه علامه قدس سره
در کتاب قواعد الاحکام اشاره بتوقف خود دران کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور حادث
نباشد و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز اینچنان باشد استدلال به نیست حلویه وانه
سفینه که گذشت از حلیه استقامت عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست
و بالجمله بحث مذکور از متاخرین بغایت عجیبست و الله الهادی و اقتروا کابرکم مراد بتوقیر
تعظیم و احترامست و کبار جمع کبیر است یعنی بزرگ اعم از انکه بزرگ بحسب زیادتی عمر باشد
یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شان مثل استاد و معلم و امثال آن و صلوا ارحامکم بعضی
از علما رحم را درین مقام مخصوص دانسته اند بقرابتی که حرام باشد نکاح و زناشوهری آن
و ظاهر آنست که مراد برحم مطلق خویشاوندی و قرابت باشد و اگر چه قرابتی و خویشی او
دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و مؤید اینست آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم نقل کرده است و گفته آست
که آیه مذکوره در شان بنی امیه نازلست بواسطه سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان
نسبت باهل البیت علیه و علیهم السلام صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه
ظاهر است که دور تر است از انکه احتمال حرمت نکاح و زناشوهری میان ایشان گنجد
و همین مؤید عموم مذکور است آنچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی در حبس
که امام موسی کاظم علیه السلام را از بغداد بمدینه طلبیده امر بحبس آنحضرت نمود
شبی در واقعه دید که امیر المؤمنین علیه السلام این آیه را بر و میخواند و چون بیدار شد

ربیع را نزد خود طلبیده واقعهٔ مذکور را بیان کرد و باواز خوش آیه را بر و خواندند و او را نزد
امام علیه السلام فرستاد که رعایة او نموده او را در همین شب نزد من حاضر سازد چون
امام علیه السلام آمدند مهدی برخواسته امام علیه السلام را در بغل گرفت و تعظیم
بسیار نموده و نزد خود جای داد و گفت یا ابو الحسن امشب جد تو امیر المؤمنین علی علیه السلم را
در خواب دیدم که این آیه را بر من میخواندند دانستم که از واسطهٔ تشویشیست که از من بتو رسیده
چه شود که عهد کنی بر من و اولاد من بقصد خلافت خروج نکنی و داعیهٔ امامت را بگذاری
تا من تدارک خاطر تو نموده خود را از تشویش تو باز دارم حضرت فرمود والله لا افعلت ذلک
ولا هو من شانی یعنی بخدا قسم که تا غایت در مقام آن نشده ام و آنچه تو بخاطر آورده کار
نیست مهدی گفت راست گفتی ای ربیع برخیز و سه هزار دینار طلا از خزانه بگیر و در وجه
راه حضرت مقرر داشته او را بتعظیم تمام روانه راه خانهٔ خود کن ربیع گوید نگذاشتم که صبح
شود و در همان شب سرانجام حضرت کرده ایشان را روانه مدینهٔ طیبه نمودم و تا زمان
هارون الرشید در مدینهٔ مبارکه بسر بردند و بعد از آن هرون الرشید آن حضرت را
ببغداد آورده در حبس خود داشت تا بمرتبهٔ شهادت فایز شدند و وجه نقل این حدیث
مذکور و مناسبت ذکر این مقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصهٔ معنی آیه آنست که آیا
مناسب و متوقع است از شما ای منافقان چون متولی امور خلایق شوید و بار امارت و
سلطنت بر گردن گیرید در روی زمین و قطع صلهٔ رحم نمایید از روی کبر و اشتهای
و اشتهای نفس اولئک الذین لعنهم الله آنگروه که مفسدند و اعراض از صلهٔ رحم نمایند
آنانند که لعنت کرده است خدای تعالی و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد بصلهٔ رحم
که درین حدیث و دیگر احادیث اثر بر آن واقع شده است رعایت اقل آنچیزیست که نسبت بایشان
نیکی و احسان باشد و در عرف آنرا احسان گویند و اگرچه به پیشی در سلام و امثال آن باشد
چنانچه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است صلوا ارحامکم ولو بالسلم
اما هیچ شک نیست که هرچند نیکی و احسان درباره ایشان بیشتر شود رعایة بیشتر متضمن

ثواب و اجر او خواهد بود و تحنوا علی ایتام الناس حنو الی الشیء عبارت از شوق و میل
نفس است بسوی آن و حنان به تخفیف نون بمعنی رحمت و از آن مأخوذ است حنان
به تشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت تعالی شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه
ای ترحم علیه پس معنی کلام این خواهد بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا شما
نیز مشمول مهربانی و ترحم باشند و اتقوا انفسکم من النار باعمالکم یعنی اعتبار کرده اند فقره
تشبیهی و توقفی که خلاص نفس از عذاب الهی بر عمل صالح دارد که خلاص رهن بر ادای دین دارد
یا کلام استعارهٔ بالکنایه باشد و ذکر فکها تخییل آن و حق آنست که درین فقره رعایت استعاره
بالکنایه نشده است چه طرفین تشبیه که نفس و شی مرهونست هر دو مذکور است و استعاره
بالکنایه چنانچه سبق ذکر یافت آنست که سوی مشبه امری از ارکان تشبیه مذکور نباشد
بلکه تشبیه کلام بلیغیست که عبارت از رعایة تشبیه است میان دو شی بحذف ادوات تشبیه
مثل زید اسد که درین تقدیر است که زید کالاسد بواسطهٔ مبالغه در تشبیه کاف که از ادوات
تشبیه است حذف شده و برین قیاس باید دانست فقرهٔ دیگر از حدیث را که و ظهورکم
لتسلة من اوزارکم چه تشبیه شده است پشت ایشان در تحمل گناهان به پشت حیوانی
که بواسطهٔ بسیاری بار گران بار شده باشد و ادات تشبیه در کلام محذوفست ولا یروعهم
روع بمعنی فزع و ترس است که بر وعهم بتشدید واو بمعنی یخوفنهم باشد یعنی نترسانند
ایشان را باتش و نمیگذارد که خایف و ترسان باشند چنانچه عرب میگوید روعت فلانه
هرگاه ترساننده باشد او را اتقوا النار ولو بشق تمرة یعنی ولو کان بشق تمرة که کان با اسم خود
در کلام محذوف باشد و صاحب کشاف واو را درین مقام واو حالیه دانسته یعنی پرهیز
کنید و از خود دور دارید آتش دوزخ را در حالتی که پرهیز شما نسبت بذل نصف خرمایی باشد
و بعض محققین واو را واو اعتراض دانسته اند و بعض دیگر گفته اند که واو عاطفه است
و معطوف علیه محذوفست چنانچه در حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصین که
درین تقدیر است که اطلبوا العلم ولو کان بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن

بکوشد واگرچه در ملک چین باشد یعنی بواسطهٔ تحصیل آن بتعب و رنج عظیم چین که از همه
بلاد روی زمین دورتر است متحمل باید شد وشق بمعنی نصف است وقال فی الصحاح
الشق بالکسر نصف الشیء کان له ثواب من ادی سبعین فریضة میتواند بود که از سبعین
درین مقام همین عدد خاص اراده شده باشد که هفتاد است و ثواب ادای یک فریضه در ماه
معادله بثواب ادای هفتاد فریضه مثل آن کند که در ماههای دیگر باشد و میتواند بود
که سبعین مراد بکنایه از عدد بسیار باشد چه در میان عرب مثل شده است که هرگاه خواهند
بینه برکثرت عددی کنند و بسیاری از او اعانید تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه
ارباب تفسیر در آیهٔ کریمهٔ ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم در شان جمعی از کفار
و منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار کنی ای محمد از برای ایشان و مغفرت ایشان از هفتاد
مرتبه از خدای در خواهی که چون ایشان از قابلیت آن نیست هرگز در معرض آمرزش و غفران
الهی در نخواهند آمد سبعین را برای مبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند و خصوص
عدد هفتاد را دخل نداده وسبب آنکه سبعین را از میان باقی عددها بواسطهٔ این معنی
اختیار کرده اند در کلام بعضی برین وجه وارد است که در سبعین اکمل الحاد که سبعه است
بعدد کامل که عشره است تکرار یافته است یعنی هفت ده مرتبه مکرر شده است که هفتاد
حاصل شده اما آنکه عشره عدد کاملست بواسطهٔ آنکه بر جمع مخارج کسور که عبارت
از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد چه مخرج
بکسر عبارت از اقل عددیست که آن کسر از آن صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است
و چهار که مخرج ربع است و برین قیاس و بواسطهٔ آنکه جمیع اعدادی ما فوق عشره یا باضافه احاد با او
حاصل میشود یا بتکرار و یکمرتبه یا بیشتر یا باضافه و تکرار هردو چنانچه بعد از ملاحظه
اعداد ظاهر میشود اما اینکه سبع اکمل الحاد است و در احاد عددی که از یکیست تا نه از آن
کامل تری نیست بواسطهٔ آنکه کمتر عدد فردیست از احاد که بر اکثر اقسام عدد اشتمال دارد
چرا که عدد یا زوج است یا فرد اولست یا غیر اول یا مجذور است یا غیر مجذور و یا زوج

الزوج است یا زوج الفرد یا تامست یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتملست
الا زاید و فرد غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را باین اقسام
منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح داشته باشد مثل چهار که
نصفش دو است و دو که نصفش یکیست و از فرد عددی که نصف صحیح نداشته باشد مثل
سه و پنج و از فرد اول عدد فردی که عدد غیر واحد عد آن میتواند کرد یعنی غیر از واحد
عددی نبوده باشد که شمار اجزای آن تواند کرد و چون چند مرتبه او را از و کم نمایند چیزی
از و باقی نماند مثل پنج و سه که دو را دو مرتبه اول و یک مرتبه از ثانی کم کنند یک باقی میماند و از فرد
غیر اول فردی که غیر واحد اینچنان عددی یافت نشود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از و
کم کنند چیزی باقی نمیماند و از عدد مجذور عددی که جذر داشته باشد و جذر عدد عددیست
که چون او را در نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر اوست و نه که
جذر او سه است و از غیر مجذور آنکه جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و از زوج الزوج
آنکه قبول تنصیف تصحیح کند اما منتها و احد قبل از وصول نصفش بواحد کسر پیدا شود مثل
شش که نصفش سه است و نصف سه منکسر است و عدد تام عددیست که چون اجزای
عاده آنرا یعنی کسوری را که از آن عد توان کرد جمع کند برابر آن باشد مثل شش که اجزای عاده آن
نصف است که سه است و ثلث که دو است و سدس که یکیست و حاصل جمیع ایشان شش است همین
و زاید آنکه حاصل جمع اجزای عاده او زیاده بر و شود مثل دوازده که چون نصفش را
که شش است با ثلث و ربع و سدس که چهار و سه و دو است که چون جمع کنی پانزده حاصل میشود
و ناقص آنکه حاصل جمع اجزای کمتر از و شود مثل چهار که حاصل جمع مثل نصف و ربعش سه میشود
و کسری دیگر ندارد و اشتمال سبعه بر جمیع این اقسام سوی آنچه استثنا شده در ضمن ذکر امثله اقسام
مذکور بظهور رسید فمن یثقل الله میزانه ثقیل شدن ترازوی اعمال کنایه از بسیاری حسنات
و کثرت اعمال صالحه و راجح آمدن بر اعمال سیئه است و باید دانست که میان اهل اسلام خلافست
در آنکه بمیزان در آوردن اعمال و کشیدن آن در آن نشاه که قرآن و حدیث بان ناطق است

برچه نهج است آیا کنایه از آن خاطر آوردن است از روی عدل و انصاف که کدام رجحان
دارد بر دیگری و بطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن در ترازو شده یا آنکه در واقع عین اعمال را
بکشیدن در محل آورند و بترازوی حقیقی میکشند بطریق سایر اجناس بعضی شق اول را اختیار
کرده اند و مذهب خود ساخته بنا بر آنکه اعمال از مقوله عرض است و عرض قابل کشیدن ترازو
نیست و جمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند و کلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه آنکه
در قرآن و حدیث وصف آن بسبکی و سنگینی واقع شده و حمل سنگینی و سبکی بر رجحان و عدم
رجحان بحسب کثرت و قلت عمل بسیار دور است بعضی از ایشان بران رفته اند که صحایف
کردار و نامهای اعمال بکشیدن در خواهد آمد و کشیده خواهد شد والله اعلم الورع عن محارم الله
باید دانست که بعض محققین ورع را چهار درجه و مرتبه قرار داده اند **اوّل** ورع ارباب
توبه و انابت و آن امریست که اینکس را از فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن میسازد که
گواهی و را ارباب شرع ظاهر در معرض قبول آورند **دویم** ورع ارباب صلاحیت و آن باز
داشتن خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت و جواز آن بوده باشد و احتمال حرمت
دران رود از خوف آنکه مبادا از ایشان امری سانح شود بی اطلاع ایشان که در واقع مخالفت
بشرع اشرف داشته باشد چنانچه عرب میگویند من رتع حول الحمى اوشك ان يدخله یعنی
کسی که در حوالی عرق گاه سیر کند بیم آن هست که دران داخل شود کنایه از آنکه نباید دران
حوالی گردید که مبادا داخل شوند و مورد اعتراض گردند و در حدیث از حضرت مقدسه
نبوی صلی الله علیه و آله روایت شده است که دع ما يريبك الى ما لا يريبك یعنی واگذار امری را
که ترا فعل آن در شک ندارد که مبادا کردن آن خوب بوده باشد و بعمل آر آنچه فعل آن ترا در شک
نیندازد و یقین دانی که ترا جایز است ارتکاب آن **سیم** ورع متقین و ارباب تقوی و عفتست
و آن عبارت از باز داشتن نفس است از امری که هیچ کس در حلیت و جواز آن نباشد از ترس آنکه
مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بآنست کلام معجز نظام خلاصه کاینات
صلی الله علیه و آله ذوی الکرامات لا یکون الرجل من المتقین حتى يدع ما لا بأس به مخافة ما به

بأس یعنی کسی در زمره متقین و اهل تقوی در نمی آید تا وا نگذارد آنچه ارتکاب آن متضمن
قصوری و منعی از جانب بواسطه در افتادن بامری که قصوری داشته باشد و از جانب شرع
اذن مبادرت بان حاصل نباشد مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم را که هیچ شک در جواز
آن نیست ترک نماید که مبادا منجر بغیبت باشد **چهارم** ورع صدیقین و ارباب
صدق و یقین آنست و آن باز داشتن نفوس است از جمیع آنچه غیر خداست و همگی او شدن
و در هرچه نگرایستن او را دیدن از ترس آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود
حقیقی صرف شود و نفس بعملی مشغول شود که متضمن حصول قرب با او نباشد فان ذلك
عندهم خسران عظیم و مراد بورع درین کلام حضرت مقدسه مصطفوی درین خطبه میتواند
بود که مرتبه اولی از مراتب اربعه مذکوره باشد چه انسان بزیاده بران مکلف نیست و اگر مرتبه
دویم و سیم نیز اراده شده باشد چندان دور نخواهد بود والله اعلم علی قرنات قرن بمعنی
جانبست القرآن بجانباء الراس و ذلك من سلامة من دینه ذلك اشارتست بشهادت حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام که کلام سابق را بران دلالت واضح هست و فی درین فقره بمعنی
مع است چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار
مفسرین گفته اند فی در فی امم بمعنی مع است و من بمعنی فی است چنانچه در آیه کریمه اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة ایضا دانست **نمایش اوّل** باید دانست که حمل خطبناه در کلام
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر تضمین معنی وعظنا تا تعدیه آن بنفس صحیح باشد
چنانچه سبق ذکر یافت اولیست از حمل آن بر نزع خافض چرا که تضمین در لغت عرب بیشتر
وارد است و بلاغت در ضمن آن بیشتر حاصل چنانچه از مجاز ندانسته اند و بر تقدیری که
مجاز باشد متضمن حذف و اضماری در کلام نیست بخلاف نزع خافض و حق آنست که تضمین
حقیقت است نه مجاز و متضمن اضماری در کلام نیست چه ایضا آن نیست که لفظ در هر دو معنی
استعمال شده باشد پس لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل است و لیکن مقصود بالاصاله
از آن معنی حقیقت نیست بلکه بتبعیت آن معنی دیگر از وی نیز قصد شده است بی آنکه لفظ

مذکور در ان مستعمل باشد یا لفظ دیگر از کلام از برای افادهٔ آن معنی مقدر باشد پس خطب
بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است نهایتش از متعدی شدن بنفس فهم شده است
که معنی وعظ نیز به تبعیت آن مقصود است که باعتبار آن متعدی بنفس است و همچنین
در آیهٔ کریمهٔ و لتکبروا الله ما هدیکم که مفسرین بتضمین حمد کرده اند لفظ تکبروا در معنی
خود استعمال یافته است و از متعدی شدن بعلی یافته اند که به تبعیت آن معنی حمد نیز
مقصود است بی انکه ارتکاب مجازی شده باشد یا اضماری در کلام مرعی باشد مگر انکه
بگوییم دلالت بلفظ بر معنی بتبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعضی بران رفته اند
فتدبر **نمایش دویم** حق آنست که انچه در ان نشا بکشش در می آید نفس اعمالست چه صحایف
عمل چنانچه سبق ذکر یافت و انچه در ترمذ مذکور شد که اعمال عرض اند و بوزن در امدن اعراض
در معرض قبول عقل در نمی آید کلامیست علم پسند که بحسب ظاهر صورتی یافته و انچه و آ
و اهل تحقیق بران رفته اند آنست که اصل اشیا و حقیقت آن امریست مغایر صورتی که در نظر
حواس ظاهری بآن صورت جلوه گر میشوند و در معارض مدارک باطنی بان لباس در نمی اند
و گاه هست که این صورت بحسب اختلاف موطن و تبدل امکان و تغیر حا تغیر مییابد و بصورت
دیگر میگردد و آن اصل بحال خود است که در هر مکانی بلباسی جلوه گر است و در هر نشا خود را بصورتی
مینماید چنانچه گفته اند لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرفیست و یک آب بسبب
اختلاف ظروف بالوان متعدد بالوان مختلف در می آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر
ازان بشبح میکنند و بعضی بجهش و بعضی بروحش میگویند امریست که غیر علام الغیوب
کسی پی بآن نبرده است پس آمدن انچه درین نشا بصورت جوهر یا جسم ممکن باشد و در معرض
استبعاد نباشد مشاهده میشود انچه بحسب بصر دیده میشود و چون در معرض ادراک
حس مشترک در می آید از بعض لوازم هست که لازم دیدن بآن بخواست مثل بودن
بهیئات خاص و وضع خاص و نسبتی که بواسطهٔ دوری و نزدیکی باصره دارد و امثال آن
دور میشود و انچه عاریست و انچه در بیداری بصورت علم ملاحظه میشود که از مقوله

عرض

عرضست گاه هست که در عالم خواب بصورت شیر مینماید و از همینست که ارباب تعبیر شیر را
که در خواب دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است که در هر نشا اصل همین است که بواسطهٔ
اختلاف موطن و اعتبار مغایرت نشا بصورت مختلف جلوه گر شده است و بلباسهای
غیر مکرر در آمده و نامهای مختلف پیدا کرده است و در موطن لباس عرضیت اختیار
کرده است و بآن اعتبار عرضش میگویند و در موطنی بکسوت جوهریت در آمده است
و بآن نسبت تعبیر بجوهر میکنند و انشاء الله تعالی در همین کتاب حقیقت امر مذکور بیشتر ازین
ظهور خواهد یافت والله الموفق **انجام** میتواند بود که فی در کلام حضرت در اخر
این حدیث که فی سلامة من دینی است در معنی خود که ظرفیتست مستعمل باشد نهایتش
ظرفیت آن بطریق مجاز باشد نه بطریق حقیقت **اول** بطریق استعارهٔ حقیقیهٔ تبعیه
که تشبیه شده باشد ملابست و ربط شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسالم
بودن دین در جمع شدن باهم بملازمت و مقارنت مظروف بظرف و استعمال شده
باشد لفظ فی در معنی مجازی بعلاقهٔ تشبیه مذکور **دویم** بطریق استعارهٔ تمثیلیه که
تشبیه شده باشد هیاتی که متفرع است از شهادت و سالم بودن دین و جمع بودن ایشان
باهم بهیئاتی که متفرع است از مظروف بظرف و مقارنت ایشان با یکدیگر و اکتفا شده
باشد از الفاظی که بازای مشبه به است بذکر لفظ فی در دلالت بر هیئات مشبه عمده است
و باقی بتبعیهٔ آن در ضمن الفاظ منویه ملاحظه باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی
مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی **سیم** بطریق استعاره بالکنایه که سالم بودن دین
در حال شهادت تشبیه شده باشد و بانچه ظرف و محل شی واقع میشود و ذکر لفظ فی در محل آن
باشد چنانچه بعضی محققین از ارباب تفسیر قوله تعالی اولئک علی هدی من ربهم را در قرآن بر
توجیه کرده اند و معنی اقسام استعارهٔ مذکوره را و تخیل شرکت گذشته است و در ین مقام
بحثی طویل الذیل هست که مقام را گنجایش ذکر آن نیست و در حواشی که بر مطول شده است
مذکور است کسی طالب ان باشد بکتاب مذکور رجوع نماید والله الهادی **حدیث دهم**

روایة شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ
جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی از محمد بن الحسن بن الولید
که علمای رجال بثقه بودنش حکم کرده اند از محمد بن الحسن الصفار که اگرچه ابن داود در کتاب رجال
ممدوحش دانسته اند نه ثقه اما ظاهر آنست که همان محمد بن الحسن الصفار ابن فروخ است که خود ثقه است
ومدح مذکور از روی اشتباست که در اسم او کرده والله اعلم از موسی بن قاسم که پیش از همه ثقات
رجال حدیث است و مصنف سی جلد کتابست از صفوان و ابن ابی عمیر که اعیان ثقات رجال اند از معاویة
بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و نقل است که عمر او بیکصد و هفتاد و پنج سال
رسیده است و بر سبیل اتفاق عدد مذکور تاریخ سال رحلت اوست از هجرت واقع شده
از امام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق و از آبای بزرگوار عالیمقدار آن حضرت
صلوات الله علیهم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب
علیه السلام که گفت ان رسول الله صلی الله علیه واله لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی
خرجت ارید الحج ففاتنی وانا رجل ممیل فمرنی ان اصنع بمالی ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت
الیه رسول الله صلی الله علیه واله فقال له انظر الی ابی قبیس ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله ما بلغت
ما یبلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا ولم یضعه الا کتب الله له عشر حسنات
ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا ولم یضعه الا کتب الله
له مثل ذلک فاذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه واذا سعی بین الصفا والمروة خرج من ذنوبه فاذا
وقف بعرفات خرج من ذنوبه واذا وقف بالمشعر خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه
قال فعدد رسول الله کذا وکذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انی لک ان تبلغ
ما یبلغ الحاج **شرح** کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن دو بینش **بینش اول**
خلاصه کلام حبیب خیر الانام علیه التحیة الشریفة والسلام انکه بدرستی که رسول خدا
صلی الله علیه واله اعرابی ملاقات نمود وگفت ای رسول خدای احرام حج بسته بقصد زیارت
خانه خدا برآمدم ونتوانستم بآن سعادت رسید و توفیق آن در نیافتم ومن مردی ام مال دار

بفرمای

بفرمای تا از مال خود در راه خدای اقتدار بذل نمایم که ثواب آن برابری بثواب حاجی
تواند نمود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول الله صلی الله علیه واله بجانب
او التفات نموده فرمودند ای اعرابی بکوه ابو قبیس نظر کن بدرستی که اگر کوه ابو قبیس تمام
طلای احمر شود و همه را در راه خدا صرف نمایی و باهل استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید
بثوابی که برابری بثواب حج بیت الله الحرام تواند نمود و بعد از آن حضرت فرمود بدرستی که
هرگاه حاجی شروع در استعداد و تهیه اسباب حج نماید بر ندارد چیزی از اسباب سفر خود و
نگذارد مگر آنکه حضرت عزت عظمت عطیاته بازای هر برداشتی و گذاشتی بنویسد در صحایف
حسنات او ده حسنه و محو گرداند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او را
و بلند گرداند مرتبه قرب و را تا ده درجه پس هرگاه بر مرکب خود سوار شود بر ندارد مرکوب او
پایی مگر آنکه حضرت عزت بهر برداشتی و گذاشتی بنویسد بجهت او مثل آنچه اول نوشته بود
و چون بطواف خانه مبارکه قیام نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بعرفات آید و وقوف
از و بعرفات عمل آید از جمیع گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالة پناه صلی الله علیه
واله موقف حج را شمردند و در هر موقف فرمودند که حاجی چون در ان وقوف نماید از جمیع
گناهان بیرون آید و بعد از ان خطاب با اعرابی کرده فرمودند کجاست ترا ای اعتدار مال که بو سیلة
بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام توانی رسید **بینش دویم** لقیه اعرابی بفتح همزه منسوب
باعراب که عبارت از سکان بادیه و متوطنان صحرا اند و سکنه شهرها را عرب میگویند
و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیست که واحد ندارد چنانچه صحاح
تصریح بان کرده است نظر الی ابی قبیس ابو قبیس کوهیست در مکه معظمه زادها الله شرفا
و تعظیما که چون اول کسی که بر انکوه خانه بنا کرده است مسمی باین اسم بوده بنام او اشتهار
یافته است یا جایی که نزدیک بمکه بوده و ظاهر آنست که نظر در معنی خود مستعمل باشد
و مراد دیدن بچشم باشد والا مراد دیدن بدل خواهد بود که بمعنی یاد کردن و بخاطر آوردنست
اذا اخذ فی جهازه اخذ اینجا بمعنی شروعست و جهاز بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده است بمعنی

اسباب وما یحتاج سفر قال فی القاموس جهاز العروس والسفر بالکسر والفتح ما یحتاجون
الیه الا کتب الله مثل ذلک ظاهر آنست که مراد از مثل ذلک ده حسنه باشد که در نامه
حسنات او نوشته میشود ومیتواند بود که اعم از آن باشد واز محو سیئات ورفع درجات
نیز والله اعلم خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت از گناهان وخلاصی از تبعات
آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن وکلام از قبیل استعاره مصرحه تبعیه است
ومیتواند بود که تشبیه شده باشد گناهان بجامه و پیراهن وامثال آن کنایه از آنکه چنانچه
آنها بدن را فرا میگیرد گناهان نیز احاطه باینکس میکنند چنانچه کلام مجید بآن ناطق است
واحاطت به خطیئته وکلام استعاره بالکنایه باشد وذکر خروج تخییل آن ومعنی استعاره
مصرحه واستعاره بالکنایه وتبعیه وتخییلیه پیشتر کرده شده فتذکر فاذا سعی بین الصفا
والمروة خرج من ذنوبه تکرار خرج من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در جزای اعمال
درین حدیث با آنکه بعد از بیرون آمدن دیگر بحسب ظاهر بیرون میسر نیست میتواند بود
که بواسطه تاکید باشد در دور شدن از گناهان وتعبیر از هر مرتبه دوری بخروج شده
باشد با آنکه مراد بهر خروج مفارقت نوعی از انواع گناه باشد چه گناه بر چند نوع است
بعضی مالی بعضی بدنیست وبدنی بعضی قولی وبعضی فعلیست وفعلی نیز باعتبار اختلاف آلات
واعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه گناهان ظاهر میشود واز بعض
احادیث واخبار اختلاف وتعدد انواع آن از رهگذر دیگر نیز فهم میشود چه در حدیث
وارد است که گناهان بعضی باعث تغییر نعمتست وبعضی منشا نزول بلا وبعضی موجب
شکی وحبس رزق وبعضی سبب هتک ستر وبعضی باعث قرب ونزدیک شدن بهلاک
وفنا بر این قیاس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام روایة شده است
که الذنوب التی تغیر النعم البغی والتی تنزل النقم الظلم والتی تحبس الرزق الزنا والتی تهتک
الستور شرب الخمر والتی تعجل الفناء قطیعة الرحم : خلاصه مضمون کلام بصدق مقرون
امام علیه السلام آنکه گناهی که تغییر دهنده وبرگرداننده نعمتست بغیست که عبارت از ستم

وتعدی

وتعدی کردنست وعلو وزیادتی جستن است وامثال آن وگناهی که باعث نزول بلا وحصول
نقمتست ظلم است که بمعنی تصرف در حقوق مالی وعرضی مردم است از روی قهر وتعدی
وبرخلاف مقتضی عدالت سلوک کردن وآنچه مورث تنگی رزق وعسرت روزیست زناست
که عبارتست از وطی زن نامحرم برخلاف قانون شریعت مطهره وآنچه منشا هتک ستر ورسوایی
میان مردم است شرب خمر است که ام الخبائثش دانسته اند وقرآن وحدیث واجماع اهل
اسلام ناطقست بر حرمت آن وآنچه متضمن نزدیکی هلاک وفنا وقرب اجلست قطع صله
رحم است که حقیقت آن سبق ذکر یافت پس همچنانکه هر دوایی اختصاص بازاله مرضی از
امراض بدنی دارد وهر دارویی مخصوص بدردیست بواسطه بعضی مناسبتها وخصوصیات
که آن دوا را با آن مرض وآن دارو را با آن درد هست مثل ضدیت در کیفیت وخاصیت و
امثال آن میتواند بود که هر فعلی از افعال حج را نیز اختصاص بتکفیر نوعی از انواع گناه
بوده باشد بواسطه بعضی مناسبات وخصوصیات که غیر علام الغیوب کسی بآن عالم نیست
ومویدا آنست حدیثی که غزالی در احیای علوم روایت کرده است از امام جعفر الصادق علیه السلام
از آبای بزرگوار آنحضرت با رفعت رسالت صلی الله علیه وآله که فرمودند ان من الذنوب ذنوبا
لا یکفرها الا الوقوف بعرفه یعنی بدرستیکه از جمله گناهان گناهیست که رفع آن نمیکند وکفاره
آن نمیشود مگر وقوف بعرفات که در ضمن افعال حج واقع شود وامثال این احادیث درین باب واخبار
بسیار است **حدیث یازدهم** روایة شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد
بن بابویه القمی از حسین بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخراز الکوفی که ثقه ومعتمد علیه
واز اصحاب امام جعفر الصادق علیه السلام است وحدیث بسیار نقل کرده است از موسی
بن اسمعیل از پدرش اسمعیل بن امام موسی کاظم علیه السلام از والد عالی مقدار آنحضرت بترتیب
معلوم از امیر المومنین وامام المتقین ویعسوب الدین امام المشارق والمغارب علی بن ابیطالب
علیه السلام که ان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا
الجهاد الاصغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول الله وما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال

عليه السّلام افضل الجهاد من جاهد نفسه الّتی بین جنبیه **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز
و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اوّل** بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرستادند جمعی از لشکر هدایت اثر که بر اسم جهاد قیام نمایند چون باز گشتند حضرت فرمودند
خوش آمدند جماعتی که بر اسم جهاد اصغر قیام نمودند و جهاد اکبر بر ذمّت ایشان باقیست که
میباید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدای جهاد اکبر کدام است فرمود جهاد اکبر با نفس
امّاره است بعد از آن فرمود که بهترین جهادها آنست که در میان دو پهلوی او واقع است
جهاد نماید **بینش دویم** بعث سریّه سریّه بفتح سین و تشدید یای مفتوحه پارهٔ لشکر را میگویند
از پنج نفر تا سیصد نفر قال فی القاموس السریّة من خمسة انفس الی ثلثمائة و اربعمائة مرحبا یقوم
مرحبا از رحب بضم راء گفته شد که بمعنی توسعه و فراخیست و نصب آن بمفعولیت که حذف
آن در کلام لازم است از روی سماع یعنی هرگز از عرب شنیده نشده که ذکر آن کنند مانند
اهلاً و سهلاً که در اصل اتیت اهلاً و اتیت سهلاً بوده و کلام درین تقدیر است که اتیتم
رجا و سعة یعنی روی آوردید بسبب آمدن شما بتوسعه در حال فراخی معاش و منال و بای بقوم
بای سببیت یا بای مصاحبت و مبرّد که یکی از اعاظم علمای نحو است نصب مرحبا را بمفعول مطلق
میداند که برین تقدیر باشد که رحبت بلادکم مرحبا یعنی وسیع ساختید دیار خود را با آمدن خود توسعه
و فراخی بخشیدن فی جهاد النّفس را جهاد نفس مقهور ساختن و در تحت خود در آوردن نفس است
و داشتن او را بر ملازمت طاعات و اجتناب منهیّات و در معرض حساب در آوردن در رسول الله
که با پروردگار خود کرده است فایدهٔ او چند شده و نقصان او چند است و تدارک نقصان
بچه میتوان کرد یعنی از اعمالی که متضمّن فوز بسعادت اخرویست و مثمر ادراک فواید صوری
و معنوی چه بعمل آمده و از اعمالی که باعث نقصان پذیرفتن مراتب قربت و سبب ناخشنودی
پروردگار از وی چه سرزده و جبر آن بچه میتواند بود و بریاضت فرمودن و باز داشتن از نیل
مشتهیات و مرغوبات در مقام کسر قوای شهوانی و سبعی او در آمدن و سلوک او را با اعتدال آوردن
و امر مذکور را وسیلهٔ فلاح و فیروزی خود ساختن چنانچه بآن ناطق است آیهٔ کریمهٔ قد افلح من زکیها

الی

وقد خاب

وقد خاب من دسّیها یعنی بدرستی که فلاح و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر نفس
در آمد و پاک ساخت دامان عصمت و عفّت خود را از آلایش ادناس رذایل و معایب بسبب قیام
داشتن او بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیّات و محرّمات تا پرورش داده نشود نهایا بد
نهال نجات و رستکاری او را بزلال مواعظ و نصایح و کسب انواع کمالات و فضایل علی اختلاف
التّفسیرین و بدرستی که خایب بی بهره ماند کسی که نفس خود را در دایرهٔ اختفا و نقص داشته
از حضیض جهالت و مباشرت مناهی برنیاورد و باوج فضایل طاعات نرساند و گفته اند
که تزکیه نفس موجب تصفیه باطن و صفای خاطر است و هرگاه نفس از شایبه هوی و
هوس مزکّی شد و از آلایش نقص و عیب بر آمد دل نیز از تلوّث تعلّقات بما سوی مصفّی
میگردد و از کدورات خیالات باطله و توهّمات فاسده بری میگردد و تا آن نشود فوز باین
سعادت میسّر نشود عروج باین پایه ممکن نه چنانچه شاعر گوید **بیت** تا نفس مبرّا ز
مناهی نشود ۰ دل آینه نور الهی نشود ۰ افضل الجهاد من جاهد نفسه ۰ حمل جزء درین کلام
که جملهٔ من جاهد نفسه است بر مبتدا که افضل الجهاد است بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه
بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس جهاد را که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ میباید کرد که
کلام درین تقدیر باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا آنکه جزء را محذوف دانسته کلام
بر حذف مضاف محمول باید ساخت تا تقدیر چنین شود که افضل الجهاد من جاهد نفسه الّتی بین
جنبیه بعضی استدلال کرده اند باین فقره ازین حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرّد نیست چرا که
اگر مجرّد باشد مستغنی خواهد بود از مکان و درین کلام اثبات مکان از برای او شده پس مجرّد
نباشد و حقّ آنست که حدیث را دلالتی بر مدّعای مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب
و کمال نسبت نفس است ببدن چه تجرّد نفس ناطقه قاهرتر از آنست که گنجایش اجرای دلیل بر نفی
آن بوده باشد و براهین قاطعه عقلیه بران قایمست و شواهد صادقه نقلیه بان حاکم
و مکاشفات ذوقیه باطنیه معاضد چنانچه در محل خود مذکور است **بینش دویم**
بباید دانست که جهاد نفس چنانچه این حدیث ناطق است بهترین جهادهاست و حضرت عزّت

جل شانه برذمت فضل وکرم خود لازم ساخته است که جمعیرا که بان قیام نمایند در
معرض هدایت خود در آورده انها را براه حق وجادهٔ نجاة که صراط المستقیم است رهنما
چنانچه در کلام مجید خود میفرماید که الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی جمعی که
در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند واورا از مشتهیات خود باز آورده بطاعات
وعبادات واجتناب از منهیات واکتساب فضایل وکمالات اخروی واداشته اند هر آینه
هدایت میکنیم ما ایشانرا ومیرسانیم براههای خود که بسلوک دران از ضلالت وگمراهی
ایمن بوده بی شایبه شبهه وشك بمقصد رسند پس بر هر کس واجبست که جهاد نفس را بر خود
لازم شناسد وهمیشه نفس خود را در معرض محاسبه ومراقبه داشته از لذات دنیه فانیه
باز آورده ودر همه حال متفحص احوال وبوده از حرکات وسکنات وخطرهایی که از او در آنهاست
غافل نباشد وبداند که هر نفسی که از و بر می آید درتیست بی بها وجوهریست گرانمایه که هیچ
شیٔ از اشیا را قابلیة آن نیست که قایم مقام آن تواند بود ویا عوض آن تواند شد بلکه نقدیست
که بان میتوان خرید گنجینه از کنوز رحمت الهی که ابدان وارواح از فیض آن بهرمند توانند
توانند بود ونفع آن از وصمت فنا وزوال ایمن ومصون باشد وضایع گذاشتن یا صرف کردن
در امری که متضمن ادراك سعادتی نبوده باشد نقصانیست بس عظیم وخسرانیست بس بزرگ
که هیچ عاقل باختیار گرد ان نگردد تا بضعف عقل منسوب نشود وهیچ زیرك ودانا از برخود
روا ندارد که نزد ارباب درك وتمیز نادان وبی تمیز نماید پس چون مرغ سحری بسبوح وقدوس
در آید وچون موذن صبح ندای حی علی الصلوة در دهد باداء دوگانه واجب قیام باید نمود
وبعد از فراغ از ان نفس را مخاطب ساخته با وخطاب باید کرد که ای نفس مرا بضاعتی وسرمایهٔ
که توانم وسیلهٔ نجات ورستکاری خود ساخت سوای این چند روزه عمر فانی نیست وانکه
از ان رفته ودر معرض فنا وزوال درآمده در حقیقت نقصانیست که براس المال وسرمایه
منزله یافته است واین روز نوبتیست که از اجل مهلت آن یافته ام وحضرت عزت عز شانه
نعمت آنرا نیز ارزانی داشته است تا بعبادت او سبحانه قیام نمایی وفایده که وسیلهٔ نجات

ورستکاری بوده باشد دران بدست آری اگر احیانا از نزد اجل مهلت نمی یافتی وامروز
در سلك اموات منتظم میبودی هر آینه از خدای خود درخواست میکردی که حیات امروز
دیگر را بتو ارزانی دارد که تدارك ایام گذشته نموده عملی دران بجای آری که متضمن روی سفیدی
ورفع خجالت بوده باشد همان پندار که امروز ان روز است که از روی تمنا آن کرده واورا
ترا بر آورده اند وحیات دران بتو ارزانی داشته اند پس بعمل آر آنچه در آن روز بعمل
خواهی آورد وبر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری وساعات ازرا باطل وضایع نگذاری
وبدان ای نفس که شبانه روزی بر بیست وچهار ساعت تقسیم یافته است ودر حدیث وارد
است که ینشر للعبد لساعات الیوم واللیلة اربعة وعشرون خزانة ویفتح منها خزانة
فیراها مملوة نورا من حسناته التی عملها فی تلك الساعة فیناله من الفرح والسرور والا
ستبشار ما لو وزع علی اهل النار لاشغلهم ذلك عن الاحساس بالمها ویفتح له منها خزانة
اخری فیری مظلمة یفوح نتنها ویتغشاه ظلامها وهی الساعة التی عصی الله تعالی فیها فینا
له من الهول والفزع ما لو قسم علی اهل الجنة لینغص علیهم نعیمها ویفتح له خزانة اخری
فیراها فارغة لیس فیها شیء وهی الساعة التی نام فیها واشتغل الشیء من مباحات الدنیا
فیتحسر علی خلوتها ویندم علی ما فاته من الربح العظیم کان قادرا علی تحصیله فی تلك الساعة
وهکذا یعرض علیه خزاین اوقاته فی طول عمره : یعنی بازای بیست وچهار ساعة شبانه
روزی از برای هر بنده بیست وچهار خزانه مخلوق شده که عمل هر ساعة از ساعات بیست وچهار
کانه او بامر الهی در یکی از خزاینها گذاشته میشود چون موت در رسد یك خزانه را برو
عرض نموده بر روی او میگشایند پس چون خزانهٔ او را بگشایند که تعلق بساعتی داشته است
که در وا اعمال نیك وحسن وکردار شایسته صرف شده خزانه بنظر آورد مملو از نور رحمت الهی
که اعمال حسنهٔ او دران ساعت بان بدل یافته پس او را از مشاهدهٔ ان فرح ومسرتی دست
دهد که اگر آنرا بر اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع دوزخیان از کثرت التذاذی که ایشانرا از ان
حاصل شود احساس الم عذاب ننمایند وچون خزانه را بگشایند که بساعتی تعلق داشته

کمصرف معصیت ومناهی واعمال ناشایست شده بمرتبه تاریک وهولناک ومتعفن نظر
آید که اگر هول وفزعی که از مشاهده آن او را روی نماید بر اهل بهشت تقسیم شود جمیع
نعمتها وعیشهای بهشت برایشان منغص شده از لذات آن محروم مانند وچون خزانه را
در نظر آورند که تعلق بساعتی داشته است که از ابطالت وبیکاری گذرانیده است
یا در خواب بسر برده یا در اشغال مباحه که رجحان اخروی نداشته است صرف نموده از آن
خالی یابد از همه چیز پس حسرت وندامت تمام او را دست دهد چرا که با وجود مهلت اجل پر
کردن حسنات بر آن وجه مسلوک داشته است وهمچنین یک خزانه از خزانه ساعات هر روز
عمر او را بر وی عرض میکرده باشند واو را حالات ثلثه دست میداده تا با تمام رسد چیز
پس جهد کن ای نفس در این روز که خزاین ساعات آنرا مملو از حسنات سازی تا با انوار آن از
ظلمات قیامت ایمن گردی وچنان مکن که بواسطه اندک کاهلی واستراحت وفراغت خاطر چنان
شود که چون بنظر تو آورند همه را خالی یابی وحسرت وندامت تو بر آن فایده مترتب
نباشد وحال تو مثل حال تاجری باشد که بر سودایی که از دست رفته باشد تاسف خورده
وهمیشه بر سودی که از آن متصور بوده حسرت برد ونفعی بر آن مترتب نشود چه جای
آنکه بنحوی سلوک داری که چون در آنرا بر روی تو گشایند از هول ظلمت وآثار نیران آن قرار
نتوانی گرفت وهمیشه از آثار آن در عذاب باشی اجارها الله عن ذلک وایاکم انجام
بدان ای عزیز که نفس ناطقه انسانی واقع است در میان دو قوت یکی قوت شهوانی که
بآن ادراک لذت بدنی وحظوظ حیوانی مینماید مثل خوردن وآشامیدن وجماع
کردن وغلبه جستن بر خصم وامثال آن از لذات فانیه عاجله دویم قوت عاقله که بآن
تمیز میکند نیک را از بد وخیر را از شر وحریص میشود در کسب کمالات عقلیه وتحصیل
علوم حقیقیه واتصاف بصفات حمیده وتخلق باخلاق پسندیده که متضمن فوز بسعادت
ابدیست وادراک فیوض کامله باقیه وکلام معجز نظام الهی که وهدیناه النجدین
یعنی نمودیم ما انسان را راه خیر وراه شر اشاره بآن دو قوت وهمچنین آیه کریمه انا هدیناه

السبیل

السبیل اما شاکرا واما کفورا ٥ که خلاصه معنی آن بنا بر آنکه بعض مفسرین ذکر کرده اند
والله اعلم آنست که بدرستی که ما نمودیم انسان را راه حق وطریق خیر که در آمدن بآن
متضمن رستگاری ونجاتست وراه باطل وسبیل شر را که سلوک در آن باعث گمراهی وهلاکت
آنست که راه حق سلوک خواهد نمود وچون آن نخواهد مگر آنکه داند که نعمتست از جانب پروردگار
که باو عنایت شده بوظایف شکرگذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را
اختیار خواهد کرد ببلای کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد گشت
وبعضی گفته اند که مراد بسبیل در آیه کریمه راه حق وطریق مستقیمست وراه حق وطریق باطل بنص
دلایل واضحه وانزال آیات بینه یا آنست که قدر نعمت دانسته بآن در خواهد آمد وشاکر خواهد
بود یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده بتیه ضلالت گرفتار خواهد شد وبکفران نعمت
منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده بصیرت در نگری وقوت شهوانیرا مطیع ومنقاد قوت عاقله
سازی هر آینه بسعادات عظیمه وکمالات کریمه فایز خواهی بود وبصراط مستقیم که راه نجات
وسبیل حق است خواهی رسید واگر او را بر قوت عاقله سلطنت دهی وچنان کنی که قوت عاقله
انقیاد او را وجهه همت خود ساخته همگی اوقات خود را در تحصیل مشتهیات او صرف نماید وبر مقتضای
رضا واراده او وتجاسری دارد از اهل ضلالت وهلاکت گردیده در معرض خطاب خسر خسرانا
مبینا در خواهد آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصریست از عالم الهی وانچه درین عالم موجودست
از بسایط ومرکبات ومجردات ومادیات همه در تو موجود است وتو خود عالم کبیری بلکه عالم
اکبر چنانچه بیان ناطق است کلامی که بسر خیل ارباب حال وسر چشمه جویبار هدایت وکمال امیر
المؤمنین وسید الموحدین صلوات الله علیه وآله منسوبست شعر دواءک فیک
وما تبصر ٥ وداءک منک وما تشعر ٥ وتزعم انک جرم صغیر ٥ وفیک انطوی العالم الاکبر ٥
وترجمه آن رعایة لموافقة الفرع مع اصله در ضمن این رباعی در معرض بیان می آید رباعی
از تست دوای تو اگر با خبری ٥ هم از تو بود درد اگر در نگری ٥ انجرم جسم بشری بد بنگری ٥ تو عالم
اکبری چه شد گر بشری ٥ وبدانکه هرچه در عالم کون موجود است ترا نحوی از انحاء شباهتی بآن

حاصل است وازان پیکان نیستی نمایش آنچه بیشتر در تو ظهور دارد و ربط آن از اشیای دیگر
بتو زیاده است چهار صفتست اوّل ملکی که ترا بر افعال ملایکه مقربین و اخلاق مرضیّهٔ
خجسته آیین ترغیب و تحریص نموده و بر عبادت و طاعت پروردگار و تلاش تحصیل قرب در
رضای خالق لیل و نهار میدارد دویم سبعی که ترا بر افعال سباع و اطوار حیوانات درنده
مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم بدشنام دادن و زدن و کشتن و امثال آن
ترغیب میفرماید سیم بهیمی که باعث بر انگیختن شهوة و شره در خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهایم چهارم شیطانی که خصال شیطان
لعین را از مکر و شعبده و امثال آن در نظر تو جلوه داده طبع ترا بجانب آن مایل میسازد بلکه
اگر بدیده بنگری مییابی که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار چیز است بیت چون
در نگری بدیدهٔ بینایی ○ یابی تو خویش را عجب ماوایی ○ کنجاسک و خوک و ملکی شیطانی ○
جمع آمده بر بساط استیلایی ○ سگ عبارت از قوة غضبیست که بآن اشارت النبیکه تفرّق
نکرده در مقام انتقام از بنی نوع خود بستم و ضرب و قتل و امثال آن در می آید و خوک کنایه
از قوت شهوانی که چون بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر را از شر تمیز نکرده بمقتضای
ارادهٔ او مبادرت مینمایی و شیطان حیله و تزویرست که بآن شر را از کسوت خیر در می آوری
و باطل را در لباس حق جلوه ظهور میدهی پس اگر بجهاد این سه دشمن خانگی قیام نموده رفع مکر
شیطانی کردی و سگ و خوک را بر هم انداخته غلبهٔ خوک را بتسلط دادن سگ بر او در هم
شکستی و گیرندگی و بیجا سگ را بتیزی ساختن سگ و حمله دادن خوک بر او از خود دفع
کردی و چنان شد که هر سه در قلادهٔ فرمان برداری و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو
شد هر آینه از صحبت بهره مند گشته بمرتبهٔ ملکی فایز خواهی شد و عهدهای این حدیث از عهدهٔ
قیام بافضل الجهاد برآمده ذمت همت خود را از اقدام بران خواهی ساخت و کار دنیا و آخرت
تو نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو که عالم اکبر است داشته راه عمل
خواهند یافت و چنان خواهد شد که هیچکدام قدم از جادهٔ استقامت بیرون نتوانستند نهاد

العیاذ بالله در جهاد با ایشان مساهله و کاهلی نموده دقیقه خود را باز داشتی و راه رعایت
جانب ایشان نمودی هر آینه ترا ذلیل و منقاد خود ساخته بزیر لجام اطاعت و انقیاد در
می آورند و بر تو سوار شده بهر جانب که ارادهٔ ایشان تعلق گرفت ترا میرانند و چنان میشود
که همگی اوقات صرف تحصیل مشتهیات و حصول مرادات ایشان شود و تو در معنی همیشه
بعبادت کلب و خنزیر مشغول خواهی بود و بپرستش ایشان قیام خواهی داشت چنانچه حال
اکثر ابنای این زمانست که همگی همت ایشان مصروف طاعت شکم و فرجست و شیوهٔ وز
عداوت و نفاق مردم را شعار و دثار خود ساخته بلوازم آن قیام دارند و طرفه تر آنکه کافران را
بر پرستش اصنام انکار مینمایند و بر عبادت اوثان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند
و حال آنکه اگر بدیدهٔ انصاف در نگرند و پردهٔ غفلة از روی کار خود برداشته حقیقت امر را
بر وجهی که بر ارباب کشف و ریاضت منکشف میشود بعین الیقین مشاهده نمایند هر آینه
می یابند که گاه دست خدمت بر سینهٔ اطاعت نهاده بعبادت خوک مشغولند و دامان عالی
خود در خدمت او بر کرده کاهی بجبههٔ او در رکوعند و کاهی در سجود و همیشه انتظار
دارند که بخدمتی از جانب او مأمور شوند تا بذل جهد خود نموده بنهایة سعی و کوشش در تحصیل
مراد او بتقدیم رسانند و کاهی در ملازمت سگ بدو زانوی ادب در آمده بپرستش او قیام
دارند و روز در فکر آنند که از جانب او چه اشارت صادر شود که در حال بر مقتضای آن
بعمل آرند و همگی همت ایشان مصروف آنست که در انچه رضای شیطان مقرون بآن باشد با
و ارادهٔ آن تعلق بآن گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او ساعی باشند و در سر انجام آن
حیلها انگیزند چرا که هر یک از کلب و خنزیر مذکور را او بر می انگیزد که ایشان را بر خدمات خود
بدارند و مشتهیات خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت عبادت و طاعت شیطان میکرده
باشند و قلادهٔ بندگی او را در گردن انداخته داخل باشند در سلک جمعی که از جانب حضرت
عزت در معرض این خطاب اند که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم
عدو مبین ○ یعنی چون معهود بنود مرا با شما ای فرزندان آدم و نگفتم با شما که عبادت

شیطان میکنند که او دشمنیست شما را در دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید که در همه حال و
اوقات مستخبر احوال خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم خود غفلة
جایز نداری که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت کلب و خنزیر
میشده باشد و آن نهایة ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چرا که نفس خود را که
در ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آن وقت محکوم و مملوک جمعی داشته خواهی بود
با انکه توانی سید و مولی بود خود را بنده و فرمان بردار کرد باینده بواسطهٔ انکه عقلی که بتو
کرامت شده مرتبه اورا در تعلیم و اقلیم بدن مرتبهٔ ریاست و سلطنت است و جمیع قوی
و الات و حواس را مقرر داشته اند که در اطاعة فرمان او باشند تا او را خادم و مطیع باشند
و سخر لکم ما فی السموات و الارض جمیعا ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون ٥ گفته اند مافی
بسبب انکه ما فی السموات و ما فی الارض را در قبضهٔ تسخیر تو در آورده اند انست که خود را
مسخر هیچ شی از اشیا نسازی و چنان کنی از اینها ترا در حیطهٔ تسخیر خود توانند در اورد بلکه
شخصی باشی که سموات و ارض و ما فیها همه کردن بندگی در حلقهٔ تسخیر او دارند پس با وجود
اینهمه عنایة و فضل الهی که شامل حال تو شده است و ترا در مرتبه داشته اند که مخلوقات
عالم را لادم از تسخیر تو میزنند بواسطهٔ انکه تو سر بتسخیر دیگری فرو نیاوری و بعبادت
عزیز قیام ننمایی هرگاه تو خود را در قبضهٔ تسخیر دیگران در آورده عبادت و طاعت
ایشان را بر عبادت و طاعة او اختیار نمایی و فضل آدم بر خود ضایع و ناچیز گذاشته
در مقام کفران نعمت او در آیی و ترا بواسطهٔ انکه عبادت او کنی ازاد کرده اند از بندگی
ماسوی و تو خود را بندهٔ منقاد دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری هیچ شک
نیست که از اهل ظلم و عدوان خواهی بود و از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب که
افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا یعنی ایا مرا
میگیرید شیطان و ذریة و اتباع او را دوستان و معاون امور خود از غیر خود من یعنی
مرا گذاشته ایشان را وجهه همت خود ساخته و بدل من انگاشته اند و حال انکه ایشان مر شما را

دشمن اند

دشمن اند و بد دلیست که ظالمان و ستمکاران از برای من قرار داده اند تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا **حدیث دوازدهم** روایة شده است بسندی که متصل است بشیخ بن کوار د
محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم از سعید بن صدقة که در ضمن حدیث
هشتم ذکر احوال ایشان شده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین
له فقیل له و ما المؤمن الذی لا دین له یا رسول الله قال الذی لا ینهی عن المنکر قال مسعده و
اسئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر واجب هو علی الامة
جمیعا فقال لا فقیل و لم قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی
الضعفة الذین لا یهتدون سبیلا و الدلیل علی ذلک من کتاب الله عز و جل و لتکن منکم
امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر فهذا خاص غیر عام کما قال
عز و جل و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ٥ کلام معجز نظام در ضمن اغاز شرح
و دو غایش و انجام **اغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصهٔ کلام معجز نظام
امام علیه السلام انکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که حضرت عزت
جل ذکره دشمن میدارد مؤمن ضعیف الایمانی را که بنوده باشد مر او را دین کامل گفتند گدام است
مؤمنی که دین کامل ندارد ای رسول خدای حضرت فرمودند مؤمنی که مباشر نهی منکر نشود
و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب محرمات باز ندارد راوی مذکور گوید از امام ع
سوال کردند از امر معروف و نهی از منکر که ایا واجبست بر جمیع امت امام علیه السلام
فرمودند نه بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص به بعضیست گفتند سبب اختصاص
چیست امام علیه السلام فرمودند بر کسی واجبست که قدرت بران داشته باشد و چون
در انتقام شود مردم اطاعة او کنند و داند که معروف کدام است و منکر کدام نه بر جمعی که
که بران قادر نباشند از ضعیفان امت و ایشان را حالت تمیز معروف از منکر و منکر از معروف
بنوده باشد و دلیل بر انکه وجوب آن ببعض امت اختصاص دارد کلام الهیست در قران مجید

ولکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما ای
امت محمد امتی باشند که مردم را بخیر خوانند ومامور سازند ایشان را بمعروف وفعل نکو وخیر
وبازدارند از منکر ومبادرت از منهیات پس وجوب آن خاص باشد چنانچه اخبار آلهی از حال
امت حضرت موسی علیه السلام مشعر بر آنست کما قال الله تعالی ومن قوم موسی امة یهدون
بالحق وبه یعدلون یعنی از قوم موسی گروهی هست که مردم را هدایت میکنند بسبب حق وراستی
که با ایشانست وبحق وراستی عدل میکنند با مردم **بینش دویم** ان الله عز وجل لیبغض المؤمن
الضعیف مراد بدشمنی حضرت عزت جل ذکره آنست که با او بر وجهی سلوک نماید که کسی با کسی دشمن
باشد وبا او بران وجه سلوک میداشته باشد وعاید سازد بر او انچه بر دشمنی وعداوت مترتبست
یعنی جزای بد وبرین قیاس است اکثر صفاتی که بحضرت عزت تعالی وحده نسبت میدهند مثل رحمة
که در لغت بمعنی رقت قلب ومایل داشتن دلست بجانب مردم وباعتبار غایت یعنی اثری که بر رقت
قلب مذکور مترتب میشود بحضرت عزت اسناد میکنند واو را تعالی وحده العزیز رحیم میگویند
وآن در گذرانیدن از زلات وتقصیرات وبخشیدن مظالم وعقوبات وبذل احسان وایصال انعامات
بی پایان والا مرتبه کبریایی بلندتر است از اتصاف بامثال این صفت که بمعانی خود مستعمل باشد
الذی لاینهی عن المنکر مراد بمنکر درین مقام بمعنی هر امریست که از جانب شارع حکم بحرمت آن شده باشد
ودر نظر شرع فعل آن قبیح نماید ومراد بمعروف که در مقابل آن مستعمل میشود حسنی است که فعل
آن بر ترک بحسب شرع اقدس رجحان یافته باشد مثل واجب وسنت نه حسنی که در مقابل حرام است
که شامل مباح ومکروه نیز هست اما مراد بمعروف در قول راوی که مثل ابو عبدالله علیه السلام
عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر در کلام امام علیه السلام در جواب او اخص از معنی مذکور است
وبمعنی واجبست چه امر بسنت بر هیچکس واجب نیست بلکه سنت است ومراد از وجوب بر جمیع
امت که راوی سوال از آن از امام کرده جواب آنست بر هر فرد علی التعیین خواه قادر باشد بر آن
وخواه نباشد وخواه عالم بمعروف ومنکر بوده باشد وخواه جاهل والدلیل علی ذلک یعنی دلیل
بر وجوب آن بر بعض امة آیه مذکوره است پس مشار الیه ذلک امری خواهد بود که انحصر وجوب

بر جمعی که بر صفات مذکوره اتصاف داشته باشند لازم می آید که وجوب بر بعض است نه بر کل
چنانچه از عبارت ظاهر است چه کلام آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض منعست ولکن منکم
امة کلام صریحست در آنکه من در این آیه من تبعیض است پس انچه در بعض تفاسیر مذکور است که
من مذکور من بیانیست یعنی باید که باشید شما امتی که بامر معروف ونهی منکر قیام مینموده باشید که
از صواب دور باشد وبعد از تصریح حضرت درین حدیث بر خلاف آن از معرض اعتبار ساقط
والله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امر آلهی طلب است از بندگان امر معروف ونهی از منکر را مخصوص
ببعض امتست وعام نیست که شامل جمیع امت باشد **نمایش اول** بباید دانست که علمای امامیه
رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف کرده اند در آنکه وجوب امر بمعروف ونهی از منکر که تعبیر از آن
بحسبه نیز میکنند وجوب عینی یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب آن در ایشان محقق
باشد بخصوص واجبست مانند نماز وروزه وامثال آن یا وجوب کفاییست که تا کسی بجا
آن نشده است بر هر فرد از ایشان واجبست وچون بعضی بآن قیام نمودند از دیگران ساقط میشود
مثل نماز میت وجواب سلام وامثال آن شیخ ابو جعفر طوسی وشیخ ابو القاسم حلی وابن ادریس
از متاخرین علمای ما که از جمله شیخ شهید است در شرح ارشاد وشیخ علی اعلی الله شانه
در بعض مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند وبقیام بعضی بآن از دیگران ساقط نمیدانند
وسید مرتضی علم الهدی وابو الصلاح وشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة وبعضی دیگر از متاخرین
مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفایی میدانند وحکم کرده اند بانکه هرگاه جمعی بآن قیام
نمایند وظن حاصل شود بانکه قیام ایشان در حصول مقصود کافیست از دیگران ساقط میشود
وایشان را بر عدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود وما از برای تحقیق محل نزاع وتوضیح مقام درین مقام برای
مثالی در آمده میگوییم هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی بترک نماز وشرب الخمر مثلا اقدام
مینموده باشند ودر ان شهر ده نفر باشند که شروط وجوب حسبه در ایشان متحقق باشد بخصوص
واز قیام بآن ضرری مالی وبدنی بایشان عاید نشود وچون یکی از ایشان شروع دران نماید
وهنوز ترتب اثر مطلوب که مداومت آن شخص است بنماز وباز آمدن او از شرب خمر مضنون

دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یک کس مترتب شود و آن شخص
ترک فعل خود کند یا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط میشود و یا بر ایشان نیز واجبست که با وجود
ظن مذکور با او مشارکت نمایند و اگر در آن مساهله کنند آثم خواهند بود جمعی که بر وجوب عینی
رفته اند شق ثانی را اختیار کرده اند و تقاعد نه نفر باقی را با وجود ظن مذکور با او مشارکت
نمایند تجویز نکرده اند و جمعی که واجب کفایی میدانند و میگویند مشارکت دیگران با او واجب
نیست و بمجرد شروع آن یک کس در آن از ایشان ساقط میشود و جماعت قول استدلال
کرده اند بر مطلب خود بصدر این حدیث چه ظاهرش دلالت بر وجوب عینی هر مؤمن دارد
و ببعضی احادیث دیگر که در معنی بان نزدیکند مثل حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین
علیه السلم که من ترک انکار المنکر بقلبه ویده ولسانه فهو میت فی الاحیاء ۰ یعنی هر کس ترک
کند نهی منکر و انکار آنرا بدل خود و یا بدست و زبان خود چنانچه بعد ازین تفصیل مذکور
خواهد شد میتی خواهد بود در میان زندها و اثری که بر حیاة مترتب است بر زندگی او مترتب
نخواهد بود و روایتی که منقولست از امام جعفر الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
باصحاب خود کما نه قد حق لی ان اخذ البری منکم بالسقیم وکیف لا یحق لی ذلک وانتم یبلغکم
عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترکه ۰ یعنی بدرستی
که سزاوار است مرا که بگناه شمارا ای اصحاب بیگناه گناهکاران در آورده مواخذه نمایم
و چون مرا اینمعنی سزاوار نباشد و حال آنکه بشما میرسد که مردی از شما مبادرت باعمال
قبیحه مینماید و انکار فعل او نمیکنید و از و دوری نمیجوئید و او را در معرض ایذا و آزار در نمی
آورید تا ترک آن کند و امثال این احادیث که درین باب وارد است استدلال مذکور بر وجهیست
که مشاهده میشود یعنی ضعیفست و دلالت احادیث مذکوره زیاده از وجوب مطلق
در معرض منع و صدر این حدیث نیز نص بر مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی
آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفایی میدانند استدلال کرده اند بآیه کریمه ولتکن منکم
که با ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت در آخر این که وهذا خاص غیر عام و بخاطر میرسد

که آیه

که آیه و حدیث مذکور هیچکدام زیاده برین دلیل ندارد که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب
نیست و قایلین بوجوب عینی نیز بآن قایلند چه ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط آن
نباشند واجب نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند که بر بعضی که جامع شروط مذکوره
هستند بر فرد فرد بخصوصه واجبست و بفعل دیگری از و ساقط نیست و هیچ یک از آیه
و حدیث دلالت ندارد بر آنکه از جمعی که جامع شرایط مذکوره باشند هر گاه از بعضی
مبادرت بآن واقع شود قبل از ترتب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران ساقط میشود
و نزاع بین الفریقین بر سر این نیست و سقوط وجوب آن از جمعی که جامع شرایط وجوب
نباشند اقتضای آن نمیکند که واجب کفایی باشد چرا که بسیاری از واجبات از آن قبیل
هستند و باتفاق واجب عینی اند مثل حج و جهاد و زکوة و امثال آن نهایتش بخاطر میرسد
که اگر قایل شویم بآنکه هر گاه از ده نفر مذکور در مثالی که سبق ذکر یافت بآن قیام نمایند
اگر دیگران را مظنه آن باشد که مشارکت ایشان را اصلا دخل در ترتب اثر مطلوب نیست
و باعث رسوخ آن شخص در فعل و ترک منکور نمیشود بلکه بآن آمدن ان ازان امر در
معرض امکان و وقوعی باشد همان فعل یک کس کافیست و الا مشارکت ایشان نیز مفید نیست
و وجود و عدم آن علی التسویه است مشارکت ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان
قبل از شروع آن یک کس در آن کفاییست و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجبست
و وجوب عینیست و میتواند بود که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفاییست بر این محمول
شود بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بر وجوب کفایی مطلق کرده اند و اینچه علامه در کتاب
مختلف گفته است که مذهب ابن البراج همان مذهب سید مرتضی است بعینه همان بحث باشد
و استدلال کرده است علامه قدس سره در کتاب تذکرة الفقها بر کافی بودن وجوب مذکور
بآنکه غرض از امر معروف و نهی منکر که از جانب شارع امر بآن واقع شده است وقوع معروفست
و ارتفاع منکر پس هر گاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف دیگران بآن عبث
خواهد بود و حکم بوجوب آن بر ایشان وجهی نخواهد داشت و برو وارد می آید که اگر مراد

از حصولی که گفته است هرگاه بر فعل بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی
هرگاه وقوع معروف و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب آن از دیگران
ساقط است این معنی محل نزاع نیست و کسی درین خلافی نکرده بلکه خلاف در وقت
ظن آنست و اگر مراد بحصول بالقوه است یعنی ظن حصول اگر از عبث بودن امر و نهی دیگر
عبث بودن در بعضی اوقات خواسته است یعنی وقتی که وجود و عدم مشارکت خود را
با جمعی که قیام بآن دارند مساوی دانند چنانکه گذشت نفع او نمیکند چه او قایل بوجوب
کفائی مطلق است و اگر مراد او اینست که لازم می آید که مبادرت ایشان بآن بعد از صدور
آن از بعضی در جمیع اوقات عبث باشد دعوی مذکور در معرض منع است و سند منع
تفصیل آنست که در ضمن مثال مذکور گذشت **نمایش دویم** باید دانست که اکثر از وجوب
و شروط حسنه عینا یا کفایة علی الخلاف القولین میان فقهای ما رضوان الله علیهم
اشتهار یافته چهار شرطست **اول** آنکه علم بآنکه معروف انگاشته امر بآن نکند
و معروف از تصور منکر گردانیده در مقام نهی از آن نشود **دویم** اصرار از شخص بر ترک
معروف و فعل منکر و ظاهر نبودن علامت ارتفاع آن از و **سیم** تجویز تاثیر فعل او
در معرض احتمال باشد چه اگر تاثیر مذکور احتمال نداشته باشد و داند که بر قیام او امر یا
و نهی مذکور اثری مترتب میتواند شد تکلیف بآن وجهی نخواهد داشت **چهارم**
آنکه ضرر مالی یا بدنی یا عرضی بر امر و نهی مذکور مترتب نشده باشد نه نسبت بآمر و ناهی
و نه نسبت بدیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط آنچه در حدیث مذکور است
و حدیث دیگران اشعاری هست و شرطست که شرط اول و شرط ثالث باشد و شرط
ثانی و رابع از احادیث دیگر فهم میشود و باید دانست که مراتب انکار چنانچه اشارت
بآن سبق ذکر یافته سه است اول انکار بدل و مراتبش مذکور خواهد شد دویم انکار
بزبان که اول مراتبش موعظه و نصیحتست و آخر مراتبش توبیخ و ملامت و سیم انکار بدست
که عبارت از شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آن از مقام مفاد مذکور و زدن او گر

بانکار لسانی متاثر نشود و امثال آن و اکثر ازین مراتب بشروط اربعه مذکوره مشروطست
مرتبه دویم و سیم است اما مرتبه اول یعنی انکار بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط بجمیع این
شروط نیست بلکه آن بر چند نوعست و هر نوع را حکمیست **اول** اعتقاد وجوب
فعلی که ترک شده و حرمت فعلی که بعمل آمده و ترتب عقاب الهی بر فعل و ترک مذکور و رضا
نداشتن بآن و وجوب این نوع هیچ مشروط بشرط اولست که علم بوجوب و حرمت شد با
و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود **دویم** دشمن داشتن تارک معروف و فاعل
منکر بر ترک و فعل مذکور که بغض فی الله که در بعض احادیث امر بآن واقع شده عبارت
از آنست و وجوب آن مشروط بدو شرط اولست و بشرط ثالث و رابع که تجویز تاثیر
و عدم ترتب ضرراست مشروط نیست **سیم** اظهار کراهت خاطر بفاعل و تارک مذکور کردن
که بتغییر زبان و دست مثل عدم مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع ازین مرتبه بر نسبت
مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعه است و بعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن همه
ساقط نهایتش شمردن آن از انواع انکار قلبی که از قوم وقوع یافته مبنی بر مسامحت است
که در آن کرده اند و ازین تقدیر ظاهر شد که آنچه شیخ ابو القاسم و علامه علیهما الرحمة
والمغفرة و جمعی دیگر از فقها بر آن رفته اند که انکار قلبی بهیچ یک از شروط اربعه مذکوره
نیست از جاده استقامت بر کنار است و مخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار
قلبی بطریق مجاز است و همچنین اطلاق امر و نهی بر جمیع انواع حسنه سوای بعضی افراد امر
و نهی لسانی نهایتش شاید اطلاق مذکور حقیقت شرعی شده باشد و در معرض اصطلاح
اهل شرع در آمده پس تحقق تجویز مرتبه اولی از مراتب انکار قلبی که از کلام بعضی از علمای
ما ظاهر میشود محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان تجویز لغویست تخصیص را وجهی نخواهد
بود و اگر مجاز شرعی اراده داشته اند مجاز بودن نوع اول نیز در معرض منعست فتدبر
انجام باید دانست که آنچه از شروط حسنه در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است
و بر آن اتفاق دارند این چهار شرطست که سبق ذکر یافت و بعضی شرط دیگر نیز اعتبار کرده اند

وازاشرط خاص دانسته وآن اجتناب آمرو ناهیست از محرمات وارتکاب مناهی یعنی کسی که
مبادرت بامر معروف ونهی منکر میکند میباید که خود مرتکب مناهی نشود وعادل باشد
واستدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل **اول** اینکه اتأمرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم • یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکوئی یعنی مبادرت بطاعات و اجتناب از مناهی وفراموش بطاعات •
میکنید نفسهای خود را وبا آنکه اولیست بماموربه ساختن آن دست از آن باز میدارند که تا
از آنکه اینچنان نباید کرد **دویم** کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون • یعنی بزرك
کناهیست نزد پروردکار شما آنکه بکویید وبفرمایید بمردم چیزیرا که خود از ابعمل نیاورده
باشند **سیم** حدیثی که روایة شده است از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله
که مررت لیلة اسری بقوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نامر بالخیر
ولا ناتیه وننهی عن الشر ونأتیه • یعنی شبی که مرا بمعراج میبردند کذشتم بر جمعی که
لبهای ایشان را بمقراض آتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید وبچه کناه
مستوجب این عقوبة شده اید کفتند بودیم ما جمعی که در دار دنیا مردم را بخیر واعمال نیك
مامور میساختیم وخود بآن مبادرت نمینمودیم وایشان را از مناهی منع میکردیم وخود مرتکب
آن بودیم ودامان کردار ما بآن آلوده بود **چهارم** هدایة کردن غیر فرع هدایة یافتنست و
برپای داشتن غیر بعد از برپای بودن وکفته اند ان الصلاح زکوة نصاب الاصلاح یعنی بصلاح
آوردن زکوة صلاح اعمال خود است پس چنانچه تا مال بنصاب نرسد زکوة مناسب نیست تا آدمی اعمال غیر
اعمال خود را بصلاح نیارد خواستن که امر مذکور بر وشرط نیست وبر کسی که خود مرتکب
معاصیست وازدیکری مشاهده مینماید دو چیز واجبست ترك فعلی که خود مرتکبست
وانکار غیر بر فعلی که از و مشاهده نموده است وبترك یکی از دو واجب مذکور واجب از وساقط
نمیشود وازین حدیث وبعضی دیکر از احادیث که دلالت بر وجوب آن بغیر عادل نیز دارد و
انکاری که از آیتین مذکورتین فهم میشود اشعاری بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار
مذکور بر عدم مبادرت او است بانچه دانسته است که معروفست وبمردم میکوید وایشانرا

بران میداد اند بر قول وفعل مذکور وهمچنین که احادیث معراج افاده ترتیب عقاب بران
کرد بر عدم اتیان ایشان بآنچه بدان امر میکرده اند واتیان ایشان بآنچه مردم را از آن
باز میداشته اند برامر ونهی ایشان واما امر فرعیه وبعض تشبیهها که مذکور شد کلامیست
شعری وقابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد ونیز قایل بآن قولهٔ دوم را
بر عدالت شرط نکرده است وهیچ شك نیست که از عادل نیز کاهی اکرچه بر سبیل ندرت
باشد صغیره سر میزند پس اکر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز
لازم می آید که امر معروف ونهی منکر جایز نباشد مکر بر کسی که هرکز از و معصیتی بوجود
نیامده باشد نه صغیره ونه کبیره واینچنان کسی نیست مکر معصوم پس وجوب در این
وقت که معصوم میان نیست نسبت بهیچ کس واقع نباشد وراه آن بالکلیه مسدود
باشد والتزام این معنی ظاهر است که چه صورت دارد **حدیث سیزدهم** روایة
شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرکوار محمد بن یعقوب الکلینی از ابی جعفر محمد
بن یحیی القمی که شیخ علمای زمان خود بوده وحدیث بسیار از و روایة شده وچند کتاب
در حدیث تصنیف دارد وثقه وجلیل القدر است از احمد بن محمد وجمعی از راویان حدیث
ما که مراد ایشان علی بن محمد بن علان بن محمد بن ابی عبد الله ومحمد بن الحسن ومحمد بن العقیل ا
الکلینیست از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد النقی وامام حسن عسکری علیهم السلام
هر سه حدیث روایة کرده است واکرچه بعضی علمای رجال مثل نجاشی وغیره ضعیفش دانسته اند
واسناد کذب وفساد مذهب باو داده اند اما شیخ طوسی رحمة الله علیه در بعضی
از تصنیفات خود ثقه اش دانسته والله اعلم از حسن بن محبوب کوفی که ثقه وجلیل القدر است
واز اصحاب امام رضا علیه السلام بوده واز شصت کس از اصحاب امام جعفر علیه السلام
حدیث نقل کرده است وبعضی او را از جماعتی شمرده اند که اجماع علمای مایعنی شیعه
منعقد شده است بر آنکه آنچه روایة از ایشان بصحت رسیده صحیح است وهمه کس
تصدیق ایشان بفقه وعلم کرده ووفاتا ودر سال دویست وبیست وچهار هجری

اتفاق افتاده رحمة الله علیه از ابو حمزهٔ ثمالی که از رجال معتول حدیث است و بعضی
ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده که ابو
حمزه لقمان عصر خود بوده و از امام جعفر الصادق و امام محمد باقر علیهما السلام هم
حدیث روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده است قال رسول الله
صلی الله علیه واله فی حجة الوداع الا ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس
حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق
ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالا ولم
یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه رزقه الله من حله ومن هتك حجاب ستر الله واخذه
من غیر حله قص به من رزقه الحلال وحوسب علیه یوم القیمة **شرح** کلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل برد و پنش **پنش اول** آنکه فرموده است
رسول خدای صلی الله علیه واله در اثنای حجة الوداع که حج آخر آنسرور بوده که بدرستی
که جبرئیل امین علیه السلام در دل من دمید و بخاطر من آورد که نمیرد و بعالم آخرت نقل نکند
هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزی که از برای او مقدر شده است بتمام و کمال عاید او
نگردد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او مکنید و اجمال کنید در تحصیل روزی
یعنی که بسیار کوشش زیاده در تحصیل آن منمایید و شب و روز از پی آن در تك و پو
مباشید که آنچه مقدر است بی آن نیز بشما میرسد و باید که دیر رسیدن روزی
مقدر شما را بر آن ندارد که بواسطهٔ آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را
وسیلهٔ تحصیل آن مسازید که بدرستی که رزاق بی منت عمت عطیاته روزی بندگان
خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده است و نصیب هر کس را فراخور مرتبه
وحال او تعیین نموده و از وجه حرام قسمت آنرا بر ایشان مقرر نداشته است که از حرام
اخذ آن نمایند پس هر کس از جادهٔ پرهیزکاری قدم بیرون ننهد و بر تاخیر و دیر رسیدن
قسمت با وصبر و شکیبایی پیش آرد هر آینه روزی که از وجه حلال قسمت او شده است

با و عاید میشود و کسی که رعایت اوامر و نواهی الهی ننموده پردهٔ ناموس شریعت را بنا حق معصیت
بدرد هر آینه بریده میشود وظیفهٔ روزی او از وجه حلال و چنان میشود که قسمت مقدر
باو نرسد و در روز قیامت او را در موقف حساب در آورند و حساب آن را از و طلب داشته از آنکار
آن عقاب نمایند **پنش دویم** نفث فی روعی نفث بنون و ثای سه نقطه یعنی نفخ
و دمیدن است و روع بضم را و سکون واو یعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست که در ضمن پنش
اول مذکور شد واجملوا فی الطلب اجمال در طلب چنانچه گذشت کنایه از ترك کوشش
بسیار است در قول طلب قول حضرت صلوات الله علیه واله اتقوا الله واجملوا فی الطلب
دو محمل دارد اول آنکه مراد این باشد که بترسید از خدای تعالی در ترك کوشش کنایه از آنکه مبادرت
آن منمایید چنانچه میگویید اتقوا الله فی فعل کذا باین معنی که مباشر این فعل میشوند دویم آنکه
مراد این باشد که اگر شما شیوهٔ پرهیزکاری پیش گیرید و از خدای خود ترس داشته باشید احتیاج
بسیار بکد و تعب زیاده در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال بی آن بشما
خواهد رسید و اشاره باشد بمؤدای کریمهٔ ومن یتق الله یجعل له مخرجا من حیث لا یحتسب
که خلاصهٔ تفسیرش والله اعلم آنست که کسی که شیوهٔ تقوی و پرهیزکاری پیش گرفته از خدای تعالی
ترسد حضرت عزت بیرون شد او مراد را مور او بیا و کرامت کند و رزق او را با او رساند از وجهی که
گمان او پی نبرده باشد ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله
یعنی لا یبعثکم ولا یحدوکم وان در ان تطلبوه ان مصدریست که فعل را با او بتاویل مصدر میبرد
و مصدری که انضمام آن با معمولش بیرون می آید منصوبست بنزع خافض و کلام در این تقدیر است
که لا یبعثکم استبطاء شیء من الرزق علی طلبه من المعصیة یعنی بر انگیزاند و ندارد شما را دیر رسیدن
روزی حلال که بجهت شما مقدر است بر آنکه طلب نمایید آنرا از معصیت و مبادرت بعصیان
الهی قسم الارزاق بین خلقه حلالا ٥ در این کلام عجب ترکیب حالست ارزاق که مفعول قسمت است
و نصبش حلالا بر حالیت یا مفعول قسم است بتضمین معنی جعل و نصبش بر مفعولیت و کلام
بر این تقدیر که قسم الارزاق بین خلقه وجعلها حلالا ومن هتك حجاب ستر الله هتك ستر درا بمقام

بمعنی دریدن وپاره کردن آنست واضافهٔ حجاب بستر اضافهٔ بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده
شود چه ستر بکسر بمعنی پرده وحجابست واضافهٔ لامیست اگر بفتح سین باشد که بمعنی مصدرست
وبرهر تقدیر در کلام استعارهٔ مصرحهٔ تبعیه ارتکاب شده است با ترشیح چه تشبیه شده است
شریعت الهی وقانون که درسلوک ازجانب او گذاشته شده درانکه حایل میشود میان گناهان
وبندگان بپرده که حایل میشود میان اینکس وغیر واکتفا شده است باداة تشبیه بذکر مشبه
بصیغهٔ فعل چنانکه قاعدهٔ استعارهٔ مصرحهٔ تبعیه است وبیان آن ازپیش رفت وذکر هتک
که از ملایمات مشبه بهاست ترشیح آنست **نمایش اول** وبباید دانست که جمهور اشاعره که
اغلب فقها اهل سنت دراصول وکلام تابع ایشانند ومذهب ایشان مستند بابو الحسن اشعریست
شاگرد ابو علی جبائی که ازاعیان معتزله است واشعر نام بزرگ قبیله است در یمن وابن جماعت بان
منسوبند بران رفته اند که رزق عام است از حلال وحرام ومیگویند هرچه ذی حیوة ازان انتفاع
می یابد خواه انتفاع مذکور باکل وشرب باشد وخواه بنحو دیگر رزق است اعم ازانکه حرام باشد یا حلال
وبعضی ازایشان مخصوص دانسته اند بماکول ومشروب وغیر ازان رزق نمیدانند ومعتزله که
اصول وکلام شیعه اغلب موافق مذهب ایشانست ومذهب ایشان مستند است بواصل بن عطا
اتفاق دارند برانکه حرام رزق نیست ورزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان ازان وکسی
نرسد که اورا از انتفاع ازان منع نماید یعنی حرام نباشد اعم ازانکه انتفاع مذکور بر وجه اکل
وشرب باشد یا بر وجه دیگر استدلال کرده اند باین حدیث بر مطلب خود که این حدیث صریحست
در اختصاص رزق بحلال وعدم اطلاق صحت آن بر حرام وکلام الهی که در مقام مدح وتعریف اهل
ایمان نازل شده که ومما رزقناهم ینفقون برین وجه که معنی آیه واللّٰه اعلم آنست که ازانچه ما
روزی ایشان ساختیم انفاق میکنند وبذلک آن تعبیر مینمایند پس اگر رزق عام باشد ازحرام
لازم می آید که انفاق ایشان ازحرام نیز مقتضی مدح الهی باشد ایشانرا وهیچ شک نیست
که انفاق ازحرام مقتضی مدح الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال وشامل حرام نباشد
واستدلال برین وجه را شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که به تبیان موسوم است ایراد کرده

وبعضی

وبعضی دیگر آیهٔ مذکور را برین وجه استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف بر متعلق افاده
حصر مینماید وحصر انفاق در رزق تقاضای آن میکند که اینجا قابلیت انفاق دارد دو
نوع باشد یکی رزق که ازجانب الهی بایشان کرامت شده وایشان چون ازان از خود باز
گرفته انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند ویکی غیر رزق که انفاق آن مقتضی
مدح نیست واگرچه ایشان منتفع بوده اند وقابلیت انفاق داشته است رزق باشد
حصر مذکور را وجهی نخواهد بود ووقوع کلام الهی برانوجه از حلیهٔ بلاغت عاری خواهد
بود مگر انکه بگویند تقدیم ظرف بواسطهٔ حصر نیست بلکه بنابر رعایت سجع است در فقرات
کلام واللّٰه اعلم واشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند بانکه اگر حرام رزق نباشد لازم
می آید که کسی اگر تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد وهرگز انتفاعی از حلال نیافته
مر اورا رزق نباشد وحال انکه حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که وما من دابة فی الارض
الا علی اللّٰه رزقها یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر انکه حضرت عزت عمت عطیاته تربیت
رازقیت وکرم بی نهایت خود فرض کرده است که رزق اورا باو رساند پس حرام رزق باشد والا
کذب کلام مذکور لازم آید وکذب بر خدا روا نیست جوابش آنست که رزق نزد معتزله چنانکه
سبق ذکر یافت اعم است از ماکول ومشروب واز اشیای دیگر که حیوان ازان انتفاع می یابد
حتی استنشاق هوا وامثال آن وانتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع بالفعل واز انتفاع
بالقوة یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد وقدرت بران داشته باشد خواه فعلیت پیدا
کرده باشد وخواه نه پس شخص مذکور کاهی ماده نقض میتواند بود که در طول ایام زندگانی
بهیچ وجه انتفاع از حلال نبرده باشد حتی استنشاق وقدرت بران نیز نداشته باشد
وظاهر است که وجود این قسم ذی حیوانی بر تقدیری که متصور باشد نحو آن در خارج در
معرض منع خواهد بود وماده نقض میباید متحقق باشد ونیز میرسد ایشانرا که بگویند
حیوانی که بعد از ولادت قبل از انکه کام حیوة را بچیزی از ماکولات ومشروبات دنیا شیرین
کرده باشد بعالم آخرت شتابد بر آنچه شما بان قایلید لازم می آید که مرزوق نبوده باشد

وحال آنکه مفاد آیه من زوجت جمیع حیوانات است پس آنچه شما را جواب این زیاده تواند شد
جواب ایشان نیز میتواند بود و بحدیثی که روایت شده است از صفوان بن امیه و گفته است
کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جاء عمرو بن قرة فقال یا رسول الله ان الله کتب
علی الشقوة فلا اراني ارزق الا من دفی بکفی فاذن لی فی الغناء من غیر فاحشة فقال ص
لا اذن لك ولا کرامة ولا نعمة ای عدو الله لقد رزقك الله طیبا فاخترت ما حرم الله
علیك من رزقه مکان ما احل الله لك من حلاله اما انك لو قلت بعد هذه المقالة ضربتك
ضربا شدیدا یعنی بودیم ما نزد رسول خدای صلوات الله علیه و آله که عمرو بن قرة که یکی
از اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خدای بدرستی که خدای تعالی شقاوت را سرنوشت
من کرده است که همیشه مفلس و بیچیز باشم و علاجی نمیبینم سوای آنکه روزی خود را از دف
زدن بدست خود بهم رسانم رضا ده مرا که بغنا و قوالی قیام مینموده باشم بی آنکه فاحشه در ضمن
آن از من صادر شود حضرت فرمودند که نه اذن ما بان مقرون است و نه ترا کرامت و نعمتی
در آن حاصل ای دشمن خدای بدرستی که حضرت عزت عظمت عطیاته رزق ترا از وجه
حلال مقدر کرده است و تو بواسطه اندك بصیری که بر وصول آن داری اختیار کرده
چیزی که بر تو حرام کردانیده است از رزق خود بجای آنکه بر تو حلال کردانیده است
از حلالهای خود هر آینه اگر دیگر این قسم حرفی بر زبان تو جاری کردد از جانب من تادیبی بلیغ
خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس چون درین حدیث اطلاق رزق بر حرام
شده است حرام رزق باشد و جوابش اول طعن در سند صحیح است یعنی جمعی که حدیث
نقل کرده اند تا بما رسیده عادل و ثقه نیستند و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر
سند صحت میتواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله
واقع شده است بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و قرینه بر آنکه اگر بطریق حقیقت میبود
سوق کلام تقاضای آن میکرد که بجای ما حرم الله علیك من رزقه ما حرم الله علیك
من حرامه گفته شود همچنانکه فقره قرینه او که ما احل الله لك من حلاله است بر این وجه

واقع است

واقع است پس چون اینچنان نباشد و واقع نشده و تغییر در اسلوب عبارت شده است
میدانیم که حرام درین فقره بمشاکله فقره پیشتر است یعنی لقد رزقك الله طیبا فاخترت
یعنی چنانچه جمعی که ثنا را مخصوص بوصف لسانی داشته اند اطلاق ثنا را در کلام
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك
بر توصیف حضرت الهی نفس خود را بان حمل کرده است و مشاکله اگرچه نوعیست از مجاز و حمل
کلام بران خلاف ظاهر است اما اهل عربیت آنرا از محسنات معنوی شمرده اند و در قرآن و عبارت
بلغا نظما و نثرا وارد بسیار است پس حمل بران چندان دور نباشد خصوصا که متضمن
رفع منافی و تنافی از احادیث صحیحه بوده باشد **حدیث چهاردهم** روایت شده است بسندی
که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح بن عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن علی
بن عمر بن رباح که مثل برادران واقفی بوده از محمد بن الفرج الرخجی که از اصحاب امام رضا علیه التحیة
والثنا بوده و ادراك صحبت امام محمد التقی و امام علی النقی علیهما السلام نیز نموده بود و ثقه و معتمد
علیه است از عبدالله بن محمد العجلی از عبد العظیم بن عبدالله الحسنی بن الحسین بن زید بن الحسن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارك او در شهر ری واقع است و احادیث بسیار در شان
او نقل شده از انجمله روایت بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از وی بواسطه
روایت کرده است که او از سلطان وقت گریزان شده بشهر ری آمد و در کوچه موالی در سرای مردی
که خانه یکی از شیعیان اعجاب بود ساکن شد و مدتی مدید در آن موضع بعبادت پروردگار قیام مینمود
در روز روزه میداشت و شبها بنماز و شب زنده داری میگذرانید و گاهی بر وجه مخفی بیرون آمده
زیارت قبری که الحال در برابر قبر او واقع است اقدام مینمود و باز بجای خود میرفت و اظهار میکرد
که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم است علیه السلام و همیشه بر این نهج مسلوك میداشت
تا آنکه بعضی از شیعه را که در آن شهر بودند معرفت بحال او بهم رسیده و در این اثنا یکی از شیعیان
پیغمبر را صلی الله علیه و آله بخواب دید که با و میفرمود که یکی از فرزندان من در شهر ری در کوچه
موالی مقام دارد و نزدیك درخت سیبی که در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب واقع است مدفون

خواهد شد وبدان سرزمین اشاره فرمودند چون آن مرد بیدار شد صاحب آن سرزمین را
پیدا کرد که شاید از او بخرد وچنان شود که موضع دفن آنحضرت در ملک او واقع شود چون صاحب
آن مکان از سبب این اراده استفسار نمود خواب مذکور را نقل کرد آن مرد هم یاد کرد که من نیز
امشب همین خواب دیده ام وچون بیدار شدم آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که آنحضرت
وشیعیان او در اینجا مدفون شوند ودر زمان تنها بیماری بر مزاج شریفش طاری شده بجوار
رحمت ایزدی پیوست ودر وقت غسل چون در مقام کندن لباس او در آمدند رقعه از
گریبان جامه او بیرون آمد که بران رقعه نوشته بودند انا ابا القاسم عبد العظیم بن عبد الله
بن علی بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام وحقیقت نسب شریفش
بر همکنان ظاهر وهویدا گردید وروایت کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
از علی بن احمد از حمزة بن قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم ری
که در خدمت امام محمد التقی علیه السلام استسعاد یافته که گفت چون بخدمت آنحضرت
رسیده فرمودند که این گشت کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم فرمودند
اما انک لو زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی بدرستی
که اگر بزیارت قبر عبد العظیم که در ملک شما واقع است قیام مینمودی هر آینه میبودی مثل
کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد وثواب آن بی مؤنت سفر در مییافتی از پدر او
عبد الله بن علی از ابان غلام او از زید بن علی از عاصم بن بهدله که گفت قال شریح القاضی
اشتریت دارا بثمانین دینارا وکتبت کتابا واشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین
علیه السلام فبعث الی مولاه قنبر فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا وکتبت
کتابا واشهدت عدولا ووزنت مالا قلت نعم قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیک من لا ینظر فی
کتابک ولا یسئل عن بینتک حتی یخرجک من دارک شاخصا ویسلمک الی قبرک خالصا فانظر
الا تکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها او وزنت مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت
الدارین جمیعا الدنیا والاخرة ثم قال علیه السلام یا شریح فلو کنت عندی ما اشتریت هذه

الدار

الدار من غیر مالکها بنی فکتبت لک کتابا علی هذه النسخة اذن لم تشتریها بدرهمین قال قلت
وما کنت تکتب یا امیر المؤمنین قال کنت اکتب لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اشتری عبد ذلیل من میت قد ازعج بالرحیل منه دارا فی دار الغرور من جانب الفانین
الی عسکر الهالکین ویجمع هذه الدار حدود اربعة فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی المصیبات
والحد الثانی منها ینتهی الی دواعی العاهات والحد الثالث منها ینتهی الی دواعی الآفات
والحد الرابع منها ینتهی الی دواعی الهوی المردی والشیطان المغوی وفیه هذه الدار بالخروج
من عز القنوع والدخول فی ذل الطلب فما ادرک هذا المشتری من درک فعلی مبلبل اجسام
الملوک الی المال فاکثر وبنی ونجد فزخرف وادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موقف
العرض لفصل القضاء وخسر هنالک المبطلون شهد علی ذلک العقل اذا اخرج من اسر
الهوی ونظر بعین الزوال لاهل الدنیا وسمع منادی الزهد ینادی فی عرصاتها ما ابین
الحق لذی عینین ان الرحیل احد الیومین تزودوا من صالح الاعمال وقربوا الامال والاجال
شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز وانجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول**
خلاصه کلام راوی آنکه گفت من شریح قاضی که خانه خریدم بهشتاد دینار وسندی بر طبق
آن نوشتم وجمعی از عدول المؤمنین بران گواه گرفتم پس ناگاه این خبر بامیر المؤمنین علی
علیه الصلوة والسلام رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرستاد چون بخدمت آنحضرت
رسیدم مرا در معرض خطاب در آورد وفرمود که ای شریح خانه خریده وسندی بران نوشته
وجمعی از عدول بران گواه گرفته وبه بهای آن مالی داده گفتم بلی آنحضرت فرمودند
که ای شریح از خدای بترس وشیوه پرهیزکاری پیش آر که زود باشد که بر تو وارد شود
شخصی که نگاه بسند تو نکند واز گواهان تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانه خود
در حالتی که چشمهای تو باز باشد وروح از قالب تو مفارقت کرده باشد وبسپارد ترا
بقبر تو بی آنکه چیزی از زخارف دنیا با تو باشد پس بدیده بصیرت در نگر که مبادا که این
خانه را خریده باشی از کسی که در واقع مالک آن نبوده باشد وداده باشی به بهای آن مالی

که از وجه حلال بدست نیاورده باشی و تو آنهنکام بدرستیکه متحمل نقصان دنیا و آخرت
خواهی بود و بعد از آن فرمودند که ای شریح اکر وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش من
می آمدی سندی درینباب برای تو مینوشتم برین نسخه که اکر بدو درهم بتو میفروختند
نمیخریدی شریح کوید کفتم چه مینوشتی ای مولای مومنان و پیشوای متقیان فرمود
مینوشتم از برای تو این سند را و عبارتش اینست فرمود که ترجمه اش اینست که بسم الله
الرحمن الرحیم این سرائیست که خریده است آنرا بنده ذلیل و خوار از میتی که کنده شده است
از مکان مالوف دنیا و براه آخرت شتافته خریده است از و سرائی که واقع است در شهر
غرور و فریب و مسکن آن از جانب فنا و زوالست تا لشکر هلاک و ارتحال اراده کرده است
باین سرای چهار حد که حد اول منتهی میشود بدواعی آفات و اموری که متضمن بلا و محن اند
و حد دویم آن انتها میپابد بدواعی عاهات و اشباه شداید و اکربات و حد سیم آن نهایت
می پذیرد بدواعی مصیبات و اموری که مورث کلفت مصیبات اند و حد چهارم اتصال دارد
بهوای نفس که باعث هلاک دینست و بشیطان معنوی که کمراه کننده سالکان راه معرفت
و در این خانه کشوده میشود درین سرا که محل دخول و خروج آنست خریده است این کرفتار
فتنه امید و امل آواره شده ناامیدی و اجل جمیع این سرا را بخروج از عز قناعت و ادب و دخول
در ذل خواهش و خواری طلب چون این مشتری درین معامله درکی بهم رسد یعنی کسی بر وی دعوی
نماید که این حق بوده است که او بغیر حق بتو فروخته و تو بغیر حق در آن تصرف کرده پس تر الازم
ریزاننده و خوار و بیمقدار سازنده اجسام پادشاهانست و زایل سازنده ارواح متکبران
و جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر والیان یمن و جمیع
کسانی که مال بر روی مال کذاشته در مقام اکثار و بسیاری آن در آمده اند و بناهای رفیع نموده
و روی آنرا بکچ و امثال آن می اندایند و بر رفعت اساس و کرسی دادن یا کسترانیدن فرش
خوب و طلاکاری در و دیوار که زیب و زینت میدهند و مال بسیار ذخیره میکذارند
بکمان آنکه فایده بفرزندان ایشان خواهد کرد و با ایشان تعلق خواهد کرفت یعنی موت

ایشانرا یعنی بایع و مشتری و صاحب درك را در موقف عرض و پرسش حاضر سازد تا مهم
دعوی ایشان فیصل یابد و هر آینه در انوقت خسران و زیان کاری ارباب بطلان را
خواهد بود کواهست برین معامله مذکور و عقل کاهی که خود را از قید اسیری هوا
و هوس آزاد سازد و بدیده عبرت نظر کند بر مال الحلال ارباب دنیا و فنا و زوال ایشان
و بکوش هوش استماع نماید که منادی زهد و ترك دنیا ندا میکند در ساحت ان خانه
یا در ساحت دنیا اکرچه ظاهر و هویداست حق بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد یعنی
بصیرت و بینائی او در عواقب امور مرتبه اکمال یافته بدرستیکه چاره نیست بدینار
روزی بود و انتقال از آن از این روزی مقرر شده که از وصول آن کزیری نیست پس جهد
کنند که بواسطه سفر خود توشه راهی داشته باشند از اعمال الصالحه و کردار نیك و نزدیك
کردانیدن املها و امید خود را با جلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنند و طول امل را
از خود دریاد آوردن موت و نوایب آن زایل سازند پنشر دویم حتی یخرجك
من دارك شاخصا هرکاه چشمهای شخصی کشوده ماند چنانچه نتواند برهم کذاشت
عرب میکوید شخص بصره بفتح خا فهو شاخص در اینفقره شاخصا حال واقع شده از مفعول
یخرجك یعنی تا بیرون برد ترا آن شخص از خانه تو در حالتی که چشمهای تو از هم باز باشد
و شخص مذکور کنایه از موتست و میتواند بود که از شخص عن البلد که بمعنی ذهب و رفت باشد است
باشد یا از شخص السهم که باین معنیست که بلند رفت و بالای نشانه را کرفت تیر و مراد
این باشد که تا بیرون برد ترا وجهی که بر کتفهای مردم بار شده باشی یعنی مرده باشی و جمعی
تابوت ترا برداشته و یسلمك الی قبرك خالصا هرکاه شخصی چیزی بکسی عطا کرد و او
کرفت آنرا عرب میکوید مسلمة بتشدید لام یعنی اعطا فتناوله منه و مراد بخالصا که
بحسب ترکیب حال واقع است از مفعول یسلمك خالص بودن از دنیا و زخارف آنست
یعنی ترا تسلیم کند بقبر تو در حالتی که خالص و فارغ باشی از همه چیز و هیچ چیز از دنیا و متاع
آن با تو همراه نباشد فانظر ان لا یکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها ان درآن لا یکون

ان مصدریست وحرف جر درکلام مقدراست و مصدری که از آن ومعمولش بر می آید
منصوبست بنزع خافض و کلام برین تقدیر است که فانظر الی ان لایکون اکر حرف لام
مقدر باشد باقی ان لایکون الحی باشد و تاویلش اینکه فی عدم کونک شاربالها من غیر ما
لکها و فی دالک ثمنها من غیر حلة یعنی تامل کن و بخاطراور که نبوده باشد که خرید تو از غیر
مالک آن واقع شده باشد و زر دادن تو در بهای آن غیر وجه حلال باشد فاذا انت
قد خسرت اذا درین کلام اذا مفاجات است مثل اذا یی که واقع است در آیه کریمه فاذا هم
خالدون ؛ وحاصل معنی انکه مقارن مذکور به تحقیق که از اهل خسران
و زیانکاری خواهد بود بی انکه زمانی فاصله شود واذن لو تشترها بدر همین اذن حرفیست
که بر سر جواب جزا در می آید در اکثر استعمالات بعد از ان لو شرطی واقع میشود و در رسم
کتابت آن خلافست جمهور بر انند که بالف نوشته شود بشکل اذای شرط و مازنی که از علمای
عربیتست میکوید بنون می باید نوشت و فرا میکوید اکر عمل درما بعد خود میکند بالف
باید نوشت واکر عمل نمیکند بنون ارجع بالرجل ارجع بصیغه مجهولست بمعنی اقلع قال
فی الصحاح ازعجه فانزع ای اقلعه من مکانه یعنی او را کنده از مکان خود بجمیع هذه الدار
یشرع باب هذا الدار یشرع بصیغه مجهولست بمعنی بفتح قال فی القاموس اشرع بابا
الی الطریق ای فتحه بالخروج من غیر القنوع بای بالخروج بای عوض است مثل بای خذ هذا
بهذا و قنوع بضم بمعنی قناعتست فما ادرک هذا المشتری من درک ما ما ای شرطست
وادرک بمعنی لحوقست ازدرک بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک اللحاق ادرک
لحقه و هذا که اسم اشارتست مفعول اوست و درک بفتح را بمعنی تبعه است که عبارتست
از عقوبة و سزای بد و هر امر ناخوش که بر فعل مترتب شود بعد از وقوع ان قال فی الصحا
الدرک والتبعة یحرک و یسکن یقال ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی درک بمعنی تبعه است
و بفتح و سکون را هر دو خوانده شود عرب میکوید ما لحق من درک فعلی خلاصه یعنی هر کاه
لاحق شود بتو عدوی بر منست خلاص ساختن از ان و مراد اینجا آنست که در پیش اول

سبق ذکر یافت فعلی مبلی اجسام الملوک مبلی بر وزن مکرم ماخوذ از بلای بکسر با ست بمعنی
دثور و اندراست یعنی از هم پاشیدن و زیر و زبر شدن و علی مبلی که جار و مجرور است
خبر است از اشخاصهم که مقدم شده است بر و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر کسری
بفتح و کسر کاف لقب پادشاه فرس است معرب بخسرو که در زبان فارسی بمعنی وسیع الملک است
و چون عرب بزبان خود نقل کرده اند بواسطه تلفظ بالفاظ فارسی تغیر از ان بفارسی کرده اند
و امثال این در لغت ایشان بسیار است و اهل عربیت این قسم لفظی را معرب نموده اند و
قیصر لقب پادشاه روم است و تبع بضم تای بدو نقطه و تشدید بای یک نقطه بوزن
مفتوح لقب پادشاه یمن است لفظا و مفرد است و جمعش تبابعه آمده بدو بای یک نقطه
بر وزن فراعنه و حمیر بکسر حای و فتح یا بزرک قبیله ایست در یمن که بعضی از ایشان در زمان
سابق پادشاه بوده اند و بنی شید بکسر شین و سکون یا چیزیست که دیوار خانه را بان می اندا بند
مانند کچ و امثال آن و شید بفتح شین مصدر است بمعنی کچ کاری کردن و عرب میکویند شاد
یشید شیدا فهو مشید و نقل یباب تفعیل که درین فقره ارتکاب شده بواسطه مبالغه در سدست
یعنی بنا کند و مبالغه تمام در کچ کاری آن بکار برد و مشید بتشدید و فتح یا بمعنی مطول نیز امده
قال فی الصحاح المشید بالتشدید علی وزن موید المطول و نجد و زخرف نجد بنون و جیم
بتشدید و دال بی نقطه مشتق است از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض است یعنی انچه از زمین
بلند باشد و درین مقام کنایه از رفعت بناست و میتواند بود که از نجد ما یجد به بیت حرفا
باشد یعنی انچه زینت دهند بان خانه را از فرش خواب و پردهای رنکین و توشک
و امثال آن و زخرف بضم زا و را بمعنی طلاست و زخرف بمعنی زینت اشخاصهم لیفضل القضا
اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعالست بمعنی احضار و ضمیر هم راجعست ببایع و مشتری
و مبیع و صاحب درک یعنی مبلی اجسام ملوک که کنایه از موتست متعهد و متکفل حاضر
ساختن ایشانست به موقف قضا و پرسش تا مهم ایشان فیصل یابد و استعارات و صنایع
معنوی که درین کلام رعایه شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت بصنایع عربیه مخفی

نخواهد بود و عرصات جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و فضاست
وضمیر ها راجع است ببدن که بمعنی خانه است یا بدینار اول اگر بحسب لفظ دورتر واقع است
ورعایت جانب لفظ اقتضای رجوع باقرب مینماید اما بحسب معنی انسب است ما این
الحق بذی عینین حیا بصیرت کامله و کلام در بین تاویل است که ما اظهر الحق لصاحب البصیر
ان الرحیل احد الیومین چنانچه فرزند را روز قدوم در امدنی هست باین دنیای فانی
وآن روز ولادت اوست همچنین روز رحلت و بیرون رفتنی نیز هست وان روز موت است
پس سزاوار آنست که از او فراموش نکند و همیشه متذکر آن باشد والله الموفق انجام
میتواند بود که دارد در کلام امیر المؤمنین علیه السلام که اشتری منه دارا مزید باشد
سرای بدن و مراد بمشتری نفس ناطقه انسانی باشد که در زندانهای ظلمانی محبوس است
وبسبب آن از نورانیت عالم تجرد که از عالم قدس است محروم مانده و بایع کنایه از پدر و مادر
باشد که باعث اصلیه منویه آن شده اند و خانه بنا کرده اند که مبدا او از جانب فنا است
که عدم اولی باشد و منتهاش بلشکر هلاک که مقدمات موت است و این بدن اگرچه مرکب
نفس ناطقه است و وسیله سیر و سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل اما قوی بهیمه
که در همه حال ملازم اویند و دواعی لذات واسباب عادات و مشتهیات اویند و او را باتباع
هوای نفس و پیروی شیطان میدارند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قوی
مذکوره را بمثابه و منزله حدود خانه بدن انگاشته اند که از چهار جانب و در آمده اند
وچون خروج از ولایت شریف آگهی و دخول در مملکت ضلال و بطلان یا باتباع هوای
نفس و پیروی شیطان واقع میشود مناسب دانسته اند که در اینخانه را از حد آن قرار دهند
وچون خروج نفس او از عز قناعت و استغنا از ما سوی که در عالم تجرد بآن بوده و دخول
در ذلت خواهش و طلب که از لوازم شکیبائی اینخانه است و سبب آن تعلقیست که بآن دارد
چنانچه گویا اینخانه را خریده است تشبیه کرده اند حضرت از ابیها که از لوازم بیش است
و تعلق بمع سبب بدکاری میشود و چون موت خلایق را خواهی نخواهی بموقف عرصات

میکشانند تا جمیع املاکی که باین کشاده کرده اند و فیصل یافتن آن را حواله بآن روز کرده اند بر وجه
عدل فیصل یابد و ظاهر شود که بر که تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم که
تشبیه کرده اند حضرت آنرا بشخصی که ضامن درک شده و تعهد مینماید که اگر درکی بهم رسد
اصحاب معامله را با مدعی درک مذکور بدار القضا حاضر ساخته مهم ایشان را فیصل دهد
وچنان کند که بعدالت ایشان مستوفی شده حق بمن له الحق عاید گردد اینست آنچه در تاویل
کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است و میتواند بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
معنی دیگر اراده کرده باشد و فکر علیل بآن نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده
والله اعلم بحقیقه الحال **حدیث پانزدهم** روایت شده است بسندی که
متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن محمد بن بندار که از کتب رجال
مشهور بجرح و تعدیل او معلوم نمیشود از ابراهیم بن اسحق الاحمر نهاوندی که اگرچه علمای
رجال حکم بضعفش کرده اند و گفته اند که نقصی در اعتقادش بوده اما فاضل و مصنف
کتب است و حدیث او را اگرچه در مرتبه حدیث ندانسته اند اما گفته اند شاهد و موید
حدیث دیگر میتواند بود از علی بن حمزة الطائی قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیه فقال لی
لی ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستاذنت له فاذن له فلما دخل
وسلم وجلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم
مالا کثیرا واغمضت فی مطالبه فقال ابو عبدالله علیه السلام لولا ان بنی امیه وجدوا
من یکتب لهم ویجبی لهم الفیء ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبوا حقنا ولو ترکهم
الناس وما فی ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم فقال الفتی جعلت فداک
فهل لی مخرج منه قال ان قلت لک تفعل قال افعل قال فاخرج من جمیع ما کسبت فی دیوانهم
فمن عرفت منهم رددت علیهم ماله ومن لم تعرف تصدقت به وانا اضمن لک علی الله
الجنة فاطرق الفتی طویلا ثم قال قد فعلت جعلت فداک قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی
معنا الی الکوفة فما ترک شیئا علی وجه الارض الا خرج منه حتی ثیابه التی فی بدنه قال فقسمنا

له فتمة وشرينا له ثيابا وبعثنا اليه بنفقة قال فما اتى عليه الا اشهر فلا بقليل حتى
الارض فكنا نعوده قال قد دخلت عليه يوما وهو فى السوق قال ففتح عينيه ثم قال
يا على وفى لى والله صاحبك قال ثم مات وتولينا امره فخرجت حتى دخلت على ابى
عبد الله عليه السلام فلما نظر الى قال لى يا على وفينا والله لصاحبك قال فقلت صدقت
جعلت فداك هكذا قال لى والله عند موته **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن
آغاز و نمایش و انجام **اغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** راوی گوید که دوستی
داشتم از نویسندگان بنی امیه که مقرب سلاطین بنی امیه بود بمن گفت روزی که اراده
ملاقات امام جعفر الصادق علیه السلام دارم از خدمت آنحضرت اذن طلب کن
شاید که بمجلس او حاضر شده بسعادت صحبتش فایز گردم پس من رفتم بخدمت امام
وبجهة او اذن طلبیدم و حضرت امام علیه السلام اذن دادند چون بخدمت حضرت
رسید زمین بوسیده سلام کرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان من
فدای تو باد بدرستی که من از عمال دیوان ایجماعة بودم و از دنیای ایشان مال بسیار
بمن عاید شده که بدست آوردن آن اغماض بسیار کرده ام و ملاحظه حلالیت و حرامیت
آن نکرده ام امام علیه السلام فرمود اگر نه این بود اینکه بنی امیه بواسطه خود نویسندگان
و ارباب عمل پیدا کنند و کسی نمی یافتند که مرتکب دیوان عمل ایشان شود و بواسطه ایشان
جمع خراج نماید و از جانب ایشان با مردم جدال کند و در جماعة و مجمع ایشان حاضر شود
هر اینه در مقام اخذ حق ما که امامت و خلافت پیغمبر است صلى الله علیه واله نمی شدند
و اگر مردم ایشان را با آنچه در دست ایشان بود وا میگذاشتند و در مقام اعانت و امداد
ایشان در نمی آمدند مالک چیزی نمی شدند سوای آنچه در دست ایشان بود و قدر سلب
حق ما از ما هم نمی رسانیدند پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود و این جواب شنیده بود
گفت جانم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا آیا مرا خلاصی و بیرون شدنی از این عمل
که ارتکاب آن کرده ام هست و میتواند بود که گناه من آمرزیده شود امام علیه السلام

فرمودند اگر بتو بگویم که بواسطه استخلاص از این ورطه ترا چه میباید کرد بعمل خواهی
آورد گفت بلی ای فرزند رسول خدا آنچه فرمائی بعمل خواهم آورد حضرت فرمود از جمیع
آنچه از دیوان ایشان کسب کرده در ایام عمل ایشان بدست آورده جدا شو بعد از آن
بخاطر آور و آنچه از آنها تعلق بجمعی داشته باشد که تو ایشان را شناسی و پی بایشان توانی برد
ایشان را پیدا کن و مال ایشان را تسلیم نمای و آنچه صاحب آن را نشناسی و ندانی که از کجا بهم
رسانیده و که بتو داده است از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن که بعد از آن
که چنین کرده باشی من ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا در معرض عفو و مرحمت خود
در آورده بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش انداخته تامل نمود
و بعد از آن سر برداشته و گفت کردم آنچه فرمودی و عزم آن را تصمیم دادم جان من
فدای تو باد ای فرزند رسول خدا راوی گوید آن جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور
در خدمت امام علیه السلام بود چون ما عازم مراجعت کوفه بودیم با ما رفیق شده
بکوفه در آمد و جمیع آنچه در روی زمین داشت حتی لباسی که از خود پوشیده بود جدا
کرده و بر وجهی که از جانب امام علیه السلام بآن مامور شده بود بعضی را بصاحبان
خود رسانید و بعضی را که معرفت بصاحبان او نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق تقسیم
نمود چنانچه از برای او وجهی نماند که صرف نفقه و کسوه او شود راوی گوید پس ما جمعی
که بر حال او مطلع بودیم جزوی بجهة او در میان خود توجیه کردیم و بعضی از آن را بواسطه
پوشش او رختی چند درست کردیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقه او شود
نزد او فرستادیم بعد از آن ماهی چند اندک از آن بگذشت که بیمار شد ما عیادت او
مینمودیم روزی بعیادت او رفتیم دیدیم که بیماری جواز اشتداد تمام یافته و در حال
نزع است چون دانست که ما آمده ایم چشم باز کرد و چون چشمش بر من افتاد گفت
ای على بخدا قسم که آنحضرت صاحب تو امام علیه السلام بمن وعده کرده بود وفا بان نمود یعنی
بهشتی که بجهة من ضامن شده بود بمن ارزانی داشت و در عوض و ضمان مذکور بری

شد بعد از آن جان شیرین بقابض ارواح تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون
از منزل او بیرون آمدیم بخدمت امام علیه السلام شتافتیم و چون چشم امام بر من افتاد
سبقة کلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که اینچه ضمانت که با خود آورده بودی و ما وعده
کرده بودیم وفا بآن کردیم و از عهده ضمان او بیرون آمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای
تو باد بخدا قسم که او نیز از دنیا نرفت تا شکر این نعمت بجا آورد و دعا گفت اینچه تو فرمودی
پنجاه و دوم من کتابنا میة کتاب جمعیت و مراد اینجا نویسندگان و عمال دیوانند و
اغمضت فی مطالبته ضمیر مجرور راجعست بمال یعنی مساهله و بی‌ملاحظگی کرده ام در تحصیل
مالی که از دیوان ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب نکرده از اینچه شایسته حرمتی داشت و شبهه
در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض غیر ماخوذ است که بمعنی برهم گذاشتن چشمست و یحیی
لهم الفی بجیم و یای یک نقطه بمعنی جمع است و بنای آن واوی و یائی هر دو آمده است
قال فی الصحاح جنت الخروج جبانة و جبونة و جبایة ای جمعته و مراد نفی خراج مالست که تحصیل
انما الوجهات دیوانیست لا اخرج منه بیرون آمدن که این فقره متضمن آنست کنایة از معتاد
آن از تصرف خود برآوردن و بنای کلام بر استعاره بالکنایه است یا بجیل چه تشبیه شده است
مال بچیزی که محیط میشود بانسان و بیرون نمی‌آید مانند جامه و امثال آن و اکتفا شده است
در کلام بذکر مشبه تنها چنانچه قاعده استعارة بالکنایه است و اثبات خروج از برای آن
که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست قسمنا الهمة یعنی قرار داده ایم میان خود
از برای او چیزی و قسمت نمودیم از برای یکدیگر که هر کدام را از آن چیزی بدهیم اشهر تتابع
وصف شهر تتابع با آنکه چون اشهر از صیغ جمع قلة است و افاده قلة آن مینماید بواسطه
تاکید و مبالغه در قلت آنست کنایة از آنکه عدد شهور مذکور بسه که اقل مراتب عدد است
در جمع قلة است نزدیکتر بود بده که اکثر مراتب آنست و میتواند بود که مشترک باشد میانه
جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور بر تاسیس که افاده معنی جدید است محمول تواند شد
زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلة در جمع کثرت

آنست

کثرت آنست که صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نباشد مانند ارباع و رجال که چون صیغه
دیگر مخصوص جمع کثرت آن نیافته اند مشترک دانسته اند میانه هر دو و هر دو ماده ا
ستعمال میباید و هو فی السوق شوق عبارت از نزع است یعنی جان کندن قال فی القاموس
ساق المریض سوق او سیاقا شرع فی نزع الروح **نمایش** از کلام حضرت امام علیه السلام
که لولا ان بنی امیه وجدوا من یکتب لهم تا آخر اینچه متضمن شکایة حضرتست از صدور آن
مستفاد میشود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب آن در معرض
سخط و غضب الهیست و اگر چه امری که اعانة ایشان در ضمن آن بعمل می‌آید فی نفسه مباح
و جایز باشد زیرا که از جمله اموری که حضرت امام علیه السلام در مقام شکایة از صدور آن
از مردم مذکور ساخته شکایة مذکور مشعر است بر حرمت آن حضور در جماعة و مجمع ایشان
چنانچه و یشهد جماعتهم اشاره بآنست و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن
اعانة ایشانست حرام نیست و ارتکاب آن جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت
حرام است خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در ضمن
فعل مباح مانند حضور در جماعة و خیاطت ثوب و امثال آن و موید آنست حدیث
حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از ابن ابی العضور روایة کرده که او گفته است
کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل رجل من اصحابه فقال له اصلحک الله انه
ربما اصاب الرجل منا الضیق و الشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریها و المناة یصلحها
فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت
لهم وکاء و ان لی ما بین لابتیها لا و لا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق
من نار حتی یحکم الله بین العباد ٭ یعنی بودم من نزد امام جعفر الصادق علیه السلام
که ناگاه شخصی از اصحاب آنحضرت در آمد و لب بثنا و دعای آنحضرت گشوده گفت اصلحک الله
بدرستی که گاه هست که مرد یرا از ما که از اصحاب توییم شکی و شدتی در معاش دست بهم
میدهد و ضرور میشود که بواسطه قوت مباشر کسی شویم و ما را و ما را ارباب حکم

میخواستند که بجهة ایشان بنایی کنیم که مجری آب ایشان باشد یا سدی که در پیش آب بسته اند
و از هم پاشیده است باصلاح آوریم درین باب چه میفرمایید آیا ما را مباشرت بآن روا باشد
پس امام علیه السلام در مقام تنبیه بر منع از آن درآمده فرمود نه دوست نمیدارم که از
جانب تو در اعانة ایشان گرهی بر ریسمانی زده شود یا سر مشکی بسته شود و بوده باشد
مرا بازای آن لابتین ما بین این شهر یعنی مدینه طیبه کنایه از آنکه اگر تمام مدینه را بمن
دهند راضی نمیشوم که اینقدر کار بواسطه ایشان از تو در وجود آید و لابه بمعنی زمین
سنگلاخ سیاهست که گیاه در رو روییده نشده باشد و چون از دو جانب مدینه طیبه
زمین سنگلاخ درآمده است چنانچه شهر میان هر دو درآمده است و واقع شده است
تعبیر از آن بما بین اللابتین میکنند و انها را لابتین مدینه میگویند حضرت فرموده است دوست
نمیدارم اعانة ایشان را بافعال مذکوره نه بمدد سپاهی که بنوک قلم ایشان داده شود
تا بآن چیزی نویسند بدرستی که جمعی که اعانة ایشان مینمایند و یاری میکنند در میان
خواهد گرفت ایشان را آتشی چنانچه سراپرده خیمه را در میان میگیرد که بهر جانب که روند
عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق حکم خود را در میان ایشان جاری
سازد و حدیث صحیح که از یونس بن یعقوب نقل آن بصحة رسیده است که گفت قال لی
ابو عبد الله لا تعنهم علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشان را در بنای مسجدی که از افعال
مستحبه است چه جای فعل مباح و حرام و روایة کرده است ابن بابویه قمی رحمة الله علیه
از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار آن
حضرت صلوات الله علیهم که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من علق سوطا بین
یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا
یسلطه الله علیه فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی فرموده است رسول خدای صلی الله
علیه و آله که هر کس تازیانه در برابر سلطان جائری بر کمر خدمت بندد که چون سوار
شود بدست وی دهد یا چون اشارة بزدن کسی کند حاضر باشد بگرداند خدای تعالی روز

قیامه

قیامة آن تازیانه را ماری از آتش که طول او هفتاد گز باشد و مسلط سازد آن مار را
در دوزخ بر او که همیشه معذب وی باشد و بدعا فیست از عذاب ایشان را و امثال این
حدیث بسیار است که درین باب وارد است و هیچ شک نیست که چنانچه احادیث مذکوره
دلالة بر حرمت اعانة ایشان دارد دلالت بر حرمت آن در ضمن فعل حلال نیز دارد
بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که و لا تعنهم علی بناء مسجد
مشعر بر آنست و شاید از آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار نیز استنباط
تعمیم مذکوره توان کرد زیرا که مدلول آیه کریمه مذکوره آنست که میل میکنید بجانب جمعی
که دامان کردار خود را بظلم آلوده اند که در میرسد بشما آتش دوزخ و در ضمن اعانة ایشان
بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام محقق شود و خواه بفعل حلال خصوصا
که بعض معتبرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند و گفته اند که نهی از میل قوی
بقیاس بطریق اولی معلوم میشود والله اعلم بمقاصد انبیائه و اولیائه و کلامه و از کلام
بعضی فقهای ما رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند ظاهر میشود
که اعانة ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی نفسه حرام باشد و اعانة ایشان بامور مباح
مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت و امثال آن حرام نیست و اگر بحکم اجماعی متحقق شده
باشد که عبارت اتفاق علمای امت است و مذهب در یک عصر بر آن چون اجماع فی نفسه
دلیل احکام شرعی میتواند مضایقه با ایشان دراز نیست و الا جای بحث است چرا که
احادیث صحیح و نصوص قاطعه چنانچه سبق ذکر یافت نص است بر خلاف آن و قطع نظر
از آن بر تقدیر مذکور تخصیص حرمة را با اعانة ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام
فی نفسه حرام است خواه متضمن اعانة ظالم باشد و خواه نه مگر آنکه بگوییم که مراد بحرمة
آن شدت حرمت آنست نه اصل حرمت هر چند این معنی محتاج بذکر نیست چه هر گاه
حرمت اصل فعل ثابت باشد بی آنکه نص متضمن اعانت ظالم باشد شدت حرمت
آن گاهی که متضمن اعانة ظالم باشد بقیاس بطریق اولی معلوم خواهد بود و عبث است

ازعلامه قدس سره که در کتاب تذکرة الفقها حرمت اعانت را مخصوص داشته است
باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق شود واستدلال کرده است بر مطلب مذکور با احادیث
مذکوره وحال آنکه چنانچه از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها نص نیست در تعمیم
فتامل مترجم گوید که وجه حکم بتامل بواسطه آنست که میتواند بود که مقصود علامه
استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد بزیادتی شدت وحرمت از سایر افعال حرام نه بر
اختصاص آن باصل حرمت وتفصیل مذکور وحمل کرده باشد نهی از بعض افعال مباحه
ومستحبه که بعض احادیث مذکوره متضمن آنست بر نهی تنزیهی وزیادتی مبالغه در حرمت
اعانت والله اعلم وظاهر آنست که مراد باعانت ظالمین که از این حدیث واز بعضی دیگر
احادیث که مذکور شد حرمت آن ظاهر میشود امری باشد که در عرف اطلاق اعانت
بر آن کنند ومرتکب آن را معاون ایشان گویند وبعضی امور عرفیه که در عرف اطلاق اعانت
بر آن نشود مثل حاضر ساختن ماکولی یا سقایه آبی وامثال آن داخل در آن نباشد وآنچه
بعض اکابر نقل آن بثبوت رسانیده اند که در جواب سؤالی که خیاطی که بدوختن جامه
سلطان وقت اشتغال داشته واز او پرسیده است که آیا من از جمله رسل اعوان ظلمه
داخلم وعقابی که بر اعانة ایشان مترتبست بر عمل من نیز ترتب دارد گفته است الداخل
فی اعوان الظلمة من یبیعک الابرة والخیوط واما انت فمن الظلمة انفسهم یعنی داخل در
اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن وریسمان میفروشد که بجهة ایشان بآن جامه
دوزی اما تو که خود مباشر آنی از ظالمانی نه از مباشر ایشان ظاهر آنست که محمول بر زیادتی
مبالغه در آن باشد والا کار چنانچه مخفی نیست باشکال میکشد فتامل ومنه العصمة والتوفیق
مخفی نماند که اخبار این جوان نویسنده در حال الاحتضار بوفای امام ع
بآنچه باو وعده کرده بود بحسب ظاهر دلالة دارد بر آنکه در حالة نزع روح قبل از حصول
موت وانقطاع کلام از احوال نشأ وانکه در این مقام از اهل نجاتست یا مستوجب
عقاب بر انسان ظاهر میشود ودر این باب بطرق موافق ومخالف احادیث متعدد

وارد است

وارد است از انجمله بطرق وطرق روایة شده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند
که لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره وحتی یری مقعده من الجنة والنار یعنی بیرون
نرود یکی از شما ای امة من از دار دنیا تا آنکه بداند که جایی که محل رفتن اوست کجاست وتا نه بیند
نشیمن خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ اگر دوزخی باشد وروایة کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن عقبه از پدرش عقبه در ضمن حدیث طویلی که
قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبه لا یقبل الله من العباد یوم
القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه وما بین احدکم وبین ان یری ما یقر به عینه الا ان یبلغ
نفسه الی هذه ثم اهوی علیه السلام بیده الی الورید الی آخر الحدیث یعنی بن خطاب کرد
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام وگفت ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت
در نمی آید روز قیامة مگر امری که شما یعنی تو وجمعی که در ولای تو با ما شریکند بر آنند یعنی مذهبی
که دارید شما ودینی که از میان ادیان اختیار کرده اید وحایل نیست میان دیده بصیرت هر یک
از او ومیان دیدن هر یک آنچه متضمن روشنی چشم اوست یعنی علم بحقیقة مذهب خود ودین
در آن دنیا مگر رسیدن نفس او باینجا ودست مبارک را گذاشته بر رگ گردن خود اشارت
بآنکه چون روح باینجا رسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد وحقیقه احوال آن نشا
بعین الیقین مشاهده خواهد گشت واز بعض اصحاب قلوب وارباب باطن نقل کرده اند که در وقت
احتضار چشم باز کرده وتبسم کنان گفت فلمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی مثل این باید بعمل
آورند جمعی که مرتکب عمل میشوند وارباب حدیث شیعه احادیث بسیار نقل کرده اند
که هم صریحست در آنکه در حال الاحتضار حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وجناب ولایت
مآب مرتضوی علیه السلام بنفس نفیس بالین هر کس حاضر میشوند وبشارت میدهند
او را بآنچه مآل حال اوست اگر از اهل سعادت باشد بسعادت وحسن احوال واگر از ارباب
شقاوتست بشقاوت وسوء مآل ومعاضد این معنیست بعضی ابیات که در این باب منسوبست
بامیر المؤمنین وسید الموحدین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که [illegible]

حارث همدان که از خیار اصحاب آنحضرت بوده است وچنانچه در دیباچه اشاره بآن شد نسب
شریف مصنف دام ظله باو میرسد و بر زبان گوهر بیان جاری ساخته اند و این بیت از آن
جمله اینست **شعر** یا حار همدان من یمت یرنی ٭ من مؤمن او منافق قبلا ٭ یعنی ای حارث
همدان هر کس از دنیا رحلت مینماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند در مقابل خود خواه از
اهل ایمان باشد وخواه از اهل نفاق وعدوان همه را در آن بشارت بسعادت وحسن مآل
روزی باد بمحمد خیر العباد **حدیث شانزدهم** روایة شده است بسندی که متصل است
بشیخ جلیل محمد بن بابویه قمی از محمد بن بکران النقاش که از اهل قم است ودر کتب رجال اگر
چه اسم او مذکور است اما تصریح بجرح وتعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن
عبد الرحمن بن زیاد الشعبی الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث
ثقه وجلیل القدر است وبخوبی حافظه وکثرت حفظ حدیث مشهور چنانچه از و نقل
کرده اند که گفته است که سیصد هزار حدیث حفظ دارم که از آنجمله صد وبیست هزار را
تا پیغمبر صلی الله علیه وآله باسناد آن حفظ دارم وجمیع رجال سند اینها را میدانم ومولدش
در سال دویست وچهل از هجرت بوده ووفاتش در سال سیصد وسی ودو از عبید بن جراد
الرواس از حسین بن نصر از پدرش از عمرو بن شمر از ابی عبد الله الجعفی که از اصحاب امام جعفر الصادق است
وعلمای رجال ضعیفش دانسته اند از جابر بن عبد الله الانصاری که از خیار اصحابست ودر
واقعهٔ بدر با پیغمبر صلی الله علیه وآله همراه ودر هجده معرکه دیگر در رکاب ظفر انتساب آنحضرت
بغزای کفار قیام نموده وتا زمان امام محمد باقر علیه السلام در قید حیات بوده است
وبسعادت خدمت آن امام معصوم فایز شده ونقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر علیه السلام زنده خواهی بود وبسعادت دیدار او فایز
خواهی گشت چون بخدمت او خواهی رسید از جانب ما باو سلام بزبان خود برسان وان
واین بگوی وازامام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که او آخر کسیست از اصحاب
کرام که از دار دنیا براه آخرت شتافته اند ورحلت او بعد از همه وقوع یافته است ودر سال

هفتاد وهشت هجری وبعضی دیر نود ونه گفته اند روح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد
بن علی الباقر علیه السلام از پدر بزرگوار آن خلاصه بزرگواران امام زین العابدین ع
از والد عالیمقدار آن عبادت آثار حسین بن علی ابن ابی طالب از امیر المؤمنین و
یعسوب الدین سلام الله علیهم اجمعین که آنحضرت فرمودند شکوت الی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم دینا کان علی فقال یا علی قل اللهم اغننی بحلالك عن حرامك
وبفضلك عمن سواك فلو کان مثل الصبیر دینا قضاه الله عنك وصبیر جبل بالیمن
لیس بالیمن جبل اعظم منه یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم
از رهگذر قرضی که بر ذمت من بود وقدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمود یا علی بخوان این
دعا را اللهم اغننی بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك که اگر قرض تو مثل صبیر باشد
ببرکت خواندن این دعا حضرت عزت عظمت عطیاته ترا توفیق ادای آن میدهد وذمت
ترا از شغل آن فارغ میسازد وصبیر کوهیست در ولایت یمن که در یمن کوهی بزرگتر از آن واقع
نیست وخلاصه معنی دعا آنکه بار خدایا غنی ساز مرا بآنچه حلال کرده از برای بندگان خود
واز آنچه حرام ساخته تصرف در آن وبی نیاز ساز مرا بفضل وکرم خود از کسی که غیر تو باشد
مصنف دام ظله بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
میگوید که جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعضی سنوات قرض من بسیار شده بود چنانچه
مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال طلا تجاوز نموده وصاحبان تشدد بسیار در طلب آن
از من مینمودند وتشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کارها باز منع مینمود ونمیتوانستم بهیچ کاری
پرداخت ودست من بعلاجی بواسطه آن نمیرسید ووسیله نداشتم که از آن استمداد
نمایم پس بمضمون این حدیث عمل کردم وبخواندن این دعا مداومت نمودم وهر روز بعد از نماز
صبح بتکرار آن قیام داشتم وگاه بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواندن آن تبرك میجستم
تا آنکه ببرکت خواندن این دعای مذکور در اندك زمانی ادای آن وجه شد واثری از آن قرض
نماند وبسبب بعضی امور که هرگز بخاطر نرسیده بود وفکر من پیرامون آن نگشته ادا شد

والله الموفق **حديث هفدهم** روايت شده است بسندى كه متصل است بشيخ صدوق
وثقة محمد بن بابويه القمى از تميم بن عبد الله القرشى از پدرش عبد الله بن تميم از احمد بن سليمان
النيشابورى از على بن الجهم در ضمن حديث بزركى كه بقدر حاجتى از ان اخذ شده قال
المامون لابى الحسن الرضا عليه السلام ما معنى قول الله تعالى ولما جاء موسى لميقاتنا
وكلمه ربه قال رب ارنى انظر اليك الايه كيف يجوز ان يكون كليم الله موسى بن عمران
لا يعلم ان الله تعالى لا يجوز عليه الروية حتى يسئله هذا السوال فقال الرضا عليه
السلام علم ان الله تعالى كلمه وقربه وناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه كما
سمعت وكان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعين الفا ثم اختار منهم سبعمائة
ثم اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربه فخرج بهم الى طور سيناء فاقامهم فى سفح الجبل و
صعد موسى الى الطور وسئل الله تعالى ان يكلمه ويسمعهم كلامه فكلمه الله تعالى وسمعوا
كلامه من فوق واسفل ويمين وشمال ووراء وامام لان الله تعالى احدثه فى الشجرة ثم
جعله منبعثا منها حتى سمعوه من جميع الوجوه فقالوا لن نؤمن لك بان هذا كلام الله
حتى نرى الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظيم واستكبروا وعتوا بعث الله عليهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسى يا رب ما اقول لبنى اسرائيل
اذا رجعت اليهم وقالوا انك ذهبت بهم فقتلتهم لانك لم تكن صادقا فيما ادعيت
من مناجاة الله تعالى اياك فاحياهم الله وبعثهم معه فقالوا انك لو سئلت الله تعالى ان
يريك تنظر اليه لاجابك وكنت تخبرنا كيف هو ونعرفه حق معرفته فقال موسى
يا قوم ان الله لا يرى بالابصار ولا كيفية له وانما يعرف باياته ويعلم باعلامه فقالوا
لن نؤمن لك حتى تسئله فقال موسى يا رب انك قد سمعت مقالة بنى اسرائيل وانت
اعلم بصلاحهم فاوحى الله تعالى اليه يا موسى سلنى ما سئلوك فلن اواخذك بجهلهم
فعند ذلك قال موسى رب ارنى انظر اليك قال لن ترانى ولكن انظر الى الجبل
فان استقر مكانه فسوف ترانى فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا
فلما افاق قال سبحانك تبت اليك يقول رجعت الى معرفتى بك عن جهل القوم وانا

اول المؤمنين منهم بانك لا ترى فقال المامون لله درك فاخبرنى عن قول الله تعالى
ولقد همت به وهم بها لولا ان راى برهان ربه لهم بها كما همت به لكنه كان معصوما
والمعصوم لا يهم بذنب ولا ياتيه فقال المامون لله درك يا ابا الحسن فاخبرنى عن
قول الله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فقال الرضا عليه
السلام ذاك يونس بن متى ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى استيقن ان لن نقدر
عليه ان لن نضيق عليه رزقه ومنه قوله تعالى واما اذا ما ابتليه ربه فقدر عليه
رزقه اى ضيق وقتر فنادى فى الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر وظلمة بطن الحوت
ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين بترك مثل هذه العبادة التى فرغت
بها فى بطون الحوت فاستجاب له قال سبحانه فلولا انه كان من المسبحين للبث فى بطنه
الى يوم يبعثون فقال المامون لله درك يا ابا الحسن فاخبرنى عن قول الله عز وجل
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر قال الرضا عليه السلام لم يكن احد عند مشركى
مكة اعظم ذنبا من رسول الله صلى الله عليه واله لانهم كانوا يعبدون من دون الله
ثلاثمائة وستين صنما فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم
وعظم وقالوا اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشىء عجاب وانطلق الملا منهم ان امشوا واصبروا
على الهتكم ان هذا لشىء يراد ما سمعنا بهذا فى الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق
فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه واله مكة قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر عند مشركى مكة بدعائك الى توحيد الله
فيما تقدم وما تاخر فقال المامون لقد شفيت صدرى يا ابن رسول الله واوضحت لى ما
كان ملتبسا فجزاك الله عن انبياء الله وعن الاسلام خيرا **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن
دو آغاز و دو غايش و انجام **اغاز** مشتمل بر دو بينش **بينش اول** راوى كويد
كه مامون عباسى از امام رضا عليه السلام در مقام استفادۀ بعض مسايل و استكشاف
بعض مشكلات حوزه در آمده كفت چه معنى دارد كلام خداى تعالى در قرآن مجيد كه فلما

جاء موسى لميقاتنا وكلّمه ربّه قال ربّ ارني انظر اليك كه ظاهر شد دلالت دارد بر انكه موسی
علیه السلام چون بوعده کاه پروردکار خود آمد و پروردکار او با او سخن کرد موسی علیه
السلام طلب رؤیت نموده کفت ای پروردکار من خود را بمن نمای که ببینم ظاهر در تو نکرم و ترا
ببینم چون روا باشد که موسی بن عمران که بمرتبهٔ کلیمی فایز شده باشد نداند که کبریا و عظمت و
کبریای الهی زیاده بران باشد که دیدهٔ ظاهر را کنجایش مشاهدهٔ جمال او بوده باشد و تجرد ذات
او و تقدس او از مقارنهٔ مادّه و مقابله و جهه و مکان که از شروط رؤیت بچشم سر است ظاهر
تراست از آنکه توهم رؤیت او توان کرد تا آنکه در مقام طلب آن در آید و از پروردکار عالمیان و
آفرید کار انس و جان آن را درخواهد امام رضا علیه السلام فرمودند که بدرستی که موسی علیه السلام
میدانست و عالم بود بانکه پایهٔ عظمت و جلال او رفیع تر است از آنکه دست ادراک بصری
بآن تواند رسید و بچشم سر او را توان دید ولیکن چون از جانب حضرت عزت بمرتبهٔ کلیمی فایز شد
و سعادت مکالمه و مناجات او دریافت بجانب قوم خود برکشت و در مقام اظهار نعمت پروردکار
با ایشان در آمده خبر داد ایشان را از مرتبهٔ قرب الهی که باو کرامت شده بود و سعادت مکالمه و
مناجات حق که روزی او کشته پس قوم در مقام انکار او در آمده کفتند ایمان نمی آوریم بتو ای
موسی و تصدیق سخن تو نمیکنیم تا خود کلام حق را نشنویم چنانچه تو دعوی شنیدن آن میکنی
و ایشان هفتصد هزار مرد بودند موسی علیه السلام در میان ایشان هفتاد هزار کس را اختیار
کرد و از آنجمله هفت هزار کس را برکزید و از میان ایشان هفتاد کس را کزین کرده هفتاد کس از ایشان را هفتصد مرد
که بعد از امتیازی از تقی داشتند رفیق خود کردانید که با او بوعده کاه مکالمهٔ پروردکار حاضر
شوند و بشنوند آنچه او شنیده بود و کواهی دهند بر صدق قول او نزد باقی قوم چون برکزیدند
پس با ایشان از میان قوم بیرون آمده بجانب طور سینا که وعده کاه مکالمه و مناجات او بود
با پروردکار روان شد و چون بانجا رسید آن جماعت را در دامن کوه کذاشت خود بکوه در آمد
و درخواست کرد از حضرت عزت جلّ ذکره که مرتبهٔ دیکر با او بسخن در آید و بشنواند او را
بقوم خود که همراه او بودند تا بسبب آن هدایت و عنایت زنک شک و اعتقاد بد از آینهٔ خاطر

ایشان

ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهدهٔ مرتبهٔ قرب او نموده باقی قوم را نیز از آن
خبر دهند پس حضرت عزت تعالی شانه دعای او را در معرض اجابت در آورده مرتبهٔ دیکر
آثار مکالمهٔ خود را ظاهر ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند چنانچه صدا از جانب فوق
و تحت و یمین و یسار و پیش و عقب بکوش ایشان میرسید بواسطهٔ آنکه حضرت عزت تعالی
شانه کلام مذکور را در درختی که در آن مقام بود خلق کرده بود چون صدای آن از درخت ظاهر
میشد نسیم قدرت ملاصق آن را بهمه جانب منتشر میساخت و از همه طرف بکوش ایشان میخورد هوای
پس با وجود مشاهدهٔ این حال بر انکار خود رسوخ ورزیده کفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة
هرکز ایمان نمی آوریم بتو و تصدیق نمیکنیم باینکه این کلام الهیست تا آنکه ما او را بر وجه آشکار
نبینیم و دیدهٔ ظاهر ما از مشاهدهٔ جمال او روشنی نکیرد پس چون جرات تکلم باین سخن از ایشان
بظهور رسید دریای غضب الهی بجوش در آمده صاعقهٔ قهر الهی بر ایشان وزید و بسبب ظلم
و ستمکاری که بکفتن این سخن بر خود روا داشته خرمن وجود همه را بباد فنا برداد و بهلاکت داد
موسی علیه السلام چون مشاهدهٔ این حال نمود بمناجات در آمده و کفت یا رب خدایا چه کویم
بر بنی اسرائیل چون بجانب ایشان برکردم و ایشان مرا در معرض عتاب در آورند و خطاب کرده
کویند تو این جماعت را باخود بردی و چون نتوانستی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر ساخت
همه را در معرض هلاک در آوردی بواسطهٔ سخن خود که میکفتی با خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت
مناجات و راز کویی او را دریافته ام صادق نبودی و از آن ترسیدی که چون نزد ما آیند
تکذیب سخن تو کنند و ترا بر قول کذب خود اعتراف باید نمود و بواسطهٔ رفع تهمت از خود بچه
حیله توسل جویم کنایه از آنکه از سر عتاب اجل ایشان در کذر و مرتبهٔ دیکر حلهٔ حیات در ایشان
پوشان تا من ببلای تهمت کرفتار نکردم پس حضرت عزت دعای موسی را مستجاب کرده ایشان را
زنده ساخت و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد پس باز خطاب بموسی کرده کفت بدرستی که اکر از
خدای تعهّد درخواست مینمودی که خود را بتو نماید تا بدیدهٔ ظاهر مشاهدهٔ جمال او کنی
هرآینه دعای تو مرتبهٔ اجابت مییافت و بسعادت لقای او فایز میشدی و خبر دادی ما را

ازکیفیت ذات او و با ما میکفتی که او بر چه کیفیت واقع است و چنانچه خود شناسائی او مست
مار المعرفت بجال او حاصل میشد موسی کفت ای قوم خدای تعالی را بدیده بصر نمیتوان دید و ذات
او کیفیت و چکونکی نیست که علم کسی پی بآن تواند برد و او را تعالی شانه بآیات و علامات میتوان
دید و بدلیل و برهان پی بشناخت او میتوان برد نه بمشاهده و عیان ایشان باین سخن
تسلی نشده کفتند ایمان بتو نمی آریم و تصدیق تو حرف تو نمیکنیم تا آنکه رویت او را از و در خواهی
موسی علیه السلام چون از قبول نصیحت ایشان مایوس شد رو بدرکاه الهی کرده کفت
پروردکارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه میکویند و مرا بر چه کار میدارند و تو بصلاح کار
ایشان داناتری و از من بهتر میدانی که خیر ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی
سوالی که از من بخواهند ایشان از تو سوال میکنند و بجواب آنچه از تو میخواهند که ترا بران مواخذه
نیست و ما بر سرایر و عقاید همه مطلعیم و بکناه دیکری کسی را در معرض عقاب در نمی آوریم
و علم کسی را بجهل کسی ضایع نمیکردانیم پس بعد از صدور امر الهی موسی لب باین کلام کشود
که رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المومنین
یعنی ای پروردکار من بنمای بمن خود را تا نظاره جمال تو نمایم و مرا بر رویت خود متمکن ساز کلام او
سبحانه در جواب برین وجه مخلوق شد که هرکز نتوانی دید مرا ای موسی و دیده ظاهر ترا قابلیت
مشاهده جمال خود نداده ایم ولیکن نکاه کن بسوی این کوه که بلندترین کوههای این ملکست
و قوت توانایی آن از تو و امثال تو بیشتر پس اکر این کوه در جای خود قرار کیرد و تواند تحمل تجلی
ما نمود رود باشد که تو نیز مرا ببینی و در آنوقت طاقت مشاهده جمال مرا بخود کمان بری و اکر
ببینی کوه را که توانایی تحمل پرتوی از جمال ما نیست و بجرم وصول ذره از خورشید لقای ما
بران ریزه ریزه شده از هم بپاشد تو نیز از تمنای آن در کذر و دل بر ظلمات هجران ما بنه پس
چون تجلی کرد پروردکار موسی بران کوه چنانچه کفته اند بمقدار سوفار سوزنی و برابر
درهمی از نور خود که بران افکند بعد از آنکه حیات و علم و قدرت در آن آفریده بود آن را ریزه

ریزه کردانید و پاره پاره ساخته از هم فرو ریخت چون موسی علیه السلام آن حال را مشاهده
نمود از هول دهشتی که او را دست داده بود بروی در افتاده از هوش رفت و چون بهوش آمد
در مقام تسبیح و تنزیه پروردکار خود در آمده کفت بپاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست
و رجوع کردم و باز کشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از امکان رویت و اموری که مستلزم
نقص است بسوی معرفت و شناخت خود بانکه تقدس ذات تو از آن برتر است که کنجایش
آن بوده باشد و من اول کروندکانم بانکه ترا نمیتوان دید و دیده ظاهر محروم مشاهده
جمال تو نیست پس مامون تسلی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرده لب بدعای
آنحضرت بکشاد و کفت لله درک خیر دهاد خدای تعالی ترا جزا مرا از معنی قول الهی در باب
یوسف پیغمبر علیه السلام که ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه و دفع کن از خاطر
من اشکال این را که چون تواند بود که یوسف صدیق با وجود مرتبه نبوت و عظم قصد تمتع
زلیخا نماید و عزم مباشرت با او رو و وقوع یابد و حال آنکه فعل مذکور بر و جایز نبود امام
علیه السلام بر مقام تفسیر آیه بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن بشود در آمده فرمود
که معنی آیه اینست که زلیخا قصد کرد و اراده نمود مخالطت و صحبت یوسف را و اکر نبودی اینکه یوسف
مشاهده برهان پروردکار خود که عبارت از نور عظمت و لمعه عصمت و نبوت است کرده
بود و دامان عفت او از آلایش معاصی پاک کشته قصد کرده بود و لیکن یوسف علی نبینا و
علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم قصد معصیت واقع نمیشود و اتیان
بفعل آن نمی آید مامون کفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که
وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی دفع کن از خاطر من اشکال را که از
ملاحظه ظاهر معنی آن دست داده است چه ظاهر معنیش خبر میدهد از آنکه ذا النون
پیغمبر وقتی که غضب برو مستولی شد و از میان قوم بیرون شد ظن کرد و کمان برد که ما
قدرت بران نخواهیم یافت چون توان بود که پیغمبر خدا این قسم ظنی وقوع یابد و حال
آنکه بمذهب حق پیغمبران می باید که بمرتبه عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلام فرمود

که مراد بذا النون یونس بن متی است که از قوم خود غضبناک شده از میان ایشان بیرون
رفت وظن در این آیه بمعنی استیقن استعمال یافته ومعنی آیه والله اعلم آنست که صاحب ماهی یعنی
یونس پیغمبر وقتی که از قوم خود در غضب شد که چرا باو ایمان نمی آرند قبل از انکه وحی الهی
باو نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را برو تنگ
نخواهیم کرد وهر جا که باشد روزی را باو خواهیم رسانید تا انکه بلیه یاد در آمد وبزندان
شکم ماهی گرفتار شد فنادی فی الظلمات پس ندا کرد یونس علیه السلام در تاریکیها تاریکی
شب وتاریکی دریا وتاریکی شکم ماهی ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
بانکه نیست معبودی بحق مگر تو بپاکی یاد میکنم ترا از جمیع انچه سزاوار مرتبه تو نیست وترا
از جمیع معایب ومناقص بری میدانم بدرستی که بودم پیش از این از جمله ستمکاران وظلم
بر خود بسبب انکه تارک بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی در آن قیام دارم پس حضرت عزت
تعالی بمحض العز یزید دعای او را مستجاب ساخت وتسبیح ورا شرف قبول داد وگفت فلولا انه کان
من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون ه اگر نه آن بودی که یونس از جمله مسبحان وتسبیح کنندگان
بود وگفت که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ه هر آینه درنگ میکرد در شکم
ماهی ودر آن مقام میداشت تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند وقیامت قایم گردد ولیکن
برکت ذکر وتسبیح پروردگار او را از حبس خلاصی یافت پس مامون مرتبه دیگر بمطایبه دعای
حضرت قیام نموده گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای تعالی که بعد از فتح مکه
بر حضرت مقدسه رسول صلی الله علیه وآله نازل شده که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تاخر نسبت ذنب برسول خدای صلوات الله علیه چون تواند بود وحال انکه عصمت همه
انبیا بطفیل عصمت وست امام رضا علیه السلام فرمودند که مراد انکناه اعتقاد باطل کبیر
اهل مکه است نه گناه واقع زیرا که نزد ایشان گناه هیچکس بزرگتر از گناه رسول خدای صلوات الله
علیه وآله نبود بواسطه انکه ایشان همه بعبادت اصنام وپرستش بت قیام داشتند وسیصد و
شصت بت را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته بودند پس آنحضرت علیه السلم چون

ایشان

ایشان را دعوت کرد بگفتن کلمه اخلاص یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله وبتوحید خواند ایشان را
بعد از انکه نهایت رسوخ در شرک داشتند بزرگ نمودن آن در نزد ایشان وتکلیف ایشان را
امری عظیم دانستند وبزرگان وارباب سیرت ایشان بمنزل ابو طالب جمع شدند وگفتند
اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا
علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق یعنی آیا
گردانید محمد خدایان متعدده را خدای یگانه یکتا بدرستی که یگانگی ویکتایی خدا امریست
بغایت عجیب وچون دیدند که ابو طالب بعزیاد ایشان نمیرسد از خانه او بیرون آمده
روان شدند وبیکدیگر میگفتند که در حال رفتن شتاب مکنید وصبر وشکیبایی ورزید بر پرستش
خدای خود بدرستی که مخالفت محمد با ما وپیش آمدن کار او حادثه ایست از حوادث وهرچه را او
شده است از برای ما از وقوع آن چاره نیست یا دعوتی که محمد میکند واراده که کرده است امری
نیست که مقرون بحقیقت وثواب باشد بلکه بواسطه طمع بزرگی وریاست عرب وعجم است
واین امریست که همه کس را اراده ان هست ومراد همه کس است علی الخلاق لتغیرن ونشنیده ایم
ما این را که او ما را بر این میدارد ودر ملت آخرین که پدران خود را بران یافته ایم تا ملت عیسی که آخرین
مللست زیرا که ایشان بران اعتقاد بودند که دین عیسی بر تثلیث است نه بر توحید ونیست
این توحید که او ما را بران میخواند مگر افترا بافتن دروغی از نزد خود وچون فتح کرد حضرت عزت تعالی
شانه بر پیغمبر صلی الله علیه وآله مکه را او را در معرض امتنان خود در آورده گفت انا فتحنا لک
فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد
فتحی ظاهر وروشن بر همه کس تا آمرزیده شود از جانب خدای تعالی انچه از گناهان تو از پیش رفته
وآنچه بعد از این خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی انچه ایشان اعتقاد گناه آن بتو داشتند و
خواهند داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته وآینده پس مامون
گفت بدرستی که شفا دادی سینه مرا از هر چیز که از این امور مترددیم رسیده بود ای فرزند رسول خدای
وروشن وواضح ساختی انچه بر من ملتبس ومشتبه بود وحقیقت آن را نیک دانستم جزای خیر دهاد ترا

حضرت عزت عمت عطیاته از جانب انبیای خود که رفع توهم گناه در مادهٔ ایشان از ما
کردی از جانب ملت اسلام که باین تقریر خلل از اعتقاد را برطرف ساختی بینش دویم
وقربناه نجیا نجی فعیل است بمعنی فاعل از مناجاة که بمعنی راز گفتن است و میتواند بود که
مصدر باشد مثل نجوی که چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است وهذه عبارته قال
الفرا وقد یکون النجی والنجوی اسما او مصدرا و بر هر تقدیر بحسب ترکیب حالست از فاعل
قربناه که ضمیر مستتر است در او راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر است بارز
متصل با او راجع بموسی علیه السلام الی طور سیناء مترجم گوید طور بضم طا بمعنی
کوهست مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و علیه السلام
بر آن استماع کلام الهی نموده است و سینا نام درختیست که در آن کوه واقع است و بآن نسبت
اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و کسر سین خوانده شده است و فتح را نحویان بهتر
دانسته اند قال فی الصحاح طور سیناء جبل بالشام وهو طور اضیف الی سینا وهو شجر وقرا
سینا بالفتح والکسر والفتح اجود بالنحو لانه لیس فی ابنیة العرب فعلاء ممدودا او مکسورا
بعضی گفته اند که سینا نام مکانیست که کوه مذکور اینجا واقع است و از ابن عباس و عکرمه
نقل شده است که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکوییست و بعضی گفته اند که
بمعنی مبارکست پس طور سینا بایمعنی خواهد بود که کوه نیکو و مبارکست یعنی با خیر و برکت
و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت یوم الاحد و بقلة الحمقا و بعضی
گفته اند سینا و سینین کنایه از درخت میوه دار است چون در آن کوه درخت میوه داری چند
بوده است که مردم از میوه آن منتفع بوده اند و تفسیر آن بطور سینا کرده اند از قبیل
اضافه بادنی ملابست و صاحب تفسیر واحدی گفته که اولی آنست که سینا و سینین اسم
مکان باشد که موقع کوه مذکور است و سبب تسمیه آن مکان بآن حسن و مبارکی آن [?]
چه اگر سینا خود بمعنی حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت اضافه طور بآن اضافه موصوف
باشد بصفت و آن جایز نیست حتی نری الله جهرة یعنی عیانا و نصبش بمفعول مطلق نوعیست

تقدیر

تقدیر که معاینه عیانا بر حالیست از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول آن که الله است
یعنی تا ببینیم او را در حالتی که آشکارا شود بر ما آشکارا شدنی یا ببینیم او را در حالتی که ما
آشکارا باشیم نه پنهان یا او بر ما آشکارا باشد دکا دک بمعنی دق و کوفتن است قال فی الصحاح
الدک الدق اینجا بمعنی اسم مفعولست که کلام درین تقدیر باشد که جعله مدکوکا و مراد از کلام [?]
معنیست یعنی ریزه ریزه شده و از هم پاشیده و خر موسی صعقا خر بمعنی سقوط و بروی
در افتادنست و صعقا مفعول مطلق بحذف وقت یعنی صعق صعقا و میتواند بود که حال
باشد از موسی که فاعل خر است یعنی بیهوش شدنی و بروی در افتادنی در حالتی که بیهوش
بود قال فی القاموس صعق کسمع صعقا و تحرک غشی علیه و گفته اند که از عشای روز
پنجشنبه عرفه تا عشای جمعه یا عید اضحی بیهوش بود ولقد همت به وهم بها هم بشیء ای
قصد یعنی قصد و عزم آن شی است و مراد اینجا والله اعلم آنست که در بینش اول مذکور
شد پس قوله تعالی وهم بها بحسب ترکیب جواب لولا است که بر و مقدم شده یا دال بر جواب
او چنانچه میگویی قتلتک لولا ان اخاف الله که درین تقدیر است که لولا ان اخاف الله قتلتک
که بعضی حمل بر تقدیر لولا بر جواب کرده اند و بعضی گفته اند قتلتک آخر بحذف و قتلتک
اول دالست بران و زیادتی تحقیق درین باب در بینش دویم بیاید انشاءالله تعالی یعنی
استیقن ان لن نضیق علیه رزقه یعنی نقدر از قدرت ماخوذ نیست بلکه مشتق است
از قدر بمعنی ضیق و تنگی چنانچه یقدر در آیه کریمه الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر از آن
مشتق است یعنی حضرت عزت پهن میکند و وسیع میگرداند روزی را از برای کسی که مشیت
او بتوسعه روزی او تعلق گرفته و تنگ میسازد روزی را بر کسی که خواهد در معرض امتحان
خود در آورد و ماده او را قابلیت زیاده بران نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که یونس
علیه السلام بیقین میدانست که ما روزی او را بانکه بر وی تنگ سازیم با او میرسانیم خواه
در میان قوم باشد و خواه از ایشان هجرت کند و هیچ شک نیست که شک در تفسیر این آیه
و توجیه آن بر وجهی که منافات بعصمت انبیا علیهم السلام نداشته باشد اینست

که برزبان امام علیه السلام جاری شده پس التفات بناید کرد بآنچه مفسّرین ذکر کرده اند
و مراد اینست که یونس علیه السلام ظن کرد که تقدیر نکرده ایم که با و عقوبتی برسانیم چون
قبل از نزول وحی از میان قوم خود هجرت کرد گویند که نقدر از قدر بمعنی قضا و قدر
ماخوذ است تا آنکه مراد تمثیل وحال و باشد بحال کسی که کمان داشته باشد که بر ان
قدرت نداریم یا آنکه مراد وسوسهٔ شیطانی باشد که در وهم او جا کرده بوده است
و بواسطهٔ شدت ان وهم تعبیر از ان بظن شده و واقعهٔ مذکوره قبل از بعثت او بوده است
چه قبل از پیغمبری تجویز شده که انبیا را بعد از وساوس شیطانی دست دهد و امثال
این تاویلات که بعدم التفات سزاوارترند و منه قوله تعالی و امّا اذا ما ابتلیه ربه
فقدر علیه رزقه مترجم گوید ضمیر ما ابتلیه راجع است با انسان که در اوّل آیه کذ
معنی آیه برانچه مفسّرین ذکر کرده اند والله اعلم آنست که امّا چون انسان را بیازماید
پروردگار بدرویشی و سختی پس تنگ سازد بر وی روزی را فیقول ربّی اهانن پس او گوید
پروردگار من اهانت فرمود و خوار کرد مرا و هیچ شک نیست که ازنهایة قصور نظر و قلت
فهم است چه آسایش درویشی بسیار و آرامش درویشان افزون از حد و شمار است
عبدالله انصار گوید درویشی چیست خاکی بیخته و آبکی بروریخته نه پشت پا را از و کردی
و نه کف پا را از و دردی بیت ایدل اگر بدیده تحقیق بنگری ٭ درویشی اختیار کنی بر توانگری ٭
سبحانك انّی کنت من الظالمین ٭ سرّی مثل هذا العباده التی فزعت لها فی بطن الحوت سبب
نسبت ظلم بخود بر بیوجه که بر زبان حضرت جاری شده است در هیچیک از تفاسیر تا غایة
بنظر نرسیده و دیده نشده و مؤید آنست آنچه بعضی ارباب کشف و عرفان گفته اند که مرتبه
قربی که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد بعد از ان حاصل نشد تا آنکه فرو
بردن ماهی را معراج دانسته اند و در بن باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی آنرا بر بیوجه بنظم آورده است بیت گفت
پیغمبر که معراج مرا ٭ نیست بر معراج یونس اجتبا ٭ آن من بر چرخ و آن او نشیب ٭

دنیا

زانکه قرب حق برونست از حسیب ٭ قرب نه بالا و پستی رفتنست ٭ قرب حق از حبس هستی
رستنست ٭ غایش اول جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر انکه درین نشا یعنی در دنیا
دیدن ذات مقدس الهی بدیدهٔ ظاهر ممکن نیست و او را تعالی شانه درین دنیا نمیتوان دید
بنهایتش خلاف شده است در آنکه آیا در ان نشا یعنی در آخرت رؤیة او بر وجه مذکور
ممکن است و خواص مؤمنین در بهشت عنبرسرشت بسعادت لقای الهی بدیدهٔ سر کامیاب هرات
فایز خواهند شد ولیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشد یا در یکی از جهات قرار گیرد یا در
مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره از لوازم دیدن درین دنیاست و در آخرة مشاهدهٔ
او بر وجهی میسر خواهد بود که باین احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن نیست که
چنانچه درین نشا محتاج مقابله و جهته و مکانست در ان نشا نیز چنانست که عقل حاکمست
بانکه دیدن چشم سر بدون امور مذکوره متصور نیست خواه در ان نشا و خواه درین نشا
و لقای مؤمنان در ان نشا که در قرآن و حدیث وارد است بمعنی انکشاف تام و ظهور تجلیست
چنانچه از معارف و علوم درین نشا ایشان را بدلیل و برهان حاصل شود در ان نشا بدیهی
او خواهد بود و در وجهی علم آن با و احاطه خواهد داشت که گویا معاینه می بینند و مشاهدهٔ
اوست قال امیر المؤمنین علیه السلام لاتدرکه العیون بمشاهدة العیان و لاتدرکه القلوب
بحقایق الایمان یعنی دیدهٔ ظاهر را بمشاهدهٔ عیانی طاقت ادراک او نیست لیکن دیدهٔ
باطن را بنور ایمان و عمل صالح بمشاهدهٔ جمال او فایز خواهد بود بیت بچشم دل جمالش میتوان
دید ٭ که چشم سر در ان محرم نباشد ٭ و قال ایضا الحمد لله الذی لاتدرکه الشواهد و لاتحویه
المشاهد لاتراه النواظر و لاتحجبه السواتر ٭ یعنی سپاس و ستایش خدایرا که مشاهدهٔ بندگان
پی بادراک او نمیتواند برد و دیدهٔ نظر کاشتگان او را نمیتواند دید و هیچ ستری حاجب وی نیست
و هیچ پردهٔ براو گرفته نشده و اشاعره در مذاهب خود متمسک شده اند که در اوّل از سؤال اوّل
از اسوله این حدیث ایراد یافته است از دو وجه اوّل انکه معلق و مشروط ساخته است خدای تعالی
رؤیة موسی را علی نبینا و علیه السلام در آیه مذکوره بر قرار کوه و لازم نیست حبل که آن امر مستقر

مکانه فسوف ترانی و قرار کرفتن و از هم نریختن جبل امریست فی نفسه ممکن و هرچه معلق و مشروط
بامر ممکن باشد ممکن است و معتزله در جواب آن میکویند که اینجا رؤیة موسی علیه السلام در این
مذکوره معلق و مشروط بآن شد قرار کرفتن و از هم نپاشیدن جبل مطلق نیست زیرا که در وقت
تعلق مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام داشت و رؤیة حاصل نبود و بالفعل نیز جبل مذکور
برقرار است و رؤیة حاصل نیست بلکه قرار کرفتن و آرامش جبل است در حال الظهور تجلی نور
الهی بران و قرار کرفتن جبل و آرامش او در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محالست زیرا
که خدای تعالی رؤیة موسی را معلق و مشروط ساخت بآن و بعد از ان که خبر داده بود بانکه رؤ
او وقوع نخواهد یافت و قال لن ترانی و هیچ شک نیست که وقوع رؤیة بعد از اخبار الهی بعدم
وقوع آن محالست نه ممکن پس قرار کرفتن و آرامش جبل که رؤیة موسی علی نبینا و علیه السلا
معلق و مشروط شده است بآن محال باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع
باشد بر امری تا دلالة بر امتناع وقوع آن امر مثل آنکه کفته شود در جواب کسی که مجادله و نزاع
دارد معلوم الصدق داشته باشد که ان کان کلامک هذا حقا فشریک الباری موجود که
اراده باین کلام امتناع حق بودن کلام او چنانچه وجود شریک باری ممتنع است و با آنکه معلق
و مشروط شده درین کلام وجود شریک باری که کفر است لازم نمی آید و قایل آن منسوب
بکفر نمیشود بواسطه بودن کذب کلام او نزد قایل خود بر **مترجم** کوید مصنف رحمه الله معلوم
در حاشیه بعد از انکه این بحث بشیخ الدین میثم بحرینی نسبت داده وجه تدبیر را ذکر کرده است
برینوجه که این بحث کاهی تمامست که لن از برای نفی مؤبد باشد و دلالت داشته باشد بر آنکه
هرکز رؤیة محقق نخواهد بود نه در دنیا و نه در آخرت و ثبوت او در معرض منعست
پس میتواند بود که مراد نفی رؤیة در دار دنیا باشد و بس و بخاطر میرسد که در ابطال دلیل
مذکور همان منع امکان قرار جبل در حال ظهور تجلی کافی باشد و احتیاج بتبدیل آن دلالت
لن بر نفی مطلق نباشد یا بحث مذکور را بدو وجه قطع نظر از ان ببعض اجمالی نیز ابطال
دلیل مذکور توان کرد برینوجه که اکر این دلیل بجمیع مقدمات حق باشد دلیل نخواهد بود

و امکان

برامکان رؤیة در دار دنیا چه هیچ شک نیست که اینجا براستقرار جبل معلق شده است رؤیة
در دار دنیاست که مطلوب قوم موسی بود نه رؤیة در آخرت و آن باطلست باتفاق
پس دلیل مذکور بجمیع مقدمات حق باشد فتدبر **وجه دویم** آنکه اکر رؤیة محال باشد
چنانچه معتزله میکویند هرآینه موسی علیه السلام طلب آن از پروردکار خود میکرد زیرا
که طلب امر محال از طور عقل دور است و عاقل باختیار درینمقام نمیشود پس طلب موسی ع
آنرا از پروردکار خود دلالت داشته باشد برانکه موسی ع اعتقاد امکان داشته چنانچه
ما میکوییم پس آنچه معتزله بران رفته اند تقاضای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری
که از اعاظم اولوا العزم باشد و بزیره کلام الهی محلی نداند که بر خدای تعالی چه چیز رواست
و چه چیز نه و احادیث معتزله در اثبات مدعای خود که امتناع رؤیة است متمسک شده اند
بهمین آیه برینوجه که اکر رؤیة ممکن باشد و روا باشد که مردم ببینند ظاهر خدا را عز و جل
ببینند چنانچه اشاعره میکویند پس طلب موسی علیه السلام نبوده باشد مکر از امر
ممکن پس هیچ سبب در معرض خطاب و عتاب الهی در آمد و امر مذکور ازو باین مرتبه بنزلت
نمود که اطلاق ظلم بر آن شد و بسبب آن کوه از هم ریزانید و صاعقه غضب الهی بر ایشان زند و
چنانچه همه را هلاک ساخت چنانچه قول خدای تعالی از ان خبر میدهد که فقد سئلوا موسی
اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم و اشاعره در جواب ایشان
میکویند که سبب بنزلت داشتن سؤال مذکور این بود که موسی علیه السلام در دنیا طلب
سؤال آن کرده بود و ما قایلیم بانکه در دنیا رؤیة الهی ممکن نیست چرا که رؤیة در دنیا چنانکه
کذشت موقوفست بر مقابله و جهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خدای تعالی
روا نیست و معتزله را میرسد که بکویند که این معنی نیز تقاضای ان میکند که موسی علیه السلام
جاهل باشد از انکه بر خدای تعالی جل شانه چه چیز روا نیست و احادیث اشاعره و جمعی
که بهره از علم کلام دارند عالمند باینچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت این بما
دادید والله الهادی **عنایت دویم** اکثر نحات بران رفته اند که تقدیم جزا بر شرط جایز

جایز نیست بواسطهٔ آنکه معنی شرط مقتضی صدر کلام است بیان این اجمال آنکه چون
کلامی ترکیب یابد از دو کلام ناقص مضمون یکی از آن سبب تحقق مضمون دیگری باشد
سببی را جزا و سببی دیگر را شرط مینامند و بسبب افادهٔ سببیّه مذکور یکی از ادات شرط که
آن ولو و اذا است بر سر او در می آورند و جزو دیگر را که مسبّب آنست و مرتّبه بر آن جزای
آن و گاه فای جزا بر سر آن در می آورند و گاه بی فا ذکر میکنند مثل ان تکرمنی اکرمک و ان
تکرمنی فانا مکرم لک یعنی اگر گرامی داری مرا من نیز گرامی میکنم ترا که گرامی داشتن مخاطب
متکلم را سبب گرامی داشتن مخاطب شده مر متکلم را درین فهم اکثر علمای نحو بر آن رفته اند
که واجبست شرط بر جزا مقدّم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست و اگر کلامی
بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدّم یافته است آن را جزا نباید دانست و جزای
دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه مذکور مقترن باشد مثلاً در مثل این کلام که انا
ظالم ان فعلت کذا که بحسب ظاهر جزا مقدّم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد از ان
فعلت کذا مقدّر باید دانست که کلام درین تقدیر باشد که ان فعلت کذا انا ظالم و انا
ظالم اول مقترن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگر بر آن رفته اند که
تقدّم جزا بر شرط جایز است پس در مثال مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود و
احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام امام علیه السلام
درین حدیث در جواب سؤال دویم که تفسیر کرده اند قوله تعالی و همّ بها لو لا ان رای
برهان ربّه را که از آن قبیل است بلو لا ان رای برهان ربّه همّ بها افضل از هیچ یک از مذاهب
نیست و چنانکه میتواند بود که غرض حضرت این باشد که لهمّ بها در کلام مقدّر است
و تقدیر کلام برین وجه است که میتواند بود که مدّعا این باشد که و همّ بهای مذکور جزا
و چون مرتبهٔ آن تأخر است معنی کلام باین آیل میشود نهایتش چون حضرت جزای بالام
ابتدایی ذکر کرده است و همّ بها که در کلام مذکور است بی لام است ظاهراً از آن احتمال
اولست پس دعوی میتوان کرد که کلام حضرت مؤید مذهب بعضی از محققین از آن ما

تفسیر

تفسیر است که گفته اند همّ بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگر چه از ادات شرط نیست
اما در حکم ادات شرط است درینکه جواب او جایز نیست که بر آن مقدّم واقع شود
چنانچه جزا بر شرط مقدّم نمیشود بلکه جواب لولا محذوف است و آنچه مذکور است دالّ است بر آن
و مفسّر آنست و تقدیر کلام آنست که لولا ان رای برهان ربّه لهمّ بها امّا آنچه صاحب کشاف
و اکثر مفسّرین ذکر کرده اند که تقدیر کلام در آیه اینست که لولا ان رای برهان ربّه لخالطها
یعنی اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را نمیدید و نور عظمت او لمعهٔ نبوت رهنمایی
نمی نمود بصحبت زلیخا و مخالطت او قیام مینمود از جملهٔ اموریست که سزاوار آنست که بیان آن اعتنا
ننمایند و از معرض اعتبارش ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بر آن
دارد که از یوسف علیه السلام قصد و عزم بمعصیت واقع شده است و بواسطهٔ رفع
این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب مجاز و تأویل کلام از خود بی آنکه بآن احتیاج باشد
چنانچه گفته شود و مراد اینست که در نفس یوسف علیه السلام بواسطهٔ اقتضای قوّت
شهوانی که در طبیعت انسانی مرکوز است میل بآن بهم رسیده بود و چون میل مذکور از غایت
شدّت شبیه بود بعزم و قصد تعبیر از آن بهمّ شده است که بمعنی قصد است بطریق استعاره
یا آنکه اطلاق همّ بمیل مذکور بمشاکله و همّت فقرهٔ دیگر است که فعل زلیخاست یا آنکه از
قبیل تسمیهٔ مشرف بر شیء است باسم آن شیء مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است قتیل که بمعنی
کشته شده است بر کسی که مشرف بر قتلست و امثال این تأویلات که موجب گردانیدن
کلام است از حقیقت خود بی آنکه ضرورتی بآن ناشی باشد یا امری بآن باعث و بواسطهٔ
آنکه میدان تقدیر وسیع است و هرگاه راه آن داشته شد هر کس را میرسد که آنچه خواهد
تقدیر کند **نمایش سیم** بباید دانست که مراد ببرهان پروردگار تعالی شانه که یوسف
علی نبیّنا و علیه السلام بسبب دیدن آن پیرامون قصد مذکور نگشت نصیب دلایل
عقلیّه و شواهد نقلیّه است بر وجوب باز آمدن از محرّمات و دوری کردن از معاصی
و منهیّات که از جانب حضرت عزّت تعالی و حرم العزیز وقوع یافته است و از کلام امام ع

که المعصوم لا یهتم بذنب ولا یأتیه که دلالت دارد برانکه قصد معصیت نیز منافی عصمت است
مستفاد میشود که قصد معصیت نیز از جمله معاصیست و مبادرت بان مستوجب عقاب
و سخط الهی مگر انکه بگوییم که از منافی بودن امر مذکور بعصمت و عدم جواز آن از معصوم
لا نسلّم که لازم اید که معصیت باشد چه میتواند بود که از قبیل سهو و نسیان باشد که
باعتقاد علمای امامیه رضوان الله علیهم وقوع آن نسبت بمعصوم روا نیست و منافی
عصمتست و حال انکه باتفاق معصیت نیست و جمعی که تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام
ارتکاب معاصی واقع شود و ایشانرا معصوم نمیدانند هم یوسف علیه السلام را تفسیر
کرده اند بانکه مبادرت بگشودن بند زیر جامه خود نموده در محلی از زلیخا نشست که ارباب
مجامعت هنگام اراده کار انجا می نشینند و برهان ربّ را بانکه آوازی از عالم غیب
بگوش او رسید که ایاک وایاها یعنی بر تو باد ای یوسف که پیرامون مباشرت زلیخا نگردی
و او متنبّه نشد و همچنین بر قصد خود اصرار داشت تا انکه مرتبه دیگر آواز مذکور را
شنیده مفید نیفتاد و بعد از ان در مرتبه سیم تبدیل باین عبارت یافت که اعرض عنها یعنی
دور دار نفس خود را از زلیخا و پیرامون مباشرت او مگرد و او همچنان بران رسوخ داشت
تا انکه یعقوب علیه السلام در برابر او امد و انگشت بدندان حیرت گرفته خود را بر او
جلوه داد و بعضی گفته اند که آوازی بگوش یوسف رسید که یا یوسف لم لا تکن کالطایر
کان له ریش فلما زنی قعد ریش له یعنی ای یوسف مباش مانند آن مرغ که پری
داشت که بان پرواز میکرد ناگاه اراده زنا کرد و چون بان عمل اقدام نمود بال و پر او
ریخت و از پای در افتاده از پرواز خود باز ماند و بعضی گفته اند دستی پیدا شد در میان
او و زلیخا که بقلم قدرت بران نوشته بود که فان علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعنی پس
بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما نگاهبانانند از ملایکه کرام که نویسندگانند
افعال و اقوال شما را و احصا میکنند و میگویند میدانند و از روی دانستگی در نامه اعمال
شما مینویسند با وجود آن از ان اراده باز نیامد تا باز در ان نوشته دید که لا تقربوا

الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا یعنی نزدیکی مکنید بزناکاری بدرستی که زنا فاحشه
بزرگست و اقدام بان بد سبیلیست و بیرون فایده نکرد باز دران ثبت دید که فاتقوا یوما ترجعون فیه
الی الله یعنی بشوید پرهیزکاری پیش آرید و بترسید از روزی که رجوع و بازگشت شما در ان روز
بسوی پروردگار است و اثری بران مترتب نشد و همان بر سر اقدام بان عمل بود تا انکه
خطاب الهی رسید بجبرییل علیه السلام که ادرک عبدی قبل ان تصیب الخطیئة یعنی دریاب
بنده مرا پیش از انکه از و خطایی در وجود آید پس جبرییل بامر ملک جلیل برو نازل شده گفت
یا یوسف اتعمل عمل السفهاء وانت مکتوب فی دیوان الانبیاء یعنی ای یوسف مباشر میشوی
عمل سفیهان و ناقص عقلانرا و حال انکه نام تو در دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت است
و ما میگوییم حضرت عزت باتش غضب بسوزاند جمعیرا که اعتقاد الایش معاصی بانبیای خدا
دارند باین مرتبه که با وجود ملاحظه این امور و مشاهده این شبهات حلی خودرا از ان
باز ندارند و رسوخ در تبعیت شیطان ورزیده بران اصرار نمایند و چه خوب واقع
شده است تشنیع زمخشری صاحب کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از
ایشان بر ایشان کرده است و الحق داد انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان و بیان
انچه مقصود ایشان است از ان عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست این امور و انچه
مثل آنست از اموریست که ارباب حشو و جبر که دین ایشان مبنیست بر بهتان و افترا
بر خدای تعالی و بر پیغمبران او ایراد میکنند و تجویز صدق او مینمایند و ارباب عدل
و توحید یعنی معتزله و در روایات و مقالات ایشان راه این حرفها نیست و هرگز
راضی نمیشدند امثال این امور بجمعی که بمرتبه نبوت و هدایت خلق فایز میشوند و اگر
احیانا از یوسف علیه السلام ادنی ذلتی واقع میشد هر اینه در معرض تشنیع و ملامت
در می آمد و توبه و انابتی که از و واقع میشد در کلام مجید مذکور میبود چنانچه تقصیر و
ذلت آدم صفی علیه السلام که در کلام مجید مذکور است و همچنین انچه از داود و نوح و ایوب
و یونس علی نبینا و علیهم السلام واقع شده و ذکر همه در قرآن هست و چون توانند بود

که از یوسف علیه السلام مبادرت بامثال این امور واقع شود وحال آنکه حضرت عزت
در کلام مجید او را ثنا کرده و مخلص نامیده قال الله تعالی و لما بلغ اشده آتیناه حکما
و علما قال الله تعالی انه من عبادنا المخلصین پس یقین باید دانست که پای عفت جناب
در اینچنان مقام نلغزیده بنهایت قرار و ثبات داشته است تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت
مستحق شده است بثنا و ستایش در کتابهای آسمانی که قبل از نزول قرآن بر انبیای سابق نازل
شده بعد از آن در قرآن مجید که مهیمن است بر باقی کتابهای او و اینچند دان مذکور است از
آیات و بینات که مصداق اینهاست نیز ثنا و ستایش آن سمت گذارش یافته است و اکتفا
نشده است الا باستیفای قصه او و بیان مقام واقعها او در ضمن سوره علیحده تا بزبان
صدق و راستی تقریر کند حکایت او را بر جمعی که بعد از او باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت
بجد بزرگوار او ابراهیم خلیل علیه السلام بعمل آمده تا اقتدا کنند باو و پیروی او کنند در عفت
و پرهیزکاری و پاکی از امر و ثبات ورزیدن در مواقعی که محل لغزیدن پای کردار است و مقام
در افتادن باعمال بد و رذایل … پس بی بهره گردانند حضرت عزت ایشان را از رحمت بی نهایه خود
بسبب ایراد ایشان امری را که منجر شود بآنکه نازل ساخته الهی سوره را که در کلام مجید هی احسن
القصص نامیده است در شان آن بواسطه آن باشد که اقتدا کنند مردم و چگونه عقل عقلا را
شود باینکه گفته اند پیغمبری از پیغمبران برگزیده خدای در میان پای زنی زناکننده نشسته
و گشودن بند ازار او باراده مباشرت بر وجه حرام و در آنکه نهی کنند و برد کار او را
کار لسه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرآنی باواز بلند در گوش او رسانند و سرزنش و
ملامت نمایند او را بواسطه اراده انکار و در مقام تهدید و وعید او در آیند بحدی که
تشبیه کنند او را بمرغی که پرهای ریخته باشد و از پای در افتاده و با آن عزم و اراده از جای
تزلزل نیابد و بعضی از آن عمل متنبه نشود تا آنکه حضرت عزت جبرئیل را بفرستد که او را
از آن عمل باز دارد و حال آنکه حریص ترین مردم در زناکاری و دلیرترین مردم در خشم
خدای و سخت ترین ایشان در انکار ادنی مراتب آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت دیده ان

داده اند

داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست که نه در ارادت او حرکت مینماید و نه در اعضای
او قدرت و قوت و الحق جای بسیار تعجب است ایشان را از اختیار مذهبی که افحش از آن متصور
نیست و از در افتادن بضلال و گمراهی که هیچ چیز از آن روشن تر و ظاهر تر نه تمام شد
ترجمه کلام صاحب کشاف جزای خیر دهاد حضرت عزت او را از جانب پیغمبران خود و فخر
رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چون مناسب این مقام است
برینوجه سمت گذارش می یابد که هیچ شک نیست که جمعی که ایشان را اطلاعی بر آن واقع شده
و در میان اینکار بوده اند نه زیاده بر هفت کس نیستند اول یوسف علیه السلام که روی سخن
همه جا با اوست دویم زلیخا سیم عزیز شوهر او چهارم زنانی که زلیخا ایشان را طلب کرده بود
تا بر احوال او اطلاع یابند پنجم گواهانی که یوسف علیه السلام بر صدق دعوی خود آورده
بود که و شهد شاهد من اهلها ششم حضرت عزت تعالی شانه که عالم السر و الخفیات است
هفتم ابلیس لعین که محرک سلسله فساد و افساد است و این هفت کس همه اعتراف کرده اند
بر پاکی دامن یوسف علیه السلام درین واقعه از مبادرت بگناه و ارتکاب معصیت پس
توقف درین باب نسبت بهیچ یک از مسلمانان روا نباشد و سزاوار نه اما اعتراف یوسف
آنجا که گفت هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس خود و من که کام خود را از
بر دارد و من تن بآن در ندادم و از و کناره گرفتم و جایی که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی
الیه یعنی بار خدایا زندان را دوست تر دارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند یعنی مبادرت
بزنا و اما اعتراف زلیخا که گفت و لقد راودته عن نفسه فاستعصم یعنی به تحقیق که درخواستم
یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را و تن بآن در نداد
و همچنین بعد از آنکه زنانی که طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند
و اعتراف کردند نزد عزیز بیگناهی یوسف چنان که فرموده الآن حصحص الحق انا راودته
عن نفسه یعنی اکنون ظاهر شد آنچه حق و راستیست من جستم یوسف را از نفس او و آرزوی
وصل او نمودم و اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه بعد از آنکه دید که پیراهن یوسف را از عقب

پاره کرده اند و بزن خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی بدرستی که این از مکر
و کید و حیله شماست و به تحقیق که کید و مکر شما بزرگست و زود در نفوس تاثیر میکند
واما اعتراف زنان جایی که گفتند امراة العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا
لنریها فی ضلال مبین در کشاف آورده اند که پنج زن بوده اند از زنان پنج نفر از خاص عزیز
باهم در شهر مصر نشسته غیبت زلیخا پیش گرفتند و گفتند زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است
غلام را از نفس او یعنی آرزو کرده است که کام او را بر آورد و بدرستی که شکافتست غلاف
دل او را دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف علیه السلام بدرون دل او در آمده است و
بدرستی که ما در آمده ایم و می بینیم زلیخا را در گمراهی هویدا و خطایی ظاهر و پیدا که با وجود
شوهری مثل عزیز که پادشاه مصر است شیفته درم خریده گردد و جایی که گفته اند حاش لله
ما علمنا من سوء یعنی پاکست خدای تعالی از آنکه عاجز آید از آفریدن پرهیزکار پاکیزه روزگار
مانند یوسف علیه السلام ندانستیم ما بر او امری که ناسزاوار باشد واما اعتراف شهود
قوله تعالی وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین
وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین فلما رای قمیصه قد من دبر
قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم چون یوسف علیه السلام نسبت این اراده را بزلیخا داد و دامان
عفت خود را از آلایش تهمت پاک وانمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من ظاهر
شود و هیچکس غیر از شما ازین واقعه خبردار نیست یوسف گفت در خانه کودکی بود چهار
ماهه عزیز گفت کودکی در آن سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود
که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن در آورد منقولست که عزیز از آن کودک پرسید که تو
چه میگویی کودک بقدرت تعالی بسخن در آمده گفت راست میگوید و خدای تعالی از این
قصه خبر میدهد که وشهد شاهد من اهلها یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا و گفته اند
که او پسر عم زلیخا بوده و از روی حکمت گفت که اگر پیراهن یوسف از پیش پاره شده باشد
زلیخا در دعوی خود صادقست و او کاذب و اگر از عقب پاره شده باشد یوسف صادقست

و زلیخا

و زلیخا کاذب چون حاضر آوردند گریبان او از عقب پاره بود و صدق دعوی او ظاهر شد
واما شهادت حضرت بر بیگناهی یوسف علیه السلام قوله تعالی کذلک لنصرف عنه
السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین بعد از آنکه خبر داد از آنکه زلیخا قصد مباشرت
یوسف کرد و اگر نه بود آنکه مشاهده برهان ما کرد و قصد او نکرد میفرماید که همچنین
که او را ثبات داده ایم در طاعت حق و برهان خود با و نمودیم تا بگردانیم از و بدی و عمل
ناشایسته را یعنی زناکاری بدرستی که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده است
از هر ناشایست واما اقرار ابلیس با آنجایی که میگوید فبعزتک لاغوینهم اجمعین
الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت و بزرگواری تو که پروردگار عالمیانی قسم که در مقام
اغوی و گمراهی جمیع فرزندان آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان که بصفت اخلاص
متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت پس دانسته شد که یوسف از بندگان
مخلص بود پس گوییم که جمعی که نسبت ارتکاب این عمل بیوسف علیه السلام میدهند اگر از اتباع حق‌اند
شهادت حق را جل وعلا بطهارت دامن او از آلایش این عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند
باقرار و اعتراف او عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر الرازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده است
والحق کلامیست در غایت لطافت و جوابیست در غایت حسن و ظرافت انجام کلام بعضی
مفسران که تجویز نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام نکرده اند و ایشان را از گناهان
صغیره و کبیره معصوم میدانند و در تفسیر آیه واقع هدایه که بر سوال چهارم مامون اشتمال
دارد یعنی قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر چون بحسب ظاهر مشعر است
بر صدور گناه از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه وآله در زمان گذشته
و آینده مضطرب و مختلف است و بچند وجه در مقام توجیه و تاویل آن در آمده اند
و حق درین باب آنست که بر زبان معجز بیان امام علیه السلام جاری شده است و بعد
از صحت رسیدن نقل این حدیث جای تردد و شک درین باب نیست و بعضی ارباب تاریخ
و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از آنکه فتح مکه بشود میگفتند اگر محمد

بر خانه خدا متمکن شود هر آینه حکم الهی در حرم جریان یابد معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام
بر حقیت و دعوی که ما را بر ترک عبادت اصنام و پرستش اوثان میکند مقرون بصواب است و چون
مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما بر دست آنحضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه بر دان اعتراف
بحقیقت دین پیغمبر نمودند فوج فوج بشرف اسلام که دین الله عبارت از آنست در آمده اذعان
بنبوت محمد صلی الله علیه و آله کرده چنانچه سوره کریمه اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس
یدخلون فی دین الله افواجا بآن ناطق است و انکاری که بر حضرت داشتند بر آنکه ایشانرا بر ترک
پرستش اصنام دعوت مینموده است زایل گردید و گناهی که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت
مذکور باعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه درین حدیث از امام علیه السلام تصریح
بآن واقع است و اگر باین تاویل قایل نشویم و حمل کنیم ذنب را که در آیه واقع است بر ظاهر چنانچه اکثر
مفسرین فهمیده اند تعلیل فتح مکه بامرزش گناهان مقدم و موخر صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح
ساختن الهی مکه را بجهت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب غفران گناه او گردد مگر آنکه مرتکب
بعض تاویلات بعید باید شد مثل آنکه گفته شود که چون فتح الهی مکه را بدست آنحضرت که متضمن
جهاد آنحضرت بود با کفار و جهاد با کفار عبادتست و عبادت بمقتضی ان الحسنات یذهبن السیئات
باعث غفران گناه پس فتح مکه سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار و اما
بنابر آنچه امام علیه السلام فرموده است سبب بودن فتح مکه مر آمرزش گناهان حضرت را ظاهرتر
از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش شکی در پی نیست و عجب است از اکثر علمای
امامیه و مفسرین رضوان الله علیهم مثل شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ الاسلام شیخ
ابو علی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که با وجود تصانیف بسیار
که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند و هیچ یک از کتب خود متوجه ذکر این جواب از سوال مذکور
نشده اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده اند که نهایت ضعیف و تکلف آنهاست با آنکه این
حدیث در بعض مصنفات خود علی بن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکور است و زمان
ابن بابویه رحمة الله علیه بر زمان ایشان مقدم است اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا

علیهم السلام

علیهم السلام کرده اند و ایشانرا معصوم نمیدانند و بعضی که تجویز صدور صغیره و کبیره هر دو
کرده اند گناه را در آیه بمعنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تاخر گناهانیست
که پیش از نبوت آنحضرت رسالت واقع شده و گناهانی که بعد از نبوت بصدور رسیده
تا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن بعمل آمده یا آنچه تا حال که زمان نزول این آیتست واقع شده
و آنچه بعد ازین واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر او علیه السلام که پیشتر بوده اند
یعنی آدم و حوا و گناهان امة او که بعد از او خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره نموده کرده اند
و دامان عصمت ایشانرا از آلایش کبایر پاک میدانند گناه را در آیه بر گناه صغیره حمل کرده اند
و توجیه ما تقدم و ما تاخر بر وجهی که مذکور شد کرده اند و جمیع این وجوه چنانچه مخفی
نیست مشترکست در آنکه مصحح فتح مکه بامرزش گناهان حضرت نیست مگر تاویل بعید و نیز باید
دانست که بنابر تفسیر امام علیه السلام حمل ما تقدم و ما تاخر بر گناهانی که پیش از نبوت
واقع بوده است و همچنین میتوان بر پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کرده بواسطه آنکه بعد
از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن آن باقی نماند و همه مسلمان شدند مگر آنکه بگوییم ما تاخر نظر
بجمعیست که خبر فتح تا مدتی بایشان نرسید و تا آن وقت بر آن اعتقاد باقی بودند و اگر حمل
شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد از هجرت از حضرت واقع شده چندان دور نخواهد بود حدیث
هجدهم روایة شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد
بن یعقوب الکلینی از جمعی از ارباب و اصحاب حدیث ما که عبارتست از علی بن ابراهیم بن هاشم
قمی ثقه صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبد الله اذینه و احمد بن عبد الله بن امیه و علی بن الحسن
باشد از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث دویم سبق ذکر یافت از شریف
بن سابق تفلیسی که اصل او از کوفه بوده است و چون از آنجا به تفلیس نقل کرده به تفلیسی اشتهار
یافته و اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل بوده و کتاب در حدیث
تصنیف کرده از فضل بن ابی قره تمیمی سندی که اصل او از آذربایجانست و از آنجا بارمینیه نقل کرده
و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام که گفت قال

رسول الله صلی الله علیه وآله قالت الحواریون یا عیسی روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله
رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن
دو بینش **بینش اول** گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله که گفتند حواریون بعیسی
علی نبینا وعلیه السلام که ای روح الله با که مجالست وهمنشینی نماییم عیسی فرمود که با
کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد وسخن کردن او علم شما را زیاده گرداند وعلم او باعث
رغبت شما شود بآخرت **بینش دویم** قال الحواریون حواریون جمع حواریست و حواری
بمعنی یاری دهنده مطلق است یا یاری دهندهٔ پیغمبران ومراد اینجا جمعی اند از اصحاب
عیسی علیه السلام که محبت بآنحضرت داشتند وانصار او بوده اند وگفته اند ایشان را
بواسطهٔ آن حواریون میگفتند که حرفت ایشان کازری بود وجامهها را از اوساخ وهر چرکی
پاک ساخته سفید میساختند زیرا که حواری مشتق از حور است بفتح حا بمعنی سفید کردن
قال فی القاموس حوّره ای غسله وبیّضه وبعضی علما گفته اند که ایشان در واقع
کازر واهل حرفه نبوده اند واطلاق این نام کنایه از آنست که بزلال مواعظ ونصایح
نفوس مردم را از اوساخ اوصاف ذمیمه واخلاق ناپسندیده پاک میکردند وبعالم قرب
ونور که موقف قرب ورضای حق است میرسانیدند واز ظلمات جهل ونادانی میرهانیدند
من یذکرکم الله رؤیته توصیف کرده است عیسی علیه السلام درین حدیث کسی را که تجویز
مجالست وهمنشینی او فرموده اند بسه صفت **اول** آنکه دیدن او باعث بیاد آمدن
خدا باشد چنانچه از دیدن ارباب زهد وعبادت ومشاهدهٔ اصحاب کشف وریاضت
اینمعنی مشاهده میشود **دویم** آنکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد وباعث
خلاصی ایشان از ورطهٔ جهل ونادانی **سیم** آنکه عمل او باعث رغبت بآخرت شود
یعنی دیدن اعمال وعبادات او باعث اقبال ومیل خاطر باشد بقیام باعمال اخروی وباز داشتن
نفس از اشغال دنیوی وبباید دانست که مراد بمجالست درین حدیث هر امریست که متضمن
الفت وزیادتی مخالطت ومصاحبت بوده باشد واینمعنی اشعار بان دارد که کسی که باین

باین صفات نباشد نباید با او مجالست ومخالطت نمود وترک مصاحبت او باید کرد چنانچه
شاعر گوید **بیت** با هر که نشستی ونشد جمع دلت ٭ وز تو نرهید زحمت آب وگلت ٭ زنهار
ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ٭ چه جای کسی که بضدّ این صفات
متصف باشد مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن ایشان باعث دور شدن از یاد خدا است
وکلام ایشان باعث زیادتی جهل ونحوه مشاهده کردن ایشان باعث دلیری ودر افتادن
باعمال بد وکردار ناشایسته پس خوشا حال کسی که توفیق کناره کردن از ایشان یافته باشد
وشیوهٔ عزلت وانزوا وموانست والفت بخدای تعالی پیش گرفته چه بسا باشد که مخالطت
ومصاحبت ایشان منجر بامات قلب وفساد اعتقاد شود ومنتهی بحصول صفاتی واخلاقی
که متضمن هلاک نفس وزیانکاری دنیا وآخرت است نعوذ بالله من ذلک ودر حدیث وارد است
که فرّ من الناس فرارک من الاسد یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی واز معروف
کرخی رضی الله عنه روایت شده که بامام جعفر الصادق علیه السلام گفت وصیتی کن مرا که از آن
منتفع شوم آنحضرت فرمود اقلل معارفک یعنی آشنایان خود را کم کن باز فرمود زدنی یعنی
زیاده کن ای فرزند رسول خدای حضرت فرمود انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را که با او
آشنا شده یعنی ترک آشنایی وکن وبخدا پرداز وروایت کرده شیخ بزرگوار احمد بن فهد حلی در
کتاب تحصین که از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله فرموده که
لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من یفرّ من شاهق الی شاهق ومن حجر الی حجر
کالثعلب باشباله قالوا ومتی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله تعالی
فعند ذلک حلّت العزوبة قیل یا رسول الله امرتنا بالتزویج قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان
فهلاک الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته وولده فان لم یکن
زوجة ولا ولد فعلی یدی قرابته وجیرانه قالوا وکیف ذلک یا رسول الله قال یعیّرونه بضیق
المعیشة ویکلفونه ما لا یطیق حتی یورده موارد الهلکة یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم
زمانی که دین هیچ صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر کوهی بکوهی واز سوراخی

نبود اخوی مانند روباه و بچهای خود جمعی که حاضر بودند گفتند که خواهد بود از زمان یا رسول الله
حضرت فرمودند گاهی که مردم بتحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدای
و دست زدن باموری که ارتکاب بر ایشان جایز نیست پس در آن هنگام عزب بودن حلال
خواهد بود و مردم را بر ترک کدخدایی حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای نه تو ما را
امر کردی بکدخدایی و زن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است و لیکن چون آن زمان برسد
هلاک مرد بر دست پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نباشد در دست زن و فرزندان
او و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست قرابتان و همسایگان آن گفتند چون خواهد بود
ای آن رسول خدای فرمودند سرزنش و ملامت او خواهند نمود باموری که طاقت او بان نرسد
تا آنکه برسانند او را بعقابی که باعث ارتکاب معاصی و هلاک دین او باشد پس پنهان بهتر که از
خلق بصحبت حق اشتغال نمایی و عزت دنیا و آخرت خود را در عزلت و انزوا از ما سوی دانی
چنانکه مصنف گوید **بیت** رو بعزلت آرای فرزانه مرد ۰ و ز جمیع ما سوی الله باش فرد ۰
هر کرا توفیق راه آمد دلیل ۰ عزلتی بگزید و رست از قال و قیل ۰ عزت اندر عزلت آمد ای فلان ۰
تو چه جویی ز اختلاط این و آن ۰ گر تو خواهی عزت دنیا و دین ۰ عزلتی از مردم عالم گزین ۰
چون شب قدر از همه مستور شد ۰ لاجرم از پای تا سر نور شد ۰ اسم اعظم چونکه کس
نشناسدش ۰ سروری بر جمله اشیا باشدش ۰ گر تو هم از خلق پنهانی همی ۰ لیلة القدری و
اسم اعظمی **حدیث نوزدهم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
عماد الاسلام محمد بن بابویه از حسن بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن
یحیی خزاز از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث یازدهم احوال
ایشان گذشت از امام موسی کاظم از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المؤمنین و امام المتقین
علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت گفت ۰ انّ یهودیّا کان له علی رسول الله
صلی الله علیه و آله دنانیر فتقاضاه فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیک قال فانّی
لا افارقک یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام اذا اجلس معک فجلس علیه السلام معه

حتی صلّی فی ذلک الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وکان اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله یتهددونه ویتواعدونه فنظر رسول الله صلی الله علیه و آله
الیهم فقال ما الذی تصنعونه به فقالوا یا رسول الله یهودی یحبسک فقال علیه السلام
لم یبعثنی ربی عزّ وجلّ بان اظلم معاهدا ولا غیره فلما علا النهار قال الیهودی اشهد ان لا اله
الا الله واشهد انّ محمّدا عبده ورسوله وشطر مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلت بک
الذی فعلت الا لانظر نعتک فی التوریة فانی قرأت نعتک فی التوریة محمد بن عبد الله
مولده بمکة ومهاجره بطیبة ولیس بفظ ولا غلیظ ولا سخاب ولا متزین بالفحش ولا قول
الخنا وانا اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله وهذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله
وکان الیهودی ذا مال ثم قال علی علیه السلام کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله عباءة
وکان مرفقة ادم حشوها لیف فثنیت له ذات لیلة فلما اصبح قال لقد منعنی الفراش اللیلة
الصلوة فامر علیه السلام ان یجعل بطاق واحد **شرح** کلام بلاغت نظام از خلاصه لف و نشر
در ضمن دو نشر **نشر اول** خلاصه کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
آنکه یهودی را بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم دیناری چند بود وقتی تقاضای
آن وجه از حضرت رسول الله نمود حضرت فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم
گفت از آنکه چند روزی صبر کن که چیزی بهم رسد یهودی گفت بهر رستی که مفارقت نجویم
از تو ای محمد تا آنکه حق مرا ادا نکنی حضرت فرمود اینک با تو می نشینم تا وقتی که تو رضا بان دهی
باشی و نزد او نشسته شد تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح گذارد
اصحاب چون این حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهودی در آمدند پس نظر آنحضرت
حضرت صلی الله علیه و آله بر ایشان افتاده فرمودند چه دارید با این و با وی چه میخواهید
بکنند گفتند ای رسول خدای یهودی در مقام حبس تو شده است چون توانیم این را
گذارید حضرت فرمود که خدای من که عزیز است و بزرگ است مرا از برای آن بر خلقان خود نفرستاده
که بر جمعی که در امان من در آمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند ستم

غلیم و نه بر غیر ایشان چون آفتاب بلند شد و حضرت بهمان در آن مقام ثبات داشت یهودی
زبان بکلمهٔ اسلام کشوده کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اینک
شطر مالی من مبذول راه خداست بخدا قسم که من مرتکب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در
نیامدم مکر بواسطهٔ انکه بخاطر آوردم تا به بینم وصف ترا که در توریة دیده ام ایجنان هست یا نی
تا یقین من بر حقیت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریة دیده ام که محمد پسر عبد الله
مولد شریفش در مکه خواهد بود و مکان هجرتش از مکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه نه بدخلق خواهد بود
و نه سنکین دل نه درشت کو و نه بلند آواز و در مقام ایذای کسی بدشنام و سخنان ناخوش
نخواهد بود و اینک کواهی میدهم که هیچ خدائی سزاوار پرستش نیست مکر معبود بی همتا و بانکه
تو رسول خدائی بحق و اینست مال من حکم کن بانچه خدای فرموده است و یهودی مذکور صاحب
مال بود و جمعیت تمام داشت بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که فراش یعنی
جامهٔ خواب حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله عبای آنحضرت بود و بالشی که بران تکیه میفرمودند
از پوست بود و حشو آن از لیف خرما شبی از شبها بر سبیل اتفاق عبای او را دولا کرده فراش حضرت
ساخته بودند چون صباح شد و از خواب بر آمدند بزبان مبارک آوردند که امشب آسایش جامهٔ
خواب مانع آمد مرا از قیام بنماز شب پس امر کرد که دیکر ایجنان مکنید و بهمان اندازه که بود اکتفا
نمائید **پنجاه و دویم** بان اظلم معاهدا معاهدا اسم مفعولست از عهد یعنی امان یعنی امان داده
شد یا از عهد بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی شطر مالی فی سبیل الله شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم
آمده خواه نصف باشد و خواه نه و اینجا هر دو معنی محتمل است بنا بر ایستکه قول یهودی بعد از این
کلام که فاحکم فیها بما انزل الله کویا ناظر است باحتمال دویم چرا که تعیین جزو که چند است بحکم
خدا بیشتر احتیاج دارد که نصف باشد چرا که نصف امریست معین الا لانظر الی نعتک فی
التورية یعنی تا به بینم که نعت و ستایشی که در توریة هست نعت و ستایش تست یا نه و اختصار
شده است در کلام بواسطهٔ دلالت بر مقصود متکلم مولده بمکة مکه یعنی نقص و هلاک کست قال
فی القاموس بکة اهلکه و نقصه و اینکه بلد الحرام را مکه نامیده اند بواسطهٔ آنست که محل

معنی

نقص و کم شدن کناهانست یا فانی و مرتفع کردیدن آن یا بواسطهٔ انکه هر کس قصد آن شهر کند
از روی ظلم و عدوان هلاک میکردد چنانچه نسبت باصحاب فیل واقع شده و مهاجره بطیبه
مهاجر بفتح جیم موضع هجرتست و هجرت بکسر ها و ضم ها هر دو آمده بمعنی بیرون آمدن از ملکی
بملک دیکر و طیبه بفتح طا و سکون یا مدینه رسولست ص نفط و لا غلیظ و لا سخاب فظ نفط
و غلیظ در معنی نزدیک بهمند یعنی بدخلق و سنکین دل و درشت کو و سخاب بسین بی نقطه
و خای مشدده قبل از الف و بای بیک نقطه صیغهٔ مبالغهٔ سخب است بتحریک خا که بمعنی شدت
صوت و فریاد کردنست عرب میکویند تساخب القوم یعنی تصایحوا و تضاربوا بر یکدیکر فریاد
کردند و یکدیکر را زدند و لا متزین بالفحش و لا قول الخنا متزین برای بی نقطه و دو نون از ازنه بفتح را
و تشدید نون ماخوذ است که بمعنی آواز است قال فی القاموس الرنة الصوت رن یرن رنا
ای صاح و خنا بفتح خاء نقطه دار و بعد از آن نون مرادف فحش است یعنی هر دو بیک معنیست
و یقین در عبارت واقع شده است کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله عباءة های عباءة
میتواند بود که تای اصل کلمه که در حالت وقفی ها میشود چه عباء و عباءة هر دو در لغت آمده
قال فی القاموس العبا کسا معروف کالعباءة و کانت مرفقة اوما و اما مرفقه بمعنی بالش است
و ادم بفتح همزه و دال جمع ادیم است که بمعنی پوستست یعنی بالش حضرت پوستی چند که باهم
تعبیه کرده بودند لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة یعنی چون فراش مرا امشب دولا شده لینت
و نرمی که از ان محسوس میشده مانع آمد نفس مرا از قیام بنماز و نفس من اقبال بان نکرد که از ان
مفارقت جوید و بنماز شب برخیزد و کویا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مراد از نماز در مینجا
بعضی نماز شب را خواسته باشد چه علمای ما رضوان الله علیهم برانند که بر پای داشتن
بعض شب و قیام بنماز و تر از واجبات مختص بانحضرت بود و ترک آن بر ایشان جایز نبود
والله اعلم **حدیث بیستم** روایة شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ
بزرکوار محمد بن یعقوب الکلینی از جمعی از اصحاب ما که صدور حدیث بجدیم یا ان ایشان
شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در صدد حدیث دویم سبق ذکر یافت

از منصور بن عباس ابو الحسن رازی که از سکنه بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر منسوب
باوست از سعید بن جناح که ثقه و جلیل القدر است و خدمت امام علی النقی علیه السلام کرده
از عثمان بن سعید العمری که مکنی بابی عمرو بوده و ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب امام
علی النقی علیه السلام بوده است از عبد الحمید کوفی از مهاجر بن یزید الاسدی که هر دو
از اصحاب صادق علیه السلام اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام که آن
حضرت فرموده اند که مر عیسی بن مریم علیه السلام علی قریة قد مات اهلها وطیرها و
دوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطه ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح
وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا یخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعی عیسی علیه السلام ربه فنودی
من الجو ان نادهم فقال عیسی علیه السلام باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة
فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة
الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال کیف کان
حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا و
حزنا قال کیف عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة
امرکم فقال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة قال سجین قال وما
سجین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا
الی الدنیا فنزهد فیها قال لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال
یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد وانا کنت فیهم ولم اک
منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها
ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلام الی الحواریین فقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس
بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والآخرة **شرح** کلام معجز نظام
در ضمن آغاز و دو غایت و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام
علیه السلام آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدهی از دهها که اهل آن ده همه بر جای

خود مرده بودند و کسی مباشر دفن ایشان نشده و از مرغان و سایر حیوانات و دواب نیز
اثری نمانده روی باصحاب خود کرده گفت بدرستی که اینها مرده اند مگر بغضب ربانی
که بسبب گناهی که از ایشان بوجود آمده ایشان را فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت
میشدند یکدیگر را دفن میکردند پس حواریون که صفت ایشان از پیش رفت گفتند ای
روح الله وای کلمة الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشان را زنده گرداند از برای ما تا خبر دهند
که اعمال ایشان چه بوده و بچه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا پیرامون این عمل نگردیم
و از آن مجتنب شویم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را در معرض انجاح درآورده دعا
کرد بدرگاه الهی و احیای ایشان را از خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض اجابة
درآوردند و ندا در دادند که طلب کن ای عیسی ایشان را که جواب ترا خواهند داد پس عیسی ع
در اثنای شب در وقت تصفیه هوا از کدورت انفاس خلایق برخاست و بر جای بلند
از زمین برآمد و گفت ای اهل این ده شخصی از ایشان مبادرت بجواب او نموده فرمود لبیک
یا رسول الله وکلمته عیسی علیه السلام گفت جای رحمتیست بر شما خبر دهید مرا که اعمال
شما در دار دنیا چه بوده و بچه سبب مستوجب این عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما عبادت
طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت غفلت و گرفتاری بلهو و
لعب عیسی گفت دوستی شما بدنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل و مادر خود که هرگاه
روی بما می آورد خوشحال و فرحناک میشدیم و هرگاه روی از ما بر میتافت میگریستیم و
غمگین میشدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما مر طاغوت را چون بود گفت اطاعة
میکردیم ارباب معاصی را و آنچه ما را بران میداشتند بعمل می آوردیم عیسی گفت آخر کار
شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت بدن و رفاهیت احوال و صباح خود را در هاویه
دیدیم پرسید که هاویه چیست گفت سجین گفت سجین چیست گفت کوههای آتشین که
بجهة سوختن دوزخیان بر می افروزند و شعله بر میکشد از برای سوختن ما تا روز قیامة
عیسی علیه السلام گفت شما در آنوقت چه گفتید گفت گفتیم ما را باز فرستید تا زهد و پرهیزکاری

قیام نمایم و تلافی تقصیری که از ما در وجود آمده باشد بکنیم بما گفتند دروغ میگویید چون
بدنیا باز گردید بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی علیه السلم گفت چونست که بغیر از تو اینها
با من سخن در نمی آیند و این لم هم تو اختصاص یافته گفت یا روح الله ایشانرا بزیر جامهای آتشین
در آورده اند و سر آنرا بدست ملایکهٔ عذاب داده اند و من اگر چه در میان ایشان بودم
اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس چون عذاب بر ایشان نازل شد
مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا بمویی در آویخته در کنارهٔ دوزخ باز داشته مشرف و قادر
بر آن چنانچه نمیدانستم که بروی در خواهم افتاد در آتش یا رهایی از آن خواهم یافت عیسی علیه السلم
روی مبارک بجانب حواریون کرد و گفت ای دوستان خدای معاش کردن بنان خشک و نمک
نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالیست بسیار خوب گاهی که عافیت دنیا و آخرت باشد
بیست و دویم اما انتم اما بتخفیف میم حرف استفتاحست که در اول جمله در می آید بواسطهٔ
تنبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن آن و گوش انداختن تا وقتی که تمام گفته شود و گاه هست
که الفش را حذف میکنند مثل ام والله نیز قایم که در اصل اما والله بوده و لم یموتوا الا بسخط
بفتح سین و خا و ضم سین و سکون خا هر دو آمده بمعنی غضب و لو ما اقوا متفرقین لتدافنوا
ظاهر اینست که تدافنوا درین فقره بمعنی دفنوا استعمال یافته مثل تولی که در لغة عرب بمعنی
ولی مستعمل است و ممکنست که برهان معنی خود باشد که مشارکت محمول شود بر مشارکت
اقوام و قبایل با یکدیگر چه مشارکت اشخاص چنانچه ظاهر است یا روح الله و کلمته
مترجم گوید در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال بسیار است و درین کتاب
بسه قول از برای هر یک اقتصار میرود و اما در تسمیهٔ روح الله قول اول آنکه چنانچه روح
باعث حیاتست عیسی علیه السلام باحیای اموات یا احیای قلوب یا احیای دین قیام
مینمود و چون این بود مکرما مرالله او را روح الله نامید دویم آنکه او علیه السلام
روح بود که بی صنع الهی صورت بسته بود بواسطهٔ اساس بشری سیم آنکه روح بمعنی
نفخ است یعنی بادی که بدهان دمند و عیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل علیه السلام در

پیراهن مریم بوجود آمده و وجه اضافه بالله آنکه او نبود الا بامر الله اما در تسمیهٔ او بکلمة
الله قول اول آنکه بکلمهٔ کن بوجود شده بود بی واسطهٔ پدر دویم آنکه در گهواره بامر خدای تکلم
باین کلمه نمود که انی عبد الله آتانی الکتاب سیم آنکه با وجود این می یافت چنانکه کلمهٔ الشهیدا
میکند نمودی فی الجو جو بفتح جیم و تشدید واو فضای ما بین زمین و آسمانست علی
مشرف مراد بشرف مکان بلندست و گفته اند که ازینجاست که شریف را شریف
نامیده اند چه تشبیه کرده اند بلندی و رفعت مرتبه را به بلندی و رفعت مکانی فقال
ویحکم اسم فعل است بمعنی ترحم چنانکه ویل بمعنی عذابست و بعضی از ارباب لغة هر یک را
در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترحم ویل میگویند و در مقام عذاب ویح و گاه
بر عکس عبادة الطاغوت طاغوت بر وزن طاقوت مشتق از طغیانست و در گذشتن
از حدود اند و در اصل طغیان بوده که لام الفعل او را بر خلاف قاعده و قیاس بر عین الفعل
تقدم داشته بعد از آن قلب کرده اند یا را بواسطهٔ تخفیف بالف و طاغوت را بر چند معنی
اطلاق میکنند یعنی کاهن و شیطان و اصنام و هر کس که بزرگ و رئیس اهل ضلال باشد و
هر کس مانع آید کسیرا از عبادت خدای تعالی و هر که عبادت کند کسیرا غیر از خدای و گاهی در کلام
مفسر و مستعمل میشود چنانچه در آیهٔ کریمهٔ یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا
ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان که با وجود دعوی ایمان مرافعهٔ خود را بسوی طاغی
یاغی برند که میان ایشان محاکمه نماید و حال آنکه مامور بترک آنند و سبب نزول این آیه آن
بود که یهودیرا با منافقی مخاصمه افتاد بجایی محتاج شدند که پیش او مرافعهٔ مهم خود کشند یهودی
منافق را بحکمهٔ نبوت کشیده بحکم حضرت مقدسهٔ نبوی راضی شدند و منافق بحکم کعب
بن الاشرف که از جملهٔ منافقان بود میل نمود و بحکم حضرت رضا نداد پس حضرت عزت این آیه
فرستاد و گاه جمع استعمال مییابد چنانچه در آیهٔ کریمهٔ والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات که صفت جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده اند و حق را پوشیده اند دوستان
ایشانرا و متولی امور ایشان طاغوت شد که این معاندان و بتان مقام عبادت از ایشان اند پیروان

می آورند ایشان از الّا از نور که عبارت از ایمان مشتاق است بسوی ظلمات که عبارت از کفر و زندقه
و غفلت فی لهو و لعب استعمال لفظ فی در ینمقام از روی مجاز است چنانچه النجات فی الصدق
کفته اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقت ظرف غفلت نیست بلکه تشبیه بامعنی که در غفلت اراده
بمعنی که مظروف را با ظرف هست و بعلاقه تشبیه لفظ فی استعمال شده و میتواند بود که اینجا فی مذکور
مع باشد چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم کفته اند که بمعنی مع امم است یا از برای سببیت
قوله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه بمعنی لمتننی تشبیه است اذا اقبلت علینا وسرورنا و اذا
ادبرت علینا بکینا لحزنا این هر دو شرطیه در موقف مفسر جمله باشد که حب الصبی کلمه با
یعنی بیان میکند چه کجحصی عباد رچه وجهست و وجه مشابهت چیست فانا معلق
بشرط بشعره علی شعیر جهنم کنایه از انست که مشرف بوده است بر افتادن دران و میتواند
بود که ازان معنی صریح اراده شده باشد و در واقع او را بموی معلق داشته باشند و شعیر
بمعنی جانب و کنار است اکبکب فیها الکبکب بصیغه متکلم مجهول است یعنی برو در انداخته می شوم
در آن بالملح الجریش یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس جرش الشئ فهو جریش لم ینعم دقه جریش
دویم بدان ای عزیز که آنچه آن مرد زنده شده بعیسی علیه السلام تقریر کرده از احوال اهل
آن قریه و صفاتی که ایشان بران بوده اند از خوف کم و امل بسیار و کرفتاری بلهو و لعب
و فرح تمام با قبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن بعینه احوال و اوصاف ابنای این زمانست بلکه
اکر نیک در نکری میبابی که اکثر ایشان بخوف کم نیز متصف نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب
الهی فارغ دارند نعوذ بالله من الغفلة و سوء الخاتمة و چه نیکو واقع است آنچه نقل کرده است
از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین از بعضی حکما در تشبیه
حال انسان و شره و میل او بدنیا و نزخارف آن و در افتادن او بلذات فانیه اشرکه بانواع
کدورات و کسافات ممزوج است و غفلة او از مرك و آنچه بعد از ان در پیش است بحال
شخصی که ریسمانی در کمر او بسته باشند و او را بچاهی آویخته و در تهٔ آن چاه ماری بزرک دهن
کشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه خود ش سازد و در بالای چاه دو موش یکی

سفید و یکی سیاه بان ریسمان در آویخته باشند و اندک اندک میبریده باشند چنانچه
لحظه ازان عمل باز نیاسایند و دیوار آن چاه الوده بعسل باشد که بخاک دیوار آنچاه ممزوج
شده باشد و زنبور بسیاری بران بجوم آورده و شخص با انکه مار را بان صفت در زیر خود
میدیده باشد و مشاهده ان موشان و عملی که بان مشغول اند میکرده باشد اصلا التفات
بایشان و مآل کار خود نکند و بهمکی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار و التذاذ و کام کرفتن
ازان عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت و دشمنی آن زنبوران قیام داشته باشد که
چرا از استیفای حظ او مانع میشوند و با او در آن امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست و ریسمان
عمر فانی و مار بزرک دهن کشاده مرک و موشان شب و روز که اندک اندک ازان کم میکنند
و لحظه ازان کار خالی نیستند و عسل ممزوج بخاک لذتهای دنیاست که بانواع کدورات و الم
ممزوج است و زنبوران ابنای زمان اند که بر سر جیفه دنیا اند حلم دارند و شب و روز با
یکدیکر در مخاصمه و مجادله اند و الحق تمثیل باین مناسبت و مثال باین مطابقه کم بنظر در آمده
نیسئل الله النصر و الهدایة   بسا باشد که کمان کرده باشی که اطلاق عبادت
بر اطاعة و طبیعة اهل عصیان که درین حدیث بعمل آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقة و لحال
انکه نه چنین است بلکه بحسب حقیقة و عبادت در حقیقت امری نیست که سوی خضوع
و خاکسار داشتن نفس در مقام اطاعة و انقیاد باشد و از ینجهة است که حضرت عزت در کلام
مجید متابعت هوای نفس را عبادت او نامیده است قال الله تعالی افرایت من اتخذ الهه هویه
یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود دانسته و پیوسته بعبادت
او قیام دارد و در جای دیکر اطاعة شیطان را عبادت او کفته است چنانچه میفرماید که
الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و تفسیر ان با بسط کلام در باب مذکور
در شرح حدیث یازدهم سبق ذکر یافت و روایة کرده است شیخ بزرکوار محمد بن یعقوب الکلینی
در باب نزی و تجمل از کتاب خود که بکافی موسوم است و بکلینی مشهور از امام الباطن و الظاهر
امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان

الناطق تودّی عن الله فقد عبد الله وان کان یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان
یعنی هرکس کوش اندازد بکوینده به تحقیق که عبادت او کرده است پس اکر کوینده مذکور از خدا
کوید بدرستی که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اکر از شیطان کوید بعبادت شیطان و
نیز روایة کرده است در کتاب مذکور در آخر کتاب شرایع از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آنحضرت بر زبان مبارک جاری ساخته اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد
عبده یعنی کسی که اطاعة نماید در معصیتی بدرستی که بعبادت او قیام می نماید و همچنین در کتاب
علم از کتاب مذکور روایة کرده است از ابی بصیر که کفت کفتم با امام جعفر الصادق علیه السلم
و پرسیدم از حقیقة تفسیر قول الهی در قران مجید که اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا
من دون الله یعنی کافران علما و پیران خود را که اطاعة و انقیاد ایشان میکنند خدایان
و معبودان خود دانسته اند غیر الله تعالی حضرت فرمودند والله ما دعوهم الی عبادة
انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فاعبدوهم
من حیث لا یشعرون یعنی بخدا قسم که علما و پیران ایشان را بعبادت نفس خود نخواندند
واکر میخواندند اجابت دعوت ایشان نمیکردند ولیکن حلال ساختند برایشان حرامی چند را
و حرام کردند برایشان حلالی چند را ایشان بآن کرویدند و بعبادت آنها قیام نمودند
یعنی باطاعة ایشان در آنها کردند بر وجهی که شعور بآن نداشتند یعنی نمیدانستند که اینجا
بآن قیام دارند واقع عبادت ایشانست و هم در باب مذکور روایة کرده است بطریق دیکر
از امام جعفر الصادق علیه السلام که در جواب وسؤال مذکور فرموده اند که والله ما
صلوا لهم وما صاموا لهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فاتبعوهم
یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نمازی نکردند و روزه نداشتند ولیکن حلال کردند بجهة
ایشان حرام را و حرام ساختند برایشان حلال را و ایشان متابعت نمودند ایشان را در آن و کاه
چنانچه دانسته شد متابعت غیر و انقیاد او امر و نواهی او در حقیقت عبادت او باشد پس
اکر ابنای زمان در حقیقة بعبادت هوای نفس دنی و شهوت بهیمی و سبعی که بانواع متعدد

والخناس

واخناس مختلفه میکردد اقامت داشته باشد و انها در معنی بیان ایشان باشند که همیشه
که پرستش ایشان مینمایند و شریکانی که از غیر خدا بعبادت ایشان قیام دارند و ایشا نرا
بران شعوری نیست و شرک خفی عبارت از اینجا است نسئل الله سبحانه العصمة والتوفیق
و چه خوب واقع است کلام رابعه عدویه رضی الله عنه در همین مقام لک الف معبود امره
دون الاله وتدعی التوفیق التوحید یعنی ترا هزار معبود است که در عبادت ایشان نهایت
اهتمام داری غیر از خدای تعالی که معبود بر حق است و هنوز دم از توحید میزنی
بودن اهل آن ده در کوههای آتشین که بواسطه سوختن ایشان افروخته شده است تا روز
قیامت چنانچه این حدیث بآن ناطق است صریحست در اینکه در مدت برزخ که عبارت از
ما بین موت و قیامتست عاصیان را عذاب خواهد کرد بر این معنی اجماع منعقد شده است
و احادیث نبوی نیز بآن ناطق است و ایات قرآنی بران شاهد و علمای اکثر مذهب اسلام
اکرچه در حقیقت و کیفیت آن اختلاف کرده اند اما بر اصل وقوع آن اختلاف دارند و بخم
بر ما واجبست تصدیق عذاب پست بعد از موت و قبل از حشر و اما کیفیت و تفصیل آن
که بچه وجه خواهد بود و کدام وقت مخصوص خواهد کردید دانستن آن مکلف نیستیم
بلکه اکثر آن از ان قبیل است که عقول انسانی بادراک ان نمیتواند رسید و فهم در کیفیت
و چکونکی آن پی نمیتواند برد پس از بیان تفاصیل آن و بحث از چکونکی و کیفیت آن ساکت
باید بود و معظم اوقات خود را صرف باید کرد در امری که اهم از انست یعنی در تدبیری
که ما را از ان هر کیفیت و بهر نوع که باشد برهاند تا استحقاق آنرا از ما دفع کند و آن
نیست مکر بمواظبت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و دوری کردن از منهیات او
تا انکه حال ما در اشتغال و اشتغال بحث از ان و تفحص از کیفیت و حقیقت آن و فارغ
بودن از فکر اموری که ما را از ان نجات دهد مثل حال شخصی باشد که سلطان وقت
او را بقید در آورده باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را بکناهی که از و صادر
شده قطع نمایند و کوش و بینی او را ببرند و اصلا در تدبیر آن نباشد که حیله انکیزد و کاری

داشته باشد که ایا دست و اعضای او را بکارد خواهند برید یا بشمشیر قاطع آن زید خواهند
بود یا عمرو و در بعضی احادیث که از ائمه اهل البیت علیهم السلام وارد شده است در آخر
کتاب انشاء الله بتفصیل ایراد خواهد یافت و درینوقت بذکر یک حدیث از انجمله اقتصار
میرود که روایت کرده است شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمة الله علیه بسندی
که میرساند آنرا با امام حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
ان بین الدنیا و الاخرة الف عقبة اهونها و ایسرها الموت یعنی ما بین دنیا و اخرت
که عبارت از میان موت و قیامت باشد هزار عقبه در پیش است که از همه سهلتر و
آسانتر موتست **شعر** تا نکوئی کچه عمر بسر آمد رستم ۰ در ره عشق تو از انسوی
فنا صد خطر است ۰ پوشیده نماند که اینچه ان مرد تقریر کرد که خود در میان ایشان بوده است
و از ایشان نبوده و چون عذاب الهی نازل شده او را نیز با ایشان فرا گرفته است اشعار
بان دارد که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب باشند کناره باید گیرند و اگرچه در افعال و اقوال
شرکت با ایشان واقع نشده باشد و موافقت تمام اینمعنی دارد در کلام معجز نظام الهی
کما ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض
قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم و ساءت مصیرا ::
و در اخبار آمده است که چون جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن فاکه و قیس بن ولید
و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش
بجانب بدر می آمدند ایشان نیز همراه کافران بحربگاه حاضر شدند حضرت عزت جل
جلاله در شان ایشان این آیه فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی ملک الموت
و اعوان او قبض روح ایشان مینمودند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود
بواسطه ترک هجرت از آنکه با وجود قدرت بران کفتند ملائکه مذکوره با ایشان از روی
سرزنش که در چه کار مشغول بودید از امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتید با
مشرکان یا موحدان ایشان کفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفتار

بر ما غالب بودند فرشتکان در مقام تکذیب ایشان در آمده کفتند ایا زمین خدا وا
سع و فراخ نبود تا شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیکر از آن چنانچه مهاجران حبشه
و مدینه طیبه کردند پس آن کروه تارکان آن جای هجرت باینجا بدل شد و حدیثی که روایت
کرده است شیخ بزرکوار ابو یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی
کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود بعضی اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردم
از اهل ضلالت و کمراهی آن شخص کفت چه چیز لازم آید هرکاه اینچه میکویند من نکویم و بر اعتقاد
خود راسخ و ثابت باشم امام علیه السلام فرمود اما تخاف ان تنزل به نقمة فتصیبکم جمیعا
یعنی نمیترسی از آنکه از زشتی عقیده و کردار بد بلایی برو نازل شود و از تر و خشک را در معرض
هلاک در آورده همه شما را فرا کیرد و بالجمله بر انزوا و عزلت از مردم سوای این فایده نباشد
و همین فایده کفافست حال آنکه فواید و منافع آن از تعداد حد و شمار بیرونست حق تعالی همکنانرا
توفیق دران کرامت کناد **حدیث بیست و یکم** روایت کرده است بسندی که اتصال دارد بشیخ
بزرکوار عماد الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از حماد بن عیسی که در
احوال ایشان از پیش رفت از ابراهیم بن عمر الیمانی که اکرچه اکثر ضعیفش دانسته اند اما نجاشی
حکم بتوثیقش کرده از ابان بن ابی عیاش که از راویان علی بن الحسین است از سلیم بن قیس الهلالی
از امیر المؤمنین حسن و حسین و علی بن الحسین هر چهار حدیث روایت کرده است که قلت
لامیر المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان و المقداد و ابی ذر شیئا من تفسیر القرآن
و احادیث عن النبی الله صلی الله علیه و آله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق
ما سمعته منهم و رایت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن و من الاحادیث عن نبی الله
صلی الله علیه و آله انتم تخالفونهم فیها و تزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون
علی رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدین و یفسرون القرآن بارائهم قال فاقبل علی علیه السلم
فقال قد سئلت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقا و باطلا و صدقا و کذبا و ناسخا و منسوخا
و عاما و خاصا و محکما و متشابها و حفظا و وهما و قد کذب علی رسول الله م فی عهده حتی

قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت على الكذابة فمن كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار
ثم كذب عليه من بعده وانما اتاك بالحديث من اربعة ليس لهم خامس رجل منافق يظهر الاسلام
والايمان لا يتاثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى الله عليه واله متعمدا فلو علم الناس
انه منافق لم يقبلوا منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا صحب رسول الله ص وراه وسمع
منه فاخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد اخبره الله عن المنافقين بما اخبره ووصفهم
بما وصفهم فقال عز وجل واذا رايتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم
بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم
الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا
من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا لم
يحفظه على وجهه ووهم فيه فلم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل ويقول انا سمعته
من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شيء
ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم
المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه واخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه
واله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ
من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي ص مثل القران ناسخ ومنسوخ وخاص
وعام ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام له وجهان
فكلام عام وكلام خاص مثل القران وقال الله عز وجل في كتابه ما اتاكم الرسول فخذوه وما
نهيكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لا يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله وليس كل اصحاب
رسول الله صلى الله عليه واله كان يسئله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسئله ولا يستفهمه
حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي الطاري فيسئل رسول الله صلى الله عليه واله كل يوم
دخله فيخلي فيها ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله اكثر ذلك
في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري

واذا اتاني للخلوة معي في منزلي لم يقم عني فاطمة ولا احد من بني وكنت اذا سئلته اجابني واذا
كنت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله ص اية من القران الا اقرأنيها واملاها
على فكتبتها بخطي وعلمني تاويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها
وخاصها وعامها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت اية من كتاب الله عز وجل
ولا علما املاه علي وكتبته مذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال وحرام امر ونهي
او شيء كان او يكون ولا كتابا منزلا على احد من قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته
فلم انس حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملأ قلبي علما وحكما ونورا
فقلت يا نبي الله بابي انت وامي قد دعوت الله لي فما نسيت شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتخوف علي
النسيان فيما بعد فقال لا لست اتخوف عليك النسيان والجهل شرح كلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز وغايت وانجام آغاز مشتمل بر دو بينش بينش اول راوی
گويد گفتم با امير المؤمنين عليه السلام بدرستی كه من شنيده ام از سلمان فارسی ومقداد
اسود وابی ذر غفاری چيزی از تفسير قرآن واحاديث كه از پيغمبر صلی الله عليه واله
روايت ميكردند غير آنچه در دست مردم وشنيده ام از تو تصديق آنچه شنيده ام وديده ام
در دست مردم چيزهای بسيار از تفسير قرآن واحاديث مصطفوی صلوات الله عليه واله
كه شما مخالفت ميكنيد ايشان را در آنها وزعم شما آنست كه همه آنها باطل وكذبست آيا
می بينيد مردم را كه بر پيغمبر خدای دروغ می بسته باشند از روی دانستگی وعهد وتفسير
ميكرده باشند كلام خدا را از پيش خود بی آنكه از كسی شنيده باشند راوی گويد بعد از
سؤال امير المؤمنين علی عليه السلام روی بمن آورد وفرمود كه سؤال كردی جواب آن را از من
بفهم بدرستی كه در دست مردم حق هست وباطل هست راست هست ودروغ هست وناسخ
هست كه رفع حكم از آيه وحديث ديگر كرده ومنسوخ هست كه حكم آن باية ديگر يا حديث
ديگر باطل شده است عام هست كه شامل چند چيز است وخاص هست كه به بعضی افراد اختصاص
يافته است ومحكم هست كه مراد از آن واضح است بر جمعی كه عارف بلغت باشند وظاهر

و متشابه هست که برخلاف آنست محفوظ هست که اینچنانچه هست بیاد مانده و
موهوم هست که توهم آن کرده اند و در واقع نه اینچنانست و به تحقیق که دروغ بسته شد
مردم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت با آنکه برخواست روزی
آنحضرت باراده خطبه خواندن و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده
دروغ گوی بر من از روی دانستگی و هر که دروغ بندد بر من هر آینه قرار یابد منزل و نشیمن
گاه او در آتش و همچنین دروغ بسته مردم بر او صلی الله علیه و آله بعد از و بدرستی که حدیث
از چهار کس بشما میرسد که ایشانرا پنجم نیست اول مردی که به بلای نفاق مبتلا
و بظاهر خود را مومن می نماید و اسلام ساختگی بر خود بسته و در باطن بر کفر باقیست
و مستوجب گناه نمیداند و حرجی بر آن اعتقاد ندارد که از روی عمد و دانستگی بر رسول
خدای صلی الله علیه و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند که او منافق و دروغ گوست سخن
او را در معرض قبول در نمی آورند و اینچنان نقل نماید درست نمیدانند و لیکن نمیدانند
که این مرد از اصحاب رسول خداست و بشرف رویت آنحضرت مستسعد شده است و
حدیث از آنحضرت استماع نموده و از و حدیث فرا میگیرند و ایشانرا حقیقة حال و نفاق
او معرفتی حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است حضرت عزت از ارباب نفاق باینچه خبر
داده اند و صف ایشان کرده است و گفته است در حق ایشان که واذا رایتهم تعجبک
اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة آورده اند که ابن ابی
مردی جسیم بود و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان نیز بهمین صورت
بودند چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده این باعث تعجب آنحضرت میشد
حضرت عزت عز شانه این آیه فرستاد یعنی چون می بینی منافقانرا بشگفت می آورد ترا
جسمهای ایشان از فربهی و تری و تازگی و اگر سخن میکنند گوش میکنی مر سخن ایشانرا و
حال آنکه در عدم عقل و قلة تفکر گویا چوبهای خشک شده اند بدیوارها باز نهاده
یعنی شبحی چند اند خالی از علم و فطرت پس ماندند بعد از آن حضرت صلوات الله علیه

و تقرب جسته باعث ضلال و جمعی که مردم را بآتش دوزخ میخوانند بسبب دروغ و
بهتانی که می بستند پس ایشانرا متولی امور ساختند و رقاب مردم را در ربقه اطاعت
ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و بدرستی که مردم بالطبع با پادشاهان
دنیا اند مگر کسی که حضرت عزت نگاه داشته او را در پناه خود اینست یکی از آن چهار
کس که مذکور شد دویم مردی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده است چیزیرا
و اینچنانکه شنیده است حفظ نکرده است و در وهم افتاده است پس اگرچه از روی دانستگی
و عمد بر آنحضرت دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده و در واقع
چنان نیست در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن مینماید و بهر کس روایة
آن میکند و میگوید که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله اینچنین شنیده ام و اگر
مسلمانان بدانند که او در آن وهم کرده و اینچنانچه هست حفظ نکرده در معرض
قبولش در نمی آورند و عمل بمضمونش نمیکنند و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است
هر آینه ترک آن مینماید سیم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده است
که چیزی که آنحضرت امر بآن کرده بعد از آن نهی از آن فرموده و او را علم بآن نیست یا شنیده
از آنحضرت که نهی از چیزی کرده و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند آنرا پس حفظ
کرده است منسوخ حدیثی را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است
پس هر آینه ترک میکند و اگر بدانند که مسلمانان وقتی که از و میشنوند هر آینه در مقام ترک
آن میشوند که آن منسوخ است چهارم کسی که هرگز دروغ بر رسول خدا نبسته است
و دشمن میدارد دروغ را بسبب ترسی که از خدای دارد بجهة تعظیمی که درباره رسول الله
رعایه میکند و فراموش ~~میکند~~ نکرده و بلکه چنانچه شنیده است حفظ نموده و چنانچه استماع
کرده نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند که ناسخ کدام است
و منسوخ کدام و بناسخ عمل مینماید و منسوخ را ترک میدهد چرا که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
مثل قرآن ناسخ میباشد و منسوخ میباشد خاص میباشد و عام میباشد و لیکن بجای اینکه از رسول

خدای صلی الله علیه وآله کلامی صادر میشد که عام بود وکلامی سر میزد که خاص بود مثل قرآن و
حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا
یعنی هر اینچه امر کند رسول خدای شما را آنرا فرا گیرید ای قریش وفرمان برید وهر اینچه نهی کند
شما را از آن ترک آن کنید که هر که مرتکب امر او شود نجات یابد وهر که از نهی او اجتناب نماید
در ورطهٔ هلاکت افتد پس مشتبه شود آن بر کسی که معرفت بآن ندارد ونداند که خدای
تعالی ورسول او صلی الله علیه وآله از آن چه معنی خواسته اند ونیست همچنین که هر یک از
اصحاب رسول خدای صلی الله علیه وآله اینچه سؤال میکردند از آنحضرت جواب آنرا می فهمیدند
چه بودند بعضی از ایشان که سؤال میکردند وجواب آنرا نمی فهمیدند چنانچه دوست میداشتند
که اعرابی تازه بیاید ومسئله از رسول صلی الله علیه وآله بپرسد تا ایشان بشنوند آنرا و
بدرستی که بودم من که داخل میشدم بر رسول هر روز یکمرتبه وهر شب یکمرتبه پس خلوت میکردند
با من در آن داخل شدنها ومن با آنحضرت میگشتم هر جا که میگردیدند چنانچه اصحاب رسول خدای
صلی الله علیه وآله همه میدانستند که با کسی دیگر غیر از من حضرت بر این وجه مسلوک نمیداشتند
وآن سلوک مخصوص من بوده وبسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه وآله بخانهٔ من می آمدند
وهر گاه من داخل میشدم بر رسول در بعضی منازل ایشان از برای من خلوت میکردند واز ازواج
طاهره خود را از پیش من برمیخیزانیدند چنانکه غیر از من کسی پیش آنحضرت نمیماند وچون
آنحضرت از جهة خلوت بخانهٔ من در می آمدند در منزل من نه فاطمه را از پیش من برمیخیزانیدند
ونه کسیرا از فرزندان من بواسطهٔ محرمیت آنحضرت با ایشان یا محرمیت ایشان با اسرار آن
حضرت بر خلاف ازواج طاهره وهر گاه سؤال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند وچون
خاموش میشدم وسؤالهای من تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند ونازل نشد بر رسول
خدای آیتی از قرآن مجید مگر آنکه مرا بخواندن آن داشتند وبر من خواندند آنرا پس مینوشتم آنرا
بخط خود وتعلیم میکردند بمن تأویل آنرا وتفسیر آنرا وبر من ظاهر میساختند که ناسخ است یا منسوخ
یا محکم است یا متشابه خاص است یا عام ودعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن ویاد گرفتن آن بمن

کرامت

کرامت نماید پس برکت دعای آنحضرت فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای عز وجل که عزیز است
وبزرگ واز یاد ندادم علمی را که املاء آن بمن کردند ومن آنرا نوشتم از وقتی که دعا کرد از جهة
من آنچه دعا کرد از جهة حفظ من ونگذاشت چیزی را که حضرت عزت با او تعلیم نموده بود نه
از حلال ونه از حرام واز امر ونه از نهی ونه چیزی که قبل از این بود ونه چیزی که بعد از این خواهد
بود ونه کتابیرا که بر یکی از انبیای سابق نازل شده بود وقبل از او در طاعتی یا در معصیت
مگر آنکه تعلیم کرد بمن آنرا ویاد گرفتم وحفظ کردم آنرا وفراموش نکردم حرفی از آن بعد از آن
دست مبارک بر سینهٔ من گذاشت ودعا کردند بخدای تعالی که پر گرداند دل مرا از علم و
حکمت ونور ومعرفت پس گفتم ای رسول خدای پدر ومادر من فدای تو باد با آنچه دعا کردی
آیا چیزیرا فراموش کنم حضرت فرمود نمیترسم که چیزیرا فراموش کنی یا جهل بچیزی داشته باشی
پنشرح ویم محکما ومتشابها محکم در لغت بمعنی مضبوط واستوار است ودر اصطلاح
اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد ومقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد
ظاهر وکلامی که از نسخ یا تخصیص هر دو محفوظ باشد وبر اینچه نظم ومستقیم از خالی واز خلل باشد
وبر اینچه از تأویل آن سوای یکوجه نکشد وبهر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست
که معنی آن وضوح آن نداشته باشد ومقصود از آن ظاهر نباشد وبر معنی ثانی آنکه نسخ
یا تخصیص هر دو در آن راه یافته وبر تقدیر ثالث آنکه محکم ومتشابه هر یک از معانی مذکوره مراد میتواند
بود والله اعلم قد کثرت علی الکذابة کذابه بفتح کاف وتشدید ذال بر وزن سیاره صیغه
مبالغه است وجار ومجرور که علی باشد میتواند بود که بآن متعلق باشد یعنی بسیار شده است
دروغ گوی بر من ومیتواند بود که متعلق بکثرت باشد بتضمین معنی اجتمعت وما اند آن
یعنی بسیار شده اند در حالتی که مجتمع اند بر من ارباب کذب ودروغ فلیتبوا مقعده من النار
یعنی لیتنزل منزله فیهما بدرستی که فرود آید در منزل خود که از آتش مهیا شده اند کنایه از دوزخ
واین حدیث یعنی من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار از احادیث متواتر • روی
شمرده اند وحکم بتواتر آن کرده متضلع بالاسلام یعنی پر وخود را باسلام میدارند واز

تدلیس خود را وا مینمایند بی انکه در نفس الامر متصف باسلام باشد ولا یتاثم ولا یتحرج
بران عطف تفسیریست یعنی نفس خود را اثم و گناه کار نمیدانند بدروغ بستن بر رسول
خدای صلی الله علیه وآله وقد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره مراد اینست که منافقان
ظاهری داشتند نیکو و بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند و سخنان روی اندود ا شدند
که موجب فریفته شدن مردم بودند و باعث تصدیق مردم ایشانرا در اینچه نقل میکردند
از رسول صلی الله علیه وآله از احادیث و مرشد باینست کلامی که حضرت عزت پیغمبر
خود را در معرض خطاب بآن در آورده که واذا رایتهم تعجبک اجسامهم یعنی چون
به بینی ایشانرا یعنی منافقانرا بشگفت می آورد ترا اجسام ایشان از غایت صباحت و
حسن منظر که ظاهر ایشان بآن اراسته است وان یقولوا تسمع لقولهم و چون بسخن
در می آیند گوش می اندازی و بران بواسطه طلاقت لسان و حسن بیان که بسبب ان کرده اند
بالزور والکذب متعلقست بتقربوا یعنی تقرب و نزدیکی ایشان بائمه ضلال که مردم را
باتش دوزخ میخوانند بسبب زور و کذبست و عطف کذب بر زور عطف تفسیریست
چه زور بمعنی کذبست ناسخ و منسوخ خبر ثانی انست و خبر اولش مثل قرآنست و میتواند
بود که خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه منسوخ یا بدل باشد از مثل و
ممکنست که مجرور خوانده شود که بدل از قرآن باشد و حال انکه نمیتواند بود که مقام او باشد
چه مثل اگر بجا او در آید معنی فاسد میشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل
قایم مقام مبدل منه واقع تواند شد چنانکه صاحب کشاف الجن را در آیه کریمه جعلوا الله
شرکاء الجن بدل از شرکا داشته و حال انکه در آیه کریمه مذکوره قایم مقام شرکا واقع نمیتواند
شد چنانچه ظاهر است وقد کان یکون من رسول الله صلی الله علیه وآله الکلام وجهان
اسم کان در فقره ضمیر شانست مستتر در کان و ضمیر شان عبارت از ضمیریست که قبل
از جمله می آورند بی مرجع یا راجع بموضع جمله مثل هو در آیه کریمه قل هو الله احد که بمذهب
بعضی شان و قصه است و مرجع ندارد و بمذهب بعضی راجعست بالله و یکون از افعال

تامه است

تامه است که بخبر احتیاج ندارد و او با اسمش که الکلام است خبر کان است و وجهان
صفت الکلام است چه الکلام اگر چه معرف بالف و لام است وصفت آن نمیتواند واقع
بود مگر معرف بالف و لام که لا یوصف ذو اللام الا بمثله اما اینجا در حکم نکره است
بواسطه عموم که از ان اراده شده و میتواند بود که حال باشد از و چه اسم کان بمنزله فا
علست و میتواند بود که کان ناقصه باشد که بخبر احتیاج دارد و برین تقدیر له و
جهان خبر او باشد فیشبه فا فای تفریعیست و جمله متفرعست بر ما قبل آیه کریمه که له
وجهان که خاص و عام باشد و لم یدر ما عنی الله به ما ماء موصوله مفعول یدر است و
محتمل است که فاعل تسمیه باشد و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد که
تقدیر کلام چنین باشد که تشبیه ما عنی الله به علی من لم یعرف و لم یدر انه له وجهان
فیخلینی فیها ادور معه بجلسی یا از خلوة ماخوذ است یا از تخلیه و حاصل معنی انکه میگذاشت
مرا که با او دوران کنم هر جائی میگشت و ظاهر است که مراد از دوران بجسم نیست بلکه مراد
دوران بعقل است یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مطلع میساخت بر اسراری که از
دیگران از امخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف آلهی و علوم ملکوتی
که مرتبه اش بلندتر است از انکه هر کسی پی بآن تواند برد یا زیاده از یک کس بران اطلاع
تواند داشت و علمنی تاویلها و تفسیرها تاویل عبارتست از برگردانیدن و منصرف ساختن
کلام است از معنی ظاهری بمعنی که از ان مخفی تر باشد و از ازالیول گفته اند بمعنی رجع بر جع
و مقرر شده است که هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست که حضرت صلی الله
علیه وآله مطلع ساخت او را بر باطن هر آیه کریمه که بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرد با و
علیه السلام اسراری را که بر هیچکس منکشف نبوده و تفسیر در لغت بمعنی کشف و هویدا ساختن
کردن معنی ظاهر ساختن لفظست ماخوذ از فسر که قلب سفر است بمعنی کشف عرب
عرب میگویند اسفرت المرأة عن وجهها اذا کشفته سفر الصبح اذا ظهر و در اصطلاح
علمیست که بحث کند از ان در کلام خدای تعالی که بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت

کردن بران معنی که مراد خداست از آن و قید قصد اعجاز بواسطهٔ بیرون رفتن حدیث از حد
قدسیست که عبارت از کلامیست که از جانب حضرت عزت نازل شده باشد و نه بقصد
اعجاز باشد من طاعته او معصیته یعنی از امری که موجب رضای خدا و طاعت او سبحانه
و معصیت است وان یملا بطنی علما و حکما یعنی حکمت چه حکم بضم حا و سکون کاف
بمعنی حکمت نیز آمده است و دور نیست که حکما بکسر حا و فتح کاف تواند بود که خوانده
شود که جمع حکمة باشد **نمایش اول** هیچ شک نیست که بنا بر بعضی اعراض فاسده
و مطالب باطله مثل قرب ملوک و رواج یافتن ارای ضایعهٔ باطله دروغ بسیار
بر رسول خدای صلی الله علیه و آله بسته شده است و اینکه بعضی دعوی کرده اند
که صرف قلوب از ان شده است و کسی را تمکین ارادهٔ آن نداده اند ظاهر است که بطلانست
و نقل راوی درین حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله که وقد کثرت علی الکذابه دلیل است
بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور خالی از ان نیست که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله است
یا نه و بهر تقدیر مطلوب حاصل است و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعض احادیث است
که مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن نیست
و بیقین معلوم است که بعضی از ان ناسخ بعضی نیستند و بالجمله وضع احادیث بواسطهٔ
قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی علیه السلام درین حدیث اشارة
بان کرده اند بسیار واقع شده است از انجمله حکایة کرده اند که غیاث بن ابراهیم بمجلس
مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بوده بواسطهٔ خوش
آمد او گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند لا سبق الا فی خف و حافر و نصل
او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق گذشت او جناح داخل این حدیث
نیست مهدی را الحاق این معنی خوش افتاده فرمود که ده هزار درهم در وجه انعام او برسانند
و چون از مجلس مذکور رخصت انصراف یافته بیرون آمد مهدی بفراست دریافت
که حال چیست گفت اشهد ان قفاه قفا کذاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی

گواهی

گواهی میدهم که قفای او قفای کسیست که بر رسول خدا این دروغ بسته است هرگز پیغمبر
نگفته است او جناح نهایتش این بود خواست که با ما نزدیکی نماید خوش امدی در کار
کرد و در حال فرمود که کبوتران را ذبح کنند و گفت من او را برین عمل داشتم یعنی میلی که از من بلعب
کبوتر ظاهر بود او را باین الحاق داشت و بعضی از منافقان حدیث بسیاری نقل کرده اند و
همچنین غلات و خوارج چنانچه از بعض خوارج نقل کرده اند که بعد از انکه از گمراهی و نفاق
خود برگشته هدایة یافته گفته اند مردم که نظر کنید باین حدیث و بجا اورید که از که فرا
میگیرید زیرا که ما چنین بودیم که هرگاه رایی میپسندیدیم از برای رواج آن حدیث بنیاد
وضع میکردیم که مطابق واقع نبود و بعضی علما مثل حسن بن محمد صنعانی که در علم
لغة امام وقت بوده و تصانیف بسیار در هر علمی دارد و غیر او را از امثال او چند کتاب
در بیان احادیث موضوعه هست و ترتیب داده اند و از انجمله این حدیث را شمرده اند
که السعید من وعظ بغیره یعنی سعادتمند کسیست که بغیر خود پند یاب شده باشد
و از مشاهدهٔ اخلاق و احوال و پند خود حاصل کرده باشد یعنی که انچه از افعال و اخلاق
او بنظر عقلش خوش آمده باشد خود را بان متخلق و متصف ساخته باشد و انچه خوش
نیامده باشد اجتناب و احتراز از ان لازم شناخته **مترجم** گوید اگر اندک اگاهی باشد
مشاهدهٔ خود نیز درین باب کفایت است و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از ان خبر
میدهد حدیثی که منسوبست بامیر المؤمنین علیه السلام که انظر وجهک فی المرآت
فان کان حسنا فافعل ما یناسبه وان کان قبیحا فلا تجمع بین القبیحین یعنی نظر کن
در آینه اگر روی تو نیکو نماید بعمل آر آنچه مناسب روی نیکوست و اگر زشت باشد
میان دو زشتی یعنی روی زشت و فعل بد جمع مکن و زشتی رو را به نیکویی کردار محبوب
ساز الشقی من شقی فی بطن امه بدبخت و بی سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت
و بی سعادت باشد کنایه از انکه کسی که بدبختی و بی سعادتیست در ازل خلقت او
بر او توجه مقدر است و در ابتدای خلقت اثار آن از و بظهور میرسد الجنة دار الاسخیا

بهشت خانهٔ ارباب سخاوتست وکرم کنایه از آنکه سخاوت وکرم وبذل مال بوجوه خیر بیشتر
از اعمال حسنه دیگر باعث دخول بهشت عنبر سرشت میشود طاعة النساء ندامة یعنی
واطاعت زنان در کارها باعث ندامت وپشیمانیست در آن کار کنایه از آنکه در باب ایشان
مصداق حدیث شاوروهن وخالفوهن بعمل آید تا پشیمانی دست ندهد دفن البنات
من المکرمات دفن کردن ودر قبر گذاشتن دختران خود از امور گرامی داشته شده است
نزد عقل اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب کنید وبجوئید خیر وخوبی نزد نیکورویان که
گفته اند روی نیکو دلیل خلق نکوست لا هم الا هم الدین ولا وجع الا وجع العین نیست
اندوهی مگر اندوه قرض ونیست دردی مگر درد چشم کنایه از آنکه صعوبت اندوه قرض وشدت
درد چشم بمرتبه ایست که همهٔ المها ودردها در جنب آن هیچ مینماید الموت کفارة لکل
مسلم مرگ کفارهٔ اوست مر گناه هر مسلمانرا یعنی کسی که بزیور اسلام متحلیست میباید
غم گناه نداشته باشد که الم مردن او گناه اورا از آن گریزی نیست کفارهٔ گناهان او خواهد
شد التجار هم الفجار بدرستی که سوداگران همه فاجرانند وفاجر بمعنی مالدار ودروغ گوی
هردو آمده است وهردو معنی مناسب مقام است نهایتش شاید معنی ثانی مطلب باشد
والله اعلم وصنعانی مذکور که منسوبست بصنعانیان که دهی بزرگست از ولایت ماوراء النهر
در کتاب در الملتقط که از مصنفات اوست ذکر کرده است که از جملهٔ احادیث مذکوره موضوع
احادیثی است که بعضی گمان برده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله در شان ابی بکر گفته است
ان الله یتجلی للخلایق یوم القیمة عامة ویتجلی لک یا ابا بکر خاصة یعنی بدرستی که حضرت
عزت جلوه میدهد خود را در روز قیامت در جمیع خلایق بعموم وجلوه میکند بر تو
یا ابا بکر بخصوص وحدیث جبرئیل علیه السلام که ان الله تعالی لما خلق الارواح اختار
روح ابا بکر من الارواح یعنی جبرئیل علیه السلام بمن گفت که بدرستی که چون حضرت عزت
خلق ارواح میکرد روح ابا بکر را از میان ارواح برگزید وامثال این احادیث بسیار در شان
ابی بکر نقل کرده اند بعد از آن صنعانی مذکور میگوید که من با آنکه نسبت بعمر مسافر و

از نسل

وازنسل او بودم میگویم در باب آنچه حق است بواسطهٔ آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده اند که قولوا الحق ولو علی انفسکم قالوا الذین والاقربین یعنی بگوئید راست را
وحق را پنهان مکنید واگرچه ضررهای آن بنفس شما وپدر ومادر شما واقارب شما عاید شد
پس میگویم از جملهٔ موضوعات آنست که روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه وآله که
فرموده اند که اول ما یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب وله شعاع کشعاع الشمس قیل فاین
ابو بکر قال سرقته الملائکة یعنی اول کسی که روز قیامت نامهٔ اعمال اورا بدست راست او دهند عمر
بن الخطاب است واورا درخشندگی خواهد بود چون درخشندگی آفتاب گفتند پس کجا خواهد بود
ابو بکر فرمودند ملائکه دزدیده خواهند بود اورا از غایت میل خاطر که باو داشته باشند و
از جملهٔ موضوعات اینست که من سب ابا بکر وعمر قتل ومن سب عثمان وعلی جلد یعنی کسی که
دشنام دهد وناسزا گوید ابا بکر وعمر را موجب قتل است وکسی که ناسزا گوید ودشنام دهد
عثمان وعلی را مستوجب حد است وامثال این احادیث بسیار در باب عمر خطاب وضع کرده اند
واز جملهٔ موضوعات است زر غبا تزدد حبا یعنی زیارت کنید ونه بینید یکدیگر را یک روز
درمیان که زیارت بر این وجه باعث ازدیاد محبت است کنایه از آنکه هر روز هر روز نباید دید
النظر الی الخضرة فی البصر یعنی دیدن سبزه زیادت میکند نور چشم را من قاد اعمی اربعین خطوة
غفر الله له یعنی هر کس چهل قدم کوری را راه برد می آمرزد خدای تعالی اورا العلم علمان علم الادیان
وعلم الابدان یعنی علمی که علمیت را میشاید منحصر است در دو علم علم ادیان که عبارت از فقه
وتفسیر وحدیث وکلام باشد وعلم ابدان که مراد از آن علم طب است علماً وعملاً تا اینجا بود
ترجمهٔ کلام صنعانی بطریق انتخاب ونقل است که در ولایت هندوستان بعد از ششصد سال
از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مردی پیدا شده بود نام او بابا رتن ودعوی میکرد که من
از اصحاب رسولم که تا امروز مانده ام وجمعی از اباطیل هند تصدیق دعوی او کرده بوده اند
واحادیث بسیار وضع کرده ومیگفته که من اینها را از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیده ام و صاحب
قاموس که مجد بن فیروزابادیست میگوید من احادیث از اصحاب او شنیده ام ودوستی که

تصنیف کرده است در اثبات کذب احادیث مذکوره وانرا کسر سر و تن یا مارتن نام نهاده اند
وبالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که زبان بیان از عهده تعداد آن بر تواند آمد
انجام بباید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را آنچه شده است وآنچه خواهد
شد ممکنست که محمول شود بر احکام شرعی در مسایلی که واقع شده است ومسایلی که واقع میشود
ومیتواند بود که محکوم بر بعض علوم غیب شود که حضرت عزت جل ذکره رسول خود را صلی الله
علیه وآله اطلاع داده بود چه بدرستی که اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند
که امیر المؤمنین علیه السلام از اکثر مغیبات خبر میدادند مثل آنکه وقتی طلحه وزبیر از آنحضرت
اذن خواستند که بقصد عمره آوردن متوجه حرم الهی شوند فرمودند والله ما یریدان العمرة
ولکن یریدان البصرة وان الله تعالی یرد کیدهما ویظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که ایشان اراده عمره
ندارند بلکه اراده دارند که ببصره رفته در مقام فتنه انگیزی و فساد شوند بدرستی که حضرت
عزت عز شانه عنقریب برخواهد گردانید کید و مکر ایشانرا بر ایشان وظفر خواهد داد مرا
بر ایشان ومثل اخبار آنحضرت بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر و فرمودن که کیف یعبرون
وقد اخبرنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان مصرعهم دونه یعنی چگونه تواند بود که
عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه وآله وسلم
خبر داده اند که محل در افتادن ایشان بر خاک فنا کنایه از مکان کشته شدن ایشان باشد
وآن جانب نهر خواهد بود ومثل خبر دادن آنحضرت بکشته شدن خود قبل از وقوع آن بشب
چنانچه در آن سه شب زیاده بر مقداری که سد رمق تواند کرد غذا تناول نمیفرمود و
کفتند القی الله تعالی خمیصا یعنی ملاقات میکنم بخدای خود تعالی شانه در حالتی که کرسنه ام
ومثل اخبار آنحضرت کمیل بن زیاد را با آنکه حجاج بن یوسف قصد او خواهد کرد و آخر چنان
خواهد شد ومثل خبر دادن ایشان وقتی که بجانب صفین متوجه بودند وچون بزمین
کربلا رسیدند بشهادت امام حسین علیه السلام در آن ومثل خبر دادن آنحضرت بزوال

دولت

دولت بنی عباس بر دست ترکان وغیر اینها از آنچه در کتب سیر و تواریخ مذکور است و
در السنه وافواه مشهور ودر اکثری از اخبار وارد است که پیغمبر صلی الله علیه وآله املا
میکردند وتقریر میفرمودند وحضرت امیر مینوشتند کتاب جفر وکتاب جامع را که آنچه
گذشته وآنچه خواهد آمد تا روز قیامت بر آن ثبت بود وشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است مشعر
بر آنکه کتابهای مذکوره نزد آنحضرت علیه السلام بود وبعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
یک یک از اولاد امجاد ایشان که بمرتبه امامت وعصمت فایز بودند صلوات الله علیهم
انتقال یافت واز یکدیگر میراث بردند تا بصاحب الامر علیه السلام رسید ومیر سید شریف
در شرح مواقف در مبحث تعلق علم واحد بدو معلوم کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
که جفر وجامع دو کتابند منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام که بطریق علم حروف حوادث
روزگار تا انقراض عالم در آنها ثبت است وامامان معروف بحضرت را هم علم بآنها حاصل بود
واز روی آنها حکم میکردند واز وقایع آینده خبر میدادند ودر کتاب قبول عهدی که حضرت
امام رضا علیه السلام بمامون عباسی نوشته است مذکور است که انک قد عرفت من حقوقنا
ما لم یعرفه اباؤک فقبلت منک عهدک الا ان الجفر والجامعة یدلان علی انه لا یتم یعنی
بدرستی ای مؤمنان که تو دانسته ما را از حقوقی که بر مردم است از حق امامت وریاست
آنرا که پدران تو ندانسته بودند پس چون قبول کردم من عهد ترا که با من در میان داری ولیکن
جفر وجامع دلالت دارند بر خلاف آن وخبر میدهند از آنکه این عهد باتمام نخواهد رسید
ونفوذ در معرض نقض در خواهد آمد وبعضی از مشایخ مغرب زمین را بهره از علم حروف
هست که میدانند خبر از بعض وقایع کون و فساد میدهند وخود در آن نسبت میدهند
باهل البیت علیهم السلام ومن نظمی دیده ام در شام که متضمن چیزی چند بود از احوال
پادشاهان مصر وشنیدم که آنرا از جفر وجامعه استخراج کرده اند والله اعلم حدیث
بیست ونهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن حسن

الطوسی که او گفت روایت کرده است از شیخ محمد بن النعمان المفید در اثنای ماه مبارک رمضان در سال چهارصد و ده از هجرت که روایت کرده است از محمد بن علی الصیرفی معروف بابن الزیات که روایت کرده است از محمد بن همام الاسکافی که از ثقات رجال و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی از و نقل کرده که پدر من بامام حسن عسکری علیه السلام نوشت که فرزندی من هر گز صحیح نمیماند در بیوقتی اهل مرا حملی بهم رسیده دعا کن بدرگاه احدیت که فرزند من درین حمل پسر باشد و صحیح بماند و امام علیه السلام بخط مبارک خود بر صدر رقعه نوشت که دعا کردم و حضرت عزت جل جلاله فرزند نرینه صحیح بتو کرامت کرد بعد از آن من در وجود آمدم و کتاب نوادر الانوار فی تاریخ ائمة الاطهار از مصنفات اوست روایت کرده است از جعفر بن محمد بن مالک که اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند و بعضی اسناد صحیح با و داده اند اما شیخ طوسی در رجال خود ثقه اش دانسته و حکم بتوثیقش کرده والله اعلم روایت کرده است از احمد بن سلامة عنوی که روایت کرده است از ابو معمر از ابو بکر عباس از مجبیع العقیلی که گفت حدیث کرد مرا الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و گفت لما حضرت ابی الوفاة اقبل یوصی فقال هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب اخو محمد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وابن عمه وصاحبه اول وصیتی انی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسوله اختاره بعلمه وارتضاه بخیرته وان الله باعث من فی القبور وسائل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور ثم انی اوصیک یا حسن وکفی بک وصیا بما اوصانی به رسول الله صلی الله علیه واله فاذا کان ذلک یا بنی فالزم بیتک وابک علی خطیتک ولا تکن الدنیا اکبر همک واوصیک یا بنی بالصلوة عند وقتها والزکوة فی اهلها عند محلها والصمت عند الشبهة والعدل فی الرضا والغضب وحسن الجوار واکرام الضیف ورحمة المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم وحب المساکین ومجالستهم والتواضع فانه افضل العبادة وقصر الامل وذکر الموت والزهد فانک رهین موت وعرض بلاء وطریح سقم واوصیک بخشیة الله فی سر امرک وعلانیتک وایاک من التسرع فی القول والفعل واذا عرض شیء

منّي

من امر الاخرة فابدا به فاذا عرض شیء من امر الدنیا فتانّه حتی یصیب رشدک فیه وایاک ومواطن التهمة والمجلس المظنون به السوء فان قرین السوء یغر جلیسه یکن لله یا بنی عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف امرا وعن المنکر ناهیا وواخ الاخوان فی الله واحب الصالح لصلاحه ودار الفاسق عن دینک وابغضه بقلبک وزایله باعمالک لئلا تکون مثله وایاک والجلوس فی الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد یا بنی فی معیشتک واقتصد فی عبادتک علیک فیها بالامر الدائم الذی تطیقه والزم الصمت تسلم وقدم لنفسک تغنم وتعلم الخیر تعلم وکن لله ذاکرا علی کل حال وارحم من اهلک الصغیر ووقر منهم الکبیر ولا تأکل طعاما حتی تصدق قبل اکله وعلیک بالصوم فانه زکوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسک واحذر جلیسک واجتنب عدوک وعلیک بمجالس الذکر واکثر من الدعاء فانی لم آلک یا بنی نصحا وهذا فراق بینی وبینک شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام اغاز مشتمل بر دو نشر بنشر اقرب خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون پدر مرا اوان وفات نزدیک رسید روی بمن آورده در مقام وصیت شد پس گفت اینست آنچه وصیت میکند بآن علی ابن ابی طالب برادر رسول خدای صلی الله علیه واله و پسر عم و مصاحب آنسرور و اول وصیت من آنست که بدرستی که من گواهی میدهم بآنکه نیست خدائی که سزاوار پرستش باشد سوای یکتای بیهمتا و بآنکه محمد رسول الله فرستاده اوست بر عالمیان که برگزیده است او را بواسطه علم او و پسندیده است او را از میان مردم بسبب دانش و آگاهی او و بدانکه خدای تعالی برانگیزاننده جمعیتیست که در قبرها آسوده اند و سوال کننده مردم است از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینهها مرکوز است و در خاطرها منقوش پس بدرستی که ترا وصیت میکنم ای حسن و کفایت میکند مرا مثل تو وصی بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدای صلی الله علیه واله پس آنچه واقع شدنیست واقع شود و قضای من در رسد ای فرزند من ملازم خانه خود باش و بر گناهی که از تو در وجود آمده بگری و باید که بزرگترین غمهای تو غم دنیا نباشد و وصیت میکنم ترا ای فرزند بر پای داشتن نماز نزد رسیدن اوقات آن و بادا کردن زکوة بجمعی که مستحق آنند چون وقت

آن در رسد و باختیار صمت و خاموشی جایی که شبهه بوده باشد یعنی راستی بدروغ و حق را
از باطل مشتبه باشد و رعایة کردن عدل و انصاف در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوک
بهمسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب تعب و مشقت و جمعی که به بلا
و محنتی گرفتار باشند و رعایة صلهٔ رحم و نیکی با خویشان و دوست داشتن مساکین و فقرا و
همنشینی ایشان و تواضع بسیار با ایشان زیراکه تواضع بسیار و فروتنی کردن با مردم بهترین
عبادتهاست و کوتاه کردن امل و امید و بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا که بدرستی که نفس تو
مرهون مرگ و نشانهٔ تیر بلاست و خوار شدن و بیماریها و امراض و همچنین وصیت میکنم ترا
بترس آگاهی در سر و علانیه و پنهان و اشکارا و نهی میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل و باید
که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید در فعل آن مبادرت نمایی و بوقت دیگر نیندازی و چون بکاری
از کارهای دنیا مبادرت باید نمودن زود بر سر آن نروی و صبر کنی تا رشد خود را در آن یابی
و دانی که اقدام بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواطن تهمت و مجالسی
که در آن مظنون تو باشد احتراز نمایی که همنشین بد همیشه در مقام فریب دادن و از راه بردن
جلیس خود است و چنین باش ای فرزند که عمل تو خاص از برای خدا باشد و از فحش و سخنان قبیح
مجتنب و محترز باشی و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باشی و از منکر و امور بد باز دارنده ۰
و ملایمة و نرمی کن با برادران خدای و دوست دار مردم صالح را و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه
باشد و در دل با او دشمن باش و در عمل و کردار با او مباش تا مثل او نباشی و بر تو باد که در میان
دلها و محل عیوب مردم ننشینی و واگذار مجادله کردن و ستیزه کردن را و مکالمهٔ بسیار مسمای با کسی
که از حلیهٔ عقل و علم عاری باشد و میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن که از امساک و تنگ
گیری بگذرد و بحد اسراف و تبذیر نرسد **بیت** بر اندازه گیر اندازه خویش ٭ که باشد میانه
نه اندک نه بیش ٭ نه بزلی که طوفان برآرد زمال ٭ نه صرفی که سختی در آرد بحال ٭ و میانه گزین
باش در عبارت خود یعنی در تعلیل آن اندیشه مکوش که در آن کاهلی نمایی و در اکثار و بسیاری
آن قدر اهتمام نداشته باش که طبع تو از آن کلال یابد و رغبت تو از آن زوال پذیرد و بر تو باد

در عبادت

در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم ساز بر خود خاموشی را تا از هر خطری
سالم مانی و از پیش فرست چیزی را از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم گیر خیر را
تا عالم باشی و مر خدا را یاد آرنده باش در هر حال و رحم آر بر اهل و عشیرت خود بر کوچکان
و بزرگان و گرامی دار پیران ایشان را و طعامی تناول مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق نکنی
و بر تو باد که بروزه داشتن مبادرت نمایی که روزه زکوة بدن است و سپر نیست مباش خود را
از آتش دوزخ و با نفس خود جهاد کن و از همنشین خود بر حذر باش و از اختلاط دشمن خود
احتراز و اجتناب نمای و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر میشده باشی و بدعای بسیار اقدام
نمای و بدرستی که من باز نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدایی میان من و تو **پنشن دویم**
وار تضاه بجر تر حیز و جز بجای نقطه دار مضموم و بای یک نقطه ساکنه مرادف علم آت
و هر دو بیک معنی اند و این جمله بمنزلهٔ تاکید جمله ماقبل است فاذا کان ذلک ددیمقام
اشارتست بحلول اجل و وقت وصول آنحضرت برحلت و کان تامه است که بمعنی
تمام است عند محلها محل بکسر حا و ضمیر مجرور راجع است بزکوة یعنی نزد فرا رسیدن
وقت زکوة و مراد بآن انقضای سالست در زر طلا و نقره و حیوانات و سایر زکوة در
مذهب امامیه یازده ماهست زیراکه بعد از گذشتن یازده ماه و تمام بودن قدر و نصاب
بر مالک از اجناس مذکوره و شروع در ماه دوازدهم زکوة آن واجب میشود و حسن
الجوار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه
یورثنی یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان
بردم که عنقریب او را وارث مال خواهد ساخت و درین باب احادیث بسیار وارد است
و بباید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار خود از ایشان نیست بلکه متحمل
آزار ایشان می باید شد و از جمله سلوک با همسایه آنست که در سلام بر وی پیشی گیرند و در بیماری
عیادت و پرستش او نمایند و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیت او دهند و چون فرحی
و سروری بهم رسد او را بآن تهنیت گویند و اگر ذلت و تقصیری در اختلاط و آشنایی از جانب او

واقع شود در کذرانند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات او نباشند و در بعضی چنین
که او را بدان احتیاج افتد مضایقه نکنند مثل آنکه خواهند سر چوبی بر سر دیوار خانهٔ او
کذارند یا ناودانی رو بخانهٔ اینکس نصب نمایند که شرعاً او را نرسد و ایضاً مانند آن باشد
و اکرام الضیف در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایة شده که من کان یؤمن بالله و
الیوم الآخر فلیکرم ضیفه یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامة پس باید کرامی
دارد مهمان خود را و امثال این احادیث درین باب بسیار است و از جملهٔ اموری که کرامی
داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است زود حاضر ساختن طعام است که انتظار نبرد و شکفته
رویی و بشاشت نمودن با او که فهم دلکرانی میزبان از صحبت خود ننماید و سخنان نیکو
کفتن با او در وقت طعام خوردن و مشایعت و همراهی نمودن با او هنکام رفتن تا در وازهٔ
خانه و رعایة امثال این امور که مبنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جملهٔ اموری که ازین باب
شمرده اند حاضر ساختن میوه است نزد او قبل از طعام بواسطهٔ آنکه بطبع نزدیکتر است
و انضر و دورتر چنانکه کفته اند حضرت عزت عز شانه بواسطهٔ تنبیه باین معنی در کلام مجید
فاکهه را بر طعام مقدم آورده است که و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و
رحمة المجهود رحمة بمعنی مهربانی کردن و مایل ساختن دل است و جهد بفتح جیم و ضم جیم
بمعنی تعب و مشقت آمده قال فی القاموس الجهد بالضم المشقة یعنی مهربانی کردن و رحم
آوردن بر کسی که بتعب و مشقت کرفتار باشد و حب المساکین و مجالستهم روایة شده
از امام السر و العلن امام حسن علیه السلام که روزی در مدینهٔ طیبه براهی سواره عبور
مینمود دید که جماعتی از مساکین نشسته اند و نان خشک پاره پیش نهاده و بخوردن آن
مشغول اند پس آنحضرت بر ایشان سلام کرد ایشان کفتند خوش باشد ای فرزند رسول
خدای فرود آی کر با ما غذایی تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد و با ایشان
بر روی زمین بنشست و در خوردن آن خشک پاره با ایشان رفاقت نمود تا از اکل آن فارغ
شدند پس برخاست و سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت علیه السلام روزی

مرور

مرور کردند بر جماعتی که بمرض جذام کرفتار بودند و با هم نشسته اکل در میان داشتند و امام
علیه السلام از روزه بود ایشان کفتند غذایی حاضر است اکر شما را رغبت بآن می افتد
حضرت فرمودند من روزه ام باز بخاطر مبارک آوردند که مبادا حرف مذکور باعث غبار
خاطر ایشان شود و برین حمل کنند که حضرت از ایشان مجتنب فرمودند ایشان را کفت که امشب
میهمان من شوید بیایید تا با شما افطار نماییم پس ایشان در وقت شام بخدمت امام علیه السلام
استسعاد یافتند و حضرت با ایشان بیک سفره تناول کردند بنا بر خاطر ایشان و بعضی
این معنی را از امام علیه السلام روایة کرده اند والله اعلم و قصر الامل و در حدیث وارد است
که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح و
خذ من حیوتک لموتک و من صحتک لسقمک فانک لا تدری ما اسمک غدا یعنی چون
صباح بر تو بکذرد با نفس خود حکایة شام مکن و چون شام کنی در فکر صباح مباش و در حال
حیوة بواسطهٔ موت خود ذخیره بردار و در وقت صحت فکر اوان مرض بکن که تو نمیدانی که فردا
چه نام خواهی داشت یا در شمار مردها در خواهی آمد ترا تندرست خواهند کفت یا بیمار خواهند
نامید و میتواند بود که مراد بفردا فردای قیامة باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامة کردار نیک
ترا مرتبهٔ قبول داده ترا سعید خواهند نامید یا بشامت افعال زشت و بدکرداری در جرکهٔ
اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند کذاشت و از امیر المؤمنین علیه السلام نقلست که
آنحضرت فرموده اند انما اخاف علیکم اثنتین اتباع الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول
الامل فانه ینسی الآخرة یعنی بدرستی که بر شما نمی ترسم مکر بدو چیز متابعت هوای نفس
که فرمان برداری اوست در افعال و اعمال و طول امل که عبارتست از درازی آرزو و امید است
اما از متابعت هوای نفس بواسطهٔ آنکه مانع می آید شما را از متابعت و فرمان برداری حق که
بجا آورید و میسمان نکیرید و اما از طول امل بواسطهٔ آنکه فراموش میسازد از خاطر شما
آخرت را و فکر آن را از یاد شما میبرد و روایة شده است که اسامه بن زید کنیزی بخرید
بوعدهٔ یکماه بصد دینار طلا چون این خبر بسمع مقدس نبوی رسید فرمودند الا تعجبون

من اساءة المشتری الی شهران اسامة لطویل الامل یعنی ایا یتعجب میکنید از فعل اسامه که بموعد یکماه چیزی میخرد بدرستی که اسامه بطول امل گرفتارست و میباید دانست که سبب طول امل نیست مگر میل بدوستی دنیا و ضرر خارف لذات آن زیرا که چون انسان از اموال و لذت والفت دنیا بهم رسد مفارقت و جدائی و بر وی گران می آید و همیشه او در نظرش شیرین میشود پس خود را از فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدائی دوستان دنیاست دور میدارد بجهة آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جای کرد فکر آنکه سبب زوال آنست بخاطر راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست و همگی اوقات او صرف آن زینتی بهم رسیدن ما یحتاج زندگانی میشود مثل اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه از آن قبیل باشد چنانچه فکران مستغرق آن میشود و امری که بخاطر او عین سد مرگست و اگر بر سبیل ندرت بخاطر او خطور کند که میباید مرد و توبه و انابتی پیش میباید گرفت و ببعض اعمال آخرت مشغول میباید شد چون قرار بقا و دوامی بخود داده است بنا چیزی می اندازد از امروزی بروزی وانما می باهی و از سالی بسالی حواله مینماید و هرگاه از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغلی دیگری می آید تا آنکه می بیند بیکبار که اجلش رسیده و میباید مرد و فرصت هیچگونه نمانده و از بیمعنی غافل بوده و اصلا استعدادی از برای او نکرده که بسهولة ترک آن توا ند درداد پس چیزی که باو میماند حسرت و ندامت بسیارست در آخرت و ذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله فانک رهین موت رهین فعیل بمعنی مفعولست یعنی مرهون کنایه از آنکه چنانچه مرهون مال راهنست که چند روز بتصرف مرتهن داده است و چون حلول اجل شد و مدت رهانت بسر رسید باز بتصرف او در می آید و همچنین انسان از این مال مرکست که چند روزی او را مرهون حیات مستعار ساخته و عنقریب اجل موجود و مدتی که بران مقرر شده منقضی خواهد شد و فک رهانت مذکور شده باز بتصرف او در خواهد آمد غرض بلاء غرض بغین و ضاد نقطه دار بمعنی هدف و نشانه تیر است که غرض بلا بمعنی هدف و نشانه سهام بلا باشد و طریح سقم طریح نیز فعیل بمعنی مفعولست

کجی

بمعنی مطروح باشد کنایه از آنکه چنانچه مطروح و افتاده شده کسی ذلیل و خوار او میباشد چنانچه بنهایة قدرت و تمکن خود را بر و میباید انسان نیز خوار و ذلیل سقم و بیماریست که هر نحو تصرفی که میخواهد در ملک بدن آدم میکند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزائی که ضد یکدیگرند و تلاش جدا شدن از هم دارند و مستعد درد و اسقام و امراض است و بفتح سین و قاف و بضم سین و سکون قاف هر دو آمده است مانند حزن و حزن و اوصیک بخشیة الله خواجه نصیر طوسی قدس سره العزیز در بعضی از مولفات خود کلامی ایراد کرده که حاصل ترجمه اش اینست که اگرچه خوف و خشیت در لغت هر دو بیک معنی اند اما صوفیه و ارباب قلوب فرقی کرده اند و ایشان را غیر هم میدانند و گفته اند خوف عبارت از تألم نفس است از عقابی که اینکس گمان داشته باشد یا بسبب گناهانی که میداند از و در وجود در آمده است و تقصیری که در قیام بطاعت و عبادت از و واقع شده و آن اکثر خلایق را واقع و حاصل است اگرچه نسبت بهر کس مراتب آن متفاوتست و نهایة اختلاف دارد و اعلی مراتب آن میسر نیست مگر جمعی قلیل و خشیت عبارت از حالتیست که نزد دریافت عظمت و کبریای الهی و قرار گرفتن هیبت او در خاطر و ترس بسیار از وقوع امری که مانع لقای او باشد نفس را بهم میرسد و این حالت حاصل نیست مگر کسی را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال عظمت و لذت قرب و رضای او را چشیده باشد و از این جهة حضرت عزت در کلام مجید میفرماید انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت خوف خاص باشد نه مطلق خوف و گاه هست که اطلاق خوف نیز بران میکنند انتهی ترجمة کلامه و مراد بر خشیت علانیه که درین حدیث وارد است ظاهر ساختن آثار و علامات آنست در افعال و صفات خود مثل بسیاری گریه و سوزش و گدازش همیشه و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات و لذات از صفحه خاطر بجدی که جمیع آنها مکروه طبیعت گردد بنحو طعم عسل بمذاق کسی که داند زهر بان ممزوج است مکروه میشود و هرگاه جمیع شهوات و لذات باتش خوف الهی سوخته شد بالضرورة دل را تذلل و خشوع و انکساری که مطلوبست بهم میرسد و صفات مذمومه مثل حقد و حسد و کبر و امثال آن از و زایل میشود و همگی

همت او مصروف فکر خطرعاقبت و مال میشود راه نمیدهد بخاطر خود غیر حق را و شغل و کار او
منحصر میشود در مراقبه با حق و محاسبه با نفس و جهاد کردن با او و چنانچه از پیش رفت و احتراز
واجتناب تمام از ضایع گذاشتن نفایس عمر و اوقات زندگانی و اما خوفی که هیچ یک از آثار مذکوره
بران مترتب نباشد و این علامات از و ظاهر نشود صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بران
اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس و حکایة دل از جهة است که بعضی از ارباب
عرفان گفته اند اذا قیل لک هل تخاف الله فاسکت عن الجواب فانک لو قلت لا کفرت و ان قلت
نعم کذبت یعنی چون از تو پرسند که از خدای میترسی ساکت شو چه اگر گویی نه کافر میشوی
و اگر گویی آری کاذب خواهی بود وانهاک عن التسرع فی القول والفعل مراد بتسرع در قول و فعل
شتاب کردن و بر سر آن رفتن بی آنکه تامل و تدبری در ان واقع شود و فاتها های
فاتها های سکتست که در وقت انقطاع کلام در آخر کلمه در می آورند و میتواند بود که از باب
حذف و ایصال باشد و کلام درین تقدیر باشد که فانک فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند
و متصل ساخته باشند ها را بفعل مواطن التهمة ای ما یتهم تهمه بتحریک هاست نیکو
قال فی القاموس اتهم کافتعل ادخل علیه التهمة کهمزة ای ما یتهم علیه و در اصل وهمه
بوده که واو قلب یافته بتا نعم جلوسه نعم مشتق از غدر است بمعنی خدعه و فریب و در اندا ختن
بباطل است قال فی القاموس غرم غرور هو مغرور خدعه و اطعمه بالباطل و حاصل معنی
در ضمن بیش اقل مذکور شد و کن یا بنی غلاما تقدیم ظرف درین فقره بواسطه افاده
حصر است یعنی میباید عمل تو نباشد مگر برای خدا و تحصیل رضای او بی شایبه غرض
دیگر حتی آنکه فایز شدن بثواب و خلاصی از عذاب نیز در آن منظور نباشد چنانچه حضرت
امیرالمؤمنین فرموده اند والله ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بخدای قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی که از دوزخ
داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو دادم و لیکن ترا اهل آن یافتم که عبادت تو کنم
پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه ایست بس بلند و پایه ایست بس رفیع و اینکه کلام را

بر بعضی حمل کردیم بواسطه آنست که باقی فقرات خلاف ظاهر از آنست که احتیاج بوصیت
آن باشد و درین باب پیش ازین شنیده خواهد شد در شرح حدیث سی و هفتم انشاء الله
تعالی و من الخنا زجوا رحنا بمعنی فحش و بیهوده گویست و زجور صیغه مفعولست یعنی فاعل
یعنی باید که زاجر باشی از فحش و ازکنش آن مانع آیی خود را و غیر خود را و راخ الاخوان فی الله
راخ بخای منقوطه ماخوذ است از مراخاه بمعنی نرمی و ملایمت کردنست در مقابل تشدد
و سخت گیری و زایله باعمالک و زایله یعنی مباینت باید که اعمال مباین و مخالف باشد با اعما
او و دع المماراة و مجاراة من لا عقل له مماراة بمعنی خصومت و ستیزه کردن و مجاراة
با کسی سخن راندن واقتصد یا بنی فی معیشتک واقتصد فی عبادتک اقتصاد بمعنی میانه
گزینی و توسط میان افراط و تفریطست که مراد باقتصاد در معیشت که این فقره متضمن
بامر آنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری و تقتیر باشد و لله در من قال بیت
فراخ دستی از اندازه مگذران چندان ۰ که آفتاب معاشت بدل شود بسها ۰ شرنیز در پی
امساک لا ابالی باش ۰ چنانکه دامن همت کنی ز چنگ رها ۰ چو هر دو قسم نکوهیده خصلتی
آمد ۰ بر بصیرت ارباب فضل و صدق و صفا ۰ پس اختیار توسط نما میان امور ۰
بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ۰ و مراد باقتصاد در عبادت ایشان یا آنست بر وجهی
که بدن را مشقت و تعب زیاده دست ندهد تا باعث تنفر و عدم رغبت طبع بان نشود
روایة کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلم
که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیرالمؤمنین علیه السلم یا علی
ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق لا تبغض الی نفسک فی عبادة ربک ان المنبت یعنی
المفرط فی السیر لا ظهرا ابقی و لا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت غدا ۰ یعنی گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بامیرالمؤمنین علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی
که من بآن مبعوث شده ام دینیست متین و محکم پس بان در آی بنرمی و سهولت و
دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدا را بدرستی که کسی که در سیر سرعت مینماید نه پی کبرا

میکذارد که فکاذکند و نه زمینی را قطع مینماید کنایه از انکه اکر خواهد زمینی قطع شود
و مسافتی را طی نماید میباید شتاب در سیر نکند و بنرمی و آهستکی براه رود پس باید که قیام
تو بعبادت و اعمال مثل قیام کسی باشد به آن که امیدان داشته باشد که بعد ازان که بمرتبه پیری
برسد خواهد یعنی شتاب و غلو زیاده در بسیاری آن مکروه چنانچه کسی که ان امید دارد
بان و آهستکی قیام نماید و باید که ترس تو از خدای خود مثل ترس کسی باشد که کمان داشته
باشد که فردا خواهد مرد یعنی با امید اینکه بعد ازین توبه و تدارک خواهد کرد و مرتکب مناهی
میشود و بتعویق و تسویف در عبادات موظفه عمدا که بر عمر اعتمادی نیست والزام الصمت
تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت مانی از آفات زبان و کناهی که از زبان ناشی
میشود و ان بسیار است زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی و خالقی و مخلوقی و معلومی
و موهومی که زبان او را درنیابد و متعرض او نشود بنفی یا اثبات و این خاصیت هیچ عضوی
از اعضای انسان را حاصل نیست بواسطه انکه ادراک چشم نمیرسد مکر بالوان و اضوا و
کوش درنمی یابد مکر آوازها و اصوات و دست نمیرسد مکر با جسام و زبان را میدان فراخ است
و او را در هر خیری و شری مدخل هست چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که کفت کفتم
ای رسول خدای ایا با انچه میکوییم روز قیامت مواخذ خواهیم شد و ما را از سخنی که از ما صادر
شود عقاب خواهند کرد حضرت فرمودند ثکلتک امک وهل یکب الناس فی النار علی مناخرهم
الا حصائد السنتهم یعنی مادر برای تو کریه کند ایا مردم را بر روی در می اندازند بآتش دوزخ
از برای چیزی سوای انچه از زبان ایشان در وجود می آید و نیز روایت شده است از انحضرت
صلوات الله علیه و آله که من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کس
ایمان آورده است بخدای تعالی و روز قیامت باید که بکوید انچه متضمن خیر است یا ساکت
شود کنایه از انکه بغیر انچه متضمن خیر او و دیکران باشد تکلم نماید که در تکلم خطرها است
و دیکر احادیث درین باب بسیار است که ذکر ان موجب تطویل است فانی لم الا یا بنی نصحا
الالت در اصل بمعنی تقصیر است لیکن بسیار هست که تضمین معنی منع در او میشود بآن

معنی متعدی میشود بدو مفعول چنانچه درینمقام شده زیرا که لم آلک در اینجا بمعنی لم
امنعک است و ما را در اینمقام بر بعضی علما بحثی هست که بر شرحی که در حاشیه خطایی
نوشته ایم ایراد آن شده و کسی را که اراده آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و هذا فراق
بینی و بینک خواهد بود و میتواند بود که بطریقه اضافه مصدر بظرف خوانده شود که
ظرف صفت او باشد و برین دو وجه خوانده شده است که هذا فراق بینی و بینک انجام خطبه
باید دانست که انچه در این حدیث متضمن است یعنی قول حضرت که و ابک علی
بحسب ظاهر موافقت ندارد بقواعد مذهب امامیه که قایل بعصمت ائمه اثنی
عشر اند صلوات الله علیهم و مثل این عبارات که ظاهر ش بآن مخالفت و در بعضی
ادعیه که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم نقل آن بصحت رسیده بسیار واقع است چنانچه
روایت شده است از امام موسی کاظم علیه السلام که در سجده شکر میفرموده اند و ب
عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک
لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی یعنی بار خدایا عصیان تو کرده ام
بزبان خود و اکر میخواستی بعزت و بزرکی تو که هر آینه مرا کنک میکردی و عصیان تو نموده بچشم
خود و اکر مشیت تو بان تعلق میکرفت بعزت و بزرکی تو قسم که هر آینه مرا کور میکردی و عصیان
تو نمودم بکوش خود یعنی اموری که نبایست شنید می شنیدم و اکر میخواستی بعزت و بزرکی تو
قسم که هر آینه مرا کر میکردی که هیچ نتوانم شنید و در صحیفه کامله که منسوب است بامام الموحدین
امام زین العابدین بن الحسین المعصوم الشهید صلوات الله علیهم ازین قبیل فقرات بسیار
واقع هست که اشعار بر صدور عصیان از ایشان علیهم السلام دارد بلکه از حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله نیز حدیثی چند روایت شده است که بحسب ظاهر اشعار بعدم عصمت
آن حضرت دارد از انجمله روایت کرده شیخ بزرکوار محمد بن یعقوب الکلینی در باب استغفار
از کتاب کافی از امام جعفر الصادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه و آله کان یتوب
الی الله عز و جل کل یوم سبعین مرة یعنی بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله رجوع

مینمودند از معاصی و کردار ناشایست بسوی خدای که عزیز و بزرگست هر روز هفتاد مرتبه
و اهل سنت نیز در کتب خود حدیث روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده اند که انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة یعنی بدرستی که من
استغفار مینمایم و طلب آمرزش میکنم از خدای خود و رجوع میکنم بسوی او از معاصی
در روزی هفتاد مرتبه و امثال این روایات و عبارات در طرق شیعه و سنی بسیار وارد است
و بهترین جوابی که در رفع این شبهه توان کرد آنست که بهاء الدین علی بن موسی اربلی جامع کتاب
کشف الغمه در کتاب مذکور افاده آن کرده که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی سلوک
میداشته اند که جمیع اوقات ایشان مستغرق یاد خدا بوده است چنانچه لمحه از ان دلهای
خود را فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملاء اعلی و مربوط بعالم بالا بوده
و حق را همیشه در نظر بصیرت خود داشته اند و در مراقبت و مواصلت و بسر میبرده اند
چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که عبد الله کانک تراه فانه یراک یعنی عبادت
خدای قیام نمای چنانکه گویا او را می بینی و اگر او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند چون از این
مرتبه رفیعه پایین می آمده مشغول بکار دیگر میشده اند از اموری که لازمه زندگانیست
مثل خوردن غذایی یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن امری از امور مباحه آنرا نزد
خود گناهی میشمرده اند و خطای عظیمی میدانسته اند و در حال در مقام استغفار از ان در می آمده
آمرزش آنرا از خدای خود میخواسته اند نمی بینی که بعضی خدم و بندگان ارباب دنیا اگر در جایی
که نظر صاحب ایشان بران باشد و دانند که صاحب ایشان ایشانرا می بیند لمحه باکل و شرب
یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناهکار و مستحق ملامت مینماید پس چه گمان داری که
گاهی این امر بصاحب همه صاحبان و مالک همه مالکان وقوع یابد و باین اشارتست کلام حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین علیه الصلوة و السلام که انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی
الیوم مائة مرة گفته اند که غین در لغت بمعنی غیم و ابر استعمال یافته است و غان علی کذا
بمعنی غطا علیه است و ابو عبیده که از ائمه لغت است بر همین وجه این حدیث را معنی گفته است

که بدرستی که در پوشید دل من چیزی که در میپوشند آنرا و از اصمعی نیز رسیده است که از معنی
این حدیث سؤال کردند و در جواب آن بسایل گفت در باب دلی که روایة شده است این حدیث
گفت در باب دل پیغمبر صلی الله علیه و آله اصمعی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلی الله علیه و آله
میبود در مقام تفسیر آن از برای تو در می آمدم قاضی گوید خدای جزا دهاد اصمعی را که در مقام
سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دل شده است که حضرت عزت
جل ذکره آنرا موقع وحی و منزل تنزیل خود ساخته و بدرستی که این معنی را مرتبه ایست که راه
رسیدن آن بر ارباب بیان و اصحاب قال مسدود است و طریق وصول بان بر اهل حقیقت
و اصحاب حال مفتوح و توضیح دادن و بعبارت در آوردن ان نیست مگر حق مشایخ صوفیه
که رازداران انجمن کبریا و آشنایان اسرار حقند و ما این مقوله که از مشکات هدایة ایشان مقتبس است
بر او در آمده میگوییم که چون دل مبارک آنسرور که مستغرق دریای عرفان بوده و در صفا و ضیا
بر جمیع دلها زیادتی داشته است و آنحضرت باعمال تعیین شده بود که قواعد شرع و حکمت و
بنای دین و سنت را تجدید دهد بر وجهی که متضمن سهولت و آسانی باشد نه عسرت و اشکال
ناچار بود او را که از مرتبه قرب و اتصال بجانب بعضی حضیضها آمده نزول نماید و بعضی حظوظ
نفسانی التفات نماید تا اینجا از جانب خدا در معرض امتحان بان در آمده بود و مکلف بآن
شده از احکامی که لازم بشریت است پس هرگاه مرتکب چیزی از ان میشده غباری از ان بر آینه
دل مبارک ایشان می نشسته و بواسطه نهایة صفا و نورانیتی که داشته اثر آن منتشر میشده
زیرا که هر چند رقت و صفای اشیا بیشتر است تاثیر کدورت در انها زودتر ظاهر میشود و
آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگاه احساس از ان بچیزی میکردند آنرا بر نفس خود گناهی بزرگ
میشمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش از ان در می آمدند تا اینجا بود خلاصه کلام بیضاوی
در کتاب مصابیح و زبدة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را در این مقام کلامیست بغایت
لطیف که بواسطه خوف بطول انجامیدن کلام در این کتاب در مقام ذکر آن نشده بهمین اختصار
نمود و الله الهادی **حدیث بیست و سیم** روایة شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق

محمد بن بابویه از جعفر بن علی بن الحسن کوفی از جدّ او حسن بن علی بن عبد الله از جدّ او عبد الله
بن المغیرة از اسمعیل بن الّسلم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام از اباء بزرگوار
انحضرت بترتیب معلوم علیه سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین اسد الله الغا
علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه وآله
عجبت لمن یحمی عن الطعام مخافة الدّاء کیف لا یحمی عن الذنوب مخافة النّار یعنی عجب دارم
از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس انکه مبادا مرضی یا دردی باو عاید شود پس چکونه
پرهیز نمینماید از کناهان از ترس انکه مبادا بدوزخ رود و مخفی نماند که اطلاق حمیت
که پرهیز کردنست بر اجتناب از کناهان مجاز است از باب مشاکله بفقره سابق که حمیة
در آن در معنی خود استعمال یافته است فتدبر حدیث پنجاهم روایة شده
بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرکوار محمد بن یعقوب کلینی از بعض از اصحاب از احمد
بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث بجدهم احوال ایشان مذکور شد از عثمان
بن عیسی عامری کلابی که مکنی بابی عمرو است و از وکلاء معتمد علیه امام موسی کاظم
علیه السلام واکرچه در مذهب واقفی بوده اما کسی از علمای رجال این احتمال را داده که
از جمله جماعتی باشد که علما اتفاق دارند در انکه انچه روایة از ایشان بصحة رسیده صحیح است
و نقلست که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر امام حسین علیه السلام
میبود احرام حایر بست انجا مقام داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و
حدیث باو نسبت یافته از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث
بصره و ثقه و جلیل القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت حضرت امام جعفر
الصادق و امام موسی کاظم علیهما السلام استسعاد یافته و از ایشان حدیث روایة کرده
از ابان بن ابی عیاش تابعی نقلست که بخدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر
الصادق علیه السلام رسیده و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از سلیم بن قیس که مکنی
بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده

وبخدمت

وبخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیه الصلوة و
علیهم السلام استسعاد یافته از امیر المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله کفت
علیه وآله ان الله حرّم الجنّة علی کل فحّاش بذیّ قلیل الحیاء لا یبالی بما قال ولا ما قیل
له فانّک لو فتّشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله وفی النّاس
شرک شیطان فقال صلی الله علیه وآله اما تقرأ قول الله عز وجل وشارکهم فی
الاموال والاولاد شرح کلام معجز نظام در ضمن اغاز و انجام اغاز مشتمل
بر دو بینش بینش اوّل کفت رسول خدای صلی الله علیه وآله که حضرت عزت جل جلاله
حرام ساخته است دخول بهشت را بر فحش کوئی کم حیائی که هیچ پروا نکند در آنچه میکوید
و در آنچه باو میکویند پس بدرستی که اکر در مقام تفتیش و تفحص احوال او در آئی نخواهی یافت
او را مکر انداخته شده یعنی متولد از زنا که شریک شیطانست کفتند ای رسول خدای
در میان مردم که شریک شیطان میباشد حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند نخوانده اید
در قرآن قول خدا را که وشارکهم فی الاموال والاولاد یعنی شریک شو ای شیطان بنی
بنی ادم را در اموال و اولاد که ترا بر بندکان خالص ما دست نخواهد بود بینش دویم
ان الله حرّم الجنّة کویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را بر ایشان حرام ساختن
آنست مدتی طویل و زمانی بسیار نه حرام ساختن دایمی زیرا که اکر مراد حرام دایمی باشد بعض
عاصیان امت که بر ایشان جایز نیست مشکل میشود چه باتفاق رجوع ایشان به بهشت عنبر
سرشت خواهد بود واکرچه مکث ایشان در دوزخ بطول خواهد کشید بذی بباء نقطه
مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدّده فعیل است بمعنی فاعل و بذا بفتح با و مدّ
الف بمعنی فحش است قال فی القاموس البذی کرضی الرجل الفاحش من البذا و هو کلام قبیح
قلیل الحیا مراد بآن معنی ظاهر نیست که کم حیا باشد چنانچه در بینش اوّل مذکور شد
یا مراد بی حیاست که با ین معنی و عبارت داشته چنانچه میکویند فلانی کم خیر است و از ان
بی خیر اراده میکند لم تجده الا لغیة میتواند بود که بضم لام باشد و فتح غین منقطه مفتو

وسکون عین نقطه دار وفتح یای بد ونقطهٔ تحتانی بوده باشد بمعنی لخا یعنی اندلخته شده
کنایة از انکه از زنا مخلوق شده باشد چنانچه کذشت ومیتواند بود که بضم لام وفتح عین
بی نقطهٔ مفتوحه یا ساکنه ونون مفتوحه از لعن باشد یعنی که عادت او ان باشد که لعن
مردم میکرده باشد یا انکه مردم لعن او میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته
باشد ودر کتاب ادب الکاتب آورده است که فعله بضم فا وسکون عین از صفات
مفعولست وبفتح عین از صفات فاعل مثل همزة وهمزة که بسکون میم بمعنی من یهزء به است
وبفتح میم بمعنی من یهزء بالناس وهمچنین لعنة ولعنة بفتح عین وسکون عین انتهی ترجمة
کلامه مترجم کوید اکرچه درین مقام احتمال دیکر نیز باقیست که مصنف دام ظله ذکر
آن نکرده اند وآن کسر لام وفتح یا وکسر عین نقطه دار وتشدید یاست که جار ومجرور
باشد متعلق بحاصله مقدر چه غیة در لغة زنیة است واز بعض ازکیا شنیده شد که
شمس الفضلا والمحدثین مولانا میرزا محمد استرابادی بمجاور حیز البلاد خلد ظلاله
که اجتهاد وتدرب او در فن حدیث ورجال در معرض اذعان فضلای عصر است این حدیث
در کلینی برینوجه تصحیح کرده اند وهیچ شک نیست که برین تقدیر بر عطف وشرک شیطان
بران بمعنی ظاهری خود صحیح خواهد بود بنا ویلاتی که مذکور خواهد شد احتیاج نخواهد
کشت اما در فن حدیث وتوثق واعتماد بر صحیح مشایخ سلف ونقل از ایشان نسخهٔ صدا معتا
کلام صباح صحاح وقاموس وغیر ایشان از ائمهٔ لغت واز مصنف دام ظله بالمشافه شنیده شده
که شقوق محتملهٔ این لفظ درین حدیث زیاده برانچه در اصل مذکور شده است از کلام اهل
لغت ظاهر میشود صحت آن در معرض احتمال است اما چون معقول نبود مذکور نشد
او شرک شیطان مصدر بمعنی اسم فاعل است یا بمعنی مفعول یعنی شریک باشد پدر او در او
با شیطان یا شیطان شریک باشد با پدر او در او   مفسران نیز در تفسیر کریمه و
شارکهم فی الاموال والاولاد کفته اند که مشارکت وشریک شدن شیطان ایشان را بر تحصیل
وجمع آن از وجوه حرام بداد وبر صرف انها در جایی که جایز نیست ترغیب نماید ودر وداد

ایشانرا

[illegible]

کرده اند وظاهر است که ارباب رصاد وحاذق در درک مطالب ودریافت حقیقت
اشیا بلند پایه تر اند از اصحاب رصاد جسمانی پس چنانچه تصدیق منجمان این جماعت را
در آنچه دعوی یافت آن مینمایند واز مخفیات عالم فلکی سزاوار آنست که تصدیق نمایی
این جماعت را نیز در آنچه خبر میدهند ازان از اسرار عالم قدوسی وملکوتی والله
وکیل علی ما نقول عالم بحقایق الامور من المنقول والمعقول انه ولی الخیر و
ملهم الصواب وبیده مفاتیح الابواب وها انا اختم
الکلام حامدا علی توفیق الاتمام ومصلیا علی رسوله
سید الانام واله البررة الکرام مسلما مستغفرا
تمت الکتاب بعون الملک الباری علی ید
العبد الفقیر الکثیر التقصیر شاه قاسم
ابن المرحوم ملک محمد الخوانساری
عفی الله عنهما واوفی کتابها
بیمینهما
سمت الختام پذیرفت بتوفیق الله تعالی فی تاریخ غرهٔ شهر جمادی الاول
من شهور سنه ثمانین والف بعد الالف من الهجرة
النبویة المصطفویة صلی الله علیه وآله وسلم